انتشارات انصار امام مهدی (ع) عدد (۱۴۴)

دعوت

سیّد احمد الحسن (ع)

همان حق آشکار است

پاسخی به کتاب (دعوت احمد الحسن حق است یا بدعت)

نویسنده: عبد الرزاق دیراوی

چاپ اول

۱۴۳۶ هـ.ق – ۲۰۱۴ م

آذر ماه ۱۳۹۳ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سید احمد الحسن ﷺ

لطفاً از وبسایت ما بازدید فرمایید:

http://almahdyoon.co

http://almahdyoon.co/ir

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آل محمد الأئمة و المهدیین و سلم تسلیماً

مقدمه:

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله الأئمّة و المهدیّین و سلّم تسلیماً کثیراً.

بهترین حالات برای جوینده حقیقت و بلکه خوشایندترین و دلچسب‌ترین لحظات برای او، لحظاتی است که فاصله‌ی بین خود و طرف مقابل را به گونه‌ای تصور کند که گویی راه گفتگوی دو طرفه برایش هموار شده و او سوار بر مرکبِ حامل کلام طیّب و دلیل و اندیشه و برهان، به سمت مقصد در حرکت است.

این تنها نمایی است که دعوت یمانی بر آن جدیّت دارد تا به عنوان یگانه راه مقابله با دیگران شناخته شود، امّا متأسفانه هیچ گونه سعی و تلاشی از طرف مقابل نیافتیم، بلکه در تمام مدت مسأله را کاملاً عکس این موضوع دیدیم.

طرف مقابل با جدّیت تلاش می‌کند تا همه‌ی پل های ارتباطی را قطع کند، و آخرین راه‌های ارتباطی که امکان دارد به پیروان یمانی مربوط شود را بسوزاند. تازه، آن‌چه امروز رخ می‌دهد صدور فتواهایی است که گفتگو و بحث با پیروان یمانی را ممنوع یا حرام اعلام می‌کند، این اتفاق نشانگر این است که طرف مقابل با ترسی فراگیر و از روی عقده به موضوع گفتگو و ارتباط نگاه می‌کند، پس «لا حَولَ و لَا قــوَّة إلاّ بِالله».

می‌دانیم این فتواهای حرمت و منع گفتگو، سیاست بریدن راه‌های ارتباطی با دعوت مبارک یمانی را نشان می‌دهد، هم چنین، سر و صدا های عوامانه‌ای که پشت درهای بسته صورت می‌گیرد نیز از این حقیقت پرده بر می‌دارد.

طرف فکری مخالف، که در رویارویی شرافتمندانه به **سکوت** پناه می‌برد، زمانی که پشت درهای بسته اتاق‌ها و آموزشگاه‌ها و پایگاه‌های اجتماعیش قرار می‌گیرد بسیار **پرحرف** می‌شود، و آن‌جا به طور کامل عنان نفس خود را رها می‌کند، و دیگر هیچ چیزی نیست که

بر آن لجام زند. او نه تنها به‌اندیشه‌ی گفتگو هجوم می‌برد بلکه هم زمان، اخلاق و علم و همه‌ی ارزش‌های والا را نیز هدف حمله‌ی خود قرار می‌دهد.

از آن‌جا که پناه بردن به فحاشی و اتّهامات و به کار بردن روش‌های گمراه کننده، به طور طبیعی، ضعف و سبکیِ طرف مقابل را نشان می‌دهد، گاهی احساس رنج شدیدی که در آن زندگی می‌کند او را مجبور می‌کند تا رویارویی را قبول کند، اما طبیعتاً طرف مخالف [این بار] به خود یادآوری می‌کند که از سکوت منحرف خود استفاده کند، در نتیجه کار او این است که کاملاً از پشت دیوارها با ما مقابله کند!

و این، حقیقتِ کتابی است که روی جلد خود این اسم رمزیِ مضحک را حمل می‌کند: «**محقق: طالب حق**»!!!

این کتاب فقط یک رویاروئی است به عبارت دیگر، طرف مقابل که ترس وجودش را فرا گرفته، تلاش می‌کند روش سنگ پرانی از پشت دیوار را آزمایش کند. این در حالی است که ما دشمن خودمان و نیز مرکبی که برای رسیدن به هدفش سوار شده را خوب می‌شناسیم.

حمد و سپاس از آنِ خدای عالمیان است، حمد و سپاس برای خدایی است که دشمنان ما را به گونه‌ای قرار داد که گمان کنند قلعه‌هایشان در برابر خدا مانع است، پس خداوند از جایی که فکرش را نمی‌کردند به سمتشان آمد و در قلب‌هایشان وحشت انداخت تا این‌که خانه‌های خود را با دست خود و دست مؤمنین خراب کنند.

خواننده‌ی گرامی‌ملاحظه خواهد کرد که دشمن ترسو، از رویارویی شرافتمندانه پرهیز می‌کند، و به جای آن، از روش «از آب گل آلود ماهی گرفتن» استفاده می‌کند، در نتیجه هم چون وهّابی‌ها، سعی می‌کند در این کتاب و آن کتاب که توسط انصار نوشته شده است، مواردی را که به گمانش لغزش محسوب می‌شود شکار کند، تا با لودگی و کلمات گزافِ بی‌ارزش، طول و عرضی به بحث خود ببخشد.

به هر حال، در پاسخ‌گوئی، به عناوین مطالب اشاره خواهم کرد، بدون این‌که به شماره‌ی صفحه اشاره کنم، چون تا زمانی که کتاب موضوع ردیه چاپ نشده باشد هنوز امکان تغییر صفحاتش هست.

از نویسنده‌ی کتاب، با لقب «نویسنده‌ی سطرها» یاد خواهم کرد، چون او خودش خواسته پشت اسم رمزِ مضحک «**طالب حق**» مخفی شود. در ضمن می‌دانیم که‌این کتاب بر

صفحات شبکه‌اینترنت چندبار منتشر شده است، یک بار به عنوان «**دعوت احمد الحسن بین حق و باطل**» و بار دیگر با عنوان «**دعوت احمد الحسن حق است یا بدعت**».

آنچه که به مقدمه‌ی کتاب ربط دارد:

در مقدّمه‌ی کتابش در خصوص جَدّ سید احمد الحسن (ع) گفته: (می‌گویند اسم جدش گاطع است)، و هویّت شخص گوینده را مشخص نکرده تا بدانیم آیا او از کسانی هست که سخنش معتبر باشد یا نه، و آیا دلیلی بر این مدعا دارد؟

طبیعتاً ما خوب می‌دانیم که گوینده‌ی این سخن، قطعاً یک گنجشک بی‌گناه نیست، بلکه دشمنی است که سال‌ها قبل به همگان ثابت کرده دستانش خالی است. بنابراین وقتی کلام این‌گونه بدون گوینده نقل می‌شود، بر هیچ چیز دلالتی ندارد و فقط از لابه لایش چهره‌هایی آغشته به بی‌آبرویی و ننگ عیان می‌گردد که از عجزشان به دیدگاه‌هایی موهوم چنگ می‌زنند چون حتی نمی‌توانند از این بی‌آبرویی بمیرند!!

اسم شریف آقایمان، سیّد **احمد** پسر سیّد اسماعیل پسر سیّد صالح پسر سیّد حسین پسر سیّد سلمان پسر امام مهدی محمّد بن الحسن العسکری (ع) است که در پایگاه‌ها و سایت‌های ما منتشر شده و با شهادت‌هائی معتبر از مهم‌ترین افراد فامیل ایشان، تأیید گردیده است. حال بعد از رد کردن حق، آن‌ها به چه چیز ایمان دارند؟

نمی‌دانم نویسنده‌ی سطرها برای رسیدن به چه چیزی تلاش می‌کند - که البته تلاش او بی‌نتیجه مانده- و هدفش از ذکر و انتشار این اسم بی‌مسمّا چیست؟ در حالی‌که هیچ اثری ندارد و نتیجه‌ای از آن حاصل نمی‌شود، شاید او با غریزه‌ی تقلید کورکورانه و بدون تدبر حرکت می‌کند!

۲- در مقدمه‌ی خود گفته است: (احمد الحسن همه شیعیان اهل بیت (ع) را تا زمانی‌که به دعوت او نپیوندند، مستحق آتش جهنم می‌داند).

در جواب می‌گویم: از نویسنده‌ی سطرها توقع فهم صحیح و سالم نداریم، اما درخواست ما از او این است که دقیق نقل کند، و واضح است که نویسنده‌ی سطرها این‌جا با خونسردی مرتکب خیانت در نقل شده است.

الف- سید احمد الحسن ﷺ در بیان برائت این‌گونه فرمودند: «... و به اسم امام محمّد بن الحسن المهدی ﷺ اعلام می‌کنم که هر کس بعد از تاریخ ۱۳ رجب سال ۱۴۲۵ هـ. ق به این دعوت نپیوندد و آشکارا بیعت را برای وصی و رسول امام مهدی ﷺ اعلام نکند: ۱- از ولایت علی ابن ابی‌طالب ﷺ خارج و به این سبب به جهنّم وارد خواهد شد و چه بد ورودگاهی است و تمام اعمال عبادی او اجمالاً و تفصیلاً باطل است چون بدون ولایت نه حجّی وجود دارد و نه نمازی و نه روزه‌ای و نه زکاتی و...».

نکاتی را در مورد آن‌چه سید احمد الحسن ﷺ فرمودند را توضیح خواهم داد:

سید احمد الحسن ﷺ می‌فرمایند: هر کس که در زمان مشخص شده به دعوت مبارک یمانی نپیوندد از ولایت علی ابن ابی‌طالب ﷺ خارج خواهد شد و خروج او از ولایت علی ﷺ است که سبب داخل شدنش به آتش می‌شود.

ب- سیّد ﷺ مجازی حرف نمی‌زند ولی نویسنده‌ی سطرها می‌خواهد برای خواننده‌ایجاد توهم کند که‌این گونه است، بلکه‌ایشان به اسم امام مهدی ﷺ اعلان [دعوت] نمود. فرق بین این دو امر بسیار است، اعلان یعنی این‌که خروج از ولایت امیر المؤمنین ﷺ مسئله‌ای است واقعی که وجود خارجی دارد و مردم در مقابل آن مسئول هستند، و سید احمد الحسن ﷺ به دستور امام مهدی ﷺ فقط از این حقیقت پرده برداشت.

و این حقیقت برای کسانی که کلام ائمّه‌ی طاهرین ﷺ را می‌شناسند واضح و آشکار است. در این‌باره دلایل کافی را در کتاب «الشیعه علی محکّ الاختبار» (شیعه در ترازوی آزمایش) و «جامع الادلة» ذکر نموده بودم ولی برای توضیح بیشتر بحث، مطالب را تکرار می‌کنم:

از امام صادق ﷺ روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: (به خدا سوگند حتماً مانند در هم شکستن شیشه در هم خواهید شکست، البته شیشه به حالت اول خود باز می‌گردد به همان صورت که بود، به خدا قسم حتماً همچون شکستن سفال خُرد خواهید شد، همانا سفال می‌شکند ولی به شکل اول خود باز نخواهد گشت و به خدا سوگند بی‌تردید غربال خواهید شد و سوگند به خدا بدون شک از یکدیگر باز شناخته خواهید شد و به خدا قسم پاک‌سازی

خواهید گشت تا جائی که از شما جز اندکی باقی نماند. و حضرت کف دست خود را به یک سو برگرداند).[۱]

همچنین این حدیث منقول از امام رضا (ع) را بخوانیم: (آن‌چه شما چشمانتان را به سویش دوخته‌اید (و چشم به راه آن هستید) واقع نخواهد شد تا این‌که پاک‌سازی و جداسازی شوید و تا این‌که از شما فقط کمیاب‌ترین‌ها بمانند).[۲]

توضیح: روشن است که منظور از کمیاب‌ترین، میلیون‌ها نفر و حتی هزاران نفر نیست. اگر خواهان دقت بیشتری هستید، به حدیث منقول از امام صادق (ع) بنگرید، هنگامی‌که یکی از اصحاب از ایشان پرسید: (فدایت گردم به خدا قسم من شما و دوستداران شما را دوست می‌دارم، آقای من چقدر شیعیان شما زیادند! حضرت فرمود: بگو آنان چه مقدارند؟ عرض کرد: بسیار، حضرت (ع) فرمود: می‌توانی آنان را بشماری؟ عرض کرد: تعدادشان بیشتر از این‌ها است. پس امام صادق (ع) فرمود: آگاه باش هرگاه آن عده وصف شده که سیصد و چند ده نفر هستند کامل شود، آن‌گاه آن‌چه شما می‌خواهید واقع خواهد شد... عرض کردم پس با این شیعیان پر اختلاف که همگی می‌گویند ما شیعه هستیم چه کنم؟ فرمود: اینان خود گرفتار جدائی و آزمایش خواهند گشت و تبدیل و جابجائی در میانشان رخ خواهد داد و به قحطی و کمبودی که نابودشان سازد و شمشیری که خونشان را بریزد و اختلافاتی که پراکنده‌شان کند مبتلا می‌شوند... تا آخر حدیث).[۳]

از این حدیث فهمیده می‌شود که اگر سیصد و چند ده نفر از شیعه تکمیل شود خروج قائم (ع) انجام خواهد شد، اما جمعیت زیادی که مدعی تشیع هستند، از غربال فرو افتاده و حتماً سقوط خواهند کرد.

ابو بصیر در حدیثی دیگر از امام صادق (ع) روایت می‌کند که فرمود: (قائم خروج نمی‌کند تا حلقه کامل شود. عرض کردم: حلقه با چه تعدادی کامل می‌شود؟ فرمودند: ده هزار...).[۴] در نتیجه لشکر قائم همان تعداد (۳۱۳+ ۰۰۰.۱۰) خواهد بود!!

۱- کتاب الغیبة – نعمانی: ص۲۱۵.

۲- همان: ص ۲۱۶.

۳- همان: ص ۲۱۱-۲۱۰.

۴- همان، ص۳۲۰.

و باز ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت کرده که آن حضرت فرمود: (به همراه قائم ﷺ عدّه‌ی اندکی از عرب‌ها خواهند بود. شخصی گفت: تعداد زیادی از عرب‌ها این امر (قیام قائم) را توصیف می‌کنند، فرمود: مردم به ناچار مورد امتحان و پاک‌سازی و جداسازی و غربال شدن قرار می‌گیرند و در آینده نزدیک مردم بسیاری از غربال فرو خواهند ریخت).[۵]

از امام باقر ﷺ روایت شده که آن حضرت فرمود: (ای شیعیان آل محمّد حتماً مورد پاک‌سازی قرار می‌گیرید همچون پالایش و برطرف شدن سرمه از چشم که صاحب چشم می‌داند چه وقتی سرمه در چشمش جای می‌گیرد ولی نمی‌داند چه زمانی از آن بیرون می‌شود و همچنین، مَرد، صبح در راه امر ماست و شب از آن خارج می‌شود و باز شب بر طریقی از امر ما است و صبح در حالی‌که از آن خارج شده است بیدار می‌شود).[۶]

حدیث اول، امتحان را به غربال تشبیه می‌کند، و نتیجه‌ی این امتحان، باقی ماندن انسان بر ایمانش و یا خروج از آن است، پس کسانی که از غربال خارج می‌شوند از چارچوب ایمان خارج می‌شوند. حال، آیا این همان چیزی نیست که حدیث دوم بر آن تأکید می‌کند؟

در این‌جا توضیح شیخ نعمانی را بر این حدیث بشنوید، شیخ می‌گوید: (آیا این دلیلی بر خروج از نظام امامت و ترک آن‌چه که به آن اعتقاد داشته نیست؟).[۷] جا دارد این مسئله روشن شود که امر اهل بیت ﷺ همان ولایت است، و خروج از امر آن‌ها، خروج از ولایت آن بزرگواران است.

و بدون شک این نتیجه‌ای بی‌نهایت ناراحت کننده است، لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم.

نتیجه‌ای که به آن می‌رسیم به این شکل خواهد بود: سید احمد الحسن ﷺ مردم را از ولایت حضرت علی ابن ابی‌طالب ﷺ خارج نکرده، بلکه خود آن‌ها (مردم) از آن خارج شدند و کلام ایشان ﷺ در صدد پرده‌برداری از این حقیقت بوده است.

به همین ترتیب، مسأله‌ی بسیار مهم در این‌جا تأکید بر این نکته است که سید احمد الحسن ﷺ در صدد انذار مردم و بیدار کردن آن‌ها نسبت به این حقیقت است و این کلمات ایشان

۵- همان، ص ۲۱۲.

۶- همان ص ۲۱۴.

۷- الغیبة نعمانی: ص ۲۱۵.

(ع) است: (به نام امام محمّد بن الحسن المهدی (ع) اعلان می‌کنم که هر کس بعد از تاریخ ۱۳رجب ۱۴۲۵ (هـ. ق) به این دعوت نپیوندد و بیعت را برای وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (ع) اعلام نکند... الخ).

و هر کس که از این بیانیه آگاه است، می‌داند که تاریخ این بیانیه ۱۳ جمادی الثانی بوده، یعنی این‌که صدور آن قبل از فرا رسیدن زمانی است که در آن، کسی که به دعوت یمانی مؤمن نیست از ولایت علی ابن ابی‌طالب (ع) خارج است و آن تاریخ ۱۳ رجب است. در نتیجه، بیانیه بیم‌دهنده از یک حقیقت قریب الوقوع است، نه توضیحی برای اتفاقی که هم اکنون افتاده است.

هم‌چنین خوب است توجه داشته باشیم که سید احمد الحسن (ع) فقط، نقل کننده‌ی کلام پدرش امام مهدی (ع) است زیرا این‌گونه بیان فرمود: (به اسم امام محمّد بن الحسن المهدی (ع) اعلان می‌کنم...).

بنا بر آن‌چه گفته شد، نتیجه حقیقی این بیان، جهت دادن افکار مردم به این است که دعوت یمانیه همان دعوت امام مهدی (ع) است که هیچ کس اجازه سرپیچی از آن را ندارد.

برای من بسیار مهم است که حقیقتی را آشکار کنم –خصوصاً بعد از حملات سیاه‌نمایی غیر شرافتمندانه‌ای که توسط دشمنان دعوت صورت می‌گیرد– آن حقیقت این است:

پرده‌برداری از این‌که غیر مؤمنین، از ولایت علی بن ابی‌طالب (ع) خارجند، به این معنی نیست که پیروان یمانی، جان و مال و ناموس کسانی که به دعوت ایمان ندارند را حلال می‌شمارند –آن‌گونه که بعضی‌ها سعی کرده‌اند این گونه تصویر سازی کنند– ما هیچ یک از این چیزها را حلال نمی‌دانیم، بلکه دل‌هایمان از شدت درد پاره پاره می‌شود وقتی می‌بینیم غیر مؤمنین به دعوت یمانی با گام‌هایی سریع به سوی عِقاب اخروی در حرکتند، به شدت حرص و جوش داریم تا از طریق رساندن حق به ایشان و بیان ادله‌ی روشن کننده، آن‌ها را از مسیری که می‌روند بر حذر بداریم، و خداوند متعال بر ما شاهد است که ما از هیچ احدی، اجری نمی‌خواهیم، و در نهایت آن‌چه که آرزومندیم رضایت خداوند متعال است.

﴿فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾.[۸]

۸– یونس: ۷۲ .

(و اگر رو برگردانید، من از شما مزدی نمی‌خواهم؛ مزد من، تنها بر عهده خداست و مأمورم که از مسلمین باشم!).

﴿يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عليهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾.[۹]

(ای قوم من! من از شما برای این (رسالت)، پاداشی نمی‌طلبم؛ پاداش من، تنها بر عهده‌ی کسی است که مرا آفریده است؛ آیا تعقل نمی‌کنید؟).

ج- سخن پایانی: این سخن نویسنده‌ی سطرها چیزی جز خباثت نیست که از طریق آن می‌خواهد تصویر دعوت یمانی را در چشم مردم زشت کند، و گرنه –به‌طور مثال- او در بیانیه‌ی سید احمد الحسن ﷺ مناقشه نمی‌کرد که نشان دهد حق است یا نه، در حالی که تنها کارش این بود که بدون استدلال چنین مطلبی را بنویسد، و متأسفانه این شیوه از روش‌های بی‌ارزش وهابیت است!

آیا در روایات شریفه "تحریف" و "کتمانِ عیب" وجود دارد؟

۱- نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (بعضی از روایات را از کتابی گرفتند که **در آن خطای چاپی هست** همانند کتاب بشارت الاسلام)، سپس بدون مکث ادامه می‌دهد که (علاوه بر این، بیشتر روایات این کتاب با مصدری که از آن گرفته شده مغایرت دارد، ***گاهی خطاها چاپی بوده است*** پس برای آگاهی از صحت آن‌ها نیاز است تا به مصادری که این مؤلف به آن اعتماد کرده مراجعه شود).

ببینید با چه سرعتی عبارت او از (در آن خطای چاپی هست) به (گاهی خطاها چاپی بوده است) تغییر کرد، و خواهیم دید که رأی او بر کدام عبارت مستقر خواهد شد، و با کدام دلیل.

اما ما همواره می‌گوییم: خطاهای چاپی چه بالفعل موجود باشد، (همان‌طور که از عبارت اول فهمیده می‌شود) و چه این‌که تنها یک توهّم از طرف نویسنده‌ی سطرها باشد، شایستگی این نتیجه را ندارد که او باب اول کتابش را با عنوان «**آیا در روایات شریفه تحریف و کتمان عیب وجود دارد**» نام‌گذاری کند و این عبارتی غیر شرافتمندانه است که او قصد دارد با آن،

۹- هود: ۵۱.

خواننده را تحت تأثیر قرار دهد و بگوید که در کتاب‌های شریف دعوت این نوع از خیانت وجود دارد (پناه بر خدا).

بعد از گل آلود کردن آب، در مورد روایت زیر که در کتاب بشارت الاسلام وارد شده، نظر می‌دهد: (... سپس جوانی را یاد کرد، و فرمود: اگر او را دیدید با او بیعت کنید چون او خلیفه‌ی مهدی است).

خلاصه‌ی اشکالی که او بر روایت مذکور وارد می‌کند این است که‌این روایت به خیال او در کتاب «عقد الدرر» موجود نیست!

اکنون ما از او سؤال می‌کنیم: در کدام نسخه از کتاب «عقد الدرر» این حدیث موجود نیست؟ آیا ملاک، نسخه‌ی چاپ شده در دست تو است یا نسخه‌ای که نزد سید کاظمی، مؤلف کتاب بشارت الاسلام، موجود بوده است؟؟

در این‌جا ناچاریم توقفی داشته باشیم و درباره‌ی «مصادر» گفتگویی ساده داشته باشیم:

همان‌طور که حتی افراد کم دانش و تجربه می‌دانند، مصادر در عصرهای قدیم، به صورت دستی نوشته می‌شد و در آن دوران‌ها صنفی بود به نام نسخه‌برداران (چاپگر) که شغل آن‌ها نسخه‌برداری و تکثیر کتاب‌ها و فروش آن‌ها به علاقمندان بود. نسخه‌برداران در هر عصر –در مناطق مختلف خود– با اعتماد بر نسخه‌هایی که ذخیره کرده بودند، کتب را تکثیر می‌کردند، و چه بسا و بلکه در اغلب اوقات، نسخه‌ای که به دست آن‌ها می‌رسید دست دوم بود، یعنی این نسخه، از روی نسخه‌های قبل از خودش نوشته شده بود.

به طور طبیعی خطاهای زیادی در کار این نسخه‌برداران اتفاق می‌افتاد، که منشاء آن، طبیعت خطوط و برگه‌ها و جوهرهای استفاده شده بود. هم‌چنین، **اجتهادات** آن‌ها در مرتب کردن متون دخالت می‌کرد، و امور دیگری هم هست که دانشجویان علم تحقیق متون از آن آگاهی دارند.

به خاطر این‌که تصویر واضح‌تری از این مسئله داشته باشیم، می‌گویم: در انواع خطهای به کار گرفته شده، حروف، متداخل بوده‌اند. گاهی حرفی بالای کلمه و یا نزدیک کلمه‌ی دیگر نوشته می‌شد، تا جایی که به نظر می‌رسید از حروف کلمه دوم است. علاوه بر این، شکل خود حروف، مضبوط و معین نیست، همان‌طور که این مسئله در چاپ‌های پیشرفته کنونی نیز اتفاق می‌افتد.

لازم است خاصیت برگه‌ی مورد استفاده را نیز بر موارد یاد شده اضافه کنیم، که از نوع درجه پایین بوده و جوهر را جذب می‌کرد؛ به طور مثال آن‌ها حرف (ذ) را می‌نوشتند، که در نتیجه‌ی حرکت جوهر در وسط آن بصورت (ز) ظاهر می‌شد، همین‌طور در بقیه‌ی حروف مشابه نیز چنین اتفاقی می‌افتاد همانند (یـــ) و (بـــ)، (نـــ) و (تـــ)، تا جایی که مجبور شدند – برای رهایی از این مشکل، خصوصاً در معاملات مادی – کلمه (مئة) را به این شکل (مائة) بنویسند؛ زیرا آن‌ها گاهی عبارت «أعطانی مئة دیناراً» (به من صد دینار داد) را می‌نوشتند، سپس جوهر همزه جریان پیدا می‌کرد و به این گونه خوانده می‌شد «أعطاني منه دیناراً» (یک دینار از خود به من داد).

و اضافه بر این پدیده‌ی دشوار نوشتاری، نسخه بردارها در بسیاری از عباراتی که مخالف ذهنیت‌شان بود تصرف کرده و آن را تغییر می‌دادند، آن‌ها این‌گونه فکر می‌کردند که مؤلف یا نسخه‌بردار قبلی دچار تؤهم شده، به همین خاطر عبارتش را تغییر می‌دادند در حالی که گمان می‌کردند کار خوبی انجام می‌دهند.

همه‌ی این رخدادها، به اضافه‌ی حرص نسخه‌برداران بر هر چه بیشتر نوشتن نسخه‌ها جهت به دست آوردن سود بیشتر، و هم‌چنین آن چه که در عصرهای قدیم عُرف شده بود که پی‌نویس‌ها و توضیحاتی در کنار عبارات متن می‌نوشتند، ناسخان را در خطاهای بسیاری انداخت. در نتیجه، نسخه‌بردار بعدی گمان می‌کرد که توضیحات یا پی‌نویس‌ها جزئی از متن هستند، و یا گمان می‌کرد که مؤلف آن را به متن ملحق کرده است، و یا خواسته که آن را اضافه کند. یا این‌که نسخه بردار، آن مطلب را زیبا می‌دید و از روی عمد آن را به متن نسخه‌ای که خود می‌نوشت اضافه می‌کرد.

در ضمن فراموش نشود به این مشکل نیز اشاره کنیم که نوشته‌ها در معرض نابودی قرار داشتند، و نتیجه‌ی آن از دست رفتن اجزایی از کلام بود، که در بعضی جاها نسخه‌بردارها سعی می‌کردند با گمان خود آن را تخمین بزنند و در بعضی جاها نیز متون را بدون دنباله رها می‌کردند.

همه‌ی این اتفاقات و بسیاری مشکلات دیگر –که صحبت درباره آن طولانی خواهد شد– ایجاب نمود تا در عصر حاضر علمی‌ابداع شود که هدف آن، قرار دادن راه حل‌ها و علاج‌هایی برای مشکلات نوشته‌های قدیمی‌است و آن، علم تحقیق متون (علم تحقیق النصوص) است.

به طور مثال اگر محقق معاصر ما بخواهد «کتاب کافی شیخ کلینی» را آماده‌ی بهره‌برداری کند، ابتدا در جمع‌آوری همه نسخه‌هایی که امکان دسترسی به آن وجود دارد –در هر جای دنیا که باشد– تلاش خواهد کرد، و بعد از جمع‌آوری آن، در مورد خاصیت برگ‌ها و جوهرهای به کار برده شده که در زمان‌های مختلف باهم تفاوت داشتند، مطالعه خواهد نمود و به تاریخ درج شده از طرف مؤلف و یا نسخه‌بردار ، و یا بعضی از خواننده‌هایی که معمولاً در بسیاری موارد ملاحظه‌های خود و تاریخ مطالعه خود را روی کتاب می‌نوشتند، توجه می‌نماید. همه‌ی این کارها فقط برای مشخص کردن زمان نوشته شدن هر نسخه است، گر چه به صورت تقریبی، و بعد از مشخص کردن زمان هر نسخه، نزدیک‌ترین نسخه به زمان مؤلف و یا نسخه‌ای که زیر نظر او نوشته شده انتخاب می‌شود، البته در صورتی که امکانش وجود داشته باشد، تا از آن به عنوان متن اصلی (نسخه‌ی مادر) به کارگیری شود. سپس بین نسخه‌ی مادر و نسخه‌های دیگر مقابله می‌کند تا از این طریق مشکلات موجود در آن اصلاح شود، مثلاً اگر در آن مطلبی از قلم افتاده، یا تداخل در خط، عبارت را به شکل مبهم در آورده باشد، آن را از نسخه‌ای دیگر می‌گیرد، پس برای مطالعه‌ی خود از نسخه‌های دیگر، و از عملیات دیگری که با بررسی‌های داخلی و بررسی های خارجی برای متن شناخته می‌شود، کمک می‌گیرد. تازه همه‌ی این مراحل، از طریق تلاش بشری که طبعاً معصوم از خطا نیست اتفاق می‌افتد، که فهم محقق و سطح مهارتش و آنچه که در ذهن او جای گرفته است، و دیگر اموری که به صورت سلبی و یا ایجابی بر متن به دست آمده تأثیر می‌گذارد، در آن دخالت دارد.

بلکه واقعیت امر، از آنچه که توصیف کردیم بسیار پیچیده‌تر است، چون در خیلی جاها نسخه‌ی نزدیک عصر مؤلف، برای به کار گیری آن به عنوان نسخه مادر صلاحیت ندارد و علت آن، اتفاق افتادن تلفات و یا نقص و یا عدم وضوح در آن است، در نتیجه محققین مجبور می‌شوند تا از نسخه‌ای دیگر به عنوان اصل بهره بگیرند. گاهی نسخه‌های دیگر، و حتی همه‌ی نسخه‌هایی که به آن دست پیدا می‌کنند، از نظر زمان، فاصله‌ای با محقق ندارند اما در بعضی عبارات، اختلافاتی بین نسخه‌های موجود دیده می‌شود؛ چه‌این عبارات کم باشد و چه زیاد؛ این‌جاست که دخالت‌های بشری و نظریات زیاد می‌شود، و در نتیجه خطاها هم زیاد می‌گردد.

چیزی که تصویر کار را تاریک‌تر می‌کند، آگاهی از این موضوع است که نسخه‌هایی که محققان به آن دست می‌یابند، غالباً در کتابخانه‌ها و مخزن‌های عمومی‌بوده، و نسخه‌هایی که افراد مختلف مالک (شخصی) آن بوده‌اند، که واقعاً هم تعدادشان زیاد است، همیشه و یا در بسیاری از وقت‌ها از چارچوب تحقیق خارج است، در نتیجه، از این جهت این نسخه اکیداً ناقص محسوب می‌شود.

بنابراین، اکنون در شرایطی قرار داریم که گمان‌ها و اجتهادات در آن فراوان است، و امکان ندارد که محققی به تلاش دیگران اعتماد کند، و از تلاش خود بی نیاز باشد، چه این دیگران از محققین کتب باشند و چه نباشند.

با این توضیحات، اگر شخصی بیاید و بگوید که متن را در دست نوشته کسی یافته که با آن‌چه که در فلان کتابِ چاپ شده آمده تفاوت دارد، فقط پرده از جهل خویش بر داشته است.

و در خصوص روایت: (سپس جوانی را یاد کرد، و فرمود: اگر او را دیدید با او بیعت کنید چون او خلیفه‌ی مهدی (علیه السلام) است)، که سیّد کاظمی آن‌را در کتاب بشارت الاسلام خود نقل کرده، هیچ کس نمی‌تواند بگوید که به نوشته‌ای که سید کاظمی از آن نقل کرده مراجعه کرده و نص را به طور کامل مغایر با آن یافته است، چون او از کجا می‌داند که سید کاظمی از همین نسخه نقل کرده است؟؟

حال، چیز عجیبی که واقعاً تمسخر را بر می‌انگیزد این است که نویسنده‌ی سطرها، متن موجود در **نسخه‌ی چاپی** کتاب عقد الدرر را بیاورد، یعنی کتابی که تحت تاثیر تلاش فلان ناشر و یا فلان محقق چاپ شده است، در حالی که حتی اگر او با نسخه‌ای از نسخه‌های قدیمی این کتاب می‌آمد، در نهایت چیزی جز به زحمت افتادن عایدش نمی‌شد!! اصلاً چرا او سید کاظمی را معتبر نمی‌داند –در حالی که سید کاظمی‌در تحقیق و علم جایگاه خود را دارد– و چرا او را به عنوان یک محقق که متن را مورد مطالعه قرار داده و به این نتیجه رسیده که این متن به همان صورتی که در کتابش آورده، صحیح است، قبول ندارد؟؟ و چرا فرض را بر این نمی‌گذارد که دست سید کاظمی به نسخه هایی رسیده که دست محقق کتاب عقد الدرر از آن کوتاه مانده است؟

واضح است که سید کاظمی اگر نگوییم عین حقیقت را ذکر کرده، نزدیک‌ترین نقل به حقیقت را آورده است؛

روایت می‌فرماید: (نزد گنج شما سه نفر به قتل می‌رسند که هر سه مدعی خلافت هستند، ولی هیچ یك از آن‌ها خلیفه نمی‌شود تا آن‌که مردمی با پرچم های سیاه از سمت مشرق سر رسند و طوری آن‌ها را به قتل رسانند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند. سپس جوانی را یاد کرد و فرمود: اگر او را دیدید با او بیعت کنید چون او خلیفه‌ی مهدی (ع) است)، و امکان ندارد این چیزی که با او بیعت می‌کنند، **یک شیء** باشد؛ به طور مثال سنگ و یا صندلی بلکه باید **بشر** باشد! و جوان بودن او بر امور زیادی دلالت می‌کند؛ این شخص همان صاحب پرچم‌های سیاهی است که از سمت مشرق می‌آیند، و در نتیجه امکان ندارد او امام مهدی (ع) که در مکّه ظاهر می‌شود، باشد، بلکه او وصیّ و خلیفه‌اش است، همان‌طور که از طریق ده‌ها روایت که انصار امام مهدی (ع) با آن استدلال کرده‌اند ثابت شده و به استناد روایات زیاد دیگری او جوان است. از جمله، روایتی که از امام باقر (ع) وارد شده که فرمودند: (خداوند در طالقان گنج هایی دارد که نه از طلایند و نه از نقره، [آنان] دوازده هزار نفر در خراسان هستند که شعارشان: (احمد احمد) است، رهبر آن‌ها جوانی از بنی‌هاشم است، سوار بر قاطری سفید، و بر سرش پیشانی بندی سرخ است، گویی او را می‌بینم که از فرات عبور می‌کند. پس هرگاه خبر او را شنیدید، با سرعت به سوی او بشتابید هرچند سینه خیز خود را روی برف و یخ بکشید).[۱۰]

و باز از امام باقر (ع) نقل شده که فرمودند: (جوانی از بنی‌هاشم که در کف دست راستش خالی وجود دارد از جانب خراسان با پرچم‌هایی سیاه خروج می‌کند، شعیب بن صالح در رکاب اوست و با یاران سفیـــــانی می‌جنگد و آن‌ها را در هم خواهد شکست).[۱۱]

امام علی (ع) فرمود: (پرچم‌هایی سیاه خروج کرده و با سفیانی می‌جنگند، جوانی از بنی‌هاشم در میان آن‌ها است که در کتف سمت چپش یک خال است و در طلایه‌ی لشگرش

---

۱۰ – منتخب انوار المضیئه: ص ۳۴۳.

۱۱ – ابن حماد: ص۸۴، و از او عقد الدرر: ص۱۲۸، والحاوي: ج۲ ص۶۸.

مردی است از بنی تمیم که شعیب بن صالح خوانده می‌شود، پس یارانش (سفیانی) را در هم می‌شکنند).[۱۲]

و این هم روایتی که سید بن طاووس در کتاب «ملاحم و فتن» نقل کرده که در آن صاحب پرچم‌های سیاه به این‌که «خلیفه‌ی مهدی» است توصیف شده است:

(هرگاه پرچم‌های سیاه را دیدید که از طرف خراسان خارج شدند به آن بپیوندید هرچند سینه خیز بر روی برف، زیرا جانشین مهدی ﷺ در میان آن‌هاست).[۱۳]

۱۲- ابن حماد: ج۱ ص۳۱۴، و نه الحاوي: ج۲ ص۶۹، وجمع الجوامع: ج۲ ص۱۰۳.

۱۳ - ملاحم و فتن ص ۵۲. این کتاب، چاپ الکترونیکی دیگری نیز دارد که روایت در ص۵۴ باب۶۴ آن آورده شده است، در مقدمه‌ی آن آمده:(... و این سفر گرانقدر در سایه زوایای کتابخانه ها مخفی بود روزگار به او شک کرده بود همان طور که‌این کار را با امثال او انجام داد تا این‌که خداوند مهیمن با راهنمایی انسان مهذّب غیور(محمّد کاظم ابن حاج محمّد صادق) صاحب کتابخانه حیدریه در نجف بر این امّت منت گذاشت، او تلاش خود را در جستجوی آن مبذول نموده، آن را بر اساس نسخه علامه محقق شیخ محمّد سماوی نوشت و آن را به کمک عالمان دقیق، با نسخه شیخ حجت شیخ آغا بزرگ مؤلف کتاب (الذریعه الی مصنفات الشیعه)که بر اساس نسخه اصلی مؤلف اعلی الله مقامه نوشته شده است، مقایسه کرد. در نتیجه کتاب بصورت دُرّ گرانبهایی از چاپخانه خارج شد در حالی که در میان برگ هایش آدابی علمیو دروسی اخلاقی و برهآن‌هایی دال بر حقانیت کسانی که واسطه در هدایت بشر و ارشاد آن‌ها به راه روشن بوده‌اند، گنجانده شده است. پس خوانندگان گرامی‌از جناب ناشر که به او اشاره شده بخاطر این وظیفه مهم و شعور ملتهب ازغیرتش در احیاء مؤلفات گران قیمت تشکر می‌کنند همان طور که او قبل از این کتاب تلاش خود را در چاپ کتاب (فرج المهموم لمعرفة النجوم) از مؤلفات سید مترجم ما رضوان الله تعالی علیه که مؤلف در آن، اقوال اهل بیت عصمت ﷺ را جمع نمود و آنچه که علمای شیعه و سنی در مورد نجوم اعتقاد دارند به این‌که آن‌ها علاماتی هستند بر آنچه که در عالم هستی از صلاح و فساد اتفاق می‌افتد و با شواهد تاریخی، بطلان اعتقاد به این‌که آن‌ها عاملی صاحب اختیار باشند را روشن می‌کند چون تعطیل در حق «واجب الوجود» که شأنش متعالی است را به همراه دارد. که در این‌جا صاحب چاپخانه حیدریه با چاپ کتاب برما منت نهاد تا در برابر خوانندگان، نشانگر رونقی شادی بخش باشد که شنونده از شنیدن آن به وجد می‌آید و عالم نیز از آن بهره می‌برد و مورخ از آن کمک می‌گیرد و ما از درگاه مهیمن سبحان عاجزانه درخواست می‌کنیم که بر ناشر این دو کتاب آن چه را مایه قرب و نزدیکی به او می‌گردد ببارد که در مواظبت در راه احیاء آثار رسول الله مقدس کوشا بوده است. در این باره امام صادق می‌فرمایند: خدا رحمت کند کسی را که امر ما را احیاء کند و برای ذکر و یاد ما دعوت کند او تعالی است و سرپرست توفیقات است) اما در خاتمه نیز آمده است: (کتاب نشر شده همراه پیوستی از اجزاء کتاب (التشریف بالمنن) نوشته‌ی سید رضی الدین علی ابن طاوس کامل شد و بر نسخه منقوله ان از خط مؤلف سید رضی الدین در شش صفر سال ۱۳۵۲ که بعد از آن بر اساس نسخه اصل با خط سید ابن طاوس محمّد بن شیخ طاهر سماوی عفی الله عنه در نجف سال ۱۳۶۵ ه تصحیح شد). و در نسخه الکترونیکی موجود از آن در سایت (کتابخانه

اما هیچ کس نمی‌تواند از عبارت صاحب عقد الدرر این گونه برداشت کند که او این حدیث را از مستدرک حاکم نقل کرده است و نویسنده‌ی سطرها باید علّت این فهمش را بیان کند اما او چنان که عادتش این است، امر را بدون توضیح ترک نموده، زیرا توان بیان آن را ندارد.

تازه به فرض این‌که از آن نقل کرده باشد تغییر زیادی در این مسئله ایجاد نمی‌شود، زیرا حکمی‌که نویسنده‌ی سطرها به گزاف به آن قائل شده، خود نیاز به اموری دارد: از جمله این‌که نسخه‌ی اصلی دو کتاب مستدرک و عقد الدرر(نسخه‌های خود دو مؤلف) را پیدا کنیم تا ببینیم آیا روایتی که صاحب عقد الدرر آورده موافق آن‌چه در کتاب مستدرک وجود دارد، هست یا خیر؟ و اگر نیست آیا ممکن است که قسمت نادرستی در آن‌چه صاحب مستدرک آورده، وجود داشته و صاحب عقد الدرر از مصدر دیگری آن را تصحیح نموده باشد؟

در پایان می‌گوییم، این امر در مورد سیّد احمد الحسن (ع) بسیار تفاوت دارد، چون سیّد (ع) از اوصیاء رسول الله (ص) است و در نتیجه ایشان (ع) به آن‌چه پدرانش (ع) فرمودند از دیگران آگاه‌تر است، و کسی اجازه ندارد به این منظور بر ایشان اعتراض کند. بله، اگر خواستند که در مورد این حقیقت (که او یکی از اوصیاء رسول خداست) تحقیق کنند، ادلّه پیش روی آن‌ها است و طبعاً این روایت، از ادله‌ی اثبات حقانیت یمانی نیست. و در حقیقت آن‌ها تلاش می‌کنند تا از مناقشه و ردّیه زدن بر ادلّه‌ی دعوت فرار کنند و به این روش‌های گمراه کننده پناه ببرند که‌این فقط دست خالی بودن آن‌ها را رو می‌کند.

کاسر الصنمین) چنین آمده: (در مورد آن‌چه نعیم در مورد مهدی و نصرتش به وسیله‌ی پرچم های خراسان یاد کرده: أبو نصر حبّاب از خلاد ابی قلابه از ثوبان نقل می‌کند: هرگاه پرچم های سیاه را از سمت خراسان در حال خروج دیدید، پس به سوی آن‌ها بشتابید حتی اگر سینه خیز برروی برفها باشد، که خلیفه مهدی درمیان آن‌هاست). و حدیث اخیر در نسخه‌ی «ملاحم و فتن در ظهور الغائب المنتظر عجل الله فرجه» تألیف عالم عامل عابد زاهد رضی الله ابی القاسم علی بن موسی جعفر بن محمّد بن طاووس الحسنی الحسینی متوفی سال ۶۴۴ ه منشورات الرضی قم – ایران چاپ پنجم ۱۳۹۸ ه – ۱۹۹۸ م.ص۵۳ (باب ۹۴) وارد شده است.

۲- نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (و به این ترتیب واضح می‌شود: ۱- خطاهای چاپی در کتاب بشارت وجود دارد، و این اتفاق به طور کامل شناخته شده است زیرا همه‌ی نسخه‌های جدید این کتاب با استناد به مصادر اصلی حدیث، اصلاح و مرتب شده است)!

متأسفانه این یک دروغ است، زیرا این چاپ ایرانی کتاب است (چاپ سال ۱۴۱۰ ه. ق – ناشر: بخش تحقیقات اسلامی– مؤسسه بعثت – تحقیق داود امیر صابری) در حالی که این چاپ، بعد از چاپ سال ۱۹۶۳ میلادی است و روایت به همان‌گونه و بدون هیچ تغییری در چاپِ اسبق آمده است.[۱۴]

بلکه اگر کلام صاحب سطرها صحیح باشد و چند نسخه‌ی چاپ شده از این کتاب وجود داشته باشد و بدون اطلاع مؤلف که از دنیا رفته است، آن را دست خوشِ بازی قرار داده باشند، این اتفاق یک فاجعه است، و خیانتی است که بالاتر از آن خیانتی نیست، به هر حال چنین خیانتی برای فقهای آخر الزمان جدید نیست، شواهد بسیاری از این قبیل اتفاقات، در دست ماست و از جمله آن، خیانتی است که نزار حسن مرتکب شده است. کسی که کتاب بشارت الاسلام را تحقیق کرد و روایت را به این شکل تحریف شده وارد نمود:

ثوبان رضی الله عنه گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: (نزد گنج شما سه نفر می‌جنگند که همه آن‌ها مدعی خلافت هستند آن‌گاه امر به هیچ‌کدام از آن‌ها نمی‌رسد، سپس پرچم‌های سیاه از جانب مشرق بیرون آمده و با آن‌ها طوری خواهند جنگید که هیچ قومی این‌طور نجنگیده است – (سپس چیزی را ذکر کرد) – پس فرمود: اگر او را دیدید با او بیعت کنید چون‌که او خلیفه‌ی خدا مهدی است).[۱۵] امام حافظ أبو عبدالله حاکم آن را تحقیق و نقل کرده است. او می‌گوید: «این حدیث طبق گفته بخاری و مسلم صحیح است». البته آن دو، خودِ این حدیث را نیاورده‌اند، و حافظ ابو نعیم با این معنا آن‌را نقل نکرده است و به جای ذکرِ گفته‌ی راوی می‌گوید: (خلیفه‌ی خدا مهدی می‌آید)!! و عجیب این است که این تحریف کننده، حتی به خود زحمت نداده –لا اقل از باب تبرئه خود– در حاشیه کتاب به تحریفی که به آن اقدام کرده اشاره‌ای بنماید!!

۱- ر.ک: ص۳۷ از نسخه ایرانی مذکور.

۱۵- ر.ک: ص ۳۶ از همین کتاب

اما صحبت نویسنده‌ی سطرها در مورد خطای چاپی، غریب و دور از ذهن بوده بلکه تمسخر برانگیز است، چون که چاپ ایرانی مذکور، هر دو صورت را با هم روایت می‌کند، و آن همان‌طور که یاد کردیم تحقیق شده است. و ظاهراً سیّد کاظمی از دو جای کتاب عقد الدرر روایت را نقل می‌کند. در صورتی که نویسنده‌ی سطرها تنها یکی از آن‌ها را یاد می‌کند، و این کار، کتمان حقایق از جانب خودِ او است.

۳- اما آن‌چه که مربوط است به اشکالِ وارده از نویسنده‌ی سطرها در مورد روایت ذیل: (هرگاه پرچم‌های سیاه را دیدید که از خراسان در حال آمدن هستند، به سوی آن‌ها بشتابید هر چند سینه خیز بر روی برف‌ها، چون خلیفه‌ی مهدی (ع) درمیان آن‌هاست).

کلام در مورد آن، مانند چیزی است که درباره‌ی حدیث سابق گفتیم، از این جهـــت که نویسنده‌ی سطرها، به نسخه‌های چاپ شده استناد می‌کند، هم‌چنین او به مصدری که سید کاظمی از آن نقل کرده استناد نمی‌کند – که این خیلی مهم است – آن مصدر، کتاب علی بن عیسی اربلی است. علی ابن عیسی اربلی (ره) در این‌باره گفته: (حافظ أبو نعیم أحمد بن عبدالله، در نامه‌ای، چهل حدیث در امر مهدی (ع) را که جمع آوری کرده بود، برای من فرستاد. من نیز مجموعه آن‌ها را همان گونه که او آورده بود، در کتابم نوشته و به ذکر آن راوی که از پیامبر (ص) نقل کرده اکتفا نمودم).

و حدیث مورد بحث حدیث بیست و ششم از چهل حدیث مشار الیه است، و این خیانت دیگری است که به حساب نویسنده‌ی سطرها نوشته می‌شود، که به نسخه‌ی چاپی کتاب «المستدرک علی الصحیحین» و کتاب «الفتن» نعیم بن حماد، استدلال می‌کند، با این‌که می‌داند سید ابن طاووس، این حدیث را در کتاب خود بنام «الملاحم و الفتن»، به نقل از ابن حماد آورده است که آن هم موافق نسخه‌ای است که ما به آن استشهاد می‌کنیم.

۴- اما آن‌چه که تعلق دارد به روایتِ (**... و از بصره... أحمد**): ما بر این شبهه‌ی کورانی در کتاب «تمخض الکورانی عن فأر قمیء» جواب دادیم، پس به نقلِ آن‌چه که آن‌جا نوشته‌ام بسنده می‌کنم:

اما گفته‌ی شیخ کورانی:(روایت سوم در دلایل الإمامة ص ۵۶۶ آمده که: از بصره، عبدالرحمن بن اعطف بن سعد، و أحمد بن ملیح، وحماد بن جابر، و هفت نفر اصحاب کهف).

در جوابش می‌گویم: صاحب کتاب «بشارت الاسلام» آن را از کتاب «غاية المرام» نقل کرده است نه از کتاب «دلائل الامامة».

اما کتاب دلائل الإمامة که کورانی آن را یاد کرده، محققش در مورد کتاب خود گفته: «نسخه‌ی آن کامل نیست، چون که قسمتی از اول آن از قلم افتاده، و دلیل این از قلم افتادگی را در توصیف کتاب خواهم آورد». [۱۶]

از این‌جا بود که محقق مجبور شد تا کتاب را اصلاح کند، می‌گوید: (عملکرد ما در این کتاب: تحقیق این کتاب طبق مراحل و گام‌های زیر انجام شده... – تا آن‌جا که می‌گوید: – ۴ – اصلاح متن کتاب؛ که با پاک‌سازی آن از خطاهای نسخه‌ها و غلط‌های چاپی انجام می‌گیرد و این خطاها در مقایسه با کتاب‌های دیگر بسیار زیاد است). [۱۷]

همان‌طور که همه می‌دانند این کاستی‌ها از ارزش علمی کتاب می‌کاهد. و همین‌طور نسخه هایی که محقق، برای نوشتن کتاب دلائل الإمامة بر آن اعتماد کرده، بعد از تألیف کتاب «غاية المرام» نوشته شده‌اند. محقق در این باره این‌گونه می‌گوید: (در تحقیق این کتاب بر دو نسخه مختلف و همین‌طور بر نسخه چاپی خود این کتاب اعتماد کردیم، مشخصات آن به این صورت است:

۱– نسخه‌ی شماره (۷۶۵۵)که در کتابخانه رضویه‌ی مشهد نگهداری می‌شود تاریخ آن مجهول است؛ در اول آن آمده: (بسم الله الرحمن الرحيم، قاضی أبو بكر محمّد بن عمر جعابی به ما خبر داد). و آخر آن: (پس یاران قائم ﷺ را یاد کرد، و گفت: سیصد و سیزده نفر، که هر کدام از آن‌ها خود را در بین سیصد نفر می‌بینند). رمز ما برای آن، (م) است.

۲– نسخه شماره (۲۹۷۴) که در کتابخانه سید مرعشی ﷺ قم مشرفه نگهداری می‌شود، و در تاریخ ۱۲ ربیع الثانی سال ۱۳۱۹ ه. ق از روی نسخه‌ای که در تاریخ صفر سال۱۰۹۲ ه. ق نوشته شده بود،نوشته شده است که اول آن: (قاضی أبو بكر محمّد بن عمر جعابی). و آخر آن: (مسند با کمک خداوند تعالی و حسن توفیقش تمام شد در پایان ماه صفر مظفر از ماه‌های سال ۱۰۹۲). این نسخه شریفه را در خزانه کتب آستان مشرفه غرویه یافتم، در حالی

۱۶– دلائل الإمامة – محمّد بن جرير الطبري (الشيعي): ص۳۳.

۱۷– دلائل الإمامة – محمّد بن جرير الطبري (الشيعي): ص۴۵.

که نسخه‌ای بسیار قدیمی با خطی بسیار ضعیف بود. (أحقر الكتّاب محمّد تقي البروجردي الحائري وفق الله له. در مورخه دوازدهِ ماه ربیع الثانی سال ۱۳۱۹). رمز ما برای آن، (ع) بود.

۳- کتاب چاپ شده در چاپخانه حیدریه در نجف اشرف سال ۱۳۶۹ ه، و رمز ما برای آن، (ط) است.[۱۸]

این، در حالی است که تألیف کتاب غاية المرام، طبق گفته‌ی محقق آن، بین سال‌های ۱۱۰۰ تا ۱۱۰۳ (هـ. ق) به پایان رسید، متن کلام او به این‌گونه است: (۲۳- غاية المرام و حجة الخصام في تعيين الامام من طريق الخاص و العام. در سال ۱۱۰۰ ه. ق و سال ۱۱۰۳ ه. ق آن را نوشت).[۱۹]

بنابراین، برای محقق کتاب بهتر بود که روایات موجود در نسخه‌های کتاب «دلائل الامامة» را با روایات مشابهش در کتاب «غاية المرام» مقایسه می‌کرد، خصوصاً روایاتی که به نظر می‌رسید کتاب متأخّر آن را از کتاب اول نقل کرده است. زیرا زمانی که مؤلف کتاب متأخّر از کتاب اول نقل می‌کند، بدون شک مؤلف کتاب اول نیز به نسخه‌های قدیمی‌تری از آن‌چه در دست محقق کتاب متأخّر هست دسترسی داشته است.

در نتیجه حداقل در روایات نقل شده از کتاب «دلائل الامامه»، اعتماد بر کتاب «غاية المرام» به عِلمیّت نزدیکتر است تا اعتماد بر نسخه‌ی تحقیق شده‌ی خود کتاب «دلايل الامامة».

می‌گوییم: علاوه بر آن می‌دانیم که نویسنده‌ی سطرها به یک دست نوشته که جدیداً یعنی همان سال ۱۹۴۷ چاپ شده استناد کرده، که خودش از روی دست نوشته‌ای که در سال ۱۸۹۹ نسخه برداری شده است و در مورد نسخه و یا نسخه‌هایی که این آخرین دست نوشته از آن گرفته شده هیچ اطلاعی در دست نیست! این گونه استناد هیچ گونه ارزش علمی‌ندارد، و به این معناست که نویسنده‌ی سطرها، فقط قائل به صحت نسخه‌ای است که خود به آن استناد کرده، و هیچ گونه توجهی به مصدری که صاحب کتاب بشارت الاسلام از آن نقل کرده است ندارد و این، زورگویی آشکار است.

۱۸- دلائل الإمامة – محمّد بن جرير طبری (شيعه): ص۴۴.

۱۹- غاية المرام – سيد هاشم بحرانی: ج۱ ص۱۱.

برای این‌که کار پرده‌برداری از دست خالی بودن نویسنده‌ی سطرها را به پایان برسانیم، می‌گویم: آن نسخه از بشارت الاسلام که از جانب «نزار حسن» تحقیق شده، روایت را به این شکل آورده است: (و از بصره: عبد الرحمن به[۲۰] أعطف بن سعد، وأحمد و مليح وحمّاد بن جابر).

اما سخن نویسنده‌ی سطرها: (و این با عدد مردانی که امام صادق ﷺآن‌ها را یاد کرده هم‌خوانی ندارد، چون امام ﷺفرمودند: (و از بصره سه نفر مرد هستند) و نفرمود چهار نفر)؛ این هم دروغی است از نویسنده‌ی سطرها، چون این عبارت در این حدیث نیست، بلکه در روایت دیگری آمده است؛ آخر این همه فریب و دروغ برای چیست؟!

و روایت دیگر که اصلاً اسمها را یاد نمی‌کند به این شکل است: (... و از بصره سه مرد، و اصحاب کهف که هفت نفر هستند، و دو نفر تاجر که از انطاکیه خارج می‌شوند... الخ).

۵- نویسنده‌ی سطرها گفته که سیّد احمد الحسن ﷺ روایت را تقطیع کرده است: (آگاه باشید که اولین آن‌ها از بصره و آخرین آن‌ها از ابدال است)، او می‌گوید سیّد ﷺ روایت را به صورت کامل ذکر نکرده، و کسانی که از بصره‌اند «علی و محارب» هستند.

جوابش این است:

گرفتن محل شاهدِ بحث از روایت، تقطیع به حساب نمی‌آید، حال اگر گفته شود: روایت، اسم احمد را در میان نام‌های کسانی که از بصره هستند ذکر نمی‌کند، می‌گوییم علتش این است که متن روایت مضطرب است و امکان اتکا بر اسامی وارده در آن نیست. برای دلالت بر این مطلب، کافی است شکل روایت در «بشارت الاسلام» را با شکل آن در «الزام الناصب» مقایسه کنیم:

الف - روایت در کتاب بشارت الاسلام به حسب تحقیق «نزار حسن»:

(پس امام ﷺ فرمودند: آگاه باشید که اولین آن‌ها از بصره و آخرین آن‌ها از ابدال است، اما کسانی که از بصره هستند: فعل و محارب. و رجلان من قاشان: عبد الله و عبيد الله. وثلاثة رجال من المعجمة: و هم محمّد و عمرو و مالك. و رجل من السند: عبد الرحمان. ورجلان من هجر: موسى، وعبّاس. ورجل من كندة: إبراهيم. ورجلان من قندهار: إبراهيم، و أحمد. و رجل

۲۰- به این شکل آورده که صحیحش«بن» است.

من شيراز: عبد الوهاب. وثلاثة رجال من سعداوة: أحمد بن يحيى، و فلاح. و ثلاثة رجال من زبيدة: حسن، و محمّد و فهد. و رجلان من حمير: مالك، و ناصر. و أربعة رجال من الشيروان: عبد الله، وصالح، و جعفر، و إبراهيم. و رجلٌ من عفر و رجلان من المنصورية: عبد الرحمان، أو عبد الله، و صلائب. و أربعة رجال من همدان: خالد، و مالك، و نوفل، و إبراهيم. و رجلان من الجزائر: محروز، و نوح. و رجل من الشقة: هارون، و مقداد. و رجلان من السرو: مقداد، و هارون. و ثلاثة رجال من العبوقين: عبد السّلام، و فارس، و كليب. و رجل من الرباط: جعفر. و ستة رجال من عمّان: محمّد، و صالح، و داود، و هوائل، و كوثر، و يونس. و رجل من الغلاة: مالك. و رجلان من ضغائر: مالك، و يحيى. و رجلان من كرمان: عبد الله، و محمّد. و أربعة رجال من صنعاء: حسين، و جبير، و حمزة، و يحيى. و رجلان من عدن: فرعون، و موسى. و رجل من لويحة: كوثر. و رجلان من صمد: على، و صالح. و ثلاثة رجال من الطّائف: على و صبا، و زكريا. و من هجر: عبد القدّوس. و رجلان من الخط: عزيز، و مبارك. و خمسة رجال من جزيرة أول، و هي البحرين: عامر، و جعفر، و نصير، و بكير، و ليث. و رجل من الكيش. و رجل من الجدد: إبراهيم. وأربعة رجال من مكة: إبراهيم، و محمّد، و عبد الله. و عشرة رجال من المدينة: على أسماء أهل البيت على، و جعفر، و حمزة، و العباس، و طاهر، و الحسن، و الحسين، و قاسم، و إبراهيم، و محمّد. و أربعة رجال من الكوفة: محمّد، و هود، وغاث، و عياب. و رجل من صرف: خليفة. و رجلان من نيشابور: على، و مهاجر. و رجلان من سمرقند: على، و ماجد. و ثلاثة رجال من كازرون: عمر، و معمر، و يونس. و رجلان من الثوث: شيبان، و عبد الوهّاب. و رجلان من دسراه: أحمد، و هلال. و رجلان من الضيف: عالم، و سهيل. و رجلٌ من طائف اليمن: هلال. و رجلان من قرقوف: شعيب، و بشير. و ثلاثة رجال من بردعة: يوسف، داود، و عبد الله. و رجل من عكّة: مكرم. و رجل من واسط: عقيل. وثلاثة رجال من الزوراء: عبد المطلب، و أحمد، و عبد الله. و رجلان من سر مَن رأى: مراد، و عامر. و رجل من السهم: جعفر. و ثلاثة رجال من سيلان: نوح، و حسن، و جعفر. و رجل من كرخ بغداد: قاسم. و رجلان من طوقه: وائل، و فضل. و ثمانية رجال من قزوين: هارون، و عبد الله، و جعفر، و صالح، و عمر، و ليث، و على، و محمّد. و رجل من الشلخ: حسن. و رجل من مراغة: صدقة. و رجل من قم: يعقوب. و أربعة و عشرون رجلاً من الطالقان وهم الذين ذكرهم رسول الله فقال: إنّي أجد في الطالقان كنزاً ليس من ذهب و لا فضة، وهم هؤلاء كنز الله فيها، وهم: صالح،

وجعفر، ويحيى، و هود، و صالح، و داود، و جميل، و فضل، و عيسى، و جابر، و خالد، و علوان، و عبد الله، و أيوب، و صلائب، و حمزة، و عبد العزيز، و لقمان، و سعد، و فضّة، و مهاجر، و عبدون، و عبد الرحمان، و علي. و رجلان من سنجار: ذبيان، و علي. و رجلان من سرخس: حفص، و نافع. ورجل من القادسية: حصين. ورجل من الدورق: عبد الغفور. وستة رجال من الحبشة: إبراهيم، و عيسى، و محمّد، و أحمد، و حمدان، و سالم. و رجلان من الموصل: هارون، و فهد. و رجل من بلخ: صدقة. و رجلان من نصيبين: أحمد، و علي. و رجل من الدّجيل: محمّد. و رجلان من خراسان: نكبة، و شوت. و رجلان من أرمينية: أحمد، و حسين. و رجل من أصفهان: يونس. و رجل من زهار: حسين. و رجل من الرّي: مجمع. و رجل من دينور: شعيب. و رجل من الهراش: نهراش. و رجل من سلماس: هارون. و رجل من بلقيس. و رجل من الكرد: عون. و رجل من كثير: طي. و رجلان من خلاط: محمّد، و جعفر. و رجل من الشّويا: عمر. و رجلان من المقدسية البيضاء: سعد، و سعيد. و ثلاثة رجال من الصيغة: زيد، و علي و موسى. و رجل من أوس: محمّد. و رجل من انطاكية: عبد الرحمان. و رجلان من كلاب: صبيح، محمّد. و رجل من حمص: جعفر. و رجلان من دمشق: داود، و عبد الرّحمن. و رجلان من الرَّملية: طليق، وموسى. و ثلاثة رجال من بيت المقدس: داود، و بشير، و عمران. و خمسة رجال من عسقلان: محمّد، و يوسف، و عمر، و فهد، و هارون. و رجل من عنزة: عمير. و رجلان من نجد: مروان، و سعد. و رجل من عرفة: قريح. و رجل من طبرية: فليح. و رجل من بلسان: وارث. و أربعة رجال من القنطط، من مدينة فرعون: أحمد، و عبد الصّمد، و يونس، و طاهر. و رجل من صار: نصير. و رجلان من الإسكندرية: حسن، و سعيد. و خمسة رجال من جبل لكام: عبد الله، عبيد الله، و قادوم، و بحر، و طالوت. و ثلاثة رجال من السّماوة: ذهيب، و سعدان، و شبيب. و رجلان من الأفرنج: علي، و محمّد. و رجلان من اليمامة: ظافر، و عقيل. و أربعة عشر رجلاً من المعادة: سويد، و أحمد، و محمّد، و حسن، و يعقوب، و حسين، و عبد الله، و عبد القديم، و يغلم، و علي، و حيان، و طاهر، و تغلب، و كثير. و رجل من الصولة: معشر. و عشرة رجال من العابدان: حمزة، و شيبان، و قاسم، و جعفر، و عامر، و عمر، و عبد المهيمن، و عبد الوارث، و محمّد، و أحمد. و أربعة عشر رجلاً من اليمن: خيبر، و حوبش، و مالك، و كعب، و أحمد، و شيبان، و عامر، و حمّاد، و فهد، و حنجرش، و كلثوم، و جابر، و محمّد. و رجلان من بدو مصر: عجلان، و ذراع. وثلاثة رجال من بدو عقيل: سنبة، و ضابط، و عريان.

و رجل من بدو نمير: عمر. و رجل من بدو شيبان: الناهش. و رجل من بدو قبا: جابر. و رجل من بدو كلاب: مطر. و ثلاثة رجال من موالي أهل البيت: عبد الله، و حيف، و أكبر. و أربعة رجال من موالي الأنبياء: صباح، و صبيح، و ميمون، و هود. و رجلان من لوكان: ناصح، و عبد الله. و رجلان من الحلّة: محمّد و علي. و ثلاثة رجال من كربلاء: حسن، و حسين، و علي. و رجلان من النجف: جعفر، و محمّد. و ستة رجال من الأبدال كلّهم باسم عبد الله. امام (ع) فرمود: آنها از محل طلوع و غروب آفتاب (شرق و غرب عالم) جمع خواهند شد، خداوند آنها را در كمتر از نصف شب در مكّه جمع خواهد كرد... تا آخر حديث).[۲۱]

ب- روايت در كتاب إلزام الناصب: (... و امّا از اهل بصره دو مرد هستند: اسم يكى از آنها على است و ديگرى محارب. و رجلان من قاشان: عبد الله، وعبيد الله. وثلاثة رجال من المهجمة: محمّد، وعمر، ومالك. ورجل من السند: عبد الرحمن. ورجلان من حجر: موسى، وعباس. ورجل من الكورة: إبراهيم. ورجل من شيراز: عبد الوهاب. و ثلاثة رجال من سعداوة: أحمد، ويحيى، و فلاح. و ثلاثة رجال من زين: محمّد، و حسن، و فهد. و رجلان من حمير: مالك، وناصر. وأربعة رجال من شيران، وهم: عبد الله، وصالح، وجعفر، وإبراهيم. ورجل من عقر: أحمد. ورجلان من المنصورية: عبد الرحمن، وملاعب. وأربعة رجال من سيراف: خالد، ومالك، وحوقل، وإبراهيم. ورجلان من خونخ: محروز، ونوح. ورجل من المثقة: هارون. ورجلان من السنن: مقداد، وهود. وثلاثة رجال من الهويقين: عبد السّلام، وفارس، وكليب. ورجل من الزناط: جعفر. وستة رجال من عمان: محمّد، وصالح، وداود، وهواشب، وكوش، ويونس. ورجل من العارة: مالك. ورجلان من ضغار: يحيى، وأحمد. ورجل من كرمان: عبد الله. وأربعة رجال من صنعا: جبرئيل، وحمزة، ويحيى، وسميع. ورجلان من عدن: عون، وموسى. ورجل من لونجه: كوثر. ورجلان من ممد: على، وصالح. وثلاثة رجال من الطائف: على، وسبا، وزكريا. ورجل من هجر: عبد القدوس. ورجلان من الخط: عزيز، ومبارك. وخمسة رجال من جزيرة أوال وهي البحرين: عامر، وجعفر، ونصير، وبكير، وليث. ورجل من الكبش: فهد [محمّد]. ورجل من الجدا: إبراهيم. وأربعة رجال من مكة: عمر، وإبراهيم، ومحمّد، وعبد الله. وعشرة من المدينة على أسماء أهل البيت: على، وحمزة، وجعفر، وعباس، وطاهر، وحسن،

۲۱- روايت به طورى كه در نسخه تحقيق شده نزارحسن آمده و اختلاف هايى با روايات قبلى در آن وجود دارد.

وحسين، وقاسم، وإبراهيم، ومحمّد. وأربعة رجال من الكوفة: محمّد، وغياث، وهود، وعتاب. ورجل من مرو: حذيفة. ورجلان من نيشابور: على، ومهاجر. ورجلان من سمرقند: على، ومجاهد. وثلاثة رجال من كازرون: عمر، ومعمر، ويونس. ورجلان من الأسوس: شيبان، وعبد الوهاب. ورجلان من دستر: أحمد، وهلال. ورجلان من الضيف: عالم، وسهيل. ورجل من طائف اليمن: هلال. ورجلان من مرقون: بشر، وشعيب. وثلاثة رجال من بروعة: يوسف، وداود، وعبد الله. ورجلان من عسكر: مكرم الطيب، وميمون. ورجل من واسط: عقيل. وثلاثة رجال من الزوراء: عبد المطلب، وأحمد، وعبد الله. ورجلان من سر من رأى: مرائي، وعامر. ورجل من السهم: جعفر. وثلاثة رجال من سيلان: نوح، وحسن، وجعفر. ورجل من كرخا بغداد: قاسم. ورجلان من نوبة: واصل، وفاضل. وثمانية رجال من قزوين: هارون، وعبد الله، وجعفر، وصالح، وعمر، وليث، وعلى، ومحمّد. ورجل من البلخ: حسن. ورجل من المداغة: صدقه. ورجل من قم: يعقوب. وأربعة وعشرون من الطالقان وهم الذين ذكرهم رسول الله فقال: إني أجد بالطالقان كنزاً ليس من الذهب ولا فضة، فهم هؤلاء كنزهم الله فيها، وهم: صالح، وجعفر، ويحيى، وهود، وفالح، وداود، وجميل، وفضيل، وعيسى، وجابر، وخالد، وعلوان، وعبد الله، وأيوب، وملاعب، وعمر، وعبد العزيز، ولقمان، وسعد، وقبضة، ومهاجر، وعبدون، وعبد الرحمن، وعلى. ورجلان من سحار: آبان، وعلى. ورجلان من شرخيس: ناحية، وحفص. ورجل من الأنبار: علوان. ورجل من القادسية: حصين. ورجل من الدورق: عبد الغفور. وستة رجال من الحبشة: إبراهيم، وعيسى، ومحمّد، وحمدان، وأحمد، وسالم. ورجلان من الموصل: هارون، وفهد. ورجل من بلقا: صادق. ورجلان من نصيبين: أحمد، وعلى. ورجل من سنجار: محمّد. ورجلان من خرسان: نكية، ومسنون. ورجلان من أرمنية: أحمد، وحسين. ورجل من أصفهان: يونس. ورجل من وهان: حسين. ورجل من الري: مجمع. ورجل من دنيا: شعيب. ورجل من هراش: فروش. ورجل من سلماس: هارون. ورجل من بلقيس: محمّد. ورجل من الكرد: عون. ورجل من الحبش: كثير. ورجلان من الخلاط: محمّد، وجعفر. ورجل من الشوبا: عمير. ورجلان من البيضا: سعد، وسعيد. وثلاثة رجال من الضيعة: زيد، وعلى، وموسى. ورجل من أوس: محمّد. ورجل من الأنطاكية: عبد الرحمن. ورجلان من حلب: صبيح، ومحمّد. ورجل من حمص: جعفر. ورجلان من دمشق: داود، وعبد الرحمن. ورجلان من الرملية: طليق، وموسى. وثلاثة رجال من بيت المقدس: بشر، وداود، وعمران. وخمسة رجال من عسقلان: محمّد،

ویوسف، وعمر، وفهد، وهارون. ورجل من عنزة: عمیر. ورجلان من عکة: مروان، وسعد. ورجل من عرفة: فرخ. ورجل من الطبریة: فلیح. ورجل من البلسان: عبد الوارث. وأربعة رجال من القسطاط من مدینة فرعون لعنه الله: أحمد، وعبد الله، ویونس، وظاهر. ورجل من بالس: نصیر. وأربعة رجال من الإسکندریة: حسن، ومحسن، وشبیل، وشیبان. وخمسة رجال من جبل اللکام: عبد الله، وعبید الله، وقادم، وبحر، وطالوت. وثلاثة رجال من السادة: صلیب، وسعدان، وشبیب. ورجلان من الإفرنج: علی، وأحمد. ورجلان من الیمامة: ظافر، وجمیل. وأربعة عشر رجلاً من المعادة: سوید، وأحمد، ومحمّد، وحسن، ویعقوب، وحسین، وعبد الله، وعبد القدیم، ونعیم، وعلی، وخیان، وظاهر، وتغلب، وکثیر. ورجل من الموطة: معشر. وعشرة رجال من عبادان: حمزة، وشیبان، وقاسم، وجعفر، وعمر، وعامر، وعبد المهیمن، وعبد الوارث، ومحمّد، وأحمد. وأربعة عشر من الیمن: جبیر، وحویش، ومالك، وکعب، وأحمد، وشیبان، وعامر، وعمار، وفهد، وعاصم، وحجرش، وکلثوم، وجابر، ومحمّد. ورجلان من بدو مصر: عجلان، ودراج. وثلاثة رجال من بدو أعقیل: منبة، وضابط، وعریان. ورجل من بدو أغیر: عمر. ورجل من بدو شیبان: نهراش. ورجل من تمیم: ریان. ورجل من بدو قسین: جابر. ورجل من بدو کلاب: مطر. وثلاثة رجال من موالي أهل البیت: عبد الله، ومخنف، وبراك. وأربعة رجال من موالي الأنبیاء: صباح، وصیاح، وومیمون، وهود. ورجلان مملوکان: عبد الله، وناصح. ورجلان من الحلة: محمّد، وعلی. وثلاثة رجال من کربلاء: حسین، وحسین، وحسن. ورجلان من النجف: جعفر، ومحمّد. وستة رجال من الأبدال کلهم أسماءهم عبد الله. علی (ع) فرمودند: همه‌ی آن‌ها از محل طلوع و غروب آفتاب و از کوه و بیابان جمع خواهند شد).[۲۲]

واضح است که‌این دو روایت در بسیاری از جزئیات با هم اختلاف دارند، حال اختلاف آن‌ها در عدد بماند. و اگر روایات دیگری را که دارای اسامی و مواضع دیگری است، به این تفاوت‌ها اضافه کنیم، حتماً به این نتیجه خواهیم رسید که تمسّک به اسماء و مکان‌های وارده در این روایت، امکان پذیر نیست.

۲۲- إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب – شیخ علی یزدی حائری: ج۲ ص ۱۷۷ – ۱۷۴.

در اینجا طبیعتاً در مقابل سؤالی قرار خواهیم گرفت که بدون شک بر ذهن‌ها فشار می‌آورد: اگر این‌گونه باشد – که بدون شک همین‌گونه است– این روایت از اعتبار احتجاج و استدلال ساقط است، پس چگونه سیّد احمد الحسن ﷺ و انصار به آن استدلال می‌کنند؟

جواب: امثال این اشکال به احمد الحسن ﷺ و به تبع ایشان، به انصار بر نمی‌گردد، چون ایشان با این وصف که یکی از اوصیاء رسول الله ﷺ است، از پدران طاهر خود ﷺ روایت می‌کند، و در نتیجه به آنچه از آن‌ها صادر شده داناتر است، پس هر کس می‌خواهد به صحّت آنچه که ایشان روایت می‌کند پی ببرد بر اوست که ابتدا در مورد دلیل ایشان مبنی بر وصی بودنشان مطالعه‌ای داشته باشد. و همین‌طور ایشان به تمام این روایت استدلال نمی‌کند بلکه با بخشی از روایت که می‌داند صحیح است استدلال می‌کند.

اما جواب سخن نویسنده‌ی سطرها در مورد ابو محمّد انصاری که گفته: (او دروغ گفته که در بعضی از روایات عدد کمتر ۳۱۳ نفر است)، این است که دروغ از جانب خود شماست، چون ابو محمّد انصاری نگفته که روایت مورد نظر، همان روایت یاد شده در کتاب الزام الناصب است. این هم متن روایت که ما اسم‌های موجود در آن را شمارش می‌کنیم:

(... آگاه باشید که اولین آن‌ها از بصره و آخرین آن‌ها از ابدال است و اما کسانی که از بصره هستند علی و محارب و طلیق هستند. و من قاشان: عبد الله، و عبید الله. و ثلاثة رجال من المعجمة: محمّد، وعمر، ومالك. ورجل من السند: عبد الرحمن. ورجلان من هجر: موسى، وعباس. ورجل من الكند: إبراهيم. و رجل من شيراز: عبد الوهاب. و ثلاثة رجال من سعدواة: أحمد، ويحيى، وبلاح. وثلاثة رجال من زبيدة: حسن، ومحمّد، وفهد. ورجلان من حمير: مالك، وناصر. و أربعة رجال من شيراز: عبد الله، وصالح، وجعفر، وإبراهيم. ورجل من عفر. ورجلان من المنصورية: عبد الله، وصلائب. وأربعة رجال من همدان: خالد، ومالك، وهرقلة، وإبراهيم. ورجلان من الجزائر: محروز، ونوح. ورجل من الشقة: مقداد، وهود. وثلاثة رجال العبوقين: عبد السّلام، وفارس، وكليب. ورجل من الرباط: جعفر. وستة رجال من عمان: محمّد، وصالح، وداود، وهوافل، وكوثر، ويونس. ورجل من القارنة: مالك. ورجلان من ظفار: ويحيى. ورجل من كرمان: عبد الله. وأربعة رجال من صنعا: حسين، وجبرا، وحمزة، ويحيى. ورجلان من عدن: عون، وموسى. ورجل من لوبحة: كوثر. ورجلان من صمد: علي، وصالح. وثلاثة رجال من الطائف: علي، وصبا، وزكريا. ورجل من هجر: عبد القدوس. ورجلان من الخط: عزيز،

ومبارك. وخمسة رجال من جزيرة وهي البحرين: عامر، وجعفر، ونصير، وبكير، وليث. ورجل من الكبيش. ورجل من الحد: وإبراهيم. وأربعة رجال من مكة: وإبراهيم، ومحمّد، وعبد الله. وعشرة رجال من المدينة على أسماء أهل البيت: على، وجعفر، وحمزة، وعباس، وطاهر، والحسن، والحسين، وقاسم، وإبراهيم، ومحمّد. وأربعة رجال من الكوفة: محمّد، وهود، وغياث، وعباب. ورجل من سرف: خليفة. ورجلان من نيشابور: على، ومهاجر. ورجلان من سمرقند: على، وماجد. وثلاثة رجال من قاذرون: وعمر، ومعمر، ويونس. ورجلان من الثوث: شيبان، وعبد الوهاب. ورجلان من دسراه: أحمد، وهلال. ورجلان من الضيف: عالم، وسهيل. ورجل من طائف اليمن: هلال. ورجلان من قرقون: شعيب، وبشير. وثلاثة رجال من بروعة: يوسف، وداود، وعبد الله. ورجلان من عسكر: مكرم، وميمون. ورجل من واسط: عقيل. وثلاثة رجال من الزوراء: عبد المطلب، وأحمد، وعبد الله. ورجلان من سر من رأى: مرادي، وعامر. ورجل من الشهم: جعفر. وثلاثة رجال من سيلان: نوح، وحسن، وجعفر. ورجل من كرم بغداد: قاسم. ورجلان من طوقه: واثل، وفضل. وثمانية رجال من قزوين: هارون، وعبد الله، وجعفر، وصالح، وعمر، وليث، وعلى، ومحمّد. ورجل من الشلخ: حسن. ورجل من المراغة: صدقة. ورجل من قم: يعقوب. وأربعة وعشرون رجلاً من الطالقان وهم الذين ذكرهم رسول الله فقال: إني أجد في الطالقان كنزاً ليس من ذهب ولا فضة، وهم هؤلاء كنزهم الله فيها، وهم: صالح، وجعفر، ويحيى، وهود، وصالح، وداود، وجميل، وفضل، وعيسى، وجابر، وخالد، والوان، وعبد الله، وأيوب، وصلائب، وحمزة، وعبد العزيز، ولقمان، وسعد، وفضة، ومهاجر، وعبدون، وعبد الرحمن، وعلى. ورجلان من سنجار: دبان، وعلى. ورجلان من سرخس: خفض، ونافع. ورجل من القادسية: حصين. ورجل من الدوق: عبد الغفور. وستة رجال من الحبشة: إبراهيم، وعيسى، ومحمّد، وحمدان، وأحمد، وسالم. ورجلان من الموصل: هارون، وفهد. ورجل من بلخ: صدقة. ورجلان من نصيبين: أحمد، وعلى. ورجل من سنجار: محمّد. ورجلان من خراسان: نكبة، وشوت. ورجلان من امنينه: أحمد، وحسين. ورجل من أصفهان: يونس. ورجل من زدها: حسين. ورجل من الري: مجمع. ورجل من دنياء: شعيب. ورجل من الهراش: فهروش. ورجل من سلماس: هارون. ورجل من بلقيس: محمّد. ورجل من الكرد: عون. ورجل من الحبش: كثير. ورجلان من خلاط: محمّد، وجعفر. ورجل من الشوبا: عمر. ورجلان من البسفيا: سعد، وسعيد. وثلاثة رجال من الصينعة: زيد، وعلى، وموسى. ورجل من آوس: محمّد. ورجل من

الطاقة: عبد الرحمن. ورجلان من كلاب: مبيح، ومحمّد. ورجل من حمص: جعفر. ورجلان من دمشق: داود، وعبد الرحمن. ورجلان من الوسيلة: طليق، وموسى. وثلاثة رجال من بيت المقدس: داود، وبشير، وعمران. وخمسة رجال من عسقلان: محمّد، ويوسف، وعمرو، وفهد، وهارون. ورجل من عنزة: عمير. ورجلان من عكا: مروان، وسعد. ورجل من عرفة: فويح. ورجل من طبريا: فليج. ورجل من بلسان: وارث. وأربعة رجال من القنطط من مدينة فرعون: أحمد، وعبد الصمد، ويونس، وطاهر. ورجل من صار: نصير. ورجلان من الأسكندرية: حسن، وسبيت. وخمسة رجال من جبل الكام: عبد الله، وعبيد الله، وقادوم، وبحر، وطالوث. وثلاثة رجال من السمار: وذهيب، وسعدان، وشبيب. ورجلان من الافرنج: علي، وحمد. ورجلان من اليمامة: ظافر، وعقيل. وأربعة عشر رجلاً من المعادة: سويد، وأحمد، ومحمّد، وحسن، ويعقوب، وحسين، وعبد الله، وعبد القديم، ويعلم، وعلي، وحيان، وطاهر، وتغلب، وكثير. ورجل من الصولة: معشر. وعشرة رجال من عبادان: حمزة، وشيبان، وقاسم، وجعفر، وعامر، وعمر، وعبد المهيمن، وعبد الوارث، ومحمّد، وأحمد. وأربعة عشر رجلاً من اليمن: خبير، وحويش، ومالك، وكعب، وأحمد، وشيبان، وعامر، وحماد، وفهد، وحنجرش، وكلثوم، وجابر، ومحمّد. ورجلان من بدو مصر: عجلان، ودراع. ورجل من بدو نمير: عمر. ورجل من بدو شيبان: النهراش. ورجل من بدو قبا: جابر. ورجل من بدو كلاب: مطر. وثلاثة رجال من موال أهل بيت: عبد الله، وحيف، واكبر. وأربعة رجال من موالي الأنبياء: صياح، وصبيح، وميمون، وهود. ورجلان من ملوكان: فاصح، وعبد الله. ورجلان من الحد: محمّد، وعلي. وثلاثة رجال من كربلاء: حسن، وحسين. ورجلان من النجف: جعفر، ومحمّد. وستة رجال من الأبدال كلهم اسمهم عبد الله).[۲۳]

این بار، حساب کار دست نویسنده‌ی سطرها باشد که دیگر فریبکاری نکند، چون در لیستی که در آخر کتاب خود قرار داده دروغ گفته است، چون که از سلماس سه مرد را قرار داده در صورتی که صحیح آن یک مرد است و مشکل این جاست که او با قرار دادن تنها یک اسم (هارون) آبروی خود را برده است!!

۶- و در خصوص روایت: (... و اموال قائم را باز پس می‌گیرد و پشت سر او اصحاب کهف راه می‌روند، و او وزیر سمت راست و پرده‌دار و نائب قائم است و امنیت را با کرامتی

۲۳- مجمع النورين – الشيخ أبو الحسن المرندي: ص ۳۳۴ – ۳۳۱.

از حجت بن الحسن (ع) در مشرق و مغرب می‌گستراند) کتاب الزام الناصب: ج ۲ ص ۱۵۸، که در کتاب «الرد الحاسم علی منکری ذریة القائم» ذکر شده، نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (این روایت خاص عیسی (ع) است، و دلیلش این است که اسم عیسی بن مریم (ع) در آن آمده و به این‌که جسم او سفید رنگ است توصیف شده است).

می‌گویم: بیایید این روایت را از مصدرهایش بخوانیم که به صورت زیر است:

غاية المرام:

(سی و هشتم: ثعلبی نیز در تفسیر فرموده‌ی خداوند تعالی: ﴿وإنَّه لَعِلمٌ لِلسّاعَة﴾، (و آن علم ساعت است) گفته است: او عیسی بن مریم (ع) است که در پوشش دو مَهرود یعنی دو لباس زرد رنگی که با زعفران رنگ شده، فرود می‌آید و در حدیث چنین آمده: عیسی بن مریم (ع) بر «ثنیة» (محدوده) ای از سرزمین مقدس که به آن «اثبنی» گفته می‌شود فرود می‌آید در حالی که دو جامه که با گِل سرخ، رنگ آمیزی شده بر تن دارد، موهای سرش روغن مالی شده در دستش جنگ افزاری است و آن جنگ افزار، همانی است که با آن دجال را به هلاکت می‌رساند. سپس به بیت المقدس می‌آید در حالی که مردم در نماز عصر بوده و امام، امامت آن‌ها را بر عهده دارد آن گاه امام عقب می‌ایستد و عیسی (ع) دوباره او را برای امامت جلو می‌برد و پشت سر او طبق شریعت محمّد (ص) به نماز می‌ایستد، سپس خوک‌ها را می‌کُشد و صلیب را می‌شکند و معابد و کنیسه ها را خراب کرده و مسیحی‌ها را می‌کشد به جز کسانی که به او ایمان آورده باشند.

عمر بن إبراهيم الأوس در کتابش از پیامبر (ص) نقل کرده که می‌فرمایند: عيسي ابن مريم (ع) به هنگام شکافته شدن صبح، بين دو لباس مهرود که آن، دو لباس زرد زعفراني است، فرود می‌آید با جسم سفید رنگ، با موهای زرد، فرق موهایش نمایان، گویی از موهایش روغن می‌چکد؛ در دستش اسلحه‌ای است [عیسی (ع) بعد از نزول آسمانی خود] صليب را مي‌شكند و خوك را مي‌كشد، دجال را به هلاكت مي‌رساند، اموال قائم (ع) را پس می‌گیرد. و پشت سر او اصحاب کهف حرکت می‌کنند، و او وزیر دست راست قائم و پرده‌دار و نائب او می‌باشد، و امنیت را در مغرب و مشرق با کرامتی از حجت ابن الحسن (ع) گسترش

می‌دهد).[۲۴]

الزام الناصب:

(در حدیث آمده: عیسی ﷺ در پوشش دو لباس مَهرود که آن دو لباس زرد است که با زعفران رنگ آمیزی شده است فرود می‌آید. و در همین حدیث آمده: عیسی بر سرزمین بلندی از سرزمین مقدس که به آن «اثبنی» گفته می‌شود فرود می‌آید در حالی که دو جامه که با گِل سرخ، رنگ آمیزی شده بر تن دارد، موهای سرش روغن مالی کرده، در دستش اسلحه‌ای است و آن همانی است که با آن دجال را به هلاکت می‌رساند، سپس به بیت المقدس می‌آید در حالی که مردم در وقت نماز عصر هستند و امام، امامت آن‌ها را بر عهده دارد، پس امام عقب می‌ایستد و عیسی ﷺ دوباره او را به امامت جلو می‌برد و پشت سر او طبق شریعت محمّد ﷺ به نماز می‌ایستد، سپس خوک‌ها را می‌کُشد و صلیب را می‌شکند و معابد و کنیسه‌ها را خراب خواهد کرد و مسیحی‌ها را می‌کشد به جز کسانی که به او ایمان آورده‌اند. و در روایتی دیگر چنین آمده: و اموال قائم را پس می‌گیرد و پشت سر او اصحاب کهف حرکت مي كنند؛ و او وزير دست راست قائم و پرده‌دار و نائب او مي باشد؛ و امنيت را در مغرب و مشرق با كرامتی از حجت بن الحسن ﷺ می‌گستراند).[۲۵]

معجم أحاديث الإمام المهدي ﷺ:

(۳۶۱: عيسي ابن مريم ﷺ به هنگام شكافته شدن صبح، بين دو لباس مهرود كه آن، دو لباس زرد زعفراني است، فرود می‌آيد با جسم سفيد رنگ، با موهای زرد، فرق موهايش نمايان، گويی از موهايش روغن می‌چكد؛ در دستش اسلحه‌ای است، [عيسی مسيح ﷺ بعد از نزول آسمانی خود] صليب را مي‌شكند و خوك را مي‌كشد، و دجال را به هلاكت مي‌رساند؛ اموال قائم ﷺ را پس می‌گيرد و پشت سر او اصحاب كهف حركت می‌كنند؛ و او وزير دست راست قائم و پرده‌دار او و نائب او مي‌باشد؛و امنيت را در مغرب و مشرق با كرامتی از حجت بن الحسن می‌گستراند (درود خداوند بر آن دو باد) تا جايی كه شير با گوسفند و ببر با

۲۴- غاية المرام – السيد هاشم البحراني: ج۷ ص ۹۳ – ۹۲.

۲۵- إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب: ج۱ ص ۱۵۵ – ۱۵۳.

گاو، و گرگ با گوسفند به چراء می‌روند، و کودکان با مارها بازی می‌کنند و عیسی با زنی از قبیله غسان ازدواج می‌کند تا کسانی که می‌گفتند او از بشر نیست رو سیاه شوند و او را خواهند دید که چگونه می‌خورد و می‌آشامد و ازدواج می‌کند و در میان هفتاد هزار نفر حج عمره به جا می‌آورد که اصحاب کهف در میان آنها هستند و کتب (آسمانی) را از انطاکیه جمع می‌کند تا این‌که بین اهل مشرق و مغرب حکم می‌کند و بین اهل تورات با توراتشان و بین اهل انجیل با انجیلشان و بین اهل زبور با زبورشان و بین اهل فرقان با فرقانشان حکم کند تا این‌که خدواند برای او پرده از ارم ذات العماد، و قصری که سلیمان فرزند داود، در نزدیکی مرگ خود ساخت، خواهد برداشت و سپس اموالی که در آنجا هست را می‌گیرد و بین مسلمانان تقسیم می‌کند. و خداوند تابوتی را که به أرمیا امر کرده بود در دریای طبریه انداخته شود خارج خواهد کرد که در آن، باقیمانده‌ای از آنچه که آل موسی و آل هارون به جا گذاشتند وجود دارد، و تکه شکسته‌ی لوح و عصای موسی و قبای هارون و ده پیاله از شربت منّ (که بنی اسرائیل پشت دروازه سرزمین مقدس می‌نوشیدند) و تکه های سَـــلوَی (گوشتی که بنی اسرائیل پشت دروازه سرزمین مقدس می‌خوردند) که بنی اسرائیل آن را برای افراد بعد از خود ذخیره کرده بودند و با آن تابوت، شهرها را فتح خواهد کرد همان‌گونه که گذشتگان فتح می‌کردند، و اسلام در مشرق و مغرب و جنوب و قبله منتشر می‌شود و (در آن زمان) سال مانند ماه است و ماه همچون هفته و روز همچون ساعت است و برای ساعت بقایی نیست، سپس باد سرد زردی نرم‌تر از حریر همچون مسک خواهد وزید، و خداوند به واسطه‌ی آن، جان عیسی بن مریم (علیه السلام) را خواهد گرفت).[۲۶]

از میان این منابع در می‌یابیم که:

آنچه که در مصادر اساسی، یعنی «غاية المرام» و «الزام الناصب» نقل شده، بیش از یک روایت است، و حد فاصل بین روایات در کتاب غاية المرام کلمه «رُوِیَ» (= روایت کرد) و در کتاب الزام الناصب کلمه‌ی «و برواية» (= و به روایت دیگر) است و مهم این است که متن مورد استشهاد، با توجه به کتاب الزام الناصب، روایت مستقلی است. در آن وارد شده: (در روایتی دیگر چنین آمده: و اموال قائم را پس می‌گیرد و پشت سر او اصحاب کهف

۲۶- معجم أحاديث امام مهدی (علیه السلام) – شیخ علی کورانی عاملی: ج۱ ص ۵۳۱ – ۵۳۰.

حرکت می‌کنند؛ و او وزیر دست راست قائم و پرده‌دار و نائب او می‌باشد؛ و امنیت را در مغرب و مشرق با کرامتی از حجت بن الحسن ﷺ می‌گستراند).

مضامین وارده این گونه است: صلیب را می‌شکند، خوك را می‌کشد، دجال را به هلاکت می‌رساند، اموال قائم را پس می‌گیرد، پشت سر او اصحاب کهف حرکت می‌کنند، امنیت را در مغرب و مشرق گسترش می‌دهد، در میان هفتاد هزار نفر حج عمره به جا می‌آورد که اصحاب کهف در میان آن‌ها هستند، کتب (آسمانی) را از انطاکیه جمع می‌کند تا این‌که بین اهل مشرق و مغرب حکم کند و بین اهل تورات با توراتشان و بین اهل انجیل با انجیلشان و بین اهل زبور با زبورشان و بین اهل فرقان با فرقانشان حکم کند، با تابوت شهرها را فتح خواهد کرد همان‌گونه که گذشتگان فتح می‌کردند، و اسلام در مشرق و در مغرب و جنوب و قبله منتشر می‌شود.

روشن است که این اعمال در روایات دیگری که از آل محمّد ﷺ وارد شده، به مهدی یا همان قائم آل محمّد ﷺ منسوب شده است، از جمله این روایات، روایتی است که شیخ صدوق آن را روایت کرده است، او می‌گوید:

(پدرم ﷺ روایت کرد: سعد بن عبدالله از حسن بن علی کوفی، از عبدالله بن مغیره، از سفیان بن عبدالمؤمن انصاری، از عمرو بن شمر از جابر برای ما روایت نمود: مردی به سمت امام باقر ﷺ آمد در حالی که من آن‌جا حاضر بودم و گفت خداوند شما را مورد رحمتش قرار دهد این پانصد درهم زکات مال من است آن را از من بگیرید و در جای خودش مصرف کنید. امام ﷺ به او فرمود: خودت آن را ببر و بین ایتام و مساکین و برادران مسلمانت تقسیم کن؛ این فقط در زمانی است که قائم ما ﷺ قیام کند، چون [بیت المال را] به مساوات بین خلق خدای رحمان (چه پاک و چه فاجر) تقسیم خواهد کرد، پس هر کس او را اطاعت کند خداوند را اطاعت کرده و هر کس او را معصیت کند خداوند را معصیت کرده، او را مهدی می‌نامند از آن جهت که راهنمایی به امری مخفی می‌کند و تورات و سایر کتب (آسمانی) خداوند را از غاری در انطاکیه بیرون آورده و بین اهل تورات با تورات و بین اهل انجیل با انجیل و بین اهل زبور با زبور و بین اهل فرقان با فرقان حکم خواهد کرد. و تمام اموال دنیا آن‌چه که روی زمین و آن‌چه که درون آن است برای او جمع می‌شود، و به مردم می‌گوید بیایید به سوی چیزی که به خاطر آن صله رحم را قطع و خون‌ها را ریخته و محارم خدا را

مرتکب شدید، پس به‌اندازه‌ای به آن‌ها می‌بخشد که قبل از او به کسی اینقدر بخشیده نشده است سپس فرمود: و رسول الله (ص) فرمودند او مردی از من است، اسم او همانند اسم من است خداوند به واسطه او مرا حفظ می‌کند و او با سنّت من عمل می‌کند، زمین را پر از عدل و قسط و نور می‌کند بعد از این‌که از ظلمت و جور و بدی پر شده بود).[۲۷]

و نیز روایتی که سید بن طاووس نوشته، از آن دسته روایات است:

نعیم به ما گفت، ابو یوسف مقدسی، از صفوان بن عمر، از عبدالله بن بسر حمصی، از کعب روایت نمود: مهدی یک بار برای جنگ با روم مبعوث می‌شود، به او ده فقه داده می‌شود، تابوت سکینه و آرامش را از غار انطاکیه خارج می‌سازد؛ در آن، توراتی که خدا بر موسی نازل نمود و انجیلی که خدا بر عیسی نازل نمود، وجود دارد. بین اهل تورات با توراتشان و بین اهل انجیل با انجیلشان حکم خواهد نمود).[۲۸]

روایت بعد در الزام الناصب آمده:

(... اولین آن‌ها از اهل بصره و آخرین آن‌ها از ابدال است... سپس مهدی به سوی بیت المقدس حرکت می‌کند و تابوت سکینه و خاتم سلیمان بن داود (ع) و الواحی که بر موسی نازل شده را خارج می‌کند... و خبرِ تک چشم (دجال) به او می‌رسد که زمین‌های زراعی و نسل بشر را به تباهی کشانده، و آن خبر این است که دجال یک چشم از سرزمینی به نام یهوداء خارج می‌شود که روستایی از روستاهای اصفهان است و آن سرزمینی از سرزمین های اکاسره است داری یک چشم در پیشانی است انگار که ستاره درخشان است، بر خری سوار است که هر قدمش به امتداد دید چشم است و طول آن (مرکب) هفتاد ذراع است و همان‌طور که بر زمین راه می‌رود بر روی آب حرکت می‌کند، سپس با صدایش ندا می‌دهد که به جاهایی که خداوند بخواهد می‌رسد در حالی که می‌گوید: بیایید به سوی من به سوی من ای جمعیت دوستداران من، که من همان پروردگار بلند مرتبه شمایم که خلق کرد و آفرید و همانم که تقدیر و سپس هدایت کرد و همانم که مراتع را به وجود آورد، آن گاه فرزندان زنا و بدترین مردم از فرزندان یهودیان و مسیحیان دنبال او خواهند رفت و همراه او هزاران نفر جمع

۲۷- علل الشرائع – شیخ صدوق: ج۱ ص۱۶۱.

۲۸- ملاحم وفتن – سید ابن طاووس: ص۱۴۲.

می‌شوند که جز خدای متعال کسی توان شمردن آن‌ها را ندارد، سپس حرکت می‌کند در حالی که دو کوه به همراه دارد: کوهی از گوشت، و کوهی از تکه‌های نان، و خروج او در هنگام قحطی شدید است، سپس آن دو کوه بین دستان او حرکت می‌کنند و چیزی از او کم نمی‌شود و به هر کس که به ربوبیت او اقرار کند خواهد داد).[۲۹]

کورانی نقل کرده: (... مهدی از نسل من، جلو می‌افتد و به سوی قبله جدش رسول الله ﷺ نماز می‌خواند و همگی خواهند رفت – مهدی و اصحابش – تا این‌که به بیت المقدس برسند، سپس جنگ بین او و بین دجال را یاد کرد، و یاد کرد که آن‌ها لشگر دجال را از اول تا آخرش خواهند کشت...).[۳۰]

بنابراین، اعمالی که در احادیث قبل، به حضرت عیسی ﷺ نسبت داده شده، در احادیث زیادی به مهدی ﷺ نسبت داده می‌شود.

به علاوه، صاحب کتاب غایة المرام از ثعلبی نقل می‌کند در حالی که این نفر آخر، آن را در ضمن تفسیر آیه‌ی شریفه ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾[۳۱] (و آن علم ساعت است) آورده و با این کلام که منظور، «عیسی ابن مریم ﷺ» باشد، متناسب نیست چون که در این‌جا مقصود از ساعت، قیامت صغری یعنی همان خروج قائم ﷺ است، در نتیجه، در این حدیث، نزول عیسی ﷺ علامتی خواهد بود که قبل از قیام قائم ﷺ اتفاق می‌افتد، در حالی که آن‌چه صحیح و معروف است این است که نزول عیسی ﷺ بعد از قیام قائم ﷺ است پس امکان ندارد که این شخصیت خود عیسی ﷺ باشد بلکه او شبیه عیسی ﷺ است.

و از امیر مؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ، روایتی مانند آن‌چه که در بحث قبلی آمده وارد شده که: (... مرکز حکومت به زوراء (بغداد) برمی‌گردد و امور از طریق شوراء (انتخابات) انجام می‌گیرد هرکسی که بر کاری غلبه کند آن‌را انجام می‌دهد پس خروج سفیانی در این هنگام است که نُه ماه بر زمین مسلط می‌شود و به بدترین شکل آن‌ها را شکنجه می‌دهد آنگاه وای بر مصر و وای بر زوراء و وای بر کوفه و وای بر واسِط، انگار به واسط نگاه می‌کنم در حالی که خبرنگاری وجود ندارد که دارای خبری باشد و در آن هنگام خروج سفیانی و

۲۹– إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب – شیخ علی یزدی حائری: ج۲ ص ۱۸۱ – ۱۷۴.

۳۰– معجم احادیث امام مهدی ﷺ: ح۶۵۹.

۳۱– الزخرف: ۶۱.

کمبودی غذا و قحط زدگی مردم و کمبودی باران که هیچ زمینی نمی‌روید و هیچ آسمانی نمی‌بارد، سپس مهدی هادی مهتدی آن کسی که پرچم را از دست عیسی بن مریم می‌گیرد خارج می‌شود...).[۳۲]

در این روایت نیز نمی‌شود نتیجه گرفت که هدف از «عیسی» خود حضرت عیسی (ع) باشد زیرا او قبل از مهدی (ع) نزول نمی‌کند تا پرچم را به دست ایشان تحویل دهد. در کتاب جامع الادله با دلیل ثابت کردیم که امام پرچم را از دست فرزندش یمانی خواهد گرفت، و او همان رهبر پرچم‌های سیاه (احمد) است و هموست که شبیه عیسی (ع) است.

اما تمسک به اوصاف وارده در رویات به این خیال که بر یمانی منطبق نمی‌شود، از قبیل این‌که: وصف (دارای جسم سفید) [مخصوص حضرت عیسی (ع) است] در حالی که وصف یمانی به عنوان سبزه وارد شده، جوابش این است که: اگر مراد از سبزه بودن، صورتِ سبزه باشد، منافاتی با سفید بودن جسم ندارد.

هم‌چنین، این صفت در روایتی غیر از روایتِ مورد استناد آورده شده، آن چنان که در کتاب «الزام الناصب» آمده است.

و در نهایت اشکال ندارد که صفت جسدی برای عیسی (ع) باشد و بقیه اوصاف، خصوصاً نائب امام بودن، متعلق به شبیه عیسی باشد. این نوع سخن گفتن، در کلام اهل بلاغت شناخته شده است، مثلاً گاهی در مورد چیزی صحبت می‌کنند و بعضی از اوصافش یا خصوصیاتش را می‌آورند، سپس در ادامه‌ی همان کلام، در مورد خصوصیات دیگری صحبت می‌کنند که به گونه‌ای با قبل ارتباط دارد ولی به چیز دیگری که شبیه یا نزدیک به آن است تعلق دارد و این قرائن هستند که با در نظر گرفتن آن در کلام، می‌توان تشخیص داد مراد کدام یک از دو چیز است. ما در بالا به بعضی از این قرائن اشاره کردیم، فقط مانده به این مطلب اشاره کنیم که چون روایت او را نائب امام دانسته از این‌جا متوجه می‌شویم که او وصی و جانشین ایشان (ع) است، که این گفته در مورد عیسی (ع) صحیح نیست، زیرا امامت فقط در آل محمّد (ع)- ائمّه و مهدیین- است.

---

۳۲ – ملاحم و فتن – سید بن طاووس حسنی: ص ۱۳۴.

۷- آن‌چه که به حدیث (سپس مردی سبزه حکومت می‌کند و آن‌را پر از عدل می‌کند آنگاه به سوی مهدی ﷺ می‌رود و سپس گردن به طاعت او می‌نهد و از جانب او می‌جنگد) تعلق دارد:

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (شیخ ناظم عقیلی قسمتی از روایت را قطع کرده، و آن – یعنی روایت– در صدد صحبت در مورد مردی آفریقایی است که آفریقا را پر از عدل و داد می‌کند سپس به سوی امام مهدی ﷺ می‌رود).

در جواب می‌گویم: از کلام نویسنده‌ی سطرها معلوم است که او در صدد یک شوخی خنده دار نیست، بلکه کاملاً جدی است، ولی تا حدودی از حماقت برخوردار است. می‌گویم: شیخ ناظم عقیلی روایت را به گونه‌ای که در کتاب «الملاحم و الفتن» ابن طاووس وارد شده نقل می‌کند، در حالی که نویسنده‌ی سطرها، آن را به گونه‌ای که در «الفتن» ابن حماد وارد شده مورد بحث قرار می‌دهد!! عجیب است که او مصدر مورد استناد شیخ ناظم را نقل می‌کند بدون این‌که به آن توجه کند، و دلیل این کار چیزی نیست جز این‌که او فرصت طلبی نادان است. حال روایت را آن‌گونه که در الملاحم و الفتن ابن طاووس وارد شده برای شما نقل می‌کنم:

نعیم از رشدین از ابن لهیعه از ابی قبیل از شفی از تبیع از کعب نقل می‌کند که او گفت: زمانی که مردی بر شام و مردی بر مصر حکومت کنند سپس شامی و مصری با هم بجنگند، و اهل شام قبایلی از مصر را به اسارت ببرند و مردی از اهل مشرق با پرچم‌های سیاه کوچک قبل از صاحب شام بیاید، او همانی است که اطاعت را به مهدی اداء می‌کند، ابو قبیل گفت: (سپس مردی سبزه حکومت می‌کند و آن‌را پر از عدل می‌کند سپس به سوی مهدی حرکت می‌کند و طاعت را برای ایشان اداء کرده به جای او جنگ می‌کند).[۳۳] روشن است که در روایت صحبتی از مرد آفریقایی وجود ندارد، پس تقطیعی که نویسنده‌ی سطرها در مورد آن سخن می‌گوید جایگاهی جز در خیالاتش ندارد!

بله روایتی که در کتاب «الفتن» ابن حماد موجود است در مورد مردی آفریقایی صحبت می‌کند، حال روایت را همان‌طور که در الفتن وارد شده نقل می‌کنم:

۳۳- ملاحم وفتن – سید ابن طاووس: ص۱۲۱.

(رشدین از ابن لهیعه از ابی قبیل از شفی از تبیع از کعب نقل می‌کند که او گفت: زمانی که مردی بر شام و مردی بر مصر حکومت کنند سپس شامی و مصری با هم بجنگند، و اهل شام قبایلی از مصر را به اسارت ببرند و مردی از سمت مشرق با پرچم‌های سیاه کوچک قبل از صاحب شام بیاید، او همانی است که اطاعت را به مهدی اداء می‌کند، ابو قبیل گفت: (دوازده سال در آفریقا امیر خواهد بود، سپس بعد از او فتنه‌ای خواهد بود، آن‌گاه مردی سبزه حکومت می‌کند و آنرا پر از عدل می‌کند سپس به سوی مهدی رفته و طاعت را به ایشان اداء می‌کند و به جای او می‌جنگد).[۳۴]

روشن است که در این روایت چیزی بر خروج مردی سبزه روی از آفریقا دلالت ندارد، و این‌که قبل از مرد سبزه روی در مورد امیری آفریقایی صحبت شده، به این معنی نیست که مرد سبزه روی باید از آفریقا باشد زیرا روایت در مورد علامات زیادی صحبت می‌کند، در نتیجه سیاق آن، جمع بین علامات است حتی اگر از هم دور باشند. و این حدیث علاوه بر این‌که متنش مضطرب است، در مورد مردی آفریقایی سخن می‌گوید و نامی‌از او یاد نمی‌کند، در جمله: «در آفریقا امیر خواهد بود»، کلمه امیر خبر «یکون» بوده اما در کلام اثری از اسم «یکون» نیست[۳۵] و این‌که تمام زمین – یا قسمتی از آن، طبق گفته‌ی نویسنده‌ی سطرها – پر از عدل و داد شود، امری است که کسی غیر از حجت‌های الهی (ع) توان تحقق بخشیدن به آن را ندارد. از امام باقر (ع) نقل شده که فرمودند: (دولت ما آخرین دولت‌هاست، و برای هیچ خاندانی دولتی نمی‌ماند مگر این‌که قبل از ما حکومت می‌کنند که وقتی روش ما را دیدند

۳۴- کتاب الفتن – نعیم بن حماد مروزی: ص۱۸۹.

۳۵- لازم به ذکر است که اصولاً کورانی عادت دارد در روایت بدون این‌که اشاره‌ای کند دخل و تصرف کرد و آن را در کتابش (معجم احادیث امام مهدی (ع)– از شیخ علی کورانی عاملی: ج۱ ص ۴۱۵) به این شکل آورده: (زمانی که مردی برشام و مردی بر مصر حکومت کنند و شامی و مصری با هم بجنگند، و اهل شام قبایلی از مصر را اسیرکنند و مردی از سمت مشرق با پرچم های کوچک قبل از صاحب شام بیاید، او همانی است که اطاعت را به مهدی اداء می‌کند، ابو قبیل گفت: (امیری دوازده سال در افریقا خواهد بود، سپس بعد از او فتنه‌ی خواهد بود، آنگاه مردی سبزه حکومت می‌کند و آن را پر از عدل می‌کند سپس به سوی مهدی رفته و طاعت را به‌ایشان اداء می‌کند و به جای او می‌جنگد).

نگویند اگر ما حکومت می‌کردیم مانند روش این‌ها عمل می‌کردیم، خدای سبحان فرمود: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾).[۳۶]

و همچنین، چیزی که قبلاً ثابت شده این است کسی که به جای امام مهدی ﷺ جنگ می‌کند همان یمانی صاحب پرچم‌های سیاه مشرقی است، که روایات بسیاری بر آن دلالت کرده است، به ذهن کسی خطور نمی‌کند شخصی که به جای امام مهدی می‌جنگد مردی آفریقایی باشد و شاید عبارت «اطاعت را به مهدی اداء می‌کند» که در روایت تکرار شده قرینه‌ای باشد بر آنچه نقل کردیم.

و در نهایت تجاهل نسبت به روایتی که ابن طاووس نقل کرده نه علمی است و نه جایگاهی دارد: در حالی که او (ابن طاووس) در علم و روایت جایگاهی ثابت شده دارد: درست است که ابن طاووس از الفتن ابن حماد نقل می‌کرد، اما احتمال قوی دارد که به نسخه‌ای از کتاب الفتن دست پیدا کرده که محقق کتاب الفتن به آن دست نیافته است و شکی نیست که عبارت مضطرب: « ابو قبیل گفت: دوازده سال در آفریقا امیر خواهد بود که بعد از او فتنه‌ها اتفاق می‌افتد» جزئی از روایت نیست بلکه عبارتی است که ابو قبیل گفته است و از کعب صادر نشده و این‌که سید ابن طاووس آن را نیاورده است دلیلی قوی است بر این‌که ممکن است بعدها به بعضی از نسخه‌ها اضافه شده باشد.

۸- آنچه که به روایت: (خود را در مکّه به او برسانید که او مهدی است و نامش احمد است). تعلق دارد:

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (ابو محمّد انصاری روایت را قطع کرد در حالی که در اصل احمد بن عبدالله است) و باز می‌گوید: (نام سید (احمد بن اسماعیل) است و در نتیجه، روایت آن‌طور که ابو محمّد انصاری گمان کرده بر او منطبق نمی‌شود).

در جواب می‌گویم: این روایت از حذیفة بن یمان وارد شده همان‌طور که أبو صالح سلیلی یاد می‌کند، او گفته است: (ربعی ابن حراش می‌گوید: در حدیثی که گذشت شنیدم که حذیفه ابن الیمان گفت: سپس سفیانی و خروجش و داستان‌هایش را یاد کرد، تا این‌که به این‌جا رسید: و گردن کسانی که به روم فرار کردند را در دروازه دمشق می‌زند، هرگاه این اتفاق

۳۶- کتاب الغیبة – شیخ طوسی: ص ۴۷۳ – ۴۷۲.

بیفتد، ندا دهنده‌ای از آسمان نداء خواهد داد: ای مردم خداوند مدت زورگویان و منافقان و پیروان آن‌ها را از شما قطع کرد و بهترینِ امت محمّد را سرپرست شما قرار داد، پس در مکه به او ملحق شوید که او مهدی است و نامش احمد بن عبدالله است). [۳۷]

شیخ طوسی نیز در دو جا از کتاب «الغیبة» شبیه این روایت را نقل کرده است – اگر این روایت همان نباشد – او از حذیفه نقل کرده است که: (شنیدم رسول الله ﷺ مهدی را یاد کرد و فرمود: با وی بین رکن و مقام بیعت می‌شود، اسم او احمد و عبدالله و مهدی است و این‌ها هر سه، نام‌های اویند). [۳۸] این روایت با روایت وصیت رسول الله ﷺ در شب وفاتش که عین این سه نام را یاد کرده هم‌خوانی دارد همان‌طور که ده‌ها دلیل بر احمدِ یاد شده در وصیت رسول الله ﷺ اقامه شده است، که در کتاب «جامع الادلّة» استدلال آن گذشت.

اما این‌که «سلیلی» اسم پدر وی را عبدالله یاد کرده، یا خطای نسخه برداران بوده، و یا این‌که سلیلی که عامی مذهب بوده به خاطر موافقت روایت با مذهبش آن را اضافه کرده است، و روایت سید مرعشی که به صورت دیگری آورده شده است و در آن «محمّد ابن عبدالله» ذکر شده دلیل دیگری بر این احتمال است. [۳۹]

بنابراین ما از چیزی که با دلیل ثابت شود پیروی می‌کنیم، نه از نتایج خیالات و گمانه زنی‌های مذهبی، علاوه بر این‌که نویسنده‌ی سطرها از وجود این روایت در کتاب «الغیبة» طوسی غافل شده است و سعی کرده با عامی معرفی کردن منبع حدیث راه فراری برای خود بیابد، در حالی که این راه درمان خود، بیمار کننده است؛ یک روایت عامی (سنّی) اگر در کتب ما روایتی موافق با آن پیدا شود سزاوار نیست با چنین روش احمقانه‌ای با آن برخورد کنیم.

۹- فرزند مهدی ظهور خواهد کرد:

۳۷- ملاحم وفتن – سید ابن طاووس: ص۲۸۰.

۳۸- غیبت طوسی: ص۲۹۹ و ص۳۰۵.

۳۹- در شرح إحقاق الحق – سید المرعشي: ج۲۹ حاشیه ص۳۳۹: آمده: (... و در روایتی آمده: و جابر که بهترینِ امت محمد است سرپرستتان می‌شود.در مکه به او ملحق شوید زیرا او مهدی است و نامش محمد بن عبد الله است).

در کتاب «بشارت الاسلام» چاپ سال ۱۹۶۳ روایتی از سطیح کاهن وارد شده که در آن ظهور فرزند مهدی را یاد می‌کند[۴۰]، و با وجود اعتراف نویسنده‌ی سطرها به این حقیقت، و این‌که روایت را به صورت موجود در کتاب «بشارة الاسلام» مذکور آورده باز هم به شیوه‌ی فرصت طلبان بیچاره می‌گوید: (انصار روایت را تقطیع و تحریف کرده‌اند)! نمی‌دانم این چه فکر کجی است که نویسنده‌ی سطرها دارد. روایت در کتاب بشارت الاسلام فعلی موجود است پس چگونه تقطیع و تحریفی صورت گرفته است؟

طبیعی است اگر تحریفی وجود داشته باشد صاحب کتاب بشارت الاسلام به این اتهام سزاوارتر است زیرا او روایت را به صورت (ابن المهدی) در کتابش آورده است، که در این‌جا باز سؤال می‌کنیم، او را با کدام دلیل متهم می‌کنید؟

دلیلی که نویسنده‌ی سطرها در گفتارش می‌آورد به این گونه است که صاحب بشارت الاسلام روایت را از بحار الأنوار و صاحب بحار نیز به نوبه‌ی خود آن را از کتاب «مشارق الانوار» نقل می‌کند و تصاویری از دست نوشته‌هایی می‌آورد که یکی از آن‌ها مربوط به کتاب بحار بوده و تاریخ آن سال (۱۶۹۵) است، و تصویر دیگر مربوط به کتاب مشارق الانوار، و تاریخ آن سال (۱۸۵۵) می‌باشد. یعنی هر دو دست نوشته صدها سال بعد از نسخه اصلیشان نوشته شده‌اند و مخصوصاً دست نوشته‌ی کتاب «مشارق الانوار» که صاحبش، تقریباً هم عصر با «علّامه حلی» بوده است [۴۱]، بنابراین استدلال به این دو نوشته، فقط فریب و خندیدن به ریش نا آگاهان است نه بیشتر.

زیرا ده‌ها و بلکه صدها دست نوشته وجود دارد که در این فاصله زمانی نوشته شده‌اند درحالی که انتظار می‌رود خطاهای زیاد و دخل و تصرف‌های بیشماری رخ داده باشد پس چگونه ممکن است شخصی با یک دست نوشته از میان نوشته‌های بسیار استدلال کند؟ و چرا

۴۰- این روایت در چاپ های بعدی از طرف ناشران و محققانی که امانتدار نبودند تحریف شده است، به عنوان مثال به چاپ ایرانی و چاپ نزار حسن نگاه کن. اینان خود، تحریف می‌کنند اما دیگران را به تحریف متهم می‌نمایند، آیا بی پروایی بالا تر از این وجود دارد؟!

۴۱- آقا بزرگ طهرانی می‌گوید- الذريعة ج۱۸ ص۳۵۴: (انسان عارف رضي الدين رجب بن محمّد بن رجب حلي، معروف به (حافظ برسی) صاحب كتاب "الألفين"، و "مشارق الأنوار" من أواخر المائة الثامنة والمقارب لعصر العلامة الحلي). وقال السيد الأمين في أعيان الشيعة ج۶ ص۴۶۵ – ۴۶۷: (كان حياً سنة ۸۱۳ وتوفي قريباً من هذا التاريخ).

این استدلال کننده تصور نمی‌کند که صاحب کتاب «بشارت الاسلام» به نوشته‌ای دست پیدا کرده که در آن عبارت «ابن النبی» آمده است؟ حقیقت این است: تنها یک سبب وجود دارد و آن، دست خالی بودن، و گل آلود کردن آب زلال و ماهیگیری از آن است.

و نباید فراموش کنیم که صحیح نیست گمان کنیم علامه مجلسی در همه جا بر روایات «بَرَسی» اعتماد کرده است، چون مجلسی – طبق نقل سید خوئی از او– در فصل اول مقدمه کتاب بحار گفته است: (... و کتاب «مشارق الانوار» و کتاب «الألفین» نوشته «حافظ رجب برسی»، و بر آنچه او به تنهایی نقل کرده اعتماد نمی‌کنم به خاطر این‌که دو کتاب او دارای چیزهایی است که لغزش و بهم ریختگی و بی نظمی و تداخل و از بین بردن از آن برداشت می‌شود، و از این دو کتاب روایاتی را خارج کردم که موافق اخبار برگرفته از اصول معتبر می‌باشند).[٤٢]

و این آقا نه تنها به یک دست نوشته از میان دهها یا صدها دست نوشته‌ی «مشارق الانوار» استشهاد کرده بلکه به دست نوشته‌ای استشهاد کرده که از لحاظ تاریخ نگاشته شدن، بسیار جدید است، این کار او شباهت زیادی به یک بازی کودکانه دارد.

اکنون روایت را طبق آنچه در بحار و سپس در کتاب «مشارق الانوار» آمده است، برای شما نقل می‌کنم تا با چشم خود اختلاف نسبی دو روایت را در دو کتاب ببینید، و در نتیجه بدانید که صاحب بحار به طور کامل بر آنچه در کتاب مشارق وارد شده اعتماد نمی‌کند حتی در خصوص این روایت:

الف– در بحار آمده: (برسی در مشارق الانوار از کعب بن حارث روایت کرده و گفت: پادشاهی به نام «ذا جدن» برای امری که در آن شک کرده بود به دنبال سطیح فرستاد وقتی سطیح آمد خواست علم او را قبل از حکمش بیازماید، دیناری زیر پایش مخفی کرد سپس به او اجازه ورود داد، وارد شد پس پادشاه به او گفت: ای سطیح چه چیزی را برایت مخفی کردم؟ سطیح گفت قسم به بیت و حرم و حجر اصم و شب اگر تاریک شد و صبح اگر تبسم کرد و با هر خوش سخن و لال، که بین نعل و قدمت دیناری را برایم مخفی کردی، پادشاه گفت: سطیح این علم را از کجا آوردی! گفت: از جانب یک برادر، که هر گاه فرود آیم همراهم

٤٢– معجم رجال الحديث – السيد الخوئي: ج۸ ص۱۸۸.

فرود می‌آید. پادشاه گفت: از آن‌چه در زمان‌های آینده رخ می‌دهد مرا خبر ده، سطیح گفت: هنگامی‌که خوبان در زمین فرو روند و اشرار رهبری کنند، و تقدیرات را دروغ بشمارند و مال بهای زیاد پیدا کند، و چشم‌ها خیره کسی که بارهای سنگین را حمل کند شده، و صله رحم قطع شود و رعیت بی‌عقل که حرام را حلال می‌دانند در حریم اسلام پدیدار شوند، و کلام مختلف شود، و پیمان‌ها شکسته شود، و حرمت‌ها کم شود، و آن در هنگام طلوع ستاره‌ای است که عرب را به وحشت می‌اندازد، و برای آن چیزی شبیه دُم یا دنباله است و در آن زمان باران‌ها قطع می‌شود، و رودها خشک می‌شود و تند بادها زیاد می‌شود و قیمت‌ها در همه جا بالا می‌رود. سپس بربری‌ها با پرچم‌های زرد سوار بر اسب‌های اصیل می‌آیند، تا این‌که در مصر فرود آیند و مردی از فرزندان سنگ‌های سخت خروج کند و پرچم‌های سیاه را به قرمز تبدیل کرده و محرمات را حلال می‌کند، و زنان را در حالی که از سینه‌هاشان آویزان هستند رها می‌کند، او غارتگر کوفه است و چه بسیار زنان با ساق‌های برهنه که بر سر راه‌ها قرار داده می‌شوند، و سواران با آن‌ها محاصره می‌گردند، شوهرانشان کشته شده و عجزشان بیشتر و حرمتشان حلال شمرده شود، در آن هنگام مهدی فرزند پیامبر ظهور کند، و آن، هنگامی است که مظلوم در یثرب کشته شود، و پسر عمویش در حرم به قتل رسد، و مخفی ظاهر شود و با «وشمی» همراهی کند. در آن هنگام فرد شوم با گروه ستمگرش خواهد آمد و با رومیان در قتل بزرگمردان هم‌دست خواهد شد، در آن زمان خورشید می‌گیرد، زمانی که با دست و پا حرکت کردن فرا رسد، و صف‌ها تشکیل شوند. سپس پادشاهی از صنعای یمن خروج کند، سفید هم‌چون پنبه اسمش حسن و یا حسین است، که همراه خروجش بسیاری از فتنه‌ها فراگیر شود، پس در آن هنگام به صورت مبارک و پاک ظاهر می‌شود و در حالی که هادی هدایت شده و سیدی علوی است. برای مردم گشایش کند زمانی که منت الهی که با آن هدایت شدند را به همراه خود بیاورد، پس با نورش تاریکی‌ها را روشن کند و با او حق بعد از پنهان بودن آشکار می‌شود و اموال را به مساوات بین مردم تقسیم می‌کند و شمشیر را در غلاف قرار می‌دهد و خونریزی نمی‌کند، تا این‌که مردم در بشارت و راحتی زندگی کنند و با آب عدالتش چشم دهر را از ناپاکی‌ها پاک کند و حق را بر مردمان آبادی‌ها برساند، و آبادی‌ها و مهمانی در میان مردم زیاد شود و با عدالتش موارد گمراهی و کوری را بر می‌دارد،

گویی غباری فراگیر از میان رفته است سپس زمین را از عدل و قسط پر کرده و روز ها را دلچسب می‌نماید و آن بدون شک، علمی است برای قیامت).[۴۳]

ب – و در این‌جا، آن‌چه صاحب مشارق نقل کرده را برایتان می‌آورم: (و اما پیشگویی‌های سطیح را کعب بن حارث نقل کرده و گفت: «ذا یزن» پادشاه، برای امری که شکی در آن نیست، به دنبال سطیح فرستاد. هنگامی‌که رسید، شاه تصمیم گرفت قبل از حکمش، علمش را بیازماید. زیر پای خود دیناری را برای او مخفی کرد سپس به او اجازه ورود داد و او وارد شد. شاه به او گفت: ای سطیح چه چیزی برای تو مخفی کردم؟ سطیح گفت قسم به بیت و حرم و سنگ ناشنوا و شب زمانی که تاریک شود و صبح وقتی تبسم کند و به هر خوش سخن و لال سوگند، بین کفش و پایت دیناری برایم مخفی کردی، پادشاه گفت: ای سطیح، این علم را از کجا آوردی؟ گفت: از جانب برادری که از جنّیان دارم؛ هر گاه به منزلی فرود آیم او هم بامن فرود می‌آید. شاه گفت: از آن‌چه که در زمان آینده اتفاق می‌افتد به من خبر بده. سطیح گفت: هنگامی‌که خوبان به زمین فرو روند و اشرار بجنگند، و تقدیرات را دروغ بشمارند و مال بهای زیاد پیدا کند، و چشم‌ها به سوی کسی که بارهای سنگین را حمل می‌کند خیره شده، و صله رحم قطع شود و برای کسانی که در حریم اسلام حرام را حلال می‌شمرند، طعام آشکار می‌شود، کلام مختلف می‌شود، و عهده‌ها بخشیده شود، و حرمت کم شود و آن از هنگام طلوع ستاره‌ای است که عرب را به وحشت افکند، و برای آن چیزی شبیه دُم یا دنباله است و در آن زمان باران‌ها قطع می‌شود، سپس بررها (هزبرخ) با پرچم‌های زرد سوار بر مرکب‌های ابتر می‌آیند، تا این‌که در مصر فرود آیند. و مردی از فرزندان سنگ‌های سخت خروج می‌کند و پرچم‌های سیاه را به قرمز تبدیل می‌نماید، و محرمات را مباح کرده، و زنان را در حالی که از سینه‌هاشان معلق هستند رها می‌کند، او غارتگر کوفه است. نزدیک زنان، که با ساق‌های برهنه بر راه‌ها قرار داده شده‌اند. و سواران با آن‌ها محاصره می‌گردند، شوهرانشان کشته شده و عجزشان بیشتر و حرمتشان حلال شمرده شود. در آن هنگام فرزند پیامبر «مهدی» ظهور می‌کند، و آن هنگامی‌است که مظلوم در یثرب، و پسر عمویش در حرم کشته شوند، پنهان شده آشکار می‌شود و با «وسمی» همراهی می‌کند و در آن

۴۳– بحار الأنوار – علامه مجلسی: ج۵۱ ص ۱۶۳ – ۱۶۲.

هنگام فرد شوم با گروه مظلومش می‌آید پس به روم باج می‌دهد و بزرگمردان را به قتل می‌رساند، پس در آن زمان خورشید گرفتگی شود، زمانی که «زخوف» بیاید، و صف‌ها تشکیل گردند، سپس پادشاهی از صنعا و عدن یمن خروج کند، سفید همچون پنبه اسمش حسن و یا حسین است، که با خروجش فتنه‌های فراگیر از بین می‌رود، پس در آن هنگام به صورت مبارک و پاک ظاهر می‌شود و هادی هدایت شده و سیدی علوی است. پس زمانی که او با منت الهی به سوی مردم می‌آید همان که خداوند آن‌ها را هدایت کرد، آن‌ها شاد خواهند شد. پس با نورش تاریکی‌ها کنار می‌رود و با او حق بعد از خفاء ظاهر می‌شود و اموال را به مساوات بین مردم تقسیم می‌کند و شمشیر را در غلاف قرار می‌دهد و خونریزی نمی‌کند، و مردم در شادی و راحتی زندگی کنند و با آب عدالتش چشم زمانه را از ناپاکی‌ها پاک کند و حق را به اهل آبادی‌ها برساند، و در میان مردم مهمانی و آبادی‌ها زیاد شود و با عدالتش موارد گمراهی و کوری را بر می‌دارد، گویی غباری بوده و از بین رفته باشد سپس زمین را از عدل و قسط پر کند و روزها را از دوستی، و بدون شک او عِلم قیامت است).[٤٤]

برای جلوگیری از اشتباه بعضی خوانندگان عزیز، می‌گویم: آمدن لفظ «ابن النبی المهدی» در دو روایت مذکور، به این معنی نیست که این دو صحیح بوده و در کتاب بشارة الاسلام خطای چاپی اتفاق افتاده است –آن گونه که نویسنده‌ی سطرها خیال کرده– زیرا ما می‌دانیم نسخه‌های چاپ شده‌ی این دو کتاب از زیر قیچی محققین گذشته است، و شاید نسخه‌ای به دست آن‌ها رسیده که در آن «ابن المهدی» آمده باشد همان‌طور که سید کاظمی مؤلف کتاب بشارة الاسلام به آن دست یافت، اما آن‌ها منظور آن را نفهمیدند و به تغییر آن دست زدند در نتیجه، حرف آخر در این امر آن است که بیاییم خودِ روایت را بفهمیم.

به این منظور، می‌توانیم ملاحظه‌ای —هرچند کوتاه— داشته باشیم که او در مورد ظهور امام مهدی ﷺ این‌چنین تعبیر کرده است: (پس در آن هنگام به صورت مبارک و پاک ظاهر می‌شود و هادی هدایت شده و سیدی علوی است) حال آن که از صحبتش در مورد ابن المهدی «یا همان ابن النبی المهدی» روشن است که ظهورش **قبل** از ظهور امام مهدی ﷺ خواهد بود و امکان ندارد که مقصود از این دو، یک نفر باشد، بر این اساس، به دلالت

٤٤– مشارق أنوار اليقين – حافظ رجب برسی: ص ۱۹۷ – ۱۹۶.

روایات بسیار– همان‌طور که أنصار امام مهدی (ع) ثابت کردند– عبارت «ابن المهدی» صحیح است.

اما نویسنده‌ی بیچاره‌ی سطرها می‌گوید: مسؤلیت وجود خطاء در کتاب‌های انصار، بر عهده‌ی سیّد احمد الحسن (ع) است؛ زیرا او در کتاب (وصی و رسول امام مهدی (ع) در تورات و انجیل و قرآن)، به این کتاب‌ها اشاره کرده است.

جوابش این است: ثابت شد که هیچ خطایی نیست مگر در افکار منحرفین از یمانی آل محمّد (ع)، هم‌چنین، اشاره‌ی سیّد احمد الحسن (ع) ناظر به جاهایی از بحث است که متناسب با جوابش بوده، در ضمن، اشاره به یک کتاب، به معنی قبول تمام محتوای آن نیست.

در نتیجه، کلام نویسنده‌ی سطرها مردود است چون فقط از روی حقد و کینه است نه بیشتر. پس با کینه‌ی خود بمیرید، صبح برای کسی که منتظر آن باشد، نزدیک است.

آن‌چه به روایاتِ دالّ بر سیزده امام تعلق دارد:

حدیث لوح:

به طور کلی، روایات دال بر این‌که حجت‌های بعد از رسول الله (ص)، امامان دوازده گانه و مهدیین دوازده گانه هستند، خیلی زیاد است، بلکه از حد تواتر هم گذشته و این مطلب قبلاً در جای خودش ثابت شده است. هم‌چنین، روایاتی که دلالت دارند بر این‌که امامان از فرزندان علی و فاطمه (ع) دوازده نفرند. بسیاری از این روایات را در کتاب «ما بعد الاثنی عشر مهدیاً» آورده‌ام.

اما نسبت به حدیث لوح، روایات بسیاری در منابع وارد شده، که از جهت عدد با هم اختلاف دارند، و برای شناخت حق، باید در مورد مسأله تحقیق کرده و روایات را بررسی کنیم، آن‌چه در کتاب (ما بعد الاثنی عشر مهدیاً) نوشتم را در این‌جا نقل می‌کنم که در واقع پاسخی است به سید مرتضی عسکری و دیگرانی که در این‌باره کتاب نوشتند. اما قبل از این لازم است تا روایت کتاب «کافی» را بیاوریم که به این شکل است:

محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از ابن محبوب، از ابوجارود نقل می‌کند که امام محمّد باقر (ع) به نقل از جابر بن عبد الله انصاری فرمود: (بر فاطمه (س) وارد شدم در حالی که

مقابل ایشان، لوحی بود. در آن، نام اوصیاء از فرزندانش نوشته شده بود. شمردم، دوازده تن بودند که آخرین آنان قائم ﷺ بود، سه تن از آنان محمّد و سه تن، علی بودند).[۴۵]

و حال، آنچه در کتاب «ما بعد الاثنی عشر مهدیاً» وارد شده:

(برای تحقیق در مسأله، روایاتی را که با روایت کافی مخالف است، از مهم‌ترین منابع آورده و آن را بررسی می‌کنیم:

۱- آنچه در خصال وارد شده: (پدرم ﷺ از سعد بن عبدالله از محمّد بن حسین از حسن ابن محبوب، از ابوجارود نقل می‌کند که امام محمّد باقر ﷺ به نقل از جابر بن عبد الله انصاری فرمود: (بر فاطمه ﷺ وارد شدم در حالی که مقابل ایشان، لوحی بود که در آن نام اوصیاء نوشته شده بود. شمردم، دوازده تن بودند که یکی از آنان قائم بود، سه تن از آنان محمّد و سه تن، علی بودند).[۴۶]

۲- آنچه در عیون اخبار الرضا وارد شده: (حسین بن احمد بن ادریس ﷺ می‌گوید: پدرم از احمد بن محمّد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم، که همگی از حسن ابن محبوب و او نیز از ابوجارود نقل می‌کند که ابو جعفر امام محمّد باقر ﷺ به نقل از جابر بن عبد الله انصاری فرمود: (بر فاطمه ﷺ وارد شدم در حالی که مقابل ایشان، لوحی بود که در آن، نام اوصیاء نوشته شده بود. شمردم، دوازده تن بودند که آخرین آنان قائم بود، سه تن از آنان محمّد و چهار تن علی بودند).[۴۷]

۳- آنچه در کمال الدین در دو جا وارد شده:

الف- (محمّد بن موسی بن متوکل ﷺ از محمّد بن یحی العطار از عبدالله بن جعفر حمیری از محمّد بن حسین ابن الخطاب از ابن محبوب، از ابو جارود نقل می‌کند که امام محمّد باقر ﷺ به نقل از جابر بن عبد الله انصاری فرمود: (بر فاطمه ﷺ وارد شدم در حالی که مقابل ایشان، لوحی بود که در آن، نام اوصیاء از فرزندانش نوشته شده بود. شمردم، دوازده تن بودند که

۴۵- کافی: ج۱، ص۵۳۲، این روایت در کتب دیگر نیز ذکر شده، از جمله غیبت طوسی با اسناد دیگر.

۴۶- الخصال - شیخ صدوق: ص۴۷۷ - ۴۷۸.

۴۷- عیون أخبار الرضا - شیخ صدوق: ج۲ ص۵۲.

آخرین آنان قائم (ع) بود، سه تن از آنان محمّد و چهار تن، علی بودند صلوات الله علیهم اجمعین).[۴۸]

ب- (احمد بن محمّد بن یحی العطار (ره) می‌گوید: پدرم از محمّد بن حسین ابن الخطاب از حسن ابن محبوب، از ابو جارود نقل می‌کند که امام محمّد باقر (ع) به نقل از جابر بن عبد الله انصاری فرمود: (بر فاطمه (س) وارد شدم در حالی که مقابل ایشان لوحی بود که در آن، نام اوصیاء نوشته شده بود. شمردم، دوازده تن بودند که آخرین آنان قائم (ع) بود، سه تن از آنان محمّد و چهار تن، علی بودند صلوات الله علیهم اجمعین).[۴۹]

۴- آن‌چه در کتاب من لا یحضره الفقیه وارد شده: (حسن ابن محبوب، از ابو جارود نقل می‌کند که امام محمّد باقر (ع) به نقل از جابر بن عبد الله انصاری فرمود: (بر فاطمه (س) وارد شدم در حالی که مقابل ایشان لوحی بود که در آن، نام اوصیاء از فرزندانش نوشته شده بود. شمردم، دوازده تن بودند که یکی از آنان قائم (ع) بود، سه تن از آنان محمّد و چهار تن، علی بودند صلوات الله علیهم اجمعین).[۵۰]

۵- آن‌چه در ارشاد مفید وارد شده است: (از ابوجارود نقل شده: امام محمّد باقر (ع) به نقل از جابر بن عبد الله انصاری فرمود: (بر فاطمه (س) دخت رسول الله (ص) وارد شدم در حالی که مقابل ایشان، لوحی بود که در آن، نام اوصیاء و ائمّه از فرزندانش نوشته شده بود. شمردم، دوازده تن بودند که آخرین آنان قائم (ع) بود، سه تن از آنان محمّد و چهار تن، علی بود).[۵۱]

چند نکته:

با تأمل در این احادیث، روشن می‌شود که در بعضی از آن‌ها، عبارتِ «مِن وُلدِها» (از فرزندانش) آمده است، یعنی اوصیایی که در حدیث به آن‌ها اشاره شده، از فرزندان فاطمه (س) هستند، به استثنای روایت عیون و روایت خصال و یکی از روایات کمال الدین (روایت قسمت ب). روشن است که این عبارت باعث اضطراب فهم آن‌ها شده است چون احادیث

۴۸- کمال الدین وتمام النعمة – شیخ صدوق: ص۲۶۹.

۴۹ – همان، ص ۳۱۲- ۳۱۱.

۵۰- من لا یحضره الفقیه – شیخ صدوق: ج۴ ص۱۸۰.

۵۱- الإرشاد – شیخ مفید: ج۲ ص۳۴۶.

دلالت بر دوازده نفر دارند و به اعتبار این‌که علی ﷺ همسر فاطمه ﷺ بوده و از فرزندانش نیست، پس دوازدهمین نفر از فرزندان فاطمه ﷺ همان امام سیزدهم است.

در مورد روایت خصال، که در آن عبارت «مِن وُلدِها» وارد نشده، اما در ادامه‌ی حدیث آمده: «سه تن از آنها محمّد و سه تن، علی هستند» در این صورت، عبارتِ «سه تن، علی هستند»، امیر المؤمنین ﷺ را از تعداد مورد نظر خارج می‌کند چون با ایشان ﷺ، عدد به چهار می‌رسد نه سه؛ به این شکل:

۱- علی ابن ابی‌طالب ﷺ.

۲- علی ابن الحسین السجاد ﷺ.

۳- علی بن موسی الرضا ﷺ.

۴- علی بن محمّد الهادی ﷺ.

بنابراین، عبارت (سه تن از آنان علی هستند) بر مضمون عبارت (مِن وُلدِها) دلالت می‌کند، در نتیجه این روایت به نوبه خود بر امام سیزدهم دلالت می‌کند.

اما پاسخ روایت کتاب «عیون» و روایت (ب) از «کمال الدین»: شیخ صدوق (ره) در کمال الدین (قسمت أ) و در کتاب من لا یحضره الفقیه و همچنین در خصال، مخالف مضمون این دو روایت را آورده، بلکه در کتاب (من لا یحضره الفقیه) بعد از این‌که روایت مربوطه را آورده، چنین گفته است: (روایات صحیح السند را در کتاب «کمال الدین و تمام النعمة فی اثبات النعمة و کشف الحیرة» آوردم، و در این‌جا چیزی از آن را وارد نکردم چرا که من این کتاب را تنها برای فقه قرار دادم و خداوند توفیق دهنده به راه صواب و یاری کننده بر کسب ثواب است).[۵۲]

این کلام اشاره‌ای دارد بر این‌که او آنچه را در کتاب «من لا یحضره الفقیه» روایت کرده، قبول دارد، بلکه فقط همان صحیح است نه غیر آن، خصوصاً وقتی دقت کنیم به این‌که سید بروجردی در کتاب خود بنام «جامع احادیث شیعه»، روایت (ب) از کمال الدین (إکمال الدین) [۵۳] را به گونه‌ای آورده که با آنچه در نسخه چاپی کمال الدین آمده متفاوت است.

۵۲- من لا یحضره الفقیه – شیخ صدوق: ج۴ ص۱۸۰.

۵۳- بعضی‌ها کتاب شیخ صدوق را کمال الدین، و بعضی دیگر–از قبیل سید بروجردی– آن را إکمال الدین می‌خوانند.

این چیزی است که ثابت می‌کند تغییراتی توسط محقق کتاب در نسخه‌ی چاپ شده صورت گرفته، و یا این‌که او آن‌چه در یکی از نسخه‌های کتاب موجود بوده را بر نسخه یا نسخه‌های دیگر ترجیح داده است. و این هم روایت سیّد بروجردی:

إکمال الدین۳۱۱ – احمد بن محمّد بن یحیی العطار (رضی الله عنه) گفت: پدرم از محمّد بن حسین بن ابی الخطاب از حسن ابن محبوب، از ابو جارود نقل می‌کند که ابو جعفر امام محمّد باقر (ع) به نقل از جابر بن عبد الله انصاری فرمود: (بر فاطمه (س) وارد شدم در حالی که مقابل ایشان، لوحی بود (نوشته‌ای بود – خ – إکمال – ۳۱۳). آخرین آن‌ها (یکی از آن‌ها – فقیه) قائم (ع) بود، سه تن از آنان محمّد بودند، سه تن از آنان علی بودند).[۵۴]

و آن چه این امر را مورد تأکید قرار می‌دهد این است که بدانیم شیخ طوسی در کتاب «الغیبة» روایتی را نقل می‌کند که موافق روایت کافی است تا جایی که می‌توانیم بگوییم روایاتِ مخالف کافی دستخوش بازی شده‌اند. این هم روایت شیخ طوسی: (۱۰۳ – از او از پدرش از جعفر بن محمّد بن مالک از محمّد بن نعمه سلولی از وهیب بن حفص از عبدالله بن قاسم از عبدالله بن خالد از ابی السفاتج از جابر بن یزید نقل شده: ابو جعفر امام محمّد باقر (ع) به نقل از جابر بن عبد الله انصاری فرمود: (بر فاطمه (س) وارد شدم در حالی که مقابل ایشان، لوحی بود که در آن، نام اوصیاء از فرزندانش بود. شمردم، دوازده تن بودند، که آخرین آنان قائم بود، سه تن از آنان محمّد و سه تن، علی بود).[۵۵]

روایاتی که در آن عبارت (مِن وُلدِها) وارد شده و درست در همان روایت (چهار تن علی بودند) آمده، در تناقض آشکار هستند چون از فرزندان فاطمه (س) بودنِ ایشان، حضرت علی (ع) را از تعداد خارج می‌کند و این تناقض، دلیل روشنی است بر دخل و تصرف دستانی ناشناس که عبارت «من ولدها» را برداشته و از عبارت دیگر «ثلاثة منهم علی» غافل ماندند. به این ترتیب این دخل و تصرف ناپسند رسوا گشت.

اما روایت کتاب ارشاد، علاوه بر وجود عبارت «من ولدها» در آن، دلیل دیگری هم بر دست بردن در روایت دارد و علامه حلی آن را در کتاب مختصری که آن را «المستجاد من

۵۴– جامع أحادیث شیعه – سید بروجردی: ج۱۴ ص۵۷۰.

۵۵– الغیبة – شیخ طوسی: ص۱۳۹.

الارشاد» نامیده، با لفظ «سه تن از آنها علی هستند» نقل می‌کند، به این شکل: ابی جارود می‌گوید: ابو جعفر امام محمّد باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبد الله انصاری فرمود: (بر فاطمه دخت رسوال الله صلی الله علیه و آله وارد شدم و در حالی که مقابل ایشان، لوحی بود که در آن، نام اوصیاء و ائمّه از فرزندانش بود. شمردم، یازده تن بودند، که آخرین آنان قائم از فرزندان فاطمه بود، سه تن از آنان محمّد و سه تن از آنان علی بودند).[۵۶]

آقا بزرگ طهرانی در کتاب «الذریعة» خود آورده که کتاب «المستجاد من الارشاد» مختصری از کتاب ارشاد شیخ مفید است.[۵۷]

و گفته‌ی شیخ لطف الله صافی به همین شبهه ملحق می‌شود: (و آنچه که صدوق (قدس سره) نقل کرده شاهد روشن‌تری است بر وقوع تحریف در روایت کافی و این‌که روایت کافی خلاصه‌ای از متن طولانی آن است: صدوق از علی ابن حسین بن شاذویه مؤدب و احمد بن هارون قاضی (رضی الله عنهما) نقل کرد که گفتند محمّد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدر ش از جعفر بن محمّد بن مالک فزازی کوفی از مالک سلولی از درست بن عبد الحمید از عبدالله بن قاسم از عبدالله بن جبله از ابی سفاتج از جابر جعفی که گفت: ابی جعفر محمّد بن علی باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری فرمود: بر سرورم فاطمه علیها السلام وارد شدم در حالی که مقابل ایشان لوحی بود نزدیک بود نور آن، چشم ها را فرا گیرد در آن دوازده اسم بود. سه اسم در ظاهر آن و سه اسم در باطن آن و سه نام در آخر آن و سه نام در گوشه آن. آنها را شمردم، دوازده نام بودند، عرض کردم: این‌ها نام‌های چه کسانی هستند؟ فرمود این‌ها نام‌های اوصیاست. اولین آنها پسر عمویم و یازده نفر از فرزندانم و آخرینشان قائم علیه السلام است. جابر گفته: در سه جا محمّداً محمّداً محمّداً دیدم و در چهار جای دیگر آن علیاً علیاً علیاً علیاً دیدم. کسی که در فن حدیث خبره و آگاه است می‌داند آنچه «کلینی در کافی» و «صدوق در عیون و کمال الدین» و «شیخ در الغیبة» روایت کرده‌اند، خلاصه‌ی این حدیث است).[۵۸]

جواب: این روایت، روایت دیگری است غیر از آنچه ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند و این روایت از جابر جعفی به نقل از امام باقر علیه السلام است و این کلام: (کسی که در

۵۶- المستجاد من الإرشاد (مجموعه) – علامه حلی: ص۲۳۷.

۵۷- الذریعة: ج۲۱ ص۲.

۵۸- لمحات: ص ۲۳۱ – ۲۳۰.

فن حدیث خبره و آگاه است می‌داند آنچه «کلینی در کافی» و «صدوق در عیون و کمال الدین» و «شیخ در الغیبة» روایت کرده‌اند، خلاصه‌ی این حدیث است) صحیح نیست، زیرا که از اطلاق این سخن این طور برداشت می‌شود که این دو حدیث یکی هستند.

اما این اشکال که نام سید احمد الحسن (ع) در روایات لوح ذکر نشده، کاملاً شبیه اشکالات وهابی‌ها است که می‌گویند نام علی (ع) در قرآن ذکر نشده است. «تشابَهت قلوبُکم» (قلب‌هایتان به هم شبیه است).

پنجمین نفر از نسل هفتمین فرزند:

ابتدا، آنچه در کتاب «جامع الادله» آمده نقل می‌کنم سپس اشکالات نویسنده‌ی سطرها در مورد آن را پاسخ خواهم داد. در کتاب جامع الادله چنین آمده:

در کتاب «کفایت الاثر» نوشته خزاز قمی‌آمده: محمّد بن حنفیه از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده که فرمود: (شنیدم رسول خدا (ص) در حدیثی طولانی در فضیلت اهل بیت (ع) می‌فرمود: بعد از من فتنه‌ی کرِ نابودکننده‌ای خواهد بود، در آن هر دوست راز دار سقوط خواهد کرد، و این زمانی است که شیعیان تو، پنجمین نفر از نسل هفتمین فرزند تو را گم کنند).[۵۹]

حضرت رسول (ص) با امیرالمؤمنین (ع) درباره‌ی فتنه‌ای سخن می‌گوید که در زمان پنهان شدن پنجمین فرزند از نسل هفتمین فرزند امیر المؤمنین (ع) صورت می‌گیرد؛ ایشان فرمودند: از فرزندانت.

اکنون باید دید که این شخص، کدام فرزند علی (ع) می‌باشد:

۱ – امام حسن (ع).۲– امام حسین (ع).۳ – امام سجاد (ع).۴ – امام باقر (ع).۵ – امام صادق (ع).۶ – امام کاظم (ع).۷ – امام رضا (ع). (ایشان هفتمین فرزند می‌باشند)

اکنون باید بدانیم پنجمین فرزند نسل هفتمین فرزند امیر المؤمنین (ع) کیست:

۱ – امام جواد (ع). ۲ – امام هادی (ع). ۳ – امام عسکری (ع). ۴ – امام مهدی (ع). ۵ – سید احمد (ع). که نام مبارکش در وصیّت شب وفات رسول الله (ص) یاد شده است.

۵۹– کفایة الاثر: ص ۱۵۸.

در نتیجه منظور روایت همان احمد فرزند امام مهدی ﷺ است، زیرا او پنجمین فرزند از نسل هفتمین فرزند امیر المؤمنین ﷺ می‌باشد. اوست که با پنهان شدنش فتنه‌ی کرِ نابودگر واقع می‌شود، یعنی آزمایشی که هر دوست رازداری در آن سقوط می‌کند.

کتاب «الکافی» – شیخ کلینی:

گفت: امام کاظم ﷺ به فرزندان و خویشان خود فرمود: (زمانی که پنجمین نفر از نسل هفتمین نفر پنهان گردید، از خدا از خدا بر حذر باشید درباره دین‌هایتان، کسی شما را از آن جدا نکند. ای فرزندانم، صاحب این امر به ناچار غیبتی خواهد داشت که در آن هر کسی به این امر(ولایت) قائل بوده از آن باز می‌گردد!؟ این آزمونی از جانب خدای سبحان است که خلق خود را با آن می‌آزماید، اگر پدران و اجداد شما دینی از این درست‌تر سراغ داشتند حتماً از آن پیروی می‌کردند. راوی می‌گوید به ایشان عرض کردم: ای سرورم، پنجمین از نسل هفتمین کیست؟ فرمود: ای فرزندانم! عقل‌هایتان کوچک تر از آن است، و خواب‌هایتان محدود تر از جای دادن آن است، ولی اگر زنده بمانید، او را درک خواهید کرد).[۶۰]

امام کاظم ﷺ با فرزندان و خویشاوندان خود درباره‌ی صاحب این امر – یعنی قائم ﷺ– سخن می‌گوید و آن‌ها را از آزمونی که هنگام پنهان شدن پنجمین فرزند از نسل هفتمین نفر صورت می‌گیرد، بر حذر می‌دارد، ولی این روایت نمی‌گوید او پنجمین فرزند از نسل هفتمین فرزند امیر المؤمنین ﷺ است، پس آیا ممکن است منظور این روایت امام مهدی محمّد بن الحسن ﷺ باشد؟

حال بیایید از یکدیگر بپرسیم: عقل فرزندان و نزدیکان امام کاظم ﷺ از چه چیزی کوچک‌تر است، و خواب‌هایشان از چه چیزی محدود تر است؟ آیا شناخت نام امام مهدی محمّد بن الحسن ﷺ است که دور و نزدیک آن را می‌شناسند، و روایات آن را یاد کرده است؟ و آیا غیبتی که در ده‌ها روایت درباره آن سخن گفته شده، همان چیزی است که در خواب‌های فرزندان امام کاظم ﷺ و در عقل‌هایشان نمی‌گنجد؟

---

۶۰ – الکافی: ج ۱ ص ۳۳۶.

بی‌شک می‌توان گفت: امر مربوط به شخصی است که خدای سبحان او را ذخیره کرده تا به وسیله‌ی او مردم را آزمایش کند و نتیجه‌ی چنین آزمایشی بازگشت مؤمنین از امر ایشان است، یعنی از ولایت اهل بیت (ع) خارج می‌شوند.

اینک روایت بعدی را بخوانیم:

بحار الانوار – علامه مجلسی:

از عبد الرحمن بن ابی لیلی نقل شده که علی (ع) فرمود: (در خانه ام سلمه نزد پیامبر (ص) بودم... تا جایی که فرمود: سپس رسول الله (ص) به ما رو کرد و با صدایی بلند فرمود: مراقب باشید آن زمان که پنجمین فرزند از نسل هفتمین فرزند من پنهان شود. علی (ع) فرمود: عرض کردم: ای رسول خدا، این غیبت چیست؟ فرمود: فقط صبر [۶۱] تا وقتی که خدای سبحان به او اذن خروج دهد...).[۶۲]

بنابراین او پنجمین نفر از نسل هفتمین نفر از فرزندان امیر المؤمنین (ع) است، و او چنان‌که گفته شد **احمد** (ع) است، و فتنه یا آزمایش، دو غیبت امام مهدی (ع) نیست، این آزمایش فقط صبر است تا خداوند اجازه‌ی خروج به ایشان بدهد. و **احمد** همان صاحب الأمر است که امام کاظم (ع) او را یاد کرده‌اند.

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید پنجمین نفر از نسل هفتمین نفر از فرزندان رسول الله (ص)، امام مهدی (ع) است، و ظاهراً او حتی حساب کردن را هم به خوبی بلد نیست. این‌که نویسنده‌ی سطرها گفته: (زمانی که مطلق باشد این معنی از آن برداشت می‌شود)، مغالطه است، زیرا ما درباره عبارتی سخن می‌گوییم که با کلمه «مِن وُلدي» مقید شده است، یعنی فرزندان رسول الله (ص) و یا با قید «مِن وُلدِ علي، و یا فاطمة» توضیح یافته است. در این‌جا به ناچار باید به قید توجه کنیم، و علی (ع) را از لیست محاسبه خارج کنیم زیرا او از فرزندان رسول الله (ص) نبوده، بلکه برادر ایشان است.

اما سخنان نویسنده‌ی سطرها درباره‌ی هر امر معقول و غیر معقول، فقط کلام درماندگان است نه بیشتر؛ زیرا استفاده از یک عبارت به دو معنای مختلف بدون قرار دادن اشاره یا قید

---

۶۱ – طبق آنچه درکفایت الاثر آمده «اصبت»: ص ۱۵۰، روشن است این کلمه در این‌جا مناسب نیست. در کتاب معجم احادیث امام مهدی ج ۱ ص ۲۹۶: اصبت (الصمت). معنای صمت به صبر نزدیک است.

۶۲ – بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۳۳۵، معجم احادیث امام مهدی ج ۱ ص ۲۹۷

کاملاً غیر معقول است، در حالی که اهل بیت علیهم السلام چنان‌که گذشت، قید و اشاره قرار داده‌اند.

اما نظرش درباره این روایت: (در خانه ام سلمه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم... تا جایی که ایشان به علی علیه السلام فرمود: سپس پیامبر به ما رو کرد و با صدای بلند فرمود: زمانی که پنجمین نفر از نسل هفتمین از فرزندانم پنهان شد مراقب باشید. علی علیه السلام فرمود: گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این غیبت چیست؟ فرمودند: الصمت «سکوت» تا زمانی که خداوند به او اجازه خروج دهد)، حال آیا لفظ اصلی به کار برده شده در روایت «الصمت»، یا «الصبر»، یا «أصبت» است، سخن گفتن در این رابطه بیهوده است و محل بحث ما این نیست، بحث اصلی این‌جاست که منظور این عبارت چیست؟ «پنجمین از نسل هفتمین از فرزندان رسول الله»، کلمه «الصمت» در برخی از نسخه‌های این روایت آمده است، کورانی با قرار دادن این کلمه در پرانتز به این مطلب اشاره کرده، اما نویسنده‌ی کتاب «مختصری از دعوت سید احمد الحسن» مرادش از استدلال به روایت این است که بیان کند روایت درباره‌ی یک غیبت سخن گفته است، و این از سوالی که در روایت مطرح شده روشن است: (گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، این غیبت چیست؟). گذشته از آن، ما از نویسنده‌ی سطرها تحقیقی درباره لفظ صحیح نمی‌بینیم، آیا نهایت علم او فقط فرصت طلبی است؟

از فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندان علی علیهم السلام:

آن‌چه مربوط به روایت ذیل می‌شود که کلینی در «الکافی» آن را آورده است:

(محمّد بن یحیی از عبد الله بن محمّد خشاب از ابن سماعه از علی بن الحسن بن رباط از ابن اذینة از زراره نقل کرده است، گفت: از امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: دوازده امام از آل محمّد علیهم السلام وجود دارند که همه آن‌ها محدث‌اند، از رسول الله و فرزندان علی هستند، و رسول الله و علی علیهما السلام دو پدر این امامان هستند).[۶۳]

نویسنده‌ی سطرها درباره این روایت می‌گوید: (نسخه بردار کتاب «الکافی» هنگام نوشتن آن دچار سهو و خطا شده است، زیرا شیخ مفید در کتاب «الارشاد» خود این روایت را از

۶۳- کافی – شیخ کلینی: ج۱ ص۵۳۱، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری – چاپ پنجم سال ۱۳۶۳، غیبت طوسی: ص ۱۵۲ – ۱۵۱.

«الکافی» نقل کرده اما این جمله را آورده: «و یازده تن از فرزندانش») !؟

نویسنده‌ی سطرها در این‌جا دروغی بسیار آشکار و زشت گفته است، زیرا شیخ مفید از کتاب «الکافی» نقل نکرده است، بلکه با واسطه‌ای از کلینی نقل کرده است، و اگر از کتاب «الکافی» نقل کرده بود باید همان سند کلینی را می‌آورد. به هر حال پاسخ این شبهه را که سید مرتضی عسکری مطرح کرده، در کتاب «ما بعد الاثنی عشر اماماً» (آن چه بعد از دوازده امام خواهد بود) داده بودم، این هم آن‌چه نوشته بودم:

(سید مرتضی عسگری چنین گفت: (شیخ مفید این روایت را از "الکافی" در کتاب "الارشاد" خود نقل کرده است و طبرسی نیز آن را در کتاب "اعلام الوری" نقل کرده است و الفاظ هر دو، به این شکل است: دوازده امام از آل محمّد همگی محدث‌اند: علی بن ابی‌طالب ، و یازده نفر از فرزندانش، و رسول الله و علی دو پدر این امامان (ع) هستند. شیخ صدوق نیز آن را در کتاب «عیون الاخبار الرضا» و «الخصال» با این الفاظ از کلینی نقل کرده است: دوازده امام از آل محمّد هستند که همگی بعد از رسول الله محدث‌اند، و علی بن ابیطالب از آن‌ها است). نتیجه بحث و تطبیق آن چنین است: از قرار دادن حدیث «الکافی» در برابر آن‌چه شیخ صدوق و مفید و طبرسی از آن نقل کرده‌اند، به این نتیجه می‌رسیم که نسخه برداران بعد از عصر شیخ مفید در نوشتن حدیث در کتاب «الکافی» دچار اشتباه شده‌اند، نگفتم بعد از عصر طبرسی زیرا طبرسی اخبار خود را در «اعلام الوری» از کتاب «الارشاد» مفید می‌گرفت و در ساختار کتابش از «الارشاد» پیروی می‌کرد).[٦٤]

«سید سامی‌بدری» در کتاب «شبهات و ردود» از استادش عسگری تبعیت کرده است.[٦٥] ولی شیخ لطف الله صافی چنین گفته است: (ظاهراً در این متن تحریفی صورت گرفته است، زیرا شیخ مفید (ره) حدیث خود را از کلینی نقل کرده و متن آن چنین است: (دوازده امام از آل محمّد همگی محدث‌اند: علی بن ابیطالب، و یازده تن از فرزندانش، رسول الله و علی دو پدر این امامانند). هم چنین شیخ صدوق (ره) آن را از محمّد بن علی ماجیلویه از کلینی (ره) با این الفاظ نقل کرده است: (دوازده امام از آل محمّد (ع) وجود دارد که همگی بعد از

٦٤- معالم المدرستین: ج۳ ص۲۶۲

رسول خدا ﷺ محدث می‌باشند و علی بن ابیطالب از آن‌هاست). پس در این‌جا بر روایت مفید و صدوق تکیه می کنیم).[۶۶]

جواب شبهه:

آن‌چه شیخ صدوق در «عیون الاخبار الرضا» و در «خصال» نقل کرده است، عبارت است از: (محمّد بن علی بن ماجیلویه ﷺ از محمّد بن یعقوب کلینی از ابو علی اشعری از حسین ابن عبید الله از حسن بن موسی خشاب از علی بن سماعه از علی بن حسن رباط از پدرش از ابن اذینه از زرارة ابن اعین نقل می کند که گفت: از امام محمّد باقر ﷺ شنیدم که فرمودند: ما همان دوازده امام از آل محمّدیم که همگی بعد از رسول الله ﷺ محدّث‌اند و علی بن ابی‌طالب ﷺ از آن‌هاست).[۶۷]

اما روایت شیخ مفید عبارت است از: (ابوالقاسم از محمّد بن یعقوب از علی اشعری از «حسن ابن عبید الله» از حسن ابن موسی خشاب از علی ابن سماعه از علی ابن حسن رباط از عمر ابن اذینه از زراره نقل کرد: از امام محمّد باقر ﷺ شنیدم که فرمودند: دوازده امامی که از آل محمّد هستند همگی محدث‌اند، علی ابن ابیطالب و یازده نفر از فرزندانش، در حالی که رسول الله و علی ابن ابیطالب دو پدر ایشان می‌باشند درود خدا بر آن دو باد).[۶۸]

حال روایت شیخ طبرسی: (از محمّد ابن یحیی از عبد الله ابن محمّد از خشاب از حسن ابن سماعه از علی بن حسین رباط از ابن اذینه از زراره نقل کرد، او گفت از امام محمّد باقر ﷺ شنیدم که فرمودند: از آل محمّد دوازده امام خواهد بود، همگی محدث‌اند و از فرزندان رسول الله ﷺ و علی ابن ابی‌طالب، پس رسول الله ﷺ و علی ابن ابیطالب ﷺ دو پدر ایشان می‌باشند).[۶۹]

چند نکته را باید در نظر گرفت:

۶۵- شبهات وردود – سید سامی‌بدری: ج۱ ص ۶۶ – ۶۵.

۶۶- لمحات – شیخ لطف الله صافی: ص ۲۲۹ – ۲۲۸.

۶۷- عیون أخبار الرضا – شیخ صدوق: ج۲ ص۶۰، خصال – شیخ صدوق: ص۴۸۰.

۶۸- الإرشاد – شیخ مفید: ج۲ ص۳۴۷.

۶۹- إعلام الوری بأعلام الهدی – شیخ طبرسی: ج۲ ص۱۷۱.

روایتی که صدوق و مفید آن را نقل می‌کنند با روایتی که کلینی در «الکافی» نقل کرده متفاوت است، اختلاف سند نیز بر این مدعا دلالت دارد. آن‌چه کلینی در کافی نقل می‌کند از محمّد بن یحیی است ولی صدوق و مفید این روایت را از کلینی از ابی علی اشعری نقل می‌کنند، -اگر بخواهیم روایت‌های نوشته شده در «خصال» و «عیون» کنونی را بپذیریم- نتیجه این است که کلینی روایت را یک مرتبه از ابو علی اشعری شنیده است و یک مرتبه از محمّد ابن یحیی، هر کدام از طریقی روایت را نقل می‌کنند که با دیگری تفاوت دارد و شاید کلینی قرینه‌ای یافته و به همان سبب روایت محمّد ابن یحیی را در کتابش آورده ولی روایت دیگر را نیاورده است.

بنابراین عسکری و صافی دچار توهم شده‌اند، زیرا واضح است که این دو گمان کرده‌اند روایت نقل شده توسط صدوق و مفید همان روایت در «الکافی» است، در نتیجه اعتراضشان باطل است و ارزش بیان کردن ندارد، زیرا اعتراضشان زمانی ارزش دارد که‌این روایت از کتاب «الکافی» نقل شده باشد، پس نقل قول‌های مختلف دلیلی است بر این‌که در «الکافی» اشتباه واقع شده که مسبب این اشتباه نسخه برداران هستند. با این‌که می‌دانیم عسکری گفته‌اش را به عنوان شاهد مثالی برای واقع شدن اشتباه در «الکافی» بیان می‌کند، پیش از این سخن، می‌گوید: (در نسخه برداری کتاب‌های حدیثی اشتباهاتی وجود دارد و با این‌که سندها در جوامع حدیثی در مکتب «اهل بیت تا خود رسول خدا» پی در پی آمده است طبق آن‌چه دیده‌ایم، اما فقیهان این مکتب بر خلاف مدارس اهل تسنن که بعضی کتاب‌های حدیثی خود را صحیح نامیدند هیچ جامع حدیثی را صحیح نشمرده‌اند، و برای عقل‌هایشان قلمروی را تعیین نکرده‌اند و در هیچ زمانی درب بحث علمی را نبسته‌اند و بلکه در کتب جامع خود، هر حدیث را بر قواعد درایت الحدیث عرضه می‌کردند، و در برابر نتیجه این بررسی‌ها سر فرود می‌آوردند زیرا می‌دانند راویان حدیث از فراموشی و اشتباهی که برای هر غیر معصومی رخ می‌داده در امان نبوده‌اند. آن‌چه امروزه با آن مواجهیم، اشتباهاتی است که در مشهورترین کتاب شیعه یعنی کتاب «الکافی» رخ داده است...).[۷۰]

۷۰- معالم المدرستین – سید مرتضی عسکری: ج۳ ص۲۶۱.

ولی روایت طبرسی از کتاب «الکافی» و دقیقاً با همان لفظی که در آن آمده نقل شده است، نمی‌دانم عسکری چگونه از این مطلب غافل شده است و چنین گفتاری از او سر زده است؟

اگر ناچار از شک باشیم، شک در روایت کتاب‌های شیخ صدوق و شیخ مفید خصوصاً بعد از دقت در اختلاف متنی بین این دو روایت، سزاوارتر است. زیرا این معنا را به ذهن شک کننده القا می‌کند که نسخه بردارها –و شاید روایت کننده‌ها– متوجه دلالت این روایت بر امام سیزدهم شده‌اند، و چون در ذهنشان ثابت شده بود که امامان دوازده نفرند، هر کسی به روش خود عبارت موجود در روایت را تغییر داده است، در نتیجه اختلاف روایت پدید آمد. مساله‌ای دیگر که نسخه بردارها در ذهن داشتند و سخن ما را تأیید می‌کند این بود که راویان حدیث، آن را نقل به معنی می‌کنند، به همین دلیل گمان می‌کردند عباراتشان معنا را اشتباه رسانده است، در نتیجه، انگیزه شان برای اصلاح آنچه گمان می‌کردند اشتباه است قوّت می‌یافت.

به عبارتی دیگر: ادعای عسکری و صافی می‌تواند معکوس باشد، زیرا اگر بگویند: (نسخه بردارها خطایی را وارد کتاب «الکافی» کرده‌اند)، و دلیلش اختلافی باشد که خصوصاً روایت مفید با روایت کافی دارد، ما نیز می‌توانیم دقیقاً عکس ادعای آنها را به این شکل داشته باشیم: اختلاف روایت مفید با روایت کافی نشان می‌دهد که دستی بازیگر به کتاب شیخ مفید دراز شده است، و تغییراتی داده است. با این سخن، ادعا در مقابل ادعا قرار می‌گیرد، و طبق آن چه معروف است، برتری دادن هر کدام از این دو ادعا بر دیگری، خود نیازمند دلیل است. بنابراین از آنچه گذشت پی می‌بریم که گفته‌های آنها فقط ادعایی است که محتاج دلیل است.

ممکن است گفته شود: دلیل ما این است که آنچه در ذهن ما ثابت است، بلکه آن چه تقریباً همه بر آن اتفاق نظر دارند این است که امامان دوازده امام هستند، و هر چه مخالف آن باشد به ناچار باطل است.

جواب این است: باید منشأ امر ثابت در ذهن و امر اجماعی در روایات باشد، پس تکیه گاه ما دلالت روایات بر آن است، در حالی که روایات تنها بر آن دلالت ندارد، بلکه هم بر آن و هم بر غیر آن دلالت دارد و وقتی این غیر یا زیادی، از بسیاری از مردم پنهان باشد،

پنهان بودنش به معنی نبودن آن نیست، بلکه معنی حقیقیش این است: این ذهن‌ها هستند که دور شده‌اند و روایات را در نظر نمی‌گیرند، آیا دلیل ما بر وجود نداشتن یک چیز، این است که ما از آن بی‌خبریم!؟

بدیهی است که ارتکازی و اجماعی نبودن بیش از دوازده نفر، دلیلی نیست که ما را وادار به ردّ آن کند، چگونه رد می‌شود در حالی که روایاتِ دلالت کننده بر زیادی، ارتکاز و اجماع را نقض نمی‌کنند، بلکه ارتکاز و اجماع را به حال خود می‌گذارد و کار آن فقط اضافه کردن قسمتی جدید است. و باز بدیهی است بین دو روایت که یکی کوچک‌تر و یکی گسترده‌تر است و آن وسیع‌تر، به طور کامل کوچک‌تر را در بر می‌گیرد و به آن چیزی اضافه می‌کند تعارض یا تناقضی رخ نمی‌دهد.

آن چه شیخ صدوق و شیخ مفید نقل می‌کنند بازگو کننده‌ی دو روایت متفاوت از حدیث موجود در «الکافی» است، و اشتراک این دو روایت در بعضی از مضامینشان چیزی را تغییر نمی‌دهد، مخصوصاً بعد از دقت در تفاوت سند این روایات، همچنان که تفاوت مضمون در برخی جزئیات هم دلیل بر دست برداشتن از بعضی روایات نمی‌شود، البته تا جایی که تعارضی قوی وجود نداشته باشد، و طبق اشاره‌ای که داشتیم چنین تعارضی بین این دو روایت وجود ندارد.

شاید یکی از چیزهایی که تأیید می‌کند بین این دو روایت تفاوت وجود دارد، این باشد که «اربلی» در کتاب «کشف الغمّة» این دو روایت را با هم آورده است؛ یعنی روایت کلینی در کتاب «الکافی» و روایتی که مفید ذکر کرده است؛ او روایت را این گونه نقل کرده است: (از زراره نقل شده که گفت: شنیدم امام باقر (ع) می‌فرمود: از آل محمّد دوازده امام خواهد بود، همگی محدث‌اند و رسول الله (ص) و علی (ع) دو پدر ایشان هستند).[۷۱]

هم‌چنین این روایت را آورده: (زراره گفت: شنیدم امام محمّد باقر (ع) می‌فرمود: دوازده امام، همگی از آل محمّدند و همگی محدث‌اند، علیّ بن ابیطالب و یازده تن از فرزندانش، و رسول الله و علی، دو پدر ایشان می‌باشند).[۷۲]

۷۱- کشف الغمة – ابن أبی الفتح إربلی: ج۳ ص۳۱۱.

۷۲- همان: ج۳ ص۲۴۶.

از جمله مؤیدات روایت «الکافی»، آمدن این روایت در مصادر معتبر است، برخی از این مصادر از کتاب «الکافی» قدمت بیشتری دارند مانند کتاب (بصائر الدرجات) روایت به این شکل آمده: (عبدالله از حسن ابن موسی خشاب از ابن سماعه از علی ابن حسین رباط از ابن اذینه از زراره نقل می‌کند: شنیدم امام باقر ﷺ می‌فرمود: دوازده امامی که از آل محمّدند همگی محدثند و از فرزندان رسول الله ﷺ و علی ﷺ هستند، پس رسول الله و علی ﷺ دو پدر ایشان می‌باشند. عبد الرحمن بن زید درحالی که از طرف مادر برادر علی ابن الحسین ﷺ محسوب می‌شد این حدیث را نقل می‌کند و می‌گوید امام محمّد باقر ﷺ بر ران او ضربه زد و فرمود: آگاه باش که برادر مادری‌ات یکی از آن‌هاست).[۷۳]

یکی دیگر از مصادر معتبری که حدیث را نقل کرده کتاب «الغیبة» نوشته شیخ طوسی است، در آن‌جا روایت به این شکل آمده است: (جماعتی از طریق گروهی از یارانمان به من خبر دادند و ایشان از محمّد بن یعقوب و او از ابی علی اشعری و او از حسین بن عبد الله و او از حسن ابن موسی خشاب و او از حسن ابن سماعه و او از علی ابن حسن رباط و از ابن اذینه و او از زراره نقل می‌کند: شنیدم امام محمّد باقر ﷺ فرمود: دوازده امامی که از آل محمّدند و همگی محدثند [از] فرزندان رسول الله ﷺ و فرزندان علی ابن ابی طالب ﷺ می‌باشند، پس رسول الله و علی ﷺ دو پدر ایشان هستند).[۷۴]

من و دوازده نفر از فرزندانم:

در خصوص حدیث زیر که کلینی در کتاب «الکافی» آن را آورده است: (محمّد ابن یحیی از محمّد ابن احمد از محمّد ابن الحسین از ابی سعید عصفوری از عمرو ابن ثابت از ابی جارود از امام محمّد باقر ﷺ نقل می‌کند: رسول الله ﷺ فرمود: من و دوازده نفر از فرزندانم به همراه تو ای علی تکیه گاه زمینیم، یعنی میخ‌ها و کوه‌های آن، زمین به واسطه‌ی ما ثابت گشت از این‌که اهل خود را فرو برد، پس وقتی آن دوازده نفر از فرزندانم بروند زمین اهل خود را فرو خواهد برد و هیچ مهلتی به آنان داده نمی‌شود).

۷۳- بصائر الدرجات – محمّد بن حسن صفار: ص۳۴۰.

۷۴- الغیبة – شیخ طوسی: ص ۱۵۲ – ۱۵۱.

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (لفظ «وُلد» هم بر مرد و هم بر زن منطبق است، بنابراین فاطمه (س) داخل در این دوازده فرزند می‌باشد).

لفظهایی در سیاق کلام آمده که فقط دلالت بر امامت می‌کند از جمله «تکیه گاه زمین و اگر بروند زمین اهل خود را فرو می‌برد» او یا کاملاً از این مساله غافل شده یا خود را به غفلت زده است، نمی‌دانم این چه منطق دو گانه‌ای است که اگر کلامی‌از آن‌ها صادر شود شنیدنی است ولی از غیرشان شنیدنی نیست.

کمی‌قبل از این، او درباره‌ی تعبیر (**پنجمین نفر از نسل هفتمین نفر از فرزندان رسول الله**) گفته بود که این تعبیر فقط شامل امامان است، و ما هم گفتیم این گفته‌ات قبول است، ولی همراه وجود قرینه، معنی منصرف به امامان می‌شود خواه تکبر حقیر تو بپذیرد یا نپذیرد، اما اکنون بدون این‌که قرینه‌ای وجود داشته باشد قائل شده به این‌که معنی «تکیه گاه زمین» و «زمین اهل خود را فرو می‌برد» شامل غیر امامان نیز می‌شود در حالی که ده‌ها روایت این دو معنا را فقط برای امامان بیان کرده است، سبحان الله عقل‌های مردان به کژی رفته است.

و اما بقیّه‌ی گفته‌هایش بر گرفته از گفته‌های سید عسکری است، و بنده نیز قبلاً آن‌ها را در کتاب «ما بعد الاثنی عشر اماماً» رد کرده‌ام، این شما و آن‌چه در آن کتاب نوشته‌ام:

(سيد عسكري درباره آن می‌گوید: (حديث شماره ۱۷ و ۱۸ از «كتاب الحجة» كتاب «الكافي» را كلينی از أبي سعيد عصفري نقل كرده است: (ت: ۱۵۰ ه) درباره أبي سعيد عصفري جستجو كرديم و ديديم شيخ در «الفهرست» درباره او چنين گفته است: عباد أبو سعيد عصفري كتابی دارد و اين خبر را گروهی به ما دادند به نقل از تلعكبري و او از ابن همام و او از محمّد بن خاقان نهدي و او از محمّد بن علی أبي سمينه و او نيز از أبي سعيد عصفري كه نام او عباد است.

نجاشي گفت: او فردی كوفي است، أبو الحسن أحمد بن محمّد بن عمران از محمّد بن همام از أبو جعفر محمّد بن أحمد بن خاقان نهدي از أبو سمينه از كتاب عباد به ما خبر داد. درباره كتاب وی جستجو كرديم و ديديم صاحب «الذريعة» درباره‌اش می‌گويد: عباد عصفري أبي سعيد كوفي يک كتاب اصل داشته كه يكی از اصول موجود است، ديديم درباره‌اين اصل و اصل محفوظ می‌گويد: نسخه‌ای از كتاب وزير منصور بن الحسن آبي برداشته است، او نيز كتاب

خود را از کتاب اصل محمّد بن حسن قمي بازنويسی کرده که او آن را از أبي محمّد هارون بن موسی تلعکبري در سال ۳۷۴ ه روايت کرده است.

و ديديم شيخ نوري در مستدرک خود درباره اصل أبي سعيد با تمام تفاصيلش تحقيق کرده و می‌گويد: در آن نوزده حديث وجود دارد، سپس احاديثش را توصيف می‌کند، و زندگی نامه ابی سعيد را از کتاب‌های مختلف رجالی بيان می‌کند. و از کتاب اصل عصفری نسخه‌ای خطی يافتيم دقيقاً با همان توصيفاتی که در کتاب «المستدرک» و کتاب «الذريعه» در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران آمده است، البته در ضمن مجموعه‌ای به نام «اصول چهارصدگانه». ما دو حديث موجود در «الکافی» اصل عصفری را با هم مقايسه کرديم و در پی اين مقايسه متوجه‌اين قضيه شديم: أ – حديث هفدهم: در «الكافي»: ۱۷- محمّد بن يحيى از محمّد بن أحمد از محمّد بن الحسين از أبي سعيد عصفري از عمرو بن ثابت از أبي الجارود از امام محمّد باقر ﷺ نقل می‌کند، ايشان فرمودند: رسول الله ﷺ فرمودند: من و دوازده نفر از فرزندانم و تو ای علی تکيه گاه زمين هستيم - يعني ميخ‌ها و کوه‌ها – خداوند به وسيله ما زمين را نگه داشته است تا اهلش را فرو نبرد، آن‌گاه که دوازده نفر از فرزندانم رفتند زمين اهلش را فرو می‌برد، و هيچ مهلتی به آنان داده نمی‌شود.

و در أصل عصفري به اين شکل آمده: عباد از عمرو از أبي الجارود از امام محمّد باقر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: رسول الله ﷺ فرمودند: من و يازده نفر از فرزندانم به همراه تو تکيه گاه زمين هستيم - يعني ميخ‌ها [و] کوه‌ها - [خدا با ما] زمين را نگه داشت تا اهل خود را فرو نبرد، وقتی يازده نفر از فرزندانم رفتند زمين اهل خود را فرو می‌برد و مهلتی به آنان داده نمی‌شود.

نتيجه مقايسه: نسخه‌ای که در «الکافی» وجود دارد به هر دو نحوش تحريف شده است چه «اثني عشر من ولدي» و چه «الاثنا عشر من ولدي» و روايت وارد شده در اصل عصفری صحيح است: و «أحد عشر من ولدي» و « الأحد عشر من ولدي» و آن شخصی که کلينی روايت را از او نقل می‌کند).[۷۵]

۷۵- معالم المدرستين. ج۳ ص۲۶۴ به بعد.

بنابراین، نظر سید عسکري این است که در کتاب «الکافی» اشتباه صورت گرفته است زیرا روایت موجود در آن با روایت موجود در عصفری (یا عصفوري طبق سند کلیني) تفاوت دارد.

جواب شبهه:

اگر کلینی روایت را از این کتابِ اصل نقل کرده بود، امکان داشت این شبهه وجهی داشته باشد، اما طبق سند روایت، آن را از کتاب مورد نظر نقل نکرده است، زیرا کلینی روایت را با این سند نقل می‌کند: (محمّد بن یحیی، از محمّد بن أحمد از محمّد بن حسین از أبي سعید عصفوري از عمرو بن ثابت از أبي جاورد از امام محمّد باقر (ع). در صورتی که اگر از کتاب اصل نقل کرده بود باید در بالای لیست سند، نام ابو سعید عصفری یا عصفوری قرار می‌داشت، و نیز باید سند «الکافی» همان سند کتاب اصل عصفری می‌بود، زیرا در این حالت، کافی از کتاب اصل یاد شده نقل روایت کرده است، بنابراین روشن است که این شبهه یک توهّم است که هیچ ارزشی ندارد، پس کلینی از کتاب اصل عصفری نقل نکرده است، بلکه با چند واسطه از شخص عصفری روایت نموده است).

از فرزندانم دوازده فرمانده خواهند بود:

در خصوص حدیثی دیگر که کلینی در «الکافی» آورده است: (امام محمّد باقر (ع) فرمود: رسول الله (ص) فرمودند: دوازده فرمانده از فرزندانم خواهند بود، همگی نجیب و فهمیده و محدّثند، آخرین آن‌ها قائم به حق است تا آن را پر از عدل و داد کند همان گونه که پر از ستم شده است)، دوباره نویسنده‌ی سطرها بدون آن‌که از سید عسکری سخنی به میان آورد از گفته‌هایش برداشت می‌کند، و چون دروغ بودن گفته‌های عسکری را قبلاً در کتاب «ما بعد الإثني عشر إماماً» ثابت کرده بودم، در این‌جا آن چه را گفته بودم نقل می‌کنم:

(عسکري می‌گوید: حدیث هجدهم: در «الکافي» آمده است:

۱۸- با این سلسله سند، أبي سعید (به صورت مرفوعه) از امام محمّد باقر (ع) نقل کرده که فرمود: رسول الله (ص) فرمودند: دوازده فرمانده از فرزندانم خواهند بود، همگی نجیب محدث و فهمیده هستند، آخر آن‌ها قائم است که حق را به پا می‌دارد زمین را از عدل پر می‌کند همان‌گونه که از ستم پر شده است.

و در اصل عصفری: عباد (به صورت مرفوعه) آن را از امام محمّد باقر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمودند: از فرزندانم یازده فرمانده نجیب و محدث و فهمیده خواهند بود، آخرین آن‌ها قائم و برپا کننده حق است، زمین را پر از عدل و داد می‌کند آن‌چنان که از ستم پر شده است.

نتیجه‌ی مقایسه: عبارت موجود در «الکافی» (إثنا عشر) تحریف است ولی آن‌چه در اصل عصفري (أحد عشر) آمده درست است. و این نیازی به توضیح و استدلال ندارد؛ زیرا کلینی در «الکافی» این حدیث را از اصل عصفری نقل می‌کند و ما یقین داریم که اشتباهِ صورت گرفته از جانب قلم نسخه برداران حدیث بوده است. لفظی که در سلسله سند دو حدیث آمده است به نقل از تلعکبری می‌باشد، او راوی این کتاب اصل از عباد عصفری است. او در ابتدای هر دو روایت می‌گوید (عباد) و در سند حدیث دوم می‌گوید: (عباد، به صورت مرفوعه) طبق آن‌چه که هم در کتاب اصل و هم در نسخه «الکافی» آمده است).[۷۶]

جواب شبهه:

مضمون این شبهه دقیقاً مضمون شبهه‌ی گذشته است، و جوابش نیز دقیقاً همان جواب می‌باشد، زیرا آن گونه که عسکری پنداشته است، کلینی از اصل عصفری نقل نمی‌کند بلکه از شخص عصفری نقل می‌کند، و گفته‌ی کلینی (... وبا همین سند)، به سند روایت قبل‌تر از این روایت اشاره دارد و آن سند این است: (محمّد بن یحیی از محمّد بن أحمد از محمّد بن الحسین از أبي سعید عصفوري از عمرو بن ثابت از أبي جارود از امام محمّد باقر ﷺ نقل می‌کند...).

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید ایمان در گرو شناختن اسم است، روایتی که از کتاب «دلائل الامامة» نقل کرده، بر همین معنی دلالت دارد، ولی او الان باید بفهمد که حدّ واجب شناخت، شناختن امام زمان است، زیرا هر کسی بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیّت مرده است.

از امام صادق ﷺ نقل شده که فرمود: (... سپس به تو خبر می‌دهم که اصل دین فقط یک مرد است، این مرد همان یقین است و همان ایمان است، و او امام اهل هر زمان است، هر کسی او را بشناسد خدا و دین خدا را شناخته است، و هر کسی او را انکار کند خدا و دینش

۷۶- معالم المدرستین: ج۳ ص ۲۶۶ – ۲۶۵.

را انکار کرده است، هر کسی او را نشناسد به خداوند و دینش جاهل است، و خداوند و دین و شرایعش را کسی غیر از این امام نمی‌شناسد، این‌چنین است که شناخت این مردان، همان دین خدای عز و جل است... الخ).[۷۷]

این شبهه‌ای است که گوینده‌اش حدود آن را نمی‌داند، و نمی‌داند ممکن است بر اساس آن بسیاری از مؤمنین از دایره‌ی ایمان خارج شوند، **می‌گویم**: این شبهه قدیمی است.

(زیدیّه می‌گویند: اگر خبر دوازده امام درست بود مردم بعد از امام صادق (ع) در امامت شک نمی‌کردند تا آن‌جا که برخی از شیعیان قائل به امامت عبدالله و برخی به امامت اسماعیل و برخی سرگردان شدند تا جایی که یکی از شیعیان عبدالله پسر امام صادق (ع) را مورد آزمایش قرار داد و وقتی آن‌چه می‌خواست را در نزد او نیافت خارج شد در حالی که می‌گفت: پس به کجا برویم؟ به گروه مرجئه بپیوندیم؟ یا به گروه قدریّه؟ یا به گروه حروریه؟ امام موسی کاظم (ع) این سخن را از او شنید و اینگونه پاسخ داد: نه مرجئه و نه قدریه و نه حروریه بلکه باید به سوی من بیایید.

ببینید خبر دوازده امام را می‌توان از چند جهت باطل شمرد، یکی این‌که عبدالله در مسند امامت قرار گرفته بود، دوم شیعیان به سوی عبدالله رفتند، سوم پس از آزمودن وی سرگردان ماندند، چهارم آنان نمی‌دانستند امامشان چه کسی است تا وقتی امام موسی کاظم (ع) آنان را به خود فراخواند در این هنگام زراره فقیه آنان مرده بود در حالی که قبل از مرگش قرآن بر سینه‌اش بود و این سخنان را گفت: «اللهم إني أئتمّ بمن أثبتَ إمامته هذا المصحف» (خداوندا من آن کسی را که این قرآن امامتش را اثبات کند امام می‌دانم). پس ما (اثنی عشریه) به آنان (زیدیه) می‌گوییم: این سخنان همه بی‌ارزشند و فریبند، ما در این‌جا ادعا نداریم که شیعیان در این زمان دوازده امام را با نام‌هایشان می‌شناختند بلکه گفتیم: رسول الله (ص) خبر داد بعد از او دوازده امام خواهد بود که جانشینان اویند، علماء شیعه این حدیث را همراه نام‌هایشان روایت کرده‌اند در حالی که ممکن است در بین آن‌ها یک نفر یا دو نفر یا بیشتر این حدیث را نشنیده باشند و این انکار ناپذیر است، اما زراره قبل از بازگشت نماینده‌اش از دنیا رفت ولی هرگز نص صریحی بر امام موسی کاظم (ع) نشنیده بود زیرا این خبر عذر را از او گرفته بود

۷۷- مختصر بصائر الدرجات – حسن بن سلیمان حلّی: ص۸۲.

پس قرآن را بر سینه خود قرار داده و گفت: «اللهم إني أئتمّ بمن يثبت هذا المصحف إمامته» (خداوندا من کسی را که این قرآن امامتش را اثبات کند امام می‌دانم)، آیا فقیه متدیّن وقتی امر دچار اختلاف می‌شود چنین می‌کند و مانند زراره عمل می‌کند؟ زیرا نقل شده: زراره به امر موسی کاظم ﷺ و امامتش عمل کرده بود و فرزندش «عبید» را به سوی امام موسی کاظم ﷺ فرستاد تا بداند آیا برای او جائز است امامتی را که از آن خبر دارد نمایان کند یا این‌که تقیه را پیش بگیرد و آن را مخفی نگاه دارد، این مسأله به بزرگی زراره نزدیک‌تر و به معرفتش سزاوارتر است).[۷۸]

طبق گفته‌ی شیخ صدوق همه‌ی شیعیان نام‌های دوازده امام ﷺ را نمی‌دانستند، آیا این نا آگاهی، آنان را از دایره‌ی ایمان و تشیّع خارج می‌کرد؟ طبیعتاً آنان را خارج نمی‌کند چه نویسنده‌ی سطرها بپسندد چه نپسندد، برای آنان شناخت امام زمان خودشان کافی است.

بعد از ما دوازده وصی خواهد بود:

درباره‌ی روایت زیر: (ابان از سلیم از سلمان نقل می‌کند که گفت: برنامه قریش چنین بود که هر گاه در مجالسشان می‌نشستند و مردی از اهل بیت را می‌دیدند سخن خود را قطع می‌کردند. یك بار که کنار هم نشسته بودند یکی از آنان گفت: «مثل محمّد در میان اهل بیتش مانند درخت خرمایی است که در زباله دانی روئیده باشد» !!! این خبر به پیامبر ﷺ رسید. آن حضرت غضبناك شد و به منبر رفت و بر فراز آن نشست تا مردم جمع شدند. سپس برخاست و حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: ای مردم، من کیستم؟ گفتند: تو پیامبر خدایی. فرمود: «من پیامبر خدایم، و من محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم هستم»، و حضرت همچنان نسب خود را ذکر کردند تا به «نزار» رسیدند، خلقت اهل بیت و نسبشان را بیان کرد. سپس فرمود: بدانید که من و اهل بیتم نوری بودیم که در پیشگاه خداوند- دو هزار سال قبل از آن‌که آدم خلق شود- حضور داشتیم. و چنین بود که وقتی آن نور تسبیح می‌گفت ملائکه به تسبیح آن تسبیح می‌گفتند. وقتی خداوند آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او قرار داد، و سپس آن را در صلب آدم به زمین فرستاد. سپس آن را در صلب نوح در کشتی حمل نمود. بعد آن را در صلب ابراهیم به آتش پرتاب کرد. سپس خداوند ما را همچنان در

۷۸- کمال الدین وتمام النعمة: ص ۷۵ – ۷۴.

صلب‌های محترم منتقل می‌کرد تا آن‌که ما را از بهترین معادن از نظر اصالت و با کرامت‌ترین مکان‌ها از نظر رشد، از بین پدران و مادران خارج ساخت، به طوری که هیچ کدام از آن‌ها هرگز به صورت زنا با یك دیگر ملاقات نداشتند. بدانید که ما فرزندان عبد المطلب سادات اهل بهشت هستیم: من و علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و فاطمه و مهدی. خداوند محمّد و علی و امامان را به عنوان حجت برگزید. بدانید که خداوند نظری به اهل زمین نمود و از بین آنان دو مرد را انتخاب کرد: یکی از آن دو منم که به عنوان فرستاده و پیامبر مبعوثم نمود، و دیگری علیّ بن ابی طالب است. و به من وحی کرد که او را برادر و دوست و وزیر و وصیّم و خلیفه‌ی خویش قرار دهم. بدانید که او صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است. هر کس او را دوست بدارد خدا او را دوست دارد، و هر کس با او دشمنی کند خدا با او دشمنی می‌کند. او را جز مؤمن دوست نمی‌دارد و جز کافر مبغوض نمی‌دارد. او بعد از من قوام زمین و باعث آرامش آن است. او کلمه‌ی تقوای خداوند و ریسمان محکم اوست. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُون﴾.[۷۹] (می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند ولی خداوند نور خود را به کمال می‌رساند اگر چه کافران را خوش نیاید)

بدانید که خداوند نظر دومی نمود و بعد از ما، دوازده وصی از اهل بیتم انتخاب نمود، و آنان را انتخاب‌شدگان امّتم قرار داد. آنان یکی پس از دیگری مثل ستارگان در آسمان هستند که هر گاه ستاره‌ای غایب شود ستاره دیگری طلوع می‌کند. آنان امامان هدایت کننده‌ی هدایت شده‌اند که حیله‌ی کسانی که بر آنان حیله کنند، و بی‌تفاوتی کسانی که ایشان را رها کنند به آنان ضرر نمی‌زند. آنان حجّت‌های خداوند در زمین، و شاهدان او بر خلقش، و خزانه‌داران علمش، و بیان‌کنندگان وحیش و معدن‌های حکمتش هستند. هر کس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر کس از آنان سرپیچی کند معصیت خدا کرده است. آنان با قرآن، و قرآن با آنان است. از قرآن جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. پس حاضران به غائبان برسانند. پروردگارا شاهد باش، پروردگارا شاهد باش. و این را سه مرتبه فرمودند).[۸۰]

۷۹- صفّ: ۸.

۸۰- کتاب سلیم بن قیس - تحقیق محمّد باقر انصاری: ص۳۷۹ - ۳۸۰، بحار الأنوار: ج۲۲ ص ۱۴۸.

نویسنده‌ی سطرها چنین می‌گوید: (در این روایت خطائی وجود دارد زیرا –به گمان خودش– این روایت با تفصیلی بیشتر در کتاب سلیم آمده است)، روایت بعدی را می‌آورد:

(علی ﷺ فرمود: روزی از کنار صُهاکی می‌گذشتم که به من گفت: «مثل محمّد فقط مثل درخت خرمایی است که در محل زباله‌ای روییده باشد»! نزد پیامبر ﷺ آمدم و این مطلب را گفتم. حضرت غضب کرد و با همان حال غضب بر منبر آمد. انصار به خاطر غضبی که از آن حضرت دیدند دهشت زده شدند و غرق در اسلحه آمدند. حضرت فرمود: «چه شده است اقوامی را که مرا در مورد خویشاوندانم سرزنش می‌کنند؟ در حالی که آن‌چه در فضیلت آنان گفته‌ام و این‌که خدا ایشان را فضیلت داده و آن‌چه خدا به ایشان اختصاص داده که بدي‌ها را از ایشان برده و آنان را پاك گردانیده است را از من شنیده‌اند همچنین آن‌چه را درباره‌ی برترین از اهل بیتم و بهترین آن‌ها گفته‌ام شنیده‌اید از آن‌چه خداوند او را بدان اختصاص داده و او را اکرام نموده و تفضیل داده مانند سبقت او در اسلام و گرفتاري‌های او در راه آن، و خویشاوندی او با من و این‌که او نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است. بعد از این همه، گمان می‌کنید مثل من در اهل بیتم همچون درخت خرمایی روییده در زباله دان است؟! بدانید که خداوند مخلوقاتش را آفرید و آنان را به دو گروه تقسیم نمود، و مرا در بهترین دو گروه قرار داد. سپس یك فرقه را به سه گروه تقسیم کرد که از شعبه‌ها و قبایل و خاندان‌هایی تشکیل می‌شد، و مرا در بهترین شعبه‌ها و قبیله‌ها قرار داد. سپس آن‌ها را هم به خاندان‌هایی تقسیم کرد و مرا در بهترین خاندان‌ها قرار داد، و این همان کلام خداوند است که: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾.[۸۱] این آیه درباره اهل بیت من و عترتم و خودم و برادرم علیّ بن ابی طالب تحقّق پیدا کرده است. بدانید که خداوند نظری به اهل زمین کرد و مرا از میان ایشان انتخاب کرد. سپس نظر دیگری کرد و برادرم علی و وزیر و وصیّم و جانشینم در امتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از مرا انتخاب کرد، و مرا به عنوان رسول و نبی و راهنما مبعوث کرد و به من وحی نمود که علی را به عنوان برادر و ولی و وصیّ و خلیفه در امتم بعد از خود قرار دهم.

۸۱– الاحزاب: ۳۳.

بدانید که او صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است. هر کس او را یاری کند خدا او را یاری می‌کند، و هر کس با او دشمنی کند خدا او را دشمن می‌دارد، و هر کس او را دوست بدارد خدا او را دوست می‌دارد، و هر کس او را مبغوض بدارد خدا او را مبغوض می‌دارد. جز مؤمن او را دوست ندارد و جز کافر او را مبغوض نمی‌دارد. او سرپرست زمین بعد از من و باعث آرامش آن و کلمه‌ی تقوای خداوند و ریسمان محکم الهی است. آیا می‌خواهید نور خدا را با دهانتان خاموش کنید؟ خداوند نور خود را به نهایت می‌رساند اگر چه مشرکان را خوش نیاید. دشمنان خدا می‌خواهند نور برادرم را خاموش کنند، ولی خدا نمی‌گذارد تا آن‌که نور خود را کامل نماید. ای مردم، حاضران شما سخن مرا به غائبان برسانند. خدایا بر اینان شاهد باش.

ای مردم، خداوند نظر سوّمی نمود و بعد از من از میان آن‌ها دوازده جانشین از اهل بیتم انتخاب کرد که آنان برگزیدگان امتم هستند. یازده امام یکی پس از دیگری بعد از برادرم می‌باشند که هر یك از دنیا برود یکی از آنان خلافت را به دست می‌گیرد. مثل آنان مثل ستارگان در آسمان است که هر ستاره‌ای غروب کند ستاره دیگری طلوع می‌کند، چون آنان امامان هدایت کننده هدایت شده‌ای هستند که حیله کسانی که با ایشان مکر کنند و بی‌تفاوتی آنان که ایشان را رها کنند به ایشان ضرری نمی‌رساند، بلکه خداوند به کسانی که با ایشان حیله کنند یا آنان را خوار کنند با همان مکر و خواری ضرر می‌زند. آنان حجّت‌های خداوند در زمین و شاهدان او بر خلقش هستند. هر کس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از ایشان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است. آنان با قرآنند و قرآن با آنان است، نه ایشان از قرآن جدا می‌شوند و نه قرآن از ایشان جدا می‌شود تا بر حوض من (کوثر) وارد شوند. اوّل امامان برادرم علی بهترین آن‌هاست. سپس پسرم حسن و سپس پسرم حسین و سپس نه نفر از فرزندان حسین که مادرشان دخترم فاطمه است. صلوات خدا بر آنان باد. بعد از آنان (در فضیلت)، پسر عمویم و برادر برادرم جعفر بن ابی طالب و عمویم حمزة بن عبد المطلب است. بدانید که من محمّد بن عبد الله هستم و بهترین انبیاء و مرسلین هستم. دخترم فاطمه سیّده‌ی زنان اهل بهشت است، و علی و فرزندان او که اوصیائند بهترین اوصیاء هستند، و اهل بیت من بهترین اهل بیت‌های پیامبرانند و دو پسرم آقای جوانان اهل بهشتند.

ای مردم، امیدهای شما به شفاعت من هست، آیا اهل بیت من از آن محرومند؟ هر کس که از نسل جدم عبد المطلب به دنیا آمده باشد و خدا را با توحید و بدون آن‌که شرکی قائل شود

ملاقات کند، او را وارد بهشت می‌کنم، اگر چه گناهانش به عدد ریگ‌ها و کف دریاها باشد. ای مردم، اهل بیت مرا در حیات من و پس از من بزرگ بشمارید و ایشان را اکرام کنید و آنان را فضیلت دهید. برای احدی جایز نیست به احترام دیگری از جایش برخیزد مگر برای اهل بیتم. اگر من حلقه‌ی درب بهشت را بگیرم و سپس پروردگار برایم تجلّی کند و من به سجده در آیم و به من اجازه شفاعت داده شود هیچ کس را بر اهل بیتم مقدّم نمی‌دارم. فرمود: ای مردم، نسب مرا بگوئید که من کیستم؟! یك نفر از انصار برخاست و عرض کرد: از غضب خدا و رسولش به خدا پناه می‌بریم. یا رسول الله، به ما خبر ده که چه کسی در باره اهل بیتت تو را اذیت کرده تا گردن او را بزنیم و بدین وسیله به عترتش نیکی شده باشد.حضرت فرمود: نسب مرا این گونه بگوئید: «من محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم»، و حضرت نسب خود را تا نزار ذکر کرد و بعد تا حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله رساند و سپس فرمود: من و اهل بیتم با طینت پاکی از زیر عرش تا آدم بوده‌ایم و نسل ما همه‌اش نکاح بوده است [ازدواج‌های جاهلیت به نسل ما مخلوط نشده است]).[۸۲]

نمی‌دانم این چه منطق علمی‌است، بلکه‌این چه هوا و هوسی است که تبعیت می‌شود، آیا از لحاظ علمی‌درست است که شخصی بگوید این روایت خطا دارد ولی آن روایت درست است بدون این‌که توضیحی بدهد و دلیلی بیان کند، بلکه چون این روایت با مذاقش جور نیست و آن یکی جور است؟

این روایت، با آن روایت تفاوت دارد و این برای هر صاحب عقل سالمی‌که دشمنی‌ها او را کور نکرده باشد روشن است، تفاوت میان این دو روایت بهترین شاهد است، ولی یکی بودن سبب این روایت با آن روایت که همان قول قریش است (ما مثل محمّد إلا كمثل نخلة نبتت في كناسة)، یکی بودن اتفاق را نمی‌رساند، و ممکن است این کلمه به عنوان یک اهانت رایج نسبت به رسول الله از قریش صادر می‌شده، بلکه سیاق دو روایت، تعدّد این اتفاق را می‌رساند، سیاق روایت اول این است: (قریش هر وقت در یک مجلس نشسته بودند و در آن حال یکی از اهل بیت را می‌دیدند، گفته‌های خود را قطع می‌کردند. و در همان حال یکی از آنان می‌گفت: مثل محمّد در اهل بیتش مانند نخلی است که در زباله دانی رشد کرده باشد، این

۸۲- کتاب سلیم بن قیس – تحقیق محمّد باقر انصاری: ص ۲۳۹ – ۲۳۵.

مساله به گوش رسول الله ﷺ رسید و ایشان خشمگین شدند، سپس خارج شده و به منبر رفتند)، در حالی‌که سیاق روایت دوم این است: (امام علی ﷺ فرمود: روزی از کنار صهاکی گذر کردم و او به من گفت: مثل محمّد در اهل بیتش مانند نخلی است که در زباله دانی رشد کرده باشد، پس به نزد رسول الله ﷺ رفتم و این مساله را نقل کردم. پیامبر ﷺ خشمناک شدند و در حالی که خشمناک بودند خارج شده و به منبر رفتند). در روایت اول قریش در مجلس‌هایش در حال گفتگو می‌باشد، و این مساله به رسول الله ﷺ می‌رسد، ولی در روایت دوم امام علی ﷺ از کنار عمر «صهاکی» لعنت الله علیه عبور می‌کند او چنین جسارتی می‌کند، آن‌گاه علی ﷺ نزد رسول الله ﷺ رفته و ایشان را از گفته عمر لعنت الله علیه با خبر می‌سازد. در این‌جا رخدادها مختلف شدند، سلیم بن قیس نیز این دو روایت را به عنوان دو روایت نقل می‌کند نه به عنوان یک روایت.

دست آخر باید گفت اگر ناچاریم بگوییم خطایی وجود دارد چرا نگوییم این روایت مشکل دارد و دیگری ندارد؟

علی ﷺ بر سنّت مسیح است:

کلینی در «الکافی» روایتی را نقل می‌کند: (علی بن إبراهیم و او از محمّد بن عیسی بن عبید و او از محمّد بن فضیل و او از أبي حمزة و او از امام محمّد باقر ﷺ نقل می‌کند که ایشان فرمود: خداوند متعال رسول الله ﷺ را به سوی جنّ و انس فرستاد و پس از او دوازده وصی قرار داد، که برخی از آن‌ها آمده‌اند و برخی دیگر نیامده‌اند، هر وصی‌ای سنتی دارد و اوصیا بعد از محمّد ﷺ بر سنت اوصیا عیسی ﷺ هستند و ایشان دوازده نفر بودند و امیرالمؤمنین ﷺ نیز بر سنت مسیح است).[۸۳]

۸۳- الكافي – شيخ كلينى: ج۱ ص۵۳۲.

در این روایت اوصیای پس از رسول الله صلی الله علیه و آله دوازده نفرند، و هر وصی‌ای سنتی دارد، و این اوصیا سنّت اوصیای حضرت عیسی علیه السلام را دارند که دوازده نفر بودن است، ولی امیر المؤمنین علیه السلام نیز بر سنّت عیسی است، بنابراین او خود از دوازده وصی نیست، بلکه همراه او تعداد اوصیا به سیزده نفر می‌رسد. این روایت در واقع علی علیه السلام را از بقیه جدا کرده است و او را از دوازده نفر استثنا کرده است.

ولی نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (این سخن امام محمّد باقر علیه السلام (و پس از او دوازده وصی قرار داده است) یعنی امیر المؤمنین علیه السلام اولین دوازده وصی است طبق آن‌چه معروف است). او گمان می‌کند شباهت علی علیه السلام به عیسی علیه السلام در این است که مردم او را دوست دارند تا جایی که او را نازل منزله‌ی خدا قرار می‌دهند و این‌که ولادتش پنهان بوده، و نتیجه‌ی گفته‌های خود را خلاصه می‌کند در این‌که امامان سیزده نفر نیستند.

می‌گویم: نویسنده‌ی سطرها باید خواندن را به طرز صحیحی بیاموزد، زیرا روایت می‌گوید: (و هر وصی‌ای سنتی دارد)، و این یعنی هر وصی سنتی مختص به خود دارد، و اوصیای عیسی دوازده نفرند که هر کدام از این دوازده نفر سنتی دارد، عیسی علیه السلام خود، سنتی دارد که اکنون ما سیزده سنت داریم، علی علیه السلام نیز بر سنّت عیسی است، اکنون دوازده سنت دیگر باقی ماند که هر کدام مربوط به یک وصی می‌شود، پس اوصیا سیزده نفرند. اگر نویسنده‌ی سطرها چنین منطق آسانی را نمی‌فهمد پس سزاوار است که قلم را کنار بگذارد؛ طبق یک ضرب المثل، برخی مردان فقط برای خوردن خلق شده‌اند.

سخن آخر: گفته‌ی نویسنده‌ی سطرها نسبت به پنهانی بودن ولادت امیر المؤمنین علیه السلام از دیوانه هم صادر نمی‌شود چه رسد از عاقل، زیرا ولادت علی علیه السلام در کعبه صورت گرفت تا همه از ولادت ایشان آگاه شوند نه آن‌چه نویسنده‌ی سطرها می‌گوید.

وقتی چهار اسم از امامان که از فرزندان من هستند، موافق شود:

درباره حدیث وارد شده در کتاب «الهدایة الکبری»: از امام صادق علیه السلام و او از پدرش و او از پدر بزرگش امام حسین علیه السلام و او از امام حسن علیه السلام و او از امیر المؤمنین علیه السلام و او از

رسول الله (ص) نقل می‌کنند که فرمودند: (وقتی چهار نام از امامان که فرزندان منند موافق شود، چهارمین آنان قائم آرزو شده است که انتظارش را می‌کشند).[۸۴]

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (قطعاً در این روایت خطا صورت گرفته است، و صحیح آن در کتاب «دلائل الإمامة» آمده است زیرا آنچه روایت شده است خبر واحد است و فقط یک سند دارد).

جواب: محل تلاقی هر دو سند (محمّد بن سنان) است، ولی صاحب کتاب «الهداية الكبرى» با یک واسطه از او نقل می‌کند، در حالی‌که صاحب «دلائل الإمامة» با چند واسطه از او نقل می‌کند، همان‌طور که خواهد آمد:

الف- دلائل الإمامة:

(و با این سند از رسول الله (ص) نقل شده که ایشان فرمودند: وقتی سه نام از امامان که فرزندان منند به این شکل پی در پی شود: محمّد و علی و حسن، چهارمین آنان قائم مؤمل منتظر است).[۸۵] منظور او از (با این سند) سندی است که در روایت قبل آمده است: (ابوالمفضل به ما خبر داد، گفت: محمّد بن الحسن كوفي از محمّد بن عبد الله فارسي از يحيى بن ميمون خراساني از عبد الله بن سنان از برادرش محمّد بن سنان زاهري و او از سرورمان امام صادق (ع) نقل می‌کند ایشان نیز از پدرشان و ایشان از پدر بزرگشان امام حسین (ع) و از عمویشان امام حسن (ع) و از امیر المؤمنین (ع) از رسول الله (ص) نقل می‌کنند).

ب- الهداية الكبرى:

(از او نقل شده: محمّد بن سنان زاهري از امام صادق (ع) نقل کرده و ایشان از پدرشان و از جدشان امام حسین (ع) و از عمویشان امام حسن (ع) و از امیر المؤمنین (ع) و از رسول الله (ص) نقل می‌کنند: (وقتی چهار نام از امامان که فرزندان منند موافق شود، چهارمین آنان قائم مؤمل منتظر است). «از او نقل شده» یعنی از "موسی بن محمّد").

بنابراین اگر مجبور است بگوید خطایی در روایت صورت گرفته، روایتی را که از دیگری واسطه‌های بیشتری دارد به این قول نزدیک‌تر است. اما خیلی طبیعی است اگر بگوییم روایت

۸۴- هداية الكبرى: ص۳۷۴.

۸۵- دلائل الامامة – محمّد بن جرير طبرى (شيعه): ص ۴۴۷ – ۴۴۶.

«الهداية الكبرى» غير از روايت «دلائل الإمامة» می‌باشد، و اتّحاد سند در برخی راویانِ آن – بلکه در همه‌ی آنان– دلیل بر یکی بودن دو روایت نیست، همان‌طور که معروف است. بلکه اکنون این‌ها دو روایت هستند، زیرا روایت «الهداية الكبرى» می‌گوید: (إذا تواتت أربعة أسماء)، در حالی که روایت «دلائل الإمامة» می‌گوید: (إذا تَوالـــت ثلاثة أسماء)، و «چهار» «سه» نمی‌باشد، آیا این گونه نیست ای نویسنده‌ی سطرها؟

نویسنده‌ی سطرها همچنین می‌گوید: (روایت «الهداية الكبرى» نامی‌را بیان نکرده پس چگونه به این روایت استدلال می‌کنید؟).

جواب این است: روایت می‌گوید: (إذا تواتت أربعة أسماء) یعنی موافقت کرد. چهار نام موافقت می‌کنند یا با نام (علی) که ممتنع است؛ زیرا کسی که خروج می‌کند امام محمّد مهدی ﷺ است، یا با نام (محمّد) که همین درست است، نام (أحمد) هم داخل در موضوع است زیرا با نام محمّد توافق دارد، آن چهار نام عبارتند از: (محمّد باقر – محمّد جواد – محمّد مهدي – أحمد).

پدری که پس از او می‌آید:

درباره روایتی که سلیم بن قیس در کتابش آن را نقل می‌کند:

در خبری طولانی آمده: (... سپس با دست خود بر امام حسین ﷺ ضربه زد و گفت: ای سلمان، مهدي امتم که زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آن‌که از ستم پر شده، از فرزندان این است. امامی فرزند امام، عالمی فرزند عالم، وصی ای فرزند وصی، پدری که پس از او می‌آید امام وصی عالم است. گفت: عرض کردم: ای پیامبر خدا، مهدی برتر است یا پدرش؟ فرمود: پدرش از او برتر است. اوّلیِ آن‌ها اجر تمام آن‌ها را دارد؛ زیرا خداوند بقیه را به واسطه‌ی او هدایت کرد).[۸۶]

این روایت دلالت دارد که مهدی ای که زمین را از عدل و داد پر می‌کند –و طبیعتاً به دستور پدرش این کار را انجام می‌دهد– **احمد** است، به دلالت این قسمت از کلام ایشان: (پدری که پس از او می‌آید)، امام حسن عسکری ﷺ قبل از امام مهدی ﷺ آمده و پس از او نیست، در حالی‌که **احمد** قبل از پدرش آمده است زیرا فرستاده‌ی اوست، و همچنین امام

۸۶– کتاب سلیم بن قیس: ص۴۲۹.

مهدی (ع) طبق آن‌چه روایات به آن دلالت دارند از پدر خود امام عسکری (ع) برتر است، ولی این روایت می‌گوید که پدر مهدی از مهدی برتر است، پس این روایت بر امام مهدی محمّد بن الحسن (ع) منطبق نمی‌شود بلکه بر «**أحمد**» منطبق می‌شود.

این هم برخی روایاتی که دلالت دارد امام مهدی (ع) از پدرانش غیر از اصحاب کساء (ع) برتر است:

طبق این حدیث شریف، مهدی پدرش در پی او می‌آید، یعنی پس از او می‌آید، و این مطلب بر احمد (ع) منطبق است؛ زیرا پدرش او را فرستاده است تا امرش را برپا دارد و زمین را پاک کند.

ولی نویسنده‌ی سطرها، دست به کاری بس عجیب می‌زند و می‌گوید: (ضمیر «هاء» در یلیه به امام حسن عسکری (ع) باز می‌گردد)!!

یعنی این عبارت: (أبوه الذي يليه إمام وصيّ عالم – پدرش که در پی او می‌آید امام وصی عالم است) طبق گفته‌ی نویسنده‌ی سطرها این گونه می‌شود: (أبوه الذي يلي الحسن العسكري إمام وصي عالم – پدرش که در پی حسن عسکری می‌آید امام وصی عالم است)!!

کاش از نویسنده‌ی سطرها درباره‌ی هاء موجود در کلمه (أبوه) بپرسیم که به چه کسی باز می‌گردد؟ شکی نیست که سخن درباره مهدی‌ای می‌باشد که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، که‌این هاء به او باز می‌گردد، پس منظور از (الأب) امام حسن عسكري (ع) است طبق آن‌چه نویسنده‌ی سطرها فهمیده است، در نتیجه عبارت چنین می‌شود: (الحسن العسكري الذي يلي الحسن العسكري إمام وصي عالم – حسن عسکری ای که پس از حسن عسکری می‌آید امام وصی عالم است) !؟ به اعتقاد من چنین سخنی، حتی از دیوانه‌ی عادی هم صادر نمی‌شود.

اما گفته‌ی نویسنده‌ی سطرها درباره برتری‌ای که روایت از آن سخن می‌گوید، از جهت دور از ذهن بودن و انحراف، از گفته‌های قبلیش کمتر نیست، زیرا از جهتی مصادره به مطلوب و زورگویی است چون فهم خودش از روایت را صحیح قرار می‌دهد، در حالی که همین مسأله محل بحث است، و نتیجه‌ای را که خود می‌پسندد بر آن بار می‌کند، و از جهتی گمانه زنی است که هیچ دلیلی برای آن وجود ندارد.

اما استدلال او به این روایت:

در کتاب سلیم بن قیس – تحقیق محمّد باقر انصاري در روایتی طولانی آمده است،... رسول الله ﷺ به حضرت فاطمة ﷺ فرمودند: (علی بن ابی طالب هشت دندان برنده و شکافنده دارد و مناقبی دارد که هیچ یك از مردم ندارند: ایمان او به خدا و رسولش قبل از هر کسی، که احدی از امّتم در این باره بر او سبقت نگرفته است. و علم او به کتاب خدا و سنّتم که احدی از امّت به جز همسرت همه علم مرا نمی‌داند، چرا که خداوند علمی را به من آموخته است که غیر از من و او آن را نمی‌داند، و به ملائکه و پیامبرانش هم نیاموخته و فقط به من آموخته، و مرا امر کرده که آن را به علی بیاموزم و من این کار را انجام دادم. بنابراین هیچ کس از امتم همه علم و فهم و حکمت مرا به طور کامل غیر او نمی‌داند. دیگر این‌که تو ای دخترم همســـر او هستی، و دو پسرش حسن و حسین نوه‌های من هستند و آن‌ها دو سبط امّتم هستند. و او به معروف امر و از منکر نهي می‌کند، و این‌که خداوند– جلّ ثنائه– به او حکمت و کلام فاصل بین حقّ و باطل را آموخته است. تمایزات اهل بیت ﷺ: دخترم، ما اهل بیتی هستیم که خداوند هفت چیز به ما عطا کرده که به احدی از اوّلین و آخرین به جز ما عطا نکرده است: من آقای پیامبران و مرسلین و بهترین آنانم، و جانشین من بهترین جانشینان است، و وزیرم بعد از من بهترین وزیران است، و شهید ما بهترین شهیدان است، که مقصود عمویم حمزه است.

حضرت زهرا ﷺ عرض کرد: یا رسول الله ﷺ، آیا او آقای شهیدانی است که همراه تو کشته شده‌اند؟ فرمود: نه، بلکه آقای شهیدان از اوّلین و آخرین– به جز انبیاء و اوصیاء– است.

و جعفر بن ابی طالب که دو بار هجرت نمود و صاحب دو بال خونین است که با آن‌ها در بهشت همراه ملائکه پرواز می‌کند. و دو پسرت حسن و حسین دو سبط امّتم و دو آقای جوانان اهل بهشتند. قسم به آن‌که جانم به دست اوست، مهدی این امت از ماست که خداوند به وسیله او زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که از ظلم و ستم پر شده است. حضرت زهرا ﷺ عرض کرد: یا رسول الله ﷺ، کدام‌یك از اینان که نام بردی افضل‌اند؟ پیامبر ﷺ فرمود: برادرم علی با فضیلت‌ترین شخص امّتم است. حمزه و جعفر، این دو افضل امت من بعد از علی و تو و دو پسر و نوه‌ام حسن و حسین و جانشینان از فرزندان این پســـرم هستند– و پیامبر ﷺ با دست اشاره به امام حسین ﷺ فرمودند– و مهدی از ایشان است.

که نفر قبل از او (مهدی) از او افضل است. اوّلی شان افضل از دیگری است، زیرا او امام است و دیگری وصیّ او است. ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده است.

خبر دادن پیامبر به هم‌دستی امت در مقابل علی (ع): سپس پیامبر (ص) به فاطمه و همسر او و دو پسرش نگاهی کرد و فرمود: ای سلمان، خدا را شاهد می‌گیرم که من با کسانی که با اینان بجنگند روی جنگ دارم و با کسانی که با اینان روی صلح داشته باشند روی صلح دارم. بدانید که اینان در بهشت همراه منند.

سپس پیامبر (ص) رو به علی (ع) کرد و فرمود: یا علی تو به زودی بعد از من، از قریش و متحد شدنشان بر علیه تو و ظلمشان بر تو سختی خواهی کشید. اگر بر علیه آنان یارانی یافتی با آنان جهاد کن و با مخالفین خود به وسیله‌ی موافقانت جنگ کن، و اگر یاری نیافتی صبر کن و دست خود را نگهدار و با دست خویش خود را در هلاکت مینداز.

تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، و تو از هارون اسوه و روش نیکویی خواهی داشت که به برادرش موسی گفت: ﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾.[۸۷]

و مهدی مقصود این روایت (أحمد) است فرزند امام مهدي (ع)، زیرا این عبارت بر آن دلالت می‌کند (والّذي قبله أفضل منه ــ و کسی که قبل از اوست برتر است) در حالی که روایات می‌گویند محمّد بن الحسن از پدر خویش برتر است، پس ایشان نمی‌توانند مقصود در روایت باشند، در نتیجه گفته‌های نویسنده‌ی سطرها کاملاً بدون دلیل است.

دوازده امام هدایت‌گر از ذریه پیامبر امّتند و آنان از من هستند:

درباره‌ی روایتی که کلینی آن را نقل کرده است: (محمّد بن يحيى از محمّد بن الحسين از مسعدة بن زياد از أبي عبد الله ومحمّد بن الحسين از إبراهيم از أبي يحيى مدائني از أبي هارون عبدي نقل کرده که او نیز از ابو سعید خدری گوید: زمانی که ابو بکر مُرد و عمر جانشین او شد، من حاضر بودم که مردی از بزرگان یهود مدینه نزد عمر آمد، و یهودیان مدینه معتقد بودند که دانشمندترین مردم زمان خود است، تا این‌که نزدیك عمر رسید.

۸۷- کتاب سلیم بن قیس: ص ۱۳۵ – ۱۳۳.

گفت: ای عمر! من نزد تو آمده‌ام و می‌خواهم مسلمان شوم. اگر هر چه پرسیدم جواب گفتی، می‌دانم تو دانشمندترین اصحاب محمّد نسبت به قرآن و سنت و آن‌چه که می‌خواهم از تو بپرسم هستی.

عمر: من چنین نیستم، ولی تو را راهنمایی مي کنم به کسی که نسبت به قرآن و سنّت و آن‌چه از او بپرسی، دانشمندترینِ امّت است و او این مرد است- آن‌گاه به علی ﷺ- اشاره کرد-

یهودی: ای عمر اگر چنین است که مي گویی، در صورتی که او دانشمندترین شما باشد، چرا مردم با تو بیعت کنند؟

عمر با او درشتی و سرزنش کرد. یهودی به جانب علی ﷺ رفت و گفت: تو چنانی که عمر گفت؟

فرمود: عمر چه گفت؟ یهودی گزارش را بیان کرد و گفت: اگر تو چنانی که او می‌گوید، من مطالبی از تو مي پرسم تا بدانم آیا کسی از شما آن را می‌داند؟ تا بفهمم شما که ادعا مي کنید، بهترین و داناترین امت‌ها هستید، راست می‌گویید، به علاوه خودم هم در دین شما که اسلام است وارد شوم.

امیر المؤمنین ﷺ فرمود: من چنانم که عمر به تو گفت، هر چه می‌خواهی بپرس، به تو جواب می‌گویم ان شاء الله.

یهودی: سه مسأله و سه مسأله و یك مسأله را به من خبر ده.

علی ﷺ: ای یهودی! چرا نگفتی هفت مسأله را به من خبر ده!

یهودی: برای این‌که اگر سه مسأله را جواب گفتی بقیه را می‌پرسم و گرنه خودداری می‌کنم، و اگر هفت مسأله را جواب گفتی، می‌دانم دانشمندترین و برترین مردم روی زمین و نسبت به مردم از خودشان اولی هستی.

علی ﷺ: ای یهودی! هر چه خواهی بپرس.

یهودی: به من خبر بده از نخستین سنگی که روی زمین نهاده شد و نخستین درختی که در زمین کاشته شد و نخستین چشمه‌ای که روی زمین جوشید.

امیر المؤمنین ﷺ به او پاسخ داد.

یهودی: به من بگو این امّت چند امام دارد؟ و پیغمبر شما منزلش در کجای بهشت است؟ و به من بگو همراهان او در بهشت کیانند؟

علی (ع): این امت دوازده امام هدایتگر از نسل پیغمبرش دارد و آنها از نژاد من هستند و اما منزل پیغمبر ما در بهترین و شریف‌ترین مقام بهشت به نام جنت عدن است و اما همراهیان او در آن منزل، همین دوازده تن از نسل اویند با مادرشان و جده آنها و مادر مادر آنها (خدیجه (س)) و اولاد ایشان، کسی دیگر با ایشان در آن منزل شرکت ندارد.).[۸۸]

نویسنده‌ی سطرها در برابر تفسیر انصار از حدیث شریف احتجاج می‌کند، تفسیری که استنادش به متن روایت است، او می‌گوید: (آیا امیر المؤمنین (ع)، خود را فراموش کرده است)؟

جواب چنین است: نه، خود را فراموش نکرده است بلکه حدیثش دلالت بر سیزده امام دارد، و گفته‌ی تو فقط مغالطه و مصادره به مطلوبی زشت و بی‌مزه است، قبل‌تر خودت این را که امامان دوازده نفرند امری ثابت در نظر می‌گیری سپس می‌پرسی: آیا علی (ع) خود را فراموش کرده است و یا این‌که او از امامان نیست؟ در حالی که اگر روایت و دلالتش بر سیزده امام را خوب می‌فهمیدی دیگر جایی برای سؤالت باقی نمی‌ماند.

و باری دیگر با گفته‌ای که مضمونش چنین است اعتراض می‌کنی: (آیا این یعنی علی (ع) با آنان در بهشت نیست؟؟).

جواب چنین است: علی (ع) در صدد بیان مقام خویش نبوده است، و نبود تصریح در همراه بودن علی (ع) و رسول الله (ص) در بهشت به معنی همراه نبودن این دو بزرگوار در بهشت نیست، و این سخن: (کسی در این مقام با آنان شریک نخواهد بود) ممکن است در صدد بیان درجات و منزلگاه‌های بهشت باشد در نتیجه همه‌ی مردم در یک مقام قرار نخواهند گرفت، و اگر هم ظاهر این روایت دلالت کند بر این‌که همین دوازده نفر به همراه رسول الله (ص) در یک منزل و مقام هستند و غیر از آنان در این مقام نخواهد بود، به ناچار باید از ظاهر معنایی این روایت دست بکشیم زیرا روایاتی دیگر بر خلاف ظاهر این روایت وجود دارد، و نتیجه سخنی که گفتیم این می‌شود که بهشت دارای منزلگاه های بسیاری است، منزلگاه

۸۸- الکافي – شیخ کلینی: ج۱ ص ۵۳۲ – ۵۳۱، الغیبة – شیخ طوسی: ص ۱۵۴ – ۱۵۲.

رسول الله و اهل بیتش بسیار بلند و والا است و احدی از مردم در آن مقام با آنان شریک نیست، هر چند طبق برخی روایات می‌گویند بعضی از خواصّ در این مقام نیز با آنها شریک هستند، همان‌طور که برای مثال در دو روایت زیر خواهد آمد:

صدوق در «الخصال»، از قول ایشان ﷺ آورده است: (هر کسی ما را با قلبش دوست بدارد و با زبانش ما را یاری رساند و همراه ما با دشمنانمان پیکار کند، حتماً با ما در بهشت در درجه‌ی ما خواهد بود. هر کسی ما را با قلبش دوست بدارد و با زبانش یاری دهد ولی همراه ما با دشمنانمان پیکار نکند دو درجه از ما پایین‌تر خواهد بود. و هر کسی ما را با قلب خود دوست بدارد ولی با زبان و دست ما را یاری ندهد در بهشت خواهد بود.).[۸۹]

خزاز قمي روایتی نقل کرد: (أحمد بن محمّد بن عبد الله جوهري، از أبو زرعة عبد الله بن جعفر ميموني، از محمّد بن مسعود از مالك بن سلمان، از عمر بن سعيد مقري، از شريك از ركين بن ربيع، از قاسم بن حسان، از زيد بن ثابت نقل كرد: حسن و حسين ﷺ مريض شدند رسول الله ﷺ به سوی آنان آمد، آنان را با خود برد و هر دو را بوسید سپس دست خود را به سوی آسمان دراز کرد... تا جایی که گفت: سپس دست خود را بر کتف امام حسن ﷺ قرار داد و فرمود: تو امام فرزند ولي خدا هستی، و دست خود را بر پشت امام حسين ﷺ قرار داد و فرمود: تو آن امامی‌که پدر نُه امام از صلبت هستی، امامانی پاک و نُهمین آنها قائم است، هر که به شما و به امامان از ذریه شما چنگ زد، در روز قیامت با ما خواهد بود، و در بهشت نیز در درجه ما خواهد بود. گفت: مریضی هر دو با دعای رسول الله ﷺ شفا یافت).[۹۰]

نویسنده‌ی سطرها شبهاتی که در گذشته شیخ صافي و سید بدري مطرح کرده بودند را تکرار می‌کند، ولی طبق معمول بیان نمی‌کند که‌این شبهات را از آنها گرفته است، می‌خواهم جواب شبهه را طبق آنچه در کتاب «ما بعد الإثني عشر إماماً» آورده‌ام بیان کنم:

(شیخ صافي گفت: (ولی متن حدیث ششم: ظاهراً موضوع این حدیث، آمدن یهودی به سوی عمر است، او از آن چه می‌خواست سؤال کرد و عمر او را به امیر المؤمنین ﷺ

۸۹- الخصال – شیخ صدوق: ص۶۲۹، هم چنین: تحف العقول – ابن شعبه حرّانی: ص ۱۱۹ – ۱۱۸.

۹۰- کفایة الأثر – خزاز قمی: ص۹۵ – ۹۶.

راهنمایی کرد، این دقیقاً همان موضوعی است که کلینی در این باب آن را نقل کرده است، ج۱ ص۵۲۹ و۵۳۰ ح۵ / ج۱ ص۲۹۴ تا ۲۹۶ ح ۳. و آن چه صدوق در کتاب «کمال الدین» از أبي طفيل نقل کرده است، و آن‌چه با همان سند باز هم در کتاب «کمال الدین» از امام صادق ﷺ نقل کرده است، ج۱ص۲۹۷ تا ۲۹۹ ح۵، در همان کتاب آمده در: ج۱ ص۲۹۹ و ۳۰۰ ح۶، در همان کتاب در: ح۷ ص۳۰۰ و ح۸ ص۳۰۱ و ۳۰۲، در کتاب «عيون أخبار الرضا» ج۱ ص۵۳ و ۵۴ ح۱۹، و در «الخصال» ص۴۷۶ و ۴۷۷ ج۲ ح۴۰، و در «مقتضب الأثر» از عمر بن سلمة ص۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷، آن را در کتاب «ينابيع المودة» در ص۴۴۳ از عامر بن واثلة نقل می‌کند، و در «فرائد السمطين على ما في العبقات» ص۲۴۰ ج۲ ح۱۲.

ظاهراً تمام این احادیث بیانگر واقعیتی یکسان هستند، لفظ حدیث در برخی از این نسخه‌ها این است: «إنّ لِمحمّد اثنَي عشر إمامَ عدل – محمّد ﷺ دوازده امام عادل خواهد داشت». در برخی دیگر: «يكون لهذه الأمّة بعدَ نبيّها اثنا عشر إمام عدلاً، والّذين يسكنون معه في الجنّة، هؤلاء الأئمة الإثنا عشر – برای این امت بعد از پیامبرش دوازده امام عادل خواهد بود، کسانی که همراه او در بهشتند، اینان دوازده امام هستند». و در برخی دیگر: «فإنّ لهذه الأمة اثنا عشر إمام هادين مهديّين– به درستی که این امت دوازده امام هدایت گرِ هدایت شده دارد »، وأمّا قولك: من مع محمّد من أمته في الجنة، فهؤلاء الاثنا عشر أئمة الهدى_، ولی این‌که گفتی: چه کسی از امت محمّد در بهشت همراه اوست؟ این دوازده نفر، امامان هدایت گرند. در برخی از روایات نیز آمده: «إنّ لمحمّد من الخلفاء اثنا عشر إماماً عدلاً، ويسكن مع محمّد في جنة عدن معه أولئك الإثنا عشر الأئمة العدل– قطعاً جانشینان محمّد ﷺ دوازده امام عادل هستند و در بهشت همراه محمّد همین دوازده امام عادل زندگی خواهند کرد». و لفظ برخی دیگر چنین است: «يا هاروني! لمحمّد بعده اثنا عشر إماماً عدلاً، ومنزل محمّد في جنة عدن، والذين يسكنون معه، هؤلاء الاثنا عشر– ای هارونی! بعد از محمّد ﷺ دوازده امام عادل خواهد بود، و جایگاه محمّد در بهشت برین خواهد بود، کسانی که همراه او زندگی می‌کنند، همین دوازده نفرند». در بعضی دیگر نیز چنین آمده: «قال: كم لهذه الأمة من إمام هدى، لا يضرهم من خالفهم؟ قال: إثنا عشر إماماً قال: فمن ينزل معه (يعني مع النبي) في منزله؟ قال: إثنا عشر إماماً– گفت: این امت چند امام هدایت‌گر دارد که مخالفت مخالفین به آنان آسیبی نمی‌رساند؟ فرمود:

دوازده امام، گفت: چه کسی در جایگاه او [منظور پیامبر است] خواهد بود؟ فرمود: دوازده امام». و به وسیله‌ی این متن‌های کاملاً معتبر، حدیثِ روایت شده توسط أبي سعيد خدري تصحیح خواهد شد. همه‌ی این‌ها شهادت می‌دهند که در این روایت تصحیف (تغییر) و یا کوتاهی در نقل الفاظ و مضمون صورت گرفته، پس هیچ شکی نیست، آن‌چه بر آن تکیه کرده‌اند این متن‌های بسیار است).[۹۱]

سید بدري می‌گوید: (مضمون این خبر را نعمانی در کتاب غیبت خود و شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین نقل کرده‌اند: «إنّ أمير المؤمنين ﷺ قال: إنّ لهذه الأمة اثني عشر أمام هدى وهم منّي- امیر المؤمنین ﷺ فرمودند: این امّت دوازده امام هدایت‌گر دارد و آنان از من هستند» بدون لفظ «من ذريّة نبيّها- از خاندان پیامبرش» زیرا این لفظ از نسخه برداران حدیث به آن اضافه شده است).[۹۲]

جواب شبهه:

بنابراین، شیخ صافي روایت شیخ کلینی را در «الکافی» با روایت شیخ صدوق در «الخصال» و در «العیون» و در «کمال الدین» متعارض می‌داند، و نتیجه‌ی گفته‌اش این است که در کتاب «الکافی» این روایت دچار تصحیف (دستکاری) شده است.

می‌گویم: شیخ صافی می‌توانست این ادّعا را به عکس مطرح کند، مثلاً بگوید: اختلاف موجود در کتاب‌های شیخ صدوق با روایت موجود در «الکافی» دلیلی بر تصحیف (دستکاری) در کتاب‌های شیخ صدوق است، مخصوصاً که شیخ طوسی در الغیبة مضمون روایتی را که کلینی در الکافی آورده، با استناد به کلینی نقل می‌کند، به این شکل: (با همان سند، از محمّد بن يحيى از محمّد حسين از مسعدة بن زياد از امام صادق نقل می‌کند و محمّد بن حسين از إبراهيم بن أبي يحيى مدني از أبي هارون عبدي از أبي سعيد خدري نقل می‌کند: زمانی که ابوبکر هلاک شد و عمر جایگزین او شد و یهودی‌ای از بزرگان یثرب به نزد او آمد من حاضر بودم، یهودیان مدینه می‌پنداشتند این یهودی بزرگ‌ترین عالم زمان خود می‌باشد. تا این‌که به سوی عمر رفت، آن‌گاه به عمر گفت: ای عمر، به سوی تو آمدم و اسلام را

۹۱- لمحات – شیخ لطف الله صافی: ص۲۳۱ وما بعدها.

۹۲- شبهات و پاسخ ها – سید سامی‌بدری: ج۱ ص۶۶.

خواهانم، اگر از آن‌چه می‌خواهم خبرم دهی پس تو عالِم‌ترین فرد به این کتاب و سنّت و هر آن‌چه می‌خواهم از تو بپرسم هستی، او می‌گوید عمر به او گفت: من آن‌گونه که می‌خواهی نیستم، ولی تو را به عالم ترینِ امّتمان به این کتاب و سنّت و هر آن چه بخواهی بپرسی راهنمایی می‌کنم، و او این است- و به علی عليه السلام اشاره کرد- یهودی به او گفت: ای عمر، اگر این‌گونه است که می‌گویی پس چرا بیعت مردم را تو گرفته‌ای! اگر او عالم‌ترین شماست؟ عمر به او پرخاش کرد. سپس یهودی به سوی علی عليه السلام برخاست و گفت: آیا تو همان‌گونه‌ای که عمر گفت؟ فرمود: عمر به تو چه گفت؟ او به علی عليه السلام خبر داد، و گفت: اگر آن‌گونه که عمر گفت بودی و من از تو از آن‌چه می‌خواهم بپرسم تا بدانم آیا کسی از شما دانای به آن‌ها هست؟ پس خواهم دانست که شما در ادّعایتان صادقید و بهترین امّت‌هایید، و با این وسیله در دین شما داخل خواهم شد. امیر المؤمنین علی عليه السلام فرمود: بله من همان گونه‌ام که عمر به تو گفت، هر چه می‌خواهی بپرس إن شاء الله تعالی به تو خبر خواهم داد. گفت: از سه چیز و سه چیز و یک چیز به من خبر ده. علی عليه السلام به او فرمود: ای یهودی، چرا نگفتی به من از هفت چیز خبر ده؟ یهودي گفت: اگر به من از سه چیز خبر دهی از تو از سه چیز دیگر سؤال خواهم کرد، وگرنه همان برای تو بس است، و اگر بتوانی به این هفت چیز پاسخ دهی تو داناترین فرد اهل زمین و برترین آن‌ها و به مردم از خودشان سزاوار تری. فرمود: ای یهودی از هر آن‌چه می‌خواهی بپرس. گفت: از اولین سنگی که بر زمین نهاده شد خبر بده، و اولین درختی که بر زمین کاشته شد، و اولین چشمه‌ای که در زمین جوشید. امام علی عليه السلام به او آن‌چه می‌خواست را خبر داد. سپس یهودی به او گفت: به من خبر ده که‌این امّت چند امام هدایت‌گر خواهد داشت؟ و به من خبر ده که پیامبرتان محمّد منزلگاهش در بهشت کجاست؟ و به من خبر ده که چه کسی در بهشت همراه او خواهد بود؟ امام علی عليه السلام به او فرمود: قطعاً برای این امت از خاندان پیامبرش دوازده امام هدایت‌گر خواهد بود، ایشان از من هستند. منزلگاه پیامبرمان صلی الله علیه و آله در بهشت برترین و بهترین آن‌هاست، همان جنت عدن. اما کسانی که در این منزلگاه همراه اویند همین دوازده امام از خاندان او و مادرشان و مادر بزرگشان و خاندان اینان می‌باشند، هیچ کسی در این منزلگاه با آن‌ها شریک نخواهد بود).[۹۳]

۹۳- الغیبة – شیخ طوسی: ص۱۵۲ وما بعدها.

بنابراین، مبنای ادعای صافی هیچ پایه و اساسی ندارد جز زورگویی و مغالطه، و چرا این ادعا را وارونه در نظر نمی‌گیرد؟

بی‌شک مبنای صافی بر پایه نظریه‌ی تعارض خیالی با برخی روایات دال بر دوازده امام ﷺ بنا شده است، بحث ما در این رابطه گذشت، و بیش از این ان شاء الله خواهد آمد).[۹٤]

بله، اگر اختلاف در روایت بیانگر دستکاری از جانب نسخه‌برداران حدیث باشد، باید شک خود را متوجه روایاتی کنیم که با روایت کلینی مخالفت دارد، زیرا تغییر در عبارات روایت‌ها ناشی از فکر تعدیل و تصحیح است، و در چنین حالتی میزان آن‌ها برای تغییر و تعدیل و تصحیح آن چیزی است که در ذهنشان مستقر شده است، و آن چیز در این‌جا اعتقاد به دوازده امام ﷺ است، در نتیجه قلم و پاک کن در جایی که روایات با آن‌چه در اذهان مستقر شده تفاوت داشته باشد، میدان پیدا می‌کنند.

سبحان الله! ما در مقابل دلیل روشنی که می‌آوریم، می‌بینیم عسکری و صافی و بدری تمام نظر پست خود را بر روی روایات «الکافی» که با آن‌چه در اذهانشان مستقر شده منافات دارد، متمرکز می‌کنند.

دوازده امام از فرزندان فاطمه ﷺ:

در خصوص روایت زیر: (شیخ ابو القاسم علی بن محمّد بن علی خزاز قمی از ابو الفضل محمّد بن عبد الله ﷺ از رجاء بن يحيى ابو الحسن يسرباني از کاتب از محمّد بن علاء گفت ابوبكر باهلي در سامراء به ما خبر داد، معاذ بن معاذ از ابن عوف از هشام بن يزيد از انس بن مالك نقل كرد كه گفت: از رسول الله ﷺ درباره حواريون عيسى پرسيدم، ايشان فرمودند: آنان از برگزيدگان و بهترين‌هاى او بودند، و دوازده نفر بودند – تا جايى كه گفت– گفتم: حواريون شما چه كسانى‌اند؟ فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر از پشت على و فاطمه‌اند، اينان حوارى و ياران منند، تحيت و سلامى از جانب خدا بر آنها باد).[۹۵]

۹٤– آن‌چه در متن است اشاره‌ای به برخی مطالب کتاب (ما بعد الإثني عشر إماماً_آن‌چه بعد از دوازده امام خواهد بود) می‌باشد.

۹۵– كفاية الأثر – خزاز قمي: ص۶۹، مناقب آل أبي طالب – ابن شهر آشوب: ج۱ ص۲۵۹ – ۲۵۸، بحار الأنوار – علامة مجلسي: ج۳۶ ص۲۷۱.

نویسنده‌ی سطرها درباره‌ی این روایت می‌گوید: (راوی در این‌جا غفلت کرده است)؟؟؟

به او می‌گویم: گویا تو آن‌جا با او بودی!! ای صاحبان خرد آیا این سخنی عالمانه است؟

او می‌گوید: (انصار می‌گویند امام سیزدهم از اسرار است، پس چگونه پیامبر (ص) از آن به انس ابن مالک خبر می‌دهد) !!

می‌گویم: واقعاً این کلام درماندگان است، سرّی که انصار از آن سخن می‌گویند به شخص امام سیزدهم تعلق دارد نه به عنوان امام سیزدهم، یعنی به سیزدهمین نفر بودن ایشان، پس ای اهل عقل بین این دو تفاوت قائل شوید. گذشته از آن، پیامبر (ص) از آن‌ها حکیم‌تر است، و این شما هستید که می‌پندارید این خبر و امثال آن پرده از اسرار بر نمی‌دارند، تا این‌که صاحب سرّ آمد و آن را برای مردم فاش کرد، و این روایت و امثال آن بر مردم حجّت بودند.

او می‌گوید: (روایت دومی از امام حسن (ع) است که می‌گوید: (به خدا این عهدی است که رسول الله (ص) آن را به ما وا نهاد، مالک این امر، دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه (ع) هستند).. **می‌گویم**: جایگاه امیر المؤمنین (ع) در عهد رسول الله (ص) کجاست؟)!

می‌گویم: اثبات یک چیز، غیر آن را نفی نمی‌کند، گذشته از آن، حدیث درباره امامان از فرزندان علی و فاطمه است، این یک قید است، و اگر حدیث می‌خواست درباره‌ی تمام ائمّه و جانشینان سخن به میان آورد، حتماً علی (ع) را ذکر می‌کرد، گفته‌ی نویسنده‌ی سطرها فقط چنگ زدن به اوهام و مغالطات است نه چیزی بیشتر.

اما روایت دیگر که از امام حسن (ع) است و نویسنده‌ی سطرها به آن استدلال می‌کند کاملاً صحیح است و کسی غیر از این را نمی‌گوید، ولی این روایتی دیگر است غیر از آن‌چه ما به آن استدلال می‌کنیم، و هیچ تعارضی بین این روایات وجود ندارد و در نتیجه استدلال به آن همان‌گونه که عاقلان می‌دانند هیچ معنایی ندارد.

آیا در زمان غیبت کبری دو امام به طور همزمان وجود دارند ؟

نویسنده‌ی سطرها گمان می‌کند امکان ندارد دو امام در زمان غیبت کبری جمع شوند و به این حدیث استدلال می‌کند: (از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر (ع) در بیان

گفته‌ی خدای عز و جل: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ﴾[۹۶] (بگو: به من خبر دهید اگر آب‌های شما به زمین فرو رود چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟).

فرمود: زمانی که امامتان از میان شما پنهان شد چه کسی امامی‌جدید برایتان خواهد آورد؟).[۹۷]

هم‌چنین به این حدیث استدلال می‌کند: (ابی بصیر، از ابی جعفر ﷺ در بیان گفته‌ی خدای عز و جل:﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ ﴾ فرمود: این آیه درباره‌ی قائم است و می‌فرماید: وقتی امامتان از شما غایب گردید که ندانید کجاست، در آن حال چه کسی اخبار امام ظاهر را برایتان می‌آورد؟ چه کسی اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام خدای عز و جلّ را برای شما می‌آورد؟ سپس ایشان ﷺ فرمود: والله تأویل این آیه هنوز نیامده و بعدها باید بیاید).[۹۸]

و این واقعاً استدلال غریبی است چرا که دو روایت به آن‌چه نویسنده‌ی سطرها می‌خواهد دلالت نمی‌کنند، بلکه کاملاً از آن دور هستند. این دو حدیث از غیبت امام ﷺ حرف می‌زنند و این‌که با غیبت ایشان اخبار آسمان و زمین قطع می‌شود و علم در تاریکی فرو میرود، و این ربطی به مسأله‌ی وجود یا عدم وجود امام بعد از او ندارد. اما خدا برای خلقش برنامه هایی دارد.

این موضوع- یعنی عدم وجود شخصی که اخبار آسمان را برای مردم بیاورد- بر دورانی که در زمان بعثت رسول امام مهدی ﷺ به وجود آمده منطبق است. یعنی امام ﷺ در صدد تفسیر فرموده‌ی قرآن است که: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ﴾، بگو: اگر آب‌های شما به زمین فرو رود چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟ و ایشان ﷺ می‌فرماید: همانا این آیه از دورانی حرف می‌زند که در آن کسی نیست که علم و اخبار آسمان را برای مردم بیاورد و این دوران در زمان غیبت امام رخ می‌دهد. ولی نه در همه‌ی غیبت ایشان ﷺ بلکه در دورانی که رسولی در آن نیست تا مکلف به رساندن علم به شماها باشد. چرا که غیبت صغری نیز غیبت بود ولی اخبار آسمان از طریق سفراء به دست مردم می‌رسید. و

۹۶- الملك: ۳۰.

۹۷- الكافي- شيخ كليني: ج۱ ص۳۴۰. إذا غابَ عنكُم إمامُكم فمَن يأتيكم بإمامٍ جديدٍ؟

۹۸- كمال الدين و تمام النعمة- شيخ صدوق: ص۳۲۶- ۳۲۵.

در نتیجه اگر کسی یافت شود که اخبار آسمان را بیاورد، زمانه‌ی او از مقصود آیه خارج است.

و اما درباره‌ی گفته‌ی او: (معنای حدیث این است که وقتی از این امّت امامشان (حجة بن الحسن (ع)) غایب شود پس دیگر امام جدیدی به جز او وجود ندارد)!

می‌گویم: این عبارت: «امام جدیدی به جز او وجود ندارد» را از کجا آورده؟ آیا امام این را گفته یا گمانه زنی‌ای از جانب خود نویسنده‌ی سطرهاست؟ اصلاً معنای این گفته‌ی او: «امام جدیدی به جز او» چیست؟ آیا کسی هست که قائل باشد امام مهدی (ع) امام نیست؟ مگر این کسانی که از دین خدا خارج شدند.

سبحان الله! این‌ها به چیزهایی که برای خودشان مشتبه است استدلال می‌کنند و دیگران را به مرضی که دارند متّهم می‌کنند.

و دست آخر این‌که چرا نویسنده‌ی سطرها در کلام امام صادق (ع): (چه کسی برای شما امام ظاهر مقرّر خواهد کرد)، فکر نمی‌کند و اشاره‌ای که به وجود امامی جدید که در زمان غیبت امام مهدی (ع) برایشان علم (آب روان) خواهد آورد را نمی‌بینند؟ واقعیّت این است که سؤال قرآن در این‌جا، در واقع اشاره و یا همان القاء این مطلب است، نه انکار آن.

منحصر نمودن ائمّه به دوازده نفر:

نویسنده‌ی سطرها برای این‌که تعداد ائمّه، دوازده نفر است، با چیزهایی استدلال می‌کند که‌یکی پس از دیگری توضیح خواهیم داد، ولی قبل از آن باید گفت که با تأسف زیاد، نویسنده با موضع‌گیری انحرافیش ده‌ها روایتی را که قائل به مهدیّین (ع) است را از ریشه کنده و با گفتار بسیاری از فقهایی که از آن‌ها تقلید می‌کند و خود را ملتزم به گفته‌های آن‌ها می‌داند، آن روایت را به دیوار می‌کوبد، با این حال او در جنگ با آل محمّد (ع) از پیش شکست خورده است. این‌ها نمونه‌هایی از استدلال‌های اوست:

۱- او به این قسمت از حدیث لوح استدلال کرده است: (... و دینم را توسّط پسرش محمّد- که مایه‌ی رحمت بر جهانیان است- تکمیل می‌کنم).

و جوابش: این از قبیل استدلال با متشابهات است که فقط کسی که در قلبش مرض هست از آن تبعیت می‌کند و از این مرض به خدا پناه می‌برم. به طور کلّی در این جمله نه تصریح و نه

ظهور معنایی در باب این مسأله وجود ندارد که حجت‌هایی بعد از امام مهدی ﷺ وجود ندارد. پس آن‌چه نویسنده‌ی سطرها اظهار کرده فقط تبعیت از هوی و هوس است نه بیشتر. برای فهم جمله‌ی: (و دینم را توسط پسرش محمّد- که مایه‌ی رحمت بر جهانیان است- تکمیل می‌کنم) می‌توان چند وجه احتمالی ارایه کرد. مثلاً این‌که علم کامل به دست ایشان ﷺ ظاهر می‌شود. از معصومین ﷺ روایاتی هست که مضمونش این است: مهدی ﷺ بیست و پنج حرف از علم را به همراه دو حرف دیگر علم که نزد مردم است منتشر خواهد کرد. باز هم احتمالات دیگری وجود دارند و به همین دلیل همان‌طور که گفتیم این حدیث متشابه است.

۲- هم‌چنین او حدیث بعدی را شاهد آورده: (جابر جعفي گفت: از امام باقر ﷺ درباره‌ی تأویل این فرموده‌ی خدای تعالی سؤال کردم: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ مِنهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَالِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُواْ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ﴾[۹۹] (بدانید که شماره‌ی ماه‌ها نزد خداوند در کتاب الهی از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، دوازده ماه است، که از آن چهار ماه حرام است. پس در آن‌ها به خود ظلم نکنید). آقایم نفَسی عمیق و دردناک کشید و فرمود: ای جابر، منظور از سال همان جدم رسول الله ﷺ است، و ماه‌هایش دوازده ماه است، آن‌ها امیر المؤمنین تا من و فرزندم جعفر، و پسرش موسی، و پسرش علی، و پسرش محمّد، و پسرش علی، و تا پسرش حسن، و تا پسرش محمّد هادي مهدی، دوازده امام حجت‌های خدا در میان خلق و امانت‌داران وحي و علم اویند. و چهار ماه حرام که همانا آنان دین استوار خدا هستند، چهار تن از آنان به یک اسم هستند: «علی» امیر المؤمنین، پدرم «علی» بن الحسین، و «علی» بن موسی، و «علی» بن محمّد. اقرار به این‌ها همان دین استوار است که مبادا در آن به خود ظلم نمایید. به‌یعنی این‌که به همه‌ی آن‌ها معتقد باشید تا هدایت شوید).[۱۰۰]

و می‌گوید: (عدد ماه‌های سال دوازده ماه است نه بیشتر و نه کمتر، هم‌چنین عدد ائمّه دوازده تا است و نه بیشتر)!

۹۹- التوبة: ۳۶.

۱۰۰- الغیبة- شیخ طوسی: ص۱۴۹.

این استدلال چیزی جز سفاهت نیست؛ به چند علّت؛ از جمله این‌که با آوردن یک عدد معنای انحصار در آن تعداد فهمیده نمی‌شود، و دیگر آن که اهل بیت (ع) در برخی روایات، امامان دوازده گانه را ذکر کرده‌اند و در برخی روایات دیگر نام مهدیّین برده شده است. پس هر که بخواهد حجت‌های خدا را بشناسد بر او واجب است به همه‌ی احادیث آن‌ها (ع) نگاه کند نه این‌که بعضی از آن را بگیرد و بعضی دیگر را رها نماید.

تازه اگر امر به این شیوه‌ی گزینشی باشد، تعداد امامان در بعضی از روایات ایشان هشت نفر است. مانند روایات زیر:

(تفسير عياشي: از قاسم بن عروه، از امام باقر (ع) در بیان فرموده‌ی خدای تعالی در قرآن: ﴿وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ﴾[۱۰۱] (تو را سبع المثانی و قرآن بزرگ عطا نمودیم)، فرمود: (هفت امام و قائم است).[۱۰۲]

(تفسير عياشي: سماعه گفت: ابوالحسن در بیان: ﴿وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ﴾ فرمود: (به هیچ پیامبری به جز محمّد (ص) چنین چیزی داده نشده. و آن هفت امام است که افلاک به دور آن‌ها می‌گردد، و قرآن عظیم نیز همان محمّد است).[۱۰۳]

۳- او به آن‌چه در وصف امام مهدی (ع) وارد شده که‌ایشان **خاتم اوصیا** است، استدلال کرده است.

جواب: قبلاً به این شبهه در کتاب «بعد از دوازده امام» به این‌گونه پاسخ داده‌ام:

در بعضی روایات آمده است که امام مهدی (صلوات الله علیه) فرموده: (من خاتم اوصیا هستم)، و در کتاب "کمال الدین و تمام النعمة" آمده است: (به این اِسناد، از ابراهیم بن محمّد علوي از طریف ابونصر، نقل می‌کند که گفت: به حضور صاحب الزّمان (ع) شرفیاب شدم فرمود: آن صندل قرمز را به من بده. به‌ایشان دادم، سپس فرمود: مرا می‌شناسی؟ عرض کردم: بله. فرمود: من که هستم؟ عرض کردم: تو سرور من پسر سرور منی. سپس فرمود: تو را از نسبم نپرسیدم. طریف گفت: عرض کردم: خدا مرا فدای شما کند برایم روشن فرمایید. فرمود:

۱۰۱- الحجر: ۸۷.

۱۰۲- بحار الأنوار - علامه مجلسی: ج۲۴ ص۱۱۷.

۱۰۳- همان: ج۲۴ ص۱۱۷.

من خاتم اوصیا هستم. و خدای عز و جل به واسطه‌ی من بلا را از خانواده و شیعیان من بر می‌دارد).[۱۰۴]

و از گفتار ایشان ﷺ: (من خاتم اوصیا هستم) بعضی این‌گونه می‌فهمند که اوصیا یا خلفایی بعد از ایشان وجود ندارد. در حالی‌که چنین فهمی در وصف علی ﷺ و با توصیف ایشان به نام «خاتم اوصیا» مردود بوده و پاسخ داده شده است.

در این‌جا بعضی روایاتی را که در وصف علی ﷺ به عنوان خاتم اوصیا وارد شده می‌آوریم:

شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا روایت می‌کند: (محمّد احمد بن الحسین بن یوسف بغدادي، از علی بن محمّد بن عیینه، از حسن بن سلیمان ملطي در محل مزار علی بن ابی‌طالب ﷺ، نقل کرد: محمّد بن قاسم بن عباس بن موسای علوي در قصر ابن هبیره و دارم بن قبیصة ابن نهشل نهشلي بودیم، گفتند: علی بن موسی بن جعفر ﷺ، از پدرش از پدران بزرگوارش از علی بن ابی‌طالب ﷺ نقل فرمود که رسول خدا ﷺ فرمودند: یا علی! تو از پروردگارم چیزی درخواست نکردی مگر آن‌که من هم مثل آن را خواستم، فقط خدای جلّ جلاله فرموده: پیغمبری بعد از تو نیست؛ تو خاتم پیغمبران و علی خاتم اوصیا است).[۱۰۵]

و نیز روایت شده: (و با همین سلسله سند، رسول الله ﷺ فرمود: من خاتم انبیاء هستم و علی خاتم اوصیا است).[۱۰۶]

در بحار الأنوار: (روایت شده همانا ابراهیم ﷺ از سرزمین کربلا سوار بر اسبی عبور می‌کرد. اسب سُر خورد و ابراهیم بر زمین افتاد و سرش شکافت و خون جاری شد. شروع کرد به استغفار کردن و گفت: خدایا چه چیزی از من سر زد؟ جبرئیل بر او نازل شد و فرمود: ای ابراهیم! گناهی از تو سر نزده. ولی در این‌جا جگر گوشه‌ی خاتم نبیین و فرزند خاتم اوصیا کشته می‌شود. پس خون تو به خاطر همراهی با خون او ریخته شد...).[۱۰۷]

۱۰۴- کمال الدین و تمام النعمة- شیخ صدوق: ص۴۴۱، الغیبة- شیخ طوسی: ص۲۴۶.

۱۰۵- عیون اخبار الرضا - شیخ صدوق: ج۱ ص۷۸.

۱۰۶- عیون اخبار الرضا - شیخ صدوق: ج۱ ص۷۹.

۱۰۷- بحار الأنوار- علامه مجلسی: ج۴۴ ص۲۴۳.

پُر واضح است که علی (ع) آخرین اوصیا نیست و توجیه این معنا چیست که در وصف علی (ع) گفته شود او خاتم اوصیا است در حالی که‌ایشان آخرین وصی نیست؟ شبیه همین توجیه را نیز می‌توان در وصف امام مهدی (ع) آورد که ایشان خاتم اوصیا است یا این‌که آخرین خلفا است. پس این امر در نهایت خود، در زمره‌ی متشابهات قرار می‌گیرد.

از عباية بن ربعي اسدي روايت شده که گفت: (به همراه چهار نفر که من کوچک‌ترین آن‌ها بودم به حضور امیر المؤمنین علی (ع) رسیدم، شنیدم ایشان می‌فرمود: برادرم رسول الله (ص) با من سخن گفت و فرمود: من خاتم هزار نبی هستم، و تو خاتم هزار وصي، و بر من تکلیفی هست که بر آن‌ها نبود).[۱۰۸]

پس علی (ع) خاتم اوصیاء است و به معنای خاصی او خاتم هزار وصي است، نه این‌که او خاتم همه‌ی اوصیاء است. و مثل این توضیح به امام مهدی (ع) هم قابل اطلاق است. پس ممکن است این‌گونه فهمیده شود که ایشان آخرین دوازده نفر است بدون در نظر گرفتن بقیّه‌ی آن‌ها زیرا از بقیه متمایزند شرحش پیش از این آورده شد.[۱۰۹] با در نظر گرفتن این تمایزات، می‌توان به آخرینشان به چشم آخرین اوصیاء نگریست، یعنی آخرین دوازده نفر بدون در نظر گفتن بقیه. تا آن‌جا که نمی‌توان به راحتی از این برداشت چشم پوشید، زیرا در غیر این صورت پای تعارض موضوع با روایات بسیاری در این باره، که از حد تواتر بسیار فراتر هستند، و قائل به وجود خلفای بعد از امام مهدی (ع) هستند به میان می‌آید.

سزاوار است بالاتر بیاییم و بدانیم که مقتضای تأویل روایاتی که دال بر این موضوع هستند که امام مهدی محمّد بن الحسن (ع) همان آخرین اوصیاء است موضوع دیگری است که مستلزم نفي رجعت است، به این علت که رجعت ائمّه (ع) به طور قطعی ذکر شده، و همان‌طور که هیچ کسی منکر نیست، آنان، خلفا و اوصیا هستند. پس چطور می‌شود امام مهدی (ع) آخرین اوصیا، آخرین کسی که حکومت می‌کند و یا متولی امر خلافت الهي باشد؟

۱۰۸- کتاب الغیبة- محمّد بن ابراهیم نعمانی: ص۲۶۶، وبصائر الدرجات- محمّد بن حسن صفار: ص۳۳۰، و مختصر بصائر الدرجات- حسن بن سلیمان حلی: ص۲۰۷.

۱۰۹- ر.ک: کتاب (ما بعد از دوازده امام).

شاید به این گونه پاسخ این اشکال داده شود که مقصود این است که ایشان ﷺ آخرین اوصیاء در عالم دنیا است. این موضوع نیز مردود است. چون دلیلی برایش وجود ندارد. روایات نگفته‌اند ایشان ﷺ آخرین آن‌ها در عالم دنیا است.

و ممکن است پاسخ دیگری به این اشکال داده شود که امام مهدی نیز رجعت می‌نماید و ایشان ﷺ آخرین نفر عالم رجعت خواهد بود. این پاسخ نیز با روایاتی که آخرین امام رجعت کننده را امیر المؤمنین ﷺ معرفی می‌کند، رد می‌شود. نمونه:

در کتاب مختصر بصائر الدرجات از عبد الکریم بن عمرو خثعمي آورده شده گفت: شنیدم امام صادق ﷺ می‌فرمود: (ابلیس گفت: مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت بده و خدا از چنین مهلتی امتناع کرد و فرمود: تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم. پس وقتی روز وقت معلوم برسد ابلیس (لعنه الله) در میان همه‌ی شیعیانش از زمان خلقت آدم تا روز وقت معلوم حاضر می‌شود و این آخرین بازگشت امیر المؤمنین ﷺ است. عرض کردم: پس بازگشت‌هایی وجود دارند؛ این‌طور است؟ فرمود: بله، چندین و چند بار! هیچ امامی در زمانه‌ای نبوده مگر این‌که به همراه او خوبان و بدانِ زمانش هم باز می‌گردند تا آن‌جا که خداوند مؤمن را بر کافر پیروز گرداند. پس وقتی زمان وقت معلوم برسد امیر المؤمنین ﷺ با یارانش باز می‌گردند و ابلیس نیز با یارانش می‌آیند و محل تلاقی آن‌ها در سرزمینی از سرزمین‌های فرات نزدیک کوفه‌ی شما است که به آن «الروحا» می‌گویند. پس در آن‌جا جنگی می‌کنند که بشر از زمان خلقت جهان‌ها نظیر آن را ندیده است. و انگار من دارم یاران علی امیر المؤمنین ﷺ را می‌بینم که صد قدم به عقب برگشته‌اند و انگار دارم آنان را می‌بینم که پاهایشان در فرات فرو رفته است. در آن هنگام جبّار تعالی در هاله‌هایی از ابر هبوط می‌کند و ملائك نیز همچنین و کار تمام می‌شود، و رسول خدا ﷺ پیشاپیش او می‌آید و در دستش جنگ افزاری از نور هست. وقتی ابلیس او را می‌بیند پا پس می‌کشد و به عقب باز می‌گردد. یارانش به او می‌گویند: حال که پیروز شده‌ای کجا می‌روی؟ خواهد گفت: من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خدای پروردگار جهانیان بیم دارم. نبیّ اکرم ﷺ او را دنبال می‌کند و به او می‌رسد و با نیزه‌اش ضربتی به میان دو کتفش وارد می‌کند و او و همه یاران و پیروانش هلاک می‌شوند. در آن وقت است که خداوند عز و جل عبادت می‌شود و هرگز کسی به او شرک نمی‌ورزد، و امیر المؤمنین ﷺ چهل و چهار هزار سال حکومت

می‌کند تا آن‌که از مردی از شیعیان او (ع) هزار پسر متولّد شوند، و در آن زمان است که دو بهشت سرسبز (مدهامة: جایی که از سرسبزی به سیاهی میزند: مجمع البحرین) در کنار مسجد کوفه و اطراف آن تا چشم کار می‌کند به وجود می‌آید).[۱۱۰]

و از این دست روایات در کتاب «مدینة المعاجز» نیز آمده: (از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از محمّد بن خالد برقي، از محمّد بن سنان و دیگران، از عبدالله بن یسار، نقل است که گفت: امام صادق (ع) فرمود: رسول الله (ص) (در یک حدیث قدسي) فرمود: ای محمّد، علی اولین کسی است که از میان ائمّه (ع) از او پیمان می‌گیرم. (ای محمّد) علی آخرین فردی از امامان است که قبض روحش می‌کنم و او همان جنبنده‌ای است که با مردم حرف می‌زند).[۱۱۱]

و دست آخر این‌که می‌تواند منظور خاتَم اوصیا (با فتحه‌ی «ت») به معنای اوسط آن‌ها باشد، چون قبل از علی (ع) به اوصیای انبیا بودند، و بعد ایشان نیز اوصیایی از آل محمّد (ص) آمدند، هم‌چنین است امام مهدی (ع) قبل او پدرانش (ع) و بعد ایشان فرزندانش مهدیین (ع) می‌باشد.

نکته: از سید احمد الحسن، وصي و فرستاده‌ی امام مهدی (ع) تفسیری در معنای این گفته که رسول الله (ص) خاتم انبیاء است پرسش شد، که ایشان تحت عنوان: «محمّد خاتِم النبیین و خاتَمهم» فرمود:

(باز می‌گردیم به این‌که محمّد (ص) هم خاتِـــم پیامبران است و هم خاتـــَم ایشان. او (صلوات ربّی علیه) آخرین انبیاء و مرسلین از جانب خدای (سبحانه و تعالی) است، و رسالتش و کتابش- قرآن- و شریعتش تا روز قیامت باقی است، پس بعد از اسلام دینی نخواهد بود: ﴿وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾[۱۱۲] (هر کس غیر از اسلام دینی إختیار کند هرگز از وی پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از جمله زیانکاران است). ولی راه دستیابی به مقام نبوّت برای بني آدم باز ماند، پس هر یک از مؤمنین که خود را در عبادت و عمل برای خدای (سبحان و تعالی) خالص نماید ممکن است که به مقام نبوّت

۱۱۰- مختصر بصائر الدرجات- حسن بن سلیمان حلی: ص۲۶ به بعد.

۱۱۱- مدینة المعاجز- سید هاشم بحرانی: ج۳ ص۹۵- ۹۶.

۱۱۲- آل عمران: ۸۵.

برسد همان‌طوری که راه وحي خدای (سبحان و تعالی) برای بني آدم توسط «رؤیای صادقه» باز مانده است و وجود دارد و در زندگی واقعی ملموس است.

امّا فرستادن انبیاء، یعنی کسانی که از جانب خدای- سبحانه و تعالی- به مقام نبوّت نائل شدند، چه این‌که حافظ شریعت اسلام محمّد ﷺ باشند و چه بخواهند دین جدیدی ایجاد کنند، وجود ندارد و این همان چیزی است که خدای (سبحانه و تعالی) با بعثت محمّد ﷺ ختم نمود. ولی بعد از حضرت محمّد- همان انسان کامل و خلیفه‌ی بر حقّ خدای، و ظهور خدا در کوه فاران و تصویر لاهوت- امر فرستادن فرستاده‌ها از جانب محمّد ﷺ تجدید شد. پس همه‌ی ائمّه ﷺ مُرسَل به سوی این امّت هستند، ولی از جانب محمّد ﷺ که همان «خدای در خلق» است).[۱۱۳]

می‌گویم: ممکن است، منظور از عبارت «خاتم اوصیا»، که در وصف امام علی ﷺ و نیز در وصف امام مهدی ﷺ ذکر شده، چیزی شبیه‌این معنی باشد. پس اگر رسول الله ﷺ خاتِم انبیاء (با کسره‌ی «ت») است یعنی آخرین آن‌ها از نظر جهت ارسال (که در این‌جا خود خدای (سبحانه و تعالی) است) و او ﷺ خاتَم ایشان (با فتحه‌ی «ت»)، یعنی این‌بار اوسط آن‌ها از نظر تغییر جهت ارسال باشد، که در این‌جا، این جهت، خلیفه‌ی کامل (خدای در میان خلق)، یعنی رسول خدا است که اوصیایی بعد از خود را فرستاده است، پس مشابه آن نیز می‌تواند برای امام مهدی ﷺ که به مرحله‌ی «فتح» رسیده و «خدای در میان خلق»، یا «تجلّي لاهوت» شده رخ دهد.

آورده شده است که امام مهدی ﷺ امری جدید خواهد آورد. در غیبت نعماني آمده: (...و ایشان فرمود: وقتی خروج نماید امری جدید، کتابی جدید، سنّتی جدید و قضاوتی جدید می‌آورد. بر عرب‌ها سخت خواهد گرفت، و کاری به جز کشتار پیشه نخواهد کرد. هیچ کس را باقی نخواهد گذارد و در راه خدا، به ملامت هیچ کس توجهی نخواهد کرد).[۱۱۴]

و باز در همان کتاب آمده است: (علی بن احمد بندنیجي، از عبیدالله بن موسی علوي، از آنان‌که برایش روایت کردند، از جعفربن یحیی، از پدرش، از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که

۱۱۳- النبوة الخاتمة- سید احمد الحسن ﷺ: ص۲۷.

۱۱۴- کتاب الغیبة- محمّد بن ابراهیم نعمانی: ص۲۶۴- ۲۶۳.

فرمود: (اگر یاران قائم (ع) در مسجد کوفه خیمه‌ها زده باشند، سپس فرمانی تازه برایشان بیرون آورده شود، که بر عرب سخت باشد، شما چگونه خواهید بود؟).[۱۱۵]

در کافي آمده است: (حسين بن محمّد اشعري، از معلى بن محمّد، از وشاء، از احمد بن عائذ از ابى خديجه نقل مى‌كند: از امام صادق (ع) درباره‌ى قائم پرسيده شد. فرمود: همه‌ى ما قائم به امر خداييم، يكى پس از ديگرى. تا زمانى كه صاحب شمشير بيايد. وقتى صاحب شمشير بيايد، امرى غير از آن‌چه بوده مى‌آورد).[۱۱۶]

نكته: نويسنده‌ى سطرها مى‌گويد: (و بايد اشاره كرد كه در روايات آورده شده كه امام على (ع) همان خاتم وصيين يا خاتم اوصياء است. اين لقب متناسب با اوصياء رسل قبل از اوست پس او خاتم اوصياى انبياء است چون او وصي خاتم براى نبي خاتم است).

همان‌طور كه مى‌بينيد گفتارش بسيار آشفته است. گفته‌ى او «چون او وصي خاتم براى نبي خاتم است» اصلاً معنا ندارد. مانند اين سخنش كه گفت: «على خاتم اوصياى انبيا است»، زيرا ائمّه (ع)- كه على (ع) از جمله‌ى ايشان است- همگى اوصياى پيامبر خدا محمّد (ص) هستند، و معنى نمى‌دهد على (ع) را از بينشان جدا كرده و بگوييم او خاتم اوصياى انبيا است. مگر آن كه نويسنده‌ى سطرها گمان كرده باشد آن‌ها اوصيا نيستند.

كلينى در كافي مى‌نگارد: از عبيد بن زراره نقل است كه گفت: (ابو جعفر باقر (ع) به زراره پيام فرستاد تا به «حَكَـم بن عتيبه» اعلام كند كه اوصياء محمّد - صلوات خدا بر او و بر اوصياى او باد- محدثند).[۱۱۷]

تازه اين‌كه روايات وارد شده در اين رابطه، داراى اين قيد نيست كه على (ع) خاتم يا آخرين اوصياى انبياى پيشين است!

نويسنده‌ى سطرها شاهد از دو روايت مى‌آورد كه در آن‌ها ذكر شده امامان، اوصياى على (ع) هستند و خيال مى‌كند كه با اين كلام، از مخمصه‌اى كه در آن گرفتار آمده نجات پيدا مى‌كند.

۱۱۵- همان: ص۳۳۴.

۱۱۶- الكافي: ج۱ ص۵۳۶.

۱۱۷- الكافي- شيخ كلينى: ج۱ ص۲۷۰.

جواب آن را پیش‌تر با نقل یک روایت دادیم- البته به جز آن، روایات بسیاری موجود است- که تصریح می‌کند همه‌ی امامان اوصیای رسول الله ﷺ هستند، و روایات بسیار دیگری هم می‌گویند هر وصیّی که می‌آید وصیّ نفر قبل از خود است.

۴- نویسنده‌ی سطرها به این روایت استدلال می‌کند: (علی بن احمد بن موسی ﷺ از حمزة بن قاسم علوي عباسي از جعفر بن محمّد بن مالك كوفي فزاري از محمّد بن حسين بن زيد زيّات از محمّد بن زياد ازدي، از مفضل ابن عمر نقل می‌کند، از امام صادق ﷺ درباره‌ی این فرموده‌ی خدای تعالی پرسیدم: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾[۱۱۸] (و یاد آر زمانی که ابراهیم را خدایش با کلماتی آزمود)، این کلمات چه هستند؟ فرمود: کلماتی بودند که آدم از خدای خویش دریافت کرد و توبه‌ی او را پذیرفت و او گفت: یا رب! به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین از تو می‌خواهم توبه‌ی مرا بپذیری، پس خداوند توبه‌اش را پذیرفت زیرا بسیار توبه پذیر و مهربان است. عرض کردم: یا ابن رسول الله، این فرموده‌ی خدا یعنی چه؟ ﴿فَأَتَمَّهُنَّ﴾ ([او] آن‌ها را تمام کرد). فرمود: یعنی تا قائم ﷺ همه را برشمرد که آن‌ها دوازده امام هستند که نُه نفر از فرزندان حسین هستند).[۱۱۹]

جواب: این حدیث یعني این‌که قائم همان است که تمام کننده‌ی امامان دوازده گانه است. این حدیث، دوازده امام ﷺ را اثبات می‌نماید اما اثبات آن‌ها به معناي نفي ديگران نيست. ولی این جماعت وقتی عرصه‌ها برایشان تنگ می‌شود به هر پر کاهی چنگ می‌زنند.

در این‌جا اشکالی ندارد یاد آوری کنیم که دوازده امام ﷺ مقامی‌بلند مرتبه تر از مقام مهدیین ﷺ دارند، علی رغم این‌که مهدیّین مثل امامان، خلفا و حجت‌های الهی و امام هستند، بلکه حتی مقامشان بلندتر از بقیّه‌ی انبیاء است چون از آل محمّد هستند، و نمی‌توان کسی را با آل محمّد مقایسه کرد. با توجه به بلندتر بودن مقام دوازده امام ﷺ، نگاه بعضی روایات به آن‌ها این است که هر کدام از اهل بیت (ائمه و مهدیین) اوّل و آخری دارد، همان‌طور که در پیش ذکر کردیم این موضوع مستلزم نفي اشخاصی غیر آن‌ها نیست.

۱۱۸- البقرة: ۱۲۴.

۱۱۹- الخصال- شیخ صدوق: ص۳۰۵- ۳۰۴.

سیزدهمین نفر و بیشتر:

نویسنده‌ی سطرها به حدیث وارد شده در غیبت شیخ طوسي استدلال می‌کند: سدیر صیرفي در روایتی طولانی گفت: (جماعتی، به نقل از ابی مفضل محمّد بن عبدالله بن محمّد بن عبیدالله بن مطلب (ره) خبرم دادند که ابوالحسین محمّد بن بحر بن سهل شیباني رهني از علی بن حارث، از سعد بن منصور جواشني از احمد بن علی بدیلي از پدرش از سدیر صیرفي نقل می‌کند: با مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب به حضور مولای خود امام صادق (ع) شرفیاب شدیم. دیدیم روی خاك نشسته و جبه خیبری طوق‌دار بی‌گریبان آستین کوتاهی پوشیده و چون مادر شیدایی فرزند مرده و جگر سوخته مي‌گرییدند، اندوه تا گونه‌هایش رسیده و رخساره‌اش دگرگون شده و چشمانش پر از اشك بود و مي‌فرمود: [آقاي من]! غیبت تو خواب از چشمم ربود و آرامگاهم را تنگ کرد و آسایش قلبم را برد. آقای من! غیبت مصیبت‌هایم را به فاجعه‌ی ابدی پیوند داده و یکی را پس از دیگری ناپدید کرده و جمع و تعداد دوستان را نابود نمود، من دیگر اشکی که بر چشمم خشکیده و ناله‌ای که از سینه‌ام سر می‌کشد را احساس نمي‌کنم. سدیر گوید: از این اتفاق هولناك و پدیده‌ی مهلک عقل از سر ما پرید و دل ما پاره پاره شد و گمان بردیم از آسیب کوبنده‌ای در سوز و گداز است و مصیبتی از روزگار بر او وارد شده است. عرض کردیم ای فرزند بهترین خلق خدا، خدا دیده‌ات را نگریاند، از چه پیشامدی اشکت روان و دیده‌ات گریان است؟ چه وضعی پدید آمده است که شایسته‌ی این سوگواري است؟ امام صادق (ع) آهی کشید که درونش بر آمد و نگرانیش افزون گشت و فرمود: وای بر شما، بامداد امروز در کتاب جفر نگریستم که کتابي است که علم گرفتاري‌ها و مرگ و میرها و اطلاع بر آن‌چه بوده و تا قیامت خواهد بود در آن مندرج است، همان کتابي که خداوند، محمّد و امامان پس از وي را بدان اختصاص داده، درباره‌ی تولد قائممان و غیبت او و دیر کردن و طول عمرش و گرفتاری مؤمنان در آن زمان و شك‌هایی که از طول غیبت در دلشان پدید آید و بیشترشان از دین برگردند و رشته‌ی اسلام را از گردن باز کنند تأمل کردم... تا آن‌جا که فرمود: غیبت قائم این‌گونه است. امت، به خاطر طول غیبت آن [غیبت] را انکار خواهند کرد. برخی خواهند گفت: اصلاً او به دنیا نیامده. و برخی افترا خواهند زد: به دنیا آمده و مرده است، و برخی کفر خواهند ورزید و خواهند گفت: یازدهمین

امام عقیم بوده و فرزند نداشت، و برخی نیز از دین خارج شده و خواهند گفت: به سیزدهمین نفر رسیده و بالاتر خواهد رفت، و برخی هم با ادعای خویش خدا را معصیت خواهند کرد که: روح قائم در جسم دیگری حلول کرده و سخن خواهد گفت).[۱۲۰]

این روایت در کتاب «إلزام الناصب في اثبات الحجة الغائب» با همان سلسله سند و با تغییراتی جزئی در بعضی الفاظ آورده شده است.

و روایت این است: (سدير صيرفي، گفت: با مفضل بن عمر و ابو بصیر و أبان بن تغلب به حضور مولایمان ابی عبدالله جعفر بن محمّد صادق ﷺ رسیدیم و دیدیم بر خاک نشسته... تا آن‌جا که‌ایشان فرمود: غیبت قائم این گونه است پاره‌ای از مردم غیبت را انکار می‌کنند چون به طول می‌انجامد، برخی کسانی که به دور از هدایت سخن می‌گویند خواهند گفت او اصلاً به دنیا نیامده، و دیگرانی خواهند گفت: به دنیا آمده و مرده است، و برخی دیگر گویند: یازدهمین ما عقیم بوده، و پاره‌ای خواهند گفت: به سیزدهمین نفر رسیده و از او رد نشده است، و پاره‌ای نیز می‌گویند: روح قائم در بدن شخصی دیگر سخن خواهد گفت، که همگی این سخنان باطل است).[۱۲۱]

بعضی‌ها این روایت را، خصوصاً به آن صورت که در غیبت طوسي آمده، دستاویزی قرار داده‌اند تا عمل کسانی که قائل به وجود امام سیزدهم هستند را زشت نشان دهند.

در مقام پاسخ‌گویی می‌گویم:

۱- این روایت، تک روایت است و احادیث مخالف آن، متواتر بوده بلکه در شمارش از حد تواتر هم بسیار فراتر می‌رود در نتیجه این روایت، با سر بر زمین می‌افتد.

۲- اختلاف وارد شده در متن آن، در مقایسه‌ی روایت طوسي و روایت صاحب کتاب الزام الناصب، باعث می‌شود دلالت آن، آشفته شود و حتی متناقض در آید.

پس چنان‌چه متن صحیح همان (به سیزدهمین نفر رسیده و از او رد نشده است) باشد روایت دال بر وجود سیزدهمین نفر خواهد بود. نهایت مطلب این است که افرادی که قائل به این امر هستند قبل اززمان خودش معتقد به آن هستند، چرا که گفته شده (از او رد نشده

۱۲۰- الغيبة- طوسی: ص۱۶۷ و بعد از آن.

۱۲۱- إلزام الناصب في اثبات الحجة الغائب: ج۱ ص ۲۶۰- ۲۵۹.

است) زیرا «ما» در کلمه‌ی «ماعدا» به معنای نفي در یک زمان خاص است، نه برای جاودان ساختن نفی یک موضوع تا ابد که این معنای کلمه‌ی لن (هرگز) می‌باشد.

و در نتیجه، کلام حضرت (و ما عدا)، از یک سو وجود سیزدهمین نفر را به عنوان یک حقیقت اثبات می‌کند، و از سوی دیگر وجود خارجی مصداق آن را –در زمانی که گوینده‌این کلام را می‌گوید– نفی می‌کند.

۳– روایت شیخ طوسي، با این‌که در آن به جای (وما عدا) کلمه‌ی (فصاعداً) آمده، به همین معنا دلالت دارد زیرا به گوینده‌ی این کلام، تعبیر «خروج از آن سوی دین» نسبت داده شده است، به این بیان: (و برخی نیز ازدین خارج خواهند شد و خواهند گفت: به سیزدهمین نفر رسیده و بالاتر خواهد رفت)، و از «خروج از دین»، این دلالت استفاده می‌شود که کلام گوینده از نظر زمانی از حضور سیزدهمین نفر جلو افتاده است. در دعا نیز وارد شده: (خدایا بر محمّد و آل محمّد درود بفرست، آن درخت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و معدن علم و خاندان وحی، خدایا بر محمّد و آل محمّد درود بفرست، آن کشتی که در امواج بلند دریا در حرکت است، هر کس سوار آن شود در امان است و هر کس آن را ترک گوید غرق خواهد شد، کسی که از آنان پیشی بگیرد مارق (خارج از دین) است و کسی که از ایشان عقب بیفتد نابود می‌گردد و فقط آن که با آنان همراه است [به منزل] خواهد رسید).[۱۲۲]

۴– در خصوص حدیثی که در غیبت طوسي آمده، ابتدا باید همه توافق کنیم این کسی که «**با اعتقادش به این‌که تعداد امامان به سیزدهمین نفر و بیشتر می‌رسد، از دین خارج می‌شود**» از کسانی است که به دوازده امام معتقدند که امام مهدی (ع) نیز جزء آن‌ها است، پس حدیث در صدد بیان «تولد انواع شک‌ها در قلب‌های شیعیان به خاطر طول غیبت او و ارتداد اکثریّت مردم از دین و بیرون کردن طوق بندگی اسلام از گردن‌هایشان» است. هم‌چنین در اعتقاد به دوازده امام، هیچ کس با شیعیان موافق نیست، با این‌که همه‌ی گروه‌های نامبرده در روایت، در بین شیعه پیدا شد. و در این باب کافي است برای جستجوی حقیقت سری به کتاب غیبت طوسي بزنیم. در نتیجه، هیچ کس نمی‌تواند به قطع و یقین برسد که

۱۲۲– مصباح المتهجد– شیخ طوسی: ص۴۵.

همه‌ی منظور این حدیث و یا قسمتی از آن، شاید متوجه غیر شیعیان باشد، و این ادعا را کلیدی برای تشکیك در تقسیم‌بندی زیر قرار دهد:

آن تقسیم‌بندی به گونه‌ای است که در پی می‌آید:

اگر شخصِ معتقد به این امر در زمره‌ی مؤمنین به دوازده امام باشد، چند احتمال به وجود می‌آید:

الف- این‌که شخصی را که از فرزندان امام مهدی ﷺ نیست، به امامان دوازده گانه بیفزاید (مثل زید بن علی). مشابه این احتمال رخ داده است؛ کتاب رجال نجاشي در ترجمه‌ی «هبة الله بن احمد» که از رجال عصر غیبت است می‌گوید: (هبة الله بن احمد بن محمّد كاتب، ابو نصر، معروف به ابن برنيه، می‌گفت مادرش ام کلثوم دختر ابی جعفر محمّد بن عثمان عمري است. حدیث‌های بسیاری شنیده است. سخنور هم بوده، و در مجلس ابی الحسین بن شبيه علوي که زیدي مذهب است نیز حضور می‌یافت، و کتابی برایش نوشت و در آن ذکر کرد که امامان با احتساب زید بن علی بن الحسین سیزده نفرند، و به حدیثی از کتاب سلیم بن قیس هلالي احتجاج کرد که می‌گوید: امامان از فرزندان امیر المؤمنین ﷺ دوازده نفرند).[۱۲۳]

به همین ترتیب جماعتی نیز قائل به امامت جعفر پسر امام هادي ﷺ بعد امامت برادرش حسن عسكري ﷺ شدند.

ب- این‌که قائل به انتقال امامت به فرزند امام مهدی ﷺ شود، مسأله در این جا دو بخش دارد:

اول: قائل به فوت امام مهدی ﷺ و انتقال امامت به پسرش باشد.

دوم: در زمان امامت پدر یعنی همان امام مهدی ﷺ، قائل به امامت فرزند شود.

شیخ طوسي در غیبت به چنین معنایی اشاره کرده می‌گوید: (اما کسانی که معتقدند: بازمانده‌ی [آل محمّد] پسر دارد و امامان سیزده نفرند، قولشان به واسطه‌ی دلایلی که آوردیم مبنی بر این‌که ائمّه ﷺ دوازده نفرند، فاسد و باطل می‌شود، پس این اعتقاد را باید دور

۱۲۳- رجال النجاشي- نجاشی: ص۴۴۰.

انداخت، خدا را شکر که همه‌ی این فرقه ها منقرض شدند و دیگر کسی با این عقائد باقی نمانده است، و همه‌ی این‌ها دلیل بر بطلان این حرف‌ها است).[۱۲٤]

طبیعتاً چنین تقسیم‌بندی هایی باعث متشابه بودن دلالت حدیث می‌شود، و نمی‌توان به آن تکیه کرد، مگر آن که بگوییم: دسته‌ی اول (**الف**) و بخش اول از دسته‌ی دوم (**ب**) به دعوت مبارك يماني بر نمی‌گردند، می‌ماند دسته‌ی دوم از بخش دوم و تنها دسته‌ای است که می‌شود با آن بر دعوت مبارک یمانی اشکال گرفت.

ولی حتی این احتمال هم وجهی ندارد، چون در حقیقت احتمالی است که از درجه اعتبار ساقط است و الفاظ روایت به آن کمکی نمی‌کند، حدیث می‌گوید: (**دسته‌ای با این گفته‌شان که آن‌ها سیزده نفر و بیشتر می‌شوند، از دین خارج می‌شوند**) و معنای کلمه‌ی (یتعدّی) در کلام عرب «تجاوز: فراتر رفتن» می‌شود که در کتاب صحاح جوهري آورده شده. او نوشته: (...و عداه يعدوه: یعنی از آن عبور کرد...) [مشتقات کلمه‌ی «عدا» را به معنای «فراتر رفتن» آورده].[۱۲٥]

آن گونه که واضح است، تجاوز (عبور و فراتر رفتن) متناسب با باقی ماندن بر عقیده‌ی به امامت امام مهدی (ع) نیست بلکه منجر به نفی آن می‌شود، و این چیزی است که دعوت یمانی به آن معتقد نیست.

شاید گفته شود: مراد این است کسانی که با اعتقادشان به نفر سیزدهم از دین خارج می‌شوند، به سیزدهمین نفر اکتفا نمی‌کنند، بلکه کلمه‌ی (فصاعداً: به بالا) یعنی سیزدهمین، چهاردهمین، پانزدهمین و الی ما شاء الله. در نتیجه مقصود می‌تواند این باشد که خارج شوندگان از دین، کسانی هستند که بنا را بر اعتقاد به وجود امامان یا حجت‌هایی بعد امام دوازدهم (ع) می‌گذارند.

جوابش این است: مسأله یکی است، و تنها بعضی الفاظ تغییر کرده‌اند، امّا حقیقت هم یکی است، و همان‌طور که گفته شد، فقط کلمه‌ی (یتعدّی: فراتر می‌رود/ می‌گذرد) باعث سقوط اشکال می‌شود، چه برسد به نکته‌های دیگری که ذکر گردید.

۱۲٤- الغيبة- طوسی: ص۲۲۸.

۱۲٥- الصحاح- جوهري: ماده‌ی (عدا).

مولودی از پشت یازدهمین نفر:

از اصبغ بن نباته روایت شده: (به حضور امیر المؤمنین ﷺ رسیدم دیدم در افکارش غرق است و بر زمین می‌کوبد. عرض کردم: چه شده شما را می‌بینم که متفکرانه بر زمین می‌کوبید؟ آیا به خاطر رغبتی است که به زمین دارید؟ فرمود: نه به خدا. نه به زمین و نه به تمام دنیا حتی یک روز رغبتی پیدا نکرده‌ام، ولی به مولودی که از پشت یازدهمین فرزند از فرزندانم به دنیا می‌آید اندیشیدم. او همان مهدی‌ای است که زمین را همان گونه که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد می‌کند. او یک غیبت و حیرت خواهد داشت که در آن مردمانی گمراه و مردمانی هدایت می‌شوند. گفتم: حیرت و غیبت او چقدر طول می‌کشد؟ فرمود: شش روز، شش ماه‌یا شش سال! عرض کردم: و آیا این واقعاً اتفاق خواهد افتاد؟ فرمود: بله، همان‌طور که خلق هم شده است، ای اصبغ، تو کجا و این امر کجا؟ آن‌ها خوبان این امت هستند که همراه ابرار این عترتند. عرض کردم: بعد از آن چه می‌شود؟ فرمود: سپس خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد، چرا که او در این امر بِداءها [تصمیم به تغییر امور] و خواسته‌ها و اهداف و نهایت‌هایی قرار داده است).[۱۲۶]

این روایت در مصادر حدیث، یک بار به این صورت: (از پشت یازدهمین فرزندم) چاپ شده، و بار دیگر به صورت: (یازدهمین فرزند از پشت من). برای این‌که بدانیم کدام یک از نوشته‌ها درست است از مهم‌ترین کتاب‌هایی یاد می‌کنیم که روایت را به دو صورت زیر نقل کرده‌اند:

الف- مصادری که به صورت (از پشت یازدهمین) نوشته‌اند:

كتاب كافي شيخ كليني

كتاب غيبت شيخ طوسي با دو سند

كتاب الهداية الكبرى خصيبي

كتاب دلائل الإمامة محمّدبن جرير طبري

كتاب الاختصاص شيخ مفيد

كتاب كمال الدين و تمام النعمة شيخ صدوق.

۱۲۶- الكافي: ج۱ ص۳۷۹.

ب- مصادری که به صورت (یازدهمین از پشت من):

کتاب غیبت شیخ نعماني

کتاب کمال الدین و تمام النعمة شیخ صدوق در یک نسخه‌ی چاپ شده از آن

الامامة و التبصرة ابن بابویه قمي و کفایة الأثر خزاز قمي.

همان‌طور که دیدید کتاب الکافي را در رده‌ی (الف) یعنی در رده‌ی کتاب‌هایی که روایت را با قید (از پشت یازدهمین فرزند من) نوشته‌اند گذاشته‌ایم با این‌که نسخه‌ی چاپی اصلاح شده آن، نوشته:(مِن ظَهرِ [ي] الحَادِي عَشَر مِن وُلدِي: یازدهمین از فرزندان من)!

پس حرف (ي) از جانب نسخه برداران کتاب، به کلمه‌ی (ظهر) چسبانده شده است.

چند دلیل بر این امر وجود دارد:

یکی این‌که هیچ توضیح حاشیه‌ای بر این‌که این (ی) به برخی کتاب‌ها و به حدیث اضافه شده نوشته نشده است.

و دیگر این‌که خود این (ي) در کتاب شرح اصول کافي نوشته‌ی مولی محمّد صالح مازندراني به حدیث اضافه شده است.[۱۲۷] و پُر واضح است مولی که موصوف به محقق بودن و شارح بودن بوده نمی‌توانسته متن را به این صورت مردد استخراج کند. همان‌طور که در کتاب شرح خود به علت گذاشتن (ي) در بین پرانتز اشاره نکرد.

و باز این‌که هر کس این روایت را از کافی نقل کرده، آن را به صورت (از پشت یازدهمین فرزند) نوشته است. از آن جمله، راویانی همچون سید ابطحي[۱۲۸]، و علامه مجلسي در «مرآة العقول» به همین نحو روایت کرده‌اند.[۱۲۹]

بر فرض این‌که حدیث در بعضی نسخه‌ها به این شکل آورده شده باشد باز هم شکی باقی نمی‌ماند که در قیاس با احادیث مشابه، به این نسخه، اشکال خلاف قاعده بودن هم وارد می‌شود. و این امری است که باعث شده (ي) در پرانتز قرار گیرد.

اما درباره‌ی روایت کتاب کمال الدین در چاپ‌های زیر به صورت بدون (ی) آمده

الف- دار ذو القربی/ایران/چاپ اول/ سال ۱۴۲۸ هـ.

۱۲۷- ببینید: شرح اصول الکافي- مولی محمّد صالح مازندراني: ج۶ ص۲۵۶ – ۲۵۵.

۱۲۸- تهذیب المقال في تنقیح کتاب رجال النجاشي- سید محمّد علی ابطحی: ج۵ شرح ص ۲۱۲ – ۲۰۶.

۱۲۹- مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول: ج۴ ص۴۳.

ب- انتشارات طليعه‌ی نور/ایران/چاپ اول/سال ۱۴۲۵ هـــ.

ج- انتشارات طليعه‌ی نور/ایران/چاپ سوم/سال ۱۴۲۹ هـــ.

ولی در چاپ‌های بعدی به شکل دارای (ی) آورده شده است: چاپ انتشارات مؤسسه‌ی اسلامي جامعه‌ی مدرسين قم/ تحقيق و تصحيح علی اكبر غفاري/چاپ چهارم/سال ۱۴۲۲ هـــ.

اگر نقل روایت از کتاب «کمال الدین» را بررسی کنیم، در می‌یابیم که میرزا محمّد تقي اصفهاني آن‌را در کتاب «مکیال المکارم» به نقل از کمال الدین به صورت (مِن ظَهرِ) نقل کرده است.[۱۳۰] و این همان چیزی است که دلالت می‌کند (ي) بعدها به روایت اضافه شده است.

در رابطه با کتاب غیبت نعماني وقتی برایمان ثابت شد کليني در کتاب خود «الكافي» حدیث را به صورت (من ظهر: از پشت) آورده است، بدون شك شیخ نعماني نیز، در کتاب غیبت خود، آن را به همین صورت آورده اما خود این کتاب به نوبه خود دستخوش دخل و تصرف گشته است.

به این ترتیب ما در برابر حقیقت آشکاری قرار می‌گیریم و آن این‌که شکل صحیح این روایت، همان‌طور که در کتاب‌های معتبر آمده، به صورت (من ظهر الحادي عشر: از پشت یازدهمین) است.

و این حقیقت همان مضمون واقعی روایت است. چون می‌بینیم که حدیث از مولودی سخن می‌گوید و این مولود را روایات دیگری تبیین می‌نمایند که او در آخر الزمان خواهد آمد. صدوق در کمال الدین از امّ هاني ثقفیّه نقل می‌کند: بامداد خدمت سرورم امام محمّد باقر ﷺ رسیدم و به ایشان عرض کردم: آقای من! آیه‌ای از کتاب خدای تعالی بر دلم خطور کرده و مرا نگران ساخته و خواب از چشمم ربوده است، فرمود: ای امّ هانی بپرس. عرض کردم: سرورم! این قول خدای تعالی: ﴿فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ﴾ فرمود: ای امّ هاني! خوب مسأله‌ای پرسیدی. این مولودی در آخر الزّمان است. او مهدیّ این عترت است و برای او

۱۳۰- مکیال المکارم- میرزا محمّد تقی اصفهانی: ج۱ ص۱۱۳.

حیرت و غیبتی خواهد بود که گروه‌هایی در آن گمراه و گروه‌هایی نیز هدایت یابند و خوشا به حال تو اگر او را درک کنی و خوشا به حال هر کسی که او را درک کند).[۱۳۱]

همان‌طور که در مدت غیبتش تردید است بین شش روز، شش ماه یا شش سال! و این‌ها عددهایی است که با هیچ یک از دو غیبت امام مهدی- محمّد بن الحسن (ع)- تناسب ندارد.

اما تصویری که نویسنده‌ی سطرها برای فهم حدیث ارائه می‌کند این است: (داشتم درباره‌ی مولودی که از پشت من است فکر می‌کردم -سپس سکوتی واجب در کلام وجود دارد- یازدهمین فرزند از فرزندان من).

پاسخش این است: چنین سکوتی در روایت نیامده است و اگر دوباره کلام از (یازدهمین... الخ) شروع شود، باعث اشتباه می‌شود چرا که شنونده بعد از این سکوت -که نویسنده‌ی سطرها حد و زمان آن را مشخص نکرده- گمان می‌کند جمله‌ی بعد از سکوت، ارتباطی با جمله‌ی قبل از آن ندارد در این گونه موارد برای ارتباط بین دو جمله به‌یک ضمیر (هُوَ: او) احتیاج داشتیم تا اشتباه احتمالی را از بین ببرد اما در این‌جا این ضمیر موجود نیست.

هم‌چنین کلمه‌ی (من ظهري: از پشت من) که در روایت آمده دقیقاً معنایش می‌شود: (من ولدي: از فرزندان من) پس تعبیر او از نظر فصاحت دچار اضطراب می‌شود.

اما این گفته‌ی نویسنده‌ی سطرها: (هر شخصی از ذریه‌ی من همانا از پشت من است) نمی‌تواند تفسیر کلام امیر المؤمنین (ع) باشد، چرا که ایشان (ع) درباره‌ی پشت خود حرف نمی‌زنند بلکه سخن از پشت یازدهمین نفر از فرزندان ایشان است.

اما این‌که او عبارت را به این نحو: (مولودی از فرزندان من از پشت یازدهمین نفر) ترسیم می‌کند، حیله‌گری و حتی تحریف کلمات از جایگاه‌هایش است (جای «از پشت من» و «از فرزندان من» را عوض کرده است). و اما سخن گفتن از حذف حرف علّه (یاء) برای به هم چسباندن دو ساکن (التقاء ساکنین) پذیرفتنی نیست چون بسیار بی‌مزه است. حتی اگر هم نکته‌ای در بر داشته باشد، از کی تا حالا در **نوشتار** برای به هم چسباندن دو ساکن، حروف حذف می‌شوند؟

۱۳۱- کمال الدین و تمام النعمة- شیخ صدوق: ص۳۳۰، و: بحار الأنوار- علامه مجلسي: ج۵۱ ص۱۳۷.

حال، اگر تخیل و اوهام دلیل است، چرا درباره‌ی آن چه نعماني نقل کرده، چنین کلامی‌را از تو نشنیدیم؛ مثلاً چرا نمی‌گویی: چون کليني آن را با کسره (من ظهرِ) نوشته نعمانی هم خیال کرده آن کسره (یاء) بوده است. آیا فقط شما حق دارید که به اوهام استدلال کنید؟

همچنین، نویسنده‌ی سطرها به آن‌چه در رسائل شیخ مفید آمده استدلال می‌کند که به این گونه است: (گفت: طریق این احادیث را و توجیه و وجه دلالت آن را برای ما بیان کن. گفت: در این حدیثی که شیعه و سنی آن را نقل کردند، ابتدا خبر کمیل ابن زیاد است که گفت: به حضور امیر المؤمنین ﷺ شرفیاب شدم در حالی که او بر زمین چیزی می‌کشید. عرض کردم: مولاي من چه شده که بر زمین چنین می‌کنید؟ رغبتی به آن دارید؟ فرمود: به خدا قسم هرگز حتی ساعتی بدان رغبتی نداشتم. ولی به همین نفر از فرزندان حسین می‌اندیشیدم. هم اوست که زمین را همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد می‌نماید. او غیبتی خواهد داشت که هر اهل باطلی در آن به شک می‌افتد. ای کمیل بن زیاد! چاره‌ای نیست مگر این‌که خدا در زمینش حجتی بگمارد، یا شخصیتش آشکار و مشهور است و یا پنهان و در پس پرده، برای این‌که حجت‌های خدا باطل نشوند... خبر طولانی است و ما فقط به محل شاهد بسنده کردیم).[۱۳۲]

می‌گویم: این استشهاد او عین همی دستی است. چرا که پُر واضح است که شیخ مفید در صدد آوردن روایت نبوده، بلکه احتجاج او به مضمون آن است. شاید این جمله‌ی او: (و خبر طولانی است و ما فقط شاهد آنرا آوردیم)، کلامش را تفسیر کند، همان‌طور که ظاهراً از گفته‌ی او این‌چنین بر می‌آید که انگار شیخ مفید خبر را با کلمات و جمله بندی خودش و با تکیه بر محفوظاتش می‌نوشته است و شاید به همین خاطر بین نام کمیل بن زیاد و نام اصبغ بن نباته به اشتباه افتاده است. واقعاً که چنین سطحی از استدلال گوارایتان باشد!

می‌گویم: و شاید چیزی که شیخ مفید روایت کرده، روایت دیگری به جز روایت نقل شده از اصبغ بن نباته باشد، بنابراین دیگر از چوبدستی نویسنده‌ی سطرها اثری باقی نمی‌ماند لنگ بودن او برای نابینایان نیز آشکار می‌شود چه برسد به انسان‌های بینای بصیر.

وصیت رسول خدا ﷺ

۱۳۲- رسائل في الغيبة – شيخ مفيد: ج۲ ص۱۲و ۱۳.

نویسنده‌ی سطرها به شیوه‌ی فرصت طلبان شکست خورده، به گفته‌ی سید احمد الحسن علیه السلام که فرموده: (و روایات اهل بیت اسم و صفات و محل زندگی مهدی اول را به تفصیل بیان نموده‌اند پس نام او احمد و کنیه اش عبد الله –اسرائیل– است یعنی این‌که مردم ناخواسته و بر خلاف میلشان او را اسرائیلی خطاب می‌کنند) به این گونه اعتراض می‌کند که: (بنا بر وصیت، عبدالله اسم است نه کنیه).

با این‌که سید احمد الحسن علیه السلام وصیت را در این کلامش ذکر نکرد –که همین برای ابطال کلام نویسنده‌ی سطرها کافی است– و با وجود بی ارزش بودن این اشکال، ما پاسخش را این‌گونه می‌دهیم:

کنیه و لقب را می‌توانیم اسم هم بنامیم و نمی‌دانم که این فرصت طلب چرا به کلمه‌ی «مهدی» توجه نکرده، زیرا آن هم لقب است ولی با این وجود رسول خدا کلمه‌ی «اسم» را برای آن به کار برده است.

با وجود این‌که او اقرار کرده که از عبارت «اول المؤمنین» می‌شود وجود وصی (احمد) در عصر غیبت کبری را استفاده کرد، ولی نفس بیمار او وادارش می‌کند که این اشکال را مطرح کند که: (شاید این روایت معنی دیگری داشته باشد که بعد از ظهور فهمیده شود)! سپس تعدادی از آیات قرآن را می‌نویسد که هیچ کدامشان با معنای مورد نظر ما تعارض ندارد، به گونه‌ای که خودش هم جرأت نمی‌کند بگوید که‌این آیات با کلام ما متعارض است.

می‌گوید: (انصار به حدیث امام رضا علیه السلام با جاثلیق مسیحی و رأس الجالوت یهودی احتجاج می‌کنند بر این‌که ممکن نیست غیر از صاحب وصیت کسی آن را ادعا کند) و می‌گوید: (این مطلب صحیح نیست که ما گمان کنیم دلیل اثبات نبوت پیامبر خدا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم این است که اسمش در کتاب‌های مقدس آسمانی ذکر شده است).

جواب: این حدیث را که محورش اسم می‌باشد مرور می‌کنیم:

محمّد بن فضل در حدیثی طولانی نقل می‌کند که امام رضا علیه السلام در مجلسی بزرگ در بصره حاضر شد که در آن عده‌ای از دانشمندان از جمله جاثلیق مسیحی و رأس الجالوت حضور داشتند. امام رضا علیه السلام رو به جاثلیق کرده و فرمود: (آیا انجیل به نبوت محمّد راهنمایی می‌کند؟ جواب داد: اگر انجیل به آن اشاره‌ای داشت ما آن را انکار نمی‌کردیم. ایشان فرمود: به من از آن بخش از سفر سوم انجیل خبر بده. جاثلیق گفت: اسمی‌از اسماء خداست که ما مجاز

به اظهارش نیستیم. امام رضا ﷺ فرمود: اگر به تو اثبات کنم که آن اسم محمّد است... و بعد از آن که امام ﷺ نام رسول خدا ﷺ را در انجیل و تورات برایشان آورد –جاثلیق و رأس الجالوت–گفتند: به خدا قسم او برای ما چیزی آورد که به هیچ عنوان نمی‌توانیم آن را رد کنیم و نه به آن پاسخ دهیم مگر این‌که بخواهیم تورات و انجیل و زبور را رد کنیم در حالی که موسی و عیسی ﷺ پیش از این به ما بشارت او را داده بودند ولی تا به الان برای ما ثابت نشده که او همان محمّد است و به صرف این‌که او نامش محمّد است نمی‌توانیم به پیامبری او اقرار کنیم و شک داریم که او همان محمّد شما است امام رضا ﷺ فرمود: شما شک را دلیل خود قرار داده‌اید! آیا خداوند متعال از آدم تا امروز پیامبری را با نام محمّد فرستاده است؟ در این هنگام بود که آنان از پاسخ درمانده شدند...).[۱۳۳]

ای فرصت طلب! ما به دنبال بیان دلائل رسول خدا از کتاب‌های مسیحیان نبوده‌ایم بلکه می‌خواستیم بیان کنیم استدلال امام رضا ﷺ نشان می‌دهد تنها کسی می‌تواند به وصیت استدلال کند که صاحب وصیت باشد، پس کمی تقوای الهی پیشه کنید و از شیاطین انسانی جدا شوید.

اما سخنش در رابطه با کلمه‌ی «تتبیر» با کتمانی روشن و دروغی عمدی همراه بود، زیرا با این‌که معنای آن را از «لسان العرب» نقل کرد که به معنای قطع کردن و از بین بردن است اما این معنی را در نظر نگرفته و گفته است: (پس معنا این‌گونه است: خدا عمر او را ناقص می‌کند یا این‌که لبه عمرش می‌شکند (یعنی مقداری از عمر او کاسته می‌شود)! و معترض شد که در این‌جا کلام متوجه کسی است که ادعای امامت کند نه کسی که ادعای وصی بودن کند! نمی‌دانم چه کسی او را فریب داده و به او گفته که ما چیزی غیر از این می‌گوییم؟

می‌گوید: (روایت وصیت خالی از اشکالات معنایی و دستکاری نیست زیرا روایت می‌گوید که اسم مهدی فقط بر امیر المؤمنین اطلاق می‌شود).

جواب: روایت چنین چیزی را بیان نکرد بلکه گفت: (خداوند متعال تو را در آسمان خود، علیّ مرتضی و امیر المؤمنین و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نامید و این نام‌ها برای کسی غیر از تو صحیح نیست).

۱۳۳– إثبات الهداة: ص۱۹۵ – ۱۹۴.

اگر صفتی را به شخصی نسبت دادیم دلیل نمی‌شود این صفت را از بقیه سلب کنیم، ولی این‌که صفت امیر المؤمنین را فقط می‌توان به علی بن ابیطالب (ع) نسبت داد به خاطر علتی است که خود اهل بیت (ع) آن را توضیح داده‌اند که او تنها کسی است که از نظر علم، مؤمنین را تغذیه می‌کند.

همان‌طور که روایت فرمود: (خداوند در آسمانش تو را این گونه نامیده است) یعنی در آسمان و همچنین فرمود: (این اسمها برای شخصی غیر از تو صحیح نمی‌باشد) یعنی تمام نام‌های بر شمرده شده، نه این‌که تنها یک نام چنین خصوصیتی دارد. همچنین در روایات بسیاری داریم که همه اهل بیت (ع) مهدی می‌باشند، و این‌که امام مهدی (ع) نیز مهدی نامیده شدند. این روایات اطلاق معنای وصیت را تخصیص می‌زند، پس به عنوان مثال معنای روایت شریف این می‌شود که صفت مهدی به کامل‌ترین معنایش، بر کسی جز علی (ع) صدق نمی‌کند یعنی علی (ع) بالاترین و کامل‌ترین مصداق برای صفت مهدی است.

می‌گوید: (روایت شیخ طوسی (وصیت)، با روایتی که می‌گوید با مهدی (ع) بین رکن و مقام بیعت می‌شود و او سه نام دارد «أحمد و عبد الله و مهدي»، تعارض دارد، در حالی که معروف است آن کسی که بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد خود امام مهدی (ع) است)!

جواب: اگر قضیه را معکوس بنگری به هدف درست رسیده‌ای. این روایت آخر، روایت وصیت را تأکید می‌کند، و بر این دلالت دارد که شخصی که بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد احمد است، و مراد از روایتی که از امام محمّد باقر (ع) نقل کردم نیز احمد است.

به انصار دروغ نبند زیرا آن‌ها نمی‌گویند که امام مهدی (ع) بعد از بیعت گرفتن از مردم در بین رکن و مقام، برای وصیّش بیعت می‌گیرد، کتاب‌های انصار موجود است، بگو این را که خیال کردی در کجا گفته‌اند؟ آگاه باش که احمد فقط برای پدرش (ع) بیعت می‌گیرد او نیامده تا برای خود عظمت بخواهد بلکه برای کسی که او را فرستاده عظمت می‌خواهد.

می‌گوید: (روال حدیث این را می‌رساند که منظور از فرزند، فرزند مستقیم خود امام است، و این‌که پیامبر اکرم (ص) فرمودند «وصیت را به فرزندم تحویل دهد» فرزند مستقیم خود پیامبر از طریق حضرت زهرا (س) است) !!

جواب: نمی‌دانم نویسنده‌ی سطرها به شوخی این را نوشته یا در نوشته خود جدی بوده است؟ اگر این را از روی شوخی و مزاح نوشته، شوخی‌اش به غایت بی‌مزه است، اما اگر در سخنش جدی بوده باشد درباره او چه قضاوت می‌کنید؟

خیلی خوب، اگر امام حسین ﷺ، در حالی که فرزند دخترش زهرا ﷺ می‌باشد فرزند مستقیم پیامبر اکرم ﷺ محسوب می‌شود، پس چرا سید احمد الحسن ﷺ از طریق سلمان فرزند مستقیم امام مهدی ﷺ محسوب نشود؟ حال، وقتی که امام حسین ﷺ را فرزند مستقیم پیامبر اکرم ﷺ می‌دانید، بگویید که فرزند مستقیم در نزد شما چه معنایی دارد؟

اصلاً از کدام روال سخن می‌گویی؟ این‌که امامت در «فرزندان» و «فرزندانِ فرزندان» قرار دارد، مسأله‌ای است که نصب الهی آن را تعیین می‌کند، ﴿ذريةً بعضُها من بعضٍ﴾ فرزند، فرزند است هر چقدر که پایین رود و پدر، پدر است هر چقدر که بالا رود. به کلام امام کاظم ﷺ که به حضرت رسول ﷺ سلام می‌دهد توجه کنید: (سلام بر تو ای پدرم)، اگر حضرت رسول پدر اوست، او نیز قطعاً فرزند پیامبر ﷺ است در حالی که می‌بینیم پدران بین امام کاظم ﷺ و پیامبر ﷺ بسیار بیشترند تا پدران بین سید احمد الحسن ﷺ و امام مهدی ﷺ. در کافی روایت شده که: (عده‌ای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از علی بن حسان، از بعضی اصحاب ما نقل می‌کنند: نزد امام کاظم ﷺ و هارون خلیفه‌ی وقت و عیسی بن جعفر و جعفر بن یحیی در مدینه بودم. به سوی قبر پیامبر ﷺ رفتند، هارون به امام کاظم ﷺ عرض کرد: پیشقدم شو ولی او نپذیرفت هارون سلام کرد و به گوشه‌ای ایستاد عیسی بن جعفر به امام کاظم ﷺ گفت پیشقدم شو ولی او باز نپذیرفت عیسی نیز سلام کرد و بعد به کنار هارون ایستاد جعفر نیز به ایشان گفت پیشقدم شو ولی او نپذیرفت، او هم سلام کرد و کنار هارون ایستاد آن‌گاه أبو الحسن ﷺ پیش رفت و فرمود: سلام بر تو ای پدرم از خدایی که تو را انتخاب کرد و از بین بهترین‌ها تو را برگزید و تو را هدایت نمود و هدایت را به دست تو داد می‌خواهم که بر تو صلوات فرستد. هارون به عیسی گفت: شنیدی که او چه گفت؟ گفت بله، هارون گفت: شهادت می‌دهم که او ﷺ پدر بر حقش ﷺ است).[۱۳٤]

از شما می‌خواهم که دست کم مانند هارون (لعنه الله) انصاف داشته باشید!

۱۳٤- الكافي – شيخ كليني: ج۴ ص۵۵۳.

ولی این‌که او روایت «اعقاب» و «اعقابِ اعقاب» را دستاویز خود قرار داده جوابش را شیخ طریحی در مجمع البحرین داده است: ("عقِب" و "عقب" با سکون قاف به فرزند و فرزندِ فرزند گویند، و اعقابِ اعقاب: را به فرزندانِ فرزندان گویند).[۱۳۵]

پس اگر «عقب» به معنای «فرزند» و «فرزندِ فرزند» است، اشاره به فرزندان مستقیم و بی‌واسطه داشته باشد، در نتیجه اعقاب اعقاب اشاره به معنایی غیر از این دارد.

ولی جواب گفته‌ی او درباره‌ی کلام اهل بیت (ع) که فرمودند: (اگر ما درباره مردی چیزی را گفتیم و در او محقق نشد ولی در فرزند و یا فرزند فرزند او محقق شد این مطلب را انکار نکنید)، روایات زیادی در این مضمون داریم که مشخص می‌کند که این روایت درباره‌ی قائم است، یا این‌که دست کم قائم یکی از مصادیق این روایت است، لطفاً این روایت را نیز ملاحظه بفرمایید:

ابو بصیر، از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: (خدای تعالی به عمران (پدر مریم مادر عیسی (ع)) وحی کرد که من به تو پسری می‌بخشم، سالم و مبارك که به اذن خدا کور مادر زاد و پیس را درمان می‌کند و مردگان را زنده کند و پیغمبر بنی اسرائیل قرارش خواهم داد، عمران این مطلب را به همسرش «حنة» که مادر مریم است گزارش داد، چون به مریم حامله گشت، فکر می‌کرد که حملش پسر است، چون او را زائید (و دید دختر است) گفت: پروردگارا! «من دختر زائیدم و پسر مانند دختر نیست» یعنی دختر که پیغمبر نمی‌شود. خدای عز و جل (در باره او) می‌فرماید: «خدا به آن‌چه او زائیده داناتر است»، سپس چون خدای تعالی عیسی را به مریم بخشید، او همان پیغمبری بود که به عمران بشارت داده بود و به او وعده کرده بود. پس هر گاه ما درباره‌ی مردی از خاندان خود چیزی گفتیم، و در فرزند یا فرزند زاده‌ی او پیدا شد آن را انکار نکنید).[۱۳۶]

همان‌گونه که همه می‌دانند عیسی (ع) همان قائم بنی اسرائیل بود. اما چیزی که نویسنده‌ی سطرها گمان کرده باطل است که می‌گوید: «اعتقاد به احمد مستلزم این است که محمّد بن الحسن نه قائم باشد و نه مهدی» زیرا در روایات از او با نام مهدی و قائم یاد شده است،

۱۳۵- مجمع البحرين – شيخ طريحي: ج۳ ص۲۱۵.

۱۳۶- الكافي: ج۱ ص۵۳۵ ح۱.

بنابراین، منظور در روایت مورد بحث، مهدی و قائم دیگری می‌باشد که بنا به ضرورت‌هایی مثل امتحان خلق و غیره، نام او را به روشنی بیان نکردند.

نویسنده درباره‌ی این روایت: (خداوند یک شبه امر او را سامان می‌دهد)، کلامی را به انصار نسبت داده در حالی که مصدر آن را نقل نکرده در صورتی که موظف بود آن را بیان کند، ما این‌جا به دنبال جدال زیرکانه‌ای نیستیم که تو در آن برخی امور را ذکر می‌کنی و برخی اقوال را این‌گونه بدون سند نسبت می‌دهی، و اگر اوضاع حوزه‌های آخر الزمان این گونه است، بدانید این شیوه‌ای نیست که بتواند کسی را به علم برساند.

می‌گوید: (این روایت (وصیت) اسم مهدیین را ذکر نکرده است و ایمان آوردن به آن‌ها منوط به دانستن نام آن‌ها است).

جواب: این گمانه‌زنی کاملاً بدون دلیل است، و قبلاً توضیح دادیم که شناخت امام زمان در ایمان آوردن به مهدیین کافی است. گذشته از این آن کسی که نام‌ها را بیان نکرده است پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد و یقیناً او از شما حکیم‌تر است، و اگر واقعاً به ایشان ایمان دارید، مقتضای ایمان شما این است که به طور کلی به وجود مهدیین بعد از امام مهدی ﷺ و نیز به اولین مهدی که در وصیت نامش ذکر شده است، ایمان داشته باشید. این امتحان شماست، به خودتان بنگرید! نگذارید ابلیس (لعنه الله) تا این حد شما را با وسوسه‌هایش خوار گرداند.

نویسنده، این حدیثی را که در کتاب سلیم آمده است نقل می‌کند: (... ای طلحه آیا ندیدی که رسول الله ﷺ فرمود: برای من کتف و جوهر بیاورید تا چیزی بنویسد که امت بعد از او دچار گمراهی و اختلاف نشوند؟ در این هنگام دوست تو (عمر) حرفش را گفت که: «پیامبر خدا هذیان می‌گوید» رسول الله ﷺ نارحت شد و ننوشت؟ عرض کرد: بله شاهد این ماجرا بودم. امیر المؤمنین ﷺ فرمود: پس از این‌که شما رفتید پیامبر ﷺ مرا از آن و از چیزی که قرار بود در آن بنویسد و همه‌ی امت را بر این نوشته گواه بگیرد، با خبر کرد. جبرئیل ﷺ به او ﷺ خبر داد: « پروردگار متعال از این‌که امت پس از او دچار تفرقه می‌شوند و اختلاف بینشان بوجود می‌آید آگاه است»، آنگاه یک صحیفه خواست و پس از آن، هر چه را که می‌خواست در کتف بنویسد به من املا کرد و سه بزرگوار را بر آن شاهد گرفت، سلمان و أباذر و مقداد، و آن ائمّه هدایت گری که تا روز قیامت خداوند اطاعت آنان را واجب کرده است را نام برد. نام مرا برد که اولین آن‌ها هستم سپس این پسرم — دست

خود را به نشان اشاره به حسن نزدیک کرد – سپس حسین و سپس نُه فرزند از فرزندان این پسرم– یعني حسین –).[۱۳۷]

و بعد از آن که اعتراف می‌کند این حدیث اجمال دارد، حق را کتمان می‌کند و می‌گوید که این روایت، امامان واجب الاطاعه را تا روز قیامت ذکر می‌کند و این‌که آن‌ها دوازده نفرند!

می‌گویم: این روایت در پیش روی ماست، کجای این روایت گفته است که امامان تا روز قیامت دوازده نفرند، و کجای این روایت نام‌های امامان دوازده گانه را یاد کرده آن گونه که او می‌پندارد، آیا می‌توان به این آشکاری در روز روشن بدون هیچ‌گونه خجالت و شرم‌ساری دروغ گفت؟ طبیعتاً او با این کار می‌خواهد دست پیش را بگیرد که پس نیفتد قبل از این‌که کسی بر او اشکال وارد کند که ای نویسنده! خودت در چند خط پیش گفتی: روایت وصیت نام مهدیین را یاد نکرده پس در نتیجه ما نمی‌توانیم به مهدیین مذکور در روایت اعتقاد داشته باشیم، چگونه می‌توانی از این روایت چنین استدلالی را بچینی در صورتی که این حدیث هم نامی‌از امامان نبرده است؟؟

در این هنگام سخن تو (این روایت با روایت شیخ طوسی تعارض دارد، زیرا روایت سلیم می‌گوید این امامان واجب الاطاعه تا روز قیامت می‌باشند نه تا ظهور مهدیّین) چه معنایی دارد؟

می‌گویم: این سخن امیر المؤمنین (ع): (و پیامبر (ص) اسم ائمّه‌ی هدایت گر را تا روز قیامت نام برد) شامل مهدیین نیز می‌شود و امر قبل از قیامت به دست آن‌ها می‌رسد. ولی این‌که فقط خود را و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را ذکر کردند و اشاره‌ای نیز به نه فرزند امام حسین داشتند وجود کسانی غیر از ائمّه (ع) را نفی نمی‌کند؛ زیرا اثبات یک چیز غیر آن را نفی نمی‌کند، این مقدار از امامان در آن زمان محل ابتلا و آزمایش مردم بود به همین خاطر نام بردن ایشان به حسب همین ضرورت واجب بود، حال آن که هیچ نیازی به ذکر نام مهدیین (ع) در آن زمان وجود نداشت.

۱۳۷– کتاب سلیم بن قیس – تحقیق محمّد باقر انصاری: ص۲۱۱.

با این‌که می‌داند این سخن امیر المؤمنین (پیامبر ﷺ ... نام برد) به معنای نام بردن نام های ائمّه نیست، بلکه اشاره‌ای است به ائمّه ﷺ ، و اگر این گونه نیست پس باید بگوییم روایت سلیم مضطرب است، زیرا این روایت فقط امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین ﷺ را نام می‌برد.

و روایاتی شبیه به این‌که از وصیت مهر و موم شده که خاص هر وصی است سخن می‌گوید، هیچ تعارضی با وصیت مقدسه ندارد، همان گونه که گفتیم ذکر تعداد و اثبات آن، غیر از خود را نفی نمی‌کند، و این‌که در برخی نسخه‌های روایت گفته شده که وصیت با ۱۲ نفر مهر و موم شده است، آن‌گونه که نویسنده‌ی سطرها گمان کرده، به این معنا نیست که اوصیاء فقط ۱۲ نفرند؛ زیرا کمترین چیزی که می‌توان در این مقام گفت این است که تکلیف مهدیین در وقت خودش مشخص می‌شود، و در روایات بسیاری آمده که مهدی با امر جدیدی می‌آید که از قبل نبوده است. بنابراین از روی عجز و تهی دستی است و بلکه به خدا قسم از بیماری قلب‌ها است که انسان در چنین مقامی‌به گمانه‌زنی هایی چنگ زند که هیچ کدام از روایات به آن تصـــریح نکرده‌اند، حتی این روایات ظهور در این گمان‌ها هم ندارند، تازه دفع این معانی امکان پذیر و آسان است، بلکه می‌توان ده‌ها روایتی را که دلالت بر وجود مهدیین دارند را عرضه کرد.

ولی سخن او درباره‌ی روایت زیر: (محمّد بن حسین از موسی بن سعدان از عبد الله بن قاسم از عبد الله بن سنان نقل می‌کند: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: جبرئیل به نزد رسول الله ﷺ آمد همراه او صحیفه‌ای مهر و موم شده بود هفت مُهر از طلا داشت، جبرئیل به او دستور داد که اگر مرگش فرا رسید این صحیفه را به علی بن ابی‌طالب تحویل دهد و او نیز بر اساس این صحیفه عمل کند و این صحیفه را برای کسی غیر از خودش تجویز نکند و این‌که هر وصی را امر کند که مُهر مربوط به خود را باز کند و به آن‌چه در آن وجود دارد عمل کند و این صحیفه را برای کسی دیگر تجویز نکند).[۱۳۸]

۱۳۸- بصائر الدرجات – محمّد بن الحسن الصفار: ص۱۶۶.

آن‌جا که گمان می‌کند که این حدیث را راویان و یا نسخه‌برداران حدیث دستکاری کرده‌اند، یا این‌که واقفیان در آن تحریف ایجاد کرده‌اند، سخنی بدون دلیل است، و می‌توانست -اگر تقوی می‌داشت- سخن گفتن در این مورد را کمی به تأخیر بیندازد.

ولی این روایت: (از امام صادق (ع) نقل شده است که: وصیت از آسمان بر وجود رسول الله به صورت نوشته‌ای مهر و موم شده نازل شد و هیچ نوشته‌ای بر رسول الله بجز وصیت مهر و موم شده نازل نشد، جبرئیل به او گفت: یا محمّد، این وصیت تو است که باید در حق اهل بیتت به امتت برسانی، رسول الله (ص) گفت: کدامین از خاندان من ای جبرئیل؟ عرض کرد: نجیبِ خداوند و نسل او از آن‌ها ست تا علم نبوت را قبل از إبراهیم از تو به ارث ببرد بر این صحیفه مهرهایی زده شده بود، علی (ع) مهر اول را باز کرد و همان‌گونه که به او دستور رسیده بود عمل کرد. سپس حسن (ع) مهر دوم را باز کرد و آن گونه که دستور داشت عمل کرد. سپس حسین (ع) مهر سوم را باز کرد و دید که در آن نوشته شده بجنگ و بکش و کشته می‌شوی و به هدف شهادت بر قومی‌خروج کن و آن‌ها هیچ شهادتی ازشان قبول نمی‌شود مگر در جوار تو او نیز همان گونه که گفته شده بود عمل کرد سپس علی بن الحسین (ع) مهر چهارم را باز کرد دید در آن نوشته شده که در را بکوب و پس از این‌که علم پنهان شد، سکوت اختیار کن. سپس آن را به محمّد بن علی (ع) تحویل داد و او مهر پنجم را باز کرد، دید که نوشته شده کتاب خدا را تفسیر کن و پدرت را تصدیق کن و علم را برای فرزندت به ارث بگذار و امت را آماده کن، و حق را بگو چه در حال امنیت و چه در حال ترس، و از کسی جز خدا نترس او نیز این گونه عمل کرد. سپس وصیت را به بعد از خودش تحویل داد، معاذ بن کثیر گفت: به آقا عرض کردم: آیا تو همانی؟ فرمود: تو را به این امر چه کار؟ مگر این‌که بروی و از جانب من آن را روایت کنی؟ بله من همانم. تا جایی که برای من دوازده اسم برشمرد سپس ساکت شد، عرض کردم: سپس چه کسی؟ فرمود: همین قدر برای تو کافی است).[۱۳۹]

این روایت بر خلاف آن‌چه که نویسنده‌ی سطرها پنداشته است که فقط بر ائمّه دوازده گانه دلالت می‌کند، بر وجود مهدیین بعد از ائمّه دلالت دارد، اگر غیر از این بود امام (ع)

۱۳۹- الغیبة – نعمانی: ص۵۲ – ۵۳.

می‌فرمود «تمامش همین بود» نه این‌که بگوید «این برای تو کافی است». این برای تو کافی است یعنی: «این مقدار برای تو بس است، هر چند بیش از این هم وجود داشته باشد، زیرا تو نه تکلیف داری و نه با آن آزموده می‌شوی».

روایت بعدی: (مفضل بن عمر می‌گوید امام صادق ﷺ فرمود: گویا به قائم ﷺ می‌نگرم که بر فراز منبر کوفه است و سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر اطرافش هستند و ایشان صاحبان برتری و حاکمان خدا بر مخلوقاتش در زمین هستند تا آن که امام ﷺ از قبای خود یك نامه با مهری از طلا بیرون می‌آورد که سفارشی است از طرف رسول خدا برای او و چون آن را اعلام می‌دارد مانند گوسفندان وحشت زده‌ی گنگ از دورش می‌رمند و از آنان جز یك وزیر و یازده فرمانده کسی نمی‌ماند به همان اندازه که با موسی بن عمران ماندند. این‌ها در سراسر زمین می‌گردند و راه گریزی از او نمی‌یابند و به سوی او بر می‌گردند. به خدا من می‌دانم برای آن‌ها چه می‌گوید که به آن کافر می‌شوند).[۱۴۰]

او این گونه می‌پندارد که عهدی که در این روایت یاد شده، همان وصیتی است که به واسطه آن مردم دچار اشکال و اشتباه نمی‌شوند ولی روایت مذکور در کتاب شیخ طوسی نیست!! این سخن او جهل آشکار است زیرا عهدی که در روایت ذکر شده است تکلیف مخصوص امام ﷺ است که قرار است بر اساس آن عمل کند ولی برای اصحابش پذیرش آن سنگین می‌آید، در نتیجه عهد را برای آن‌ها بیرون می‌آورد تا قلب‌هایشان مطمئن شود که آن‌چه را گفته از روی همین عهد بوده است، دقیقاً مطابق آن‌چه از رسول الله به او رسیده است.

روایت بعدی این روایت را تأکید می‌کند: (... آن گاه که سپاه قائم وارد مدینه می‌شود قریش ناپدید می‌شود و این کلام علی بن ابیطالب است که می‌فرماید: «به خدا قسم که وقتی وارد مدینه می‌شوند قریش آرزو می‌کند که به اندازه ذبح یک گوسفند (هر چند ناچیز) فرصتی داشته باشد تا با تمام قوا ایستادگی کند و هر آن‌چه که دارد و هر آن چه که ماه و خورشید بر آن می‌تابد را فدا کند» سپس حادثه‌ای می‌آفریند و وقتی او این کار را انجام می‌دهد قریش می‌گوید با ما بیرون بیایید به مصاف این طغیانگر، به خدا قسم اگر او محمّدی بود این کار را

۱۴۰- کمال الدین وتمام النعمة – شیخ صدوق: باب ۵۸ ح ۲۵ ص۶۷۳ – ۶۷۲.

نمی‌کرد و اگر علوی بود این چنین نمی‌کرد و اگر فاطمی بود این کار از او سر نمی‌زد، خدواند آن‌ها را به دست قائم می‌دهد، پس جنگجویان را از دم تیغ می‌گذراند و خانواده‌ها را اسیر می‌کند سپس راه می‌افتد تا این‌که به سرزمین «شقرة» می‌رسد نا گاه به او خبر می‌رسد که نماینده اش را کشته‌اند پس باز می‌گردد و آن‌ها را به گونه‌ای می‌کشد که واقعه «حرّة» در مقابلش ناچیز است. سپس حرکت می‌کند و مردم را به کتاب خدا و سنت رسول الله و ولایت علی و برائت از دشمنانش فرا می‌خواند، وقتی به منطقه‌ی «ثعلبیة» می‌رسد، مردی از زادگان پدری اش (که از نظر قدرت بدنی و شجاعت از بهترین مردم است البته به جز صاحب این امر) به سوی او می‌رود و می‌گوید: آهای چه می‌کنی؟ به خدا قسم تو این‌گونه مردم را هم‌چون گوسفندان می‌رمانی، آیا از رسول خدا عهدی به تو رسیده یا چیز دیگری سبب این کار است؟ خادمی‌که بیعت گرفتن به دست او بوده می‌گوید: به خدا قسم یا ساکت می‌شوی یا این‌که گردنت را می‌زنم؟ قائم به آن مرد می‌گوید: ای فلانی ساکت شو بله به خدا قسم عهدی از رسول خدا ﷺ همراه من است؛ فلانی آن همیان یا خورجین را بیاور، آن را می‌آورد و ایشان عهد را برای آن مرد می‌خواند، آن مرد می‌گوید: خداوند مرا فدای تو کند سرت را جلو بیاور تا بر آن بوسه بزنم او نیز سرش را جلو می‌آورد و آن مرد بین دو چشم او را بوسه می‌زند سپس می‌گوید: جانم به فدایت دوباره از ما بیعتی بگیر و او نیز از آنان بیعتی تازه می‌گیرد).[۱۴۱]

پر واضح است که عهد یاد شده تکلیف خاص خود ایشان است و آن وصیت که معنایش تصـــریح بر امامت امامان ﷺ باشد نیست.

ولی روایتی که نویسنده پیش از کلامش آن را نقل کرد، بر آن چه او گمان می‌کند دلالتی نداشته و به معنایی غیر از آن دلالت دارد و آن مضمون این است که شناخت قائم با وصیت امکان‌پذیر و کامل می‌شود و آن، این روایت است: (حارث بن مغیره نضري می‌گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردیم که صاحب الامر چگونه شناخته می‌شود؟ فرمود: با آرامش و متانت و علم و وصیت).[۱۴۲]

۱۴۱- بحار الأنوار – علامة مجلسی: ج۵۲ ص۳۴۳ – ۳۴۲.

۱۴۲- بحار الأنوار: ج۵۲ ص۱۳۸.

رجعت:

روایاتی که از آل محمّد ﷺ درباره رجعت به ما رسیده، می‌گوید اولین کسی که در رجعت می‌آید امام حسین ﷺ است و این‌که او بر امامی رجعت می‌کند که هیچ پشتی (فرزندی) ندارد.

از حسن بن علی خراز نقل شده که: (علی بن أبي حمزة نزد أبي الحسن الرضا ﷺ رفت و عرض کرد: تو امام هستی؟ فرمود: بله. باز گفت: از پدر بزرگت جعفر شنیدم که می‌فرمود: هیچ امامی بدون فرزند نیست، امام رضا ﷺ فرمود: ای شیخ! آیا فراموش کرده‌ای یا خود را به فراموشی می‌زنی؟! جعفر ﷺ این‌گونه نگفت بلکه گفت: هیچ امامی بدون فرزند نیست مگر آن امامی‌که امام حسین ﷺ برای او خارج می‌شود زیرا این امام فرزندی ندارد. عرض کرد: فدایت شوم راست می‌گویی از پدر بزرگتان این‌گونه شنیدم).[۱۴۳]

و معنای این‌که امام ﷺ که فرمود «امامی‌که پشت (فرزند) ندارد» بسیار واضح است، و این به معنای آن است که اولاد ندارد، ولی آنان که از مواجهه با این مطلب ناتوان ماندند به هر روشی که می‌توانند مغالطه درست کنند، در این باره نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (به نظر من ممکن است منظور از عقب در این حدیث فقط اولاد نیست بلکه شاید منظور فرزندی باشد که خلافت را بعد از امام تحویل بگیرد باشد)!

می‌گویم: سبحان الله، چه چیزی باعث شده این قدر گمانه زنی کنید[۱۴۴]، آیا غیر از این است که تنها شخصی به این گونه گمانه زنی اقدام می‌کند که ذره‌ای عقل در سر او نیست؟ خود نویسنده‌ی سطرها چندی قبل به این مطلب اعتراف کرد که عقب یعنی اولاد، پس چگونه نظرش برگشته و گفت: (به معنای کسی است که جانشین امام شود)؟

او برای گمانه زنی خود، به حدیث زیر استشهاد می‌کند:

(از حنان بن سدیر نقل شده: به أبي الحسن الرضا ﷺ عرض کردم: آیا امامی هست که عقب نداشته باشد؟ ایشان فرمودند: آگاه باش که برای من جز یک فرزند متولّد نخواهد شد اما

۱۴۳- نجم الثاقب: ج۲ ص۷۳، الغیبة – طوسی: ص۲۲۴.

۱۴۴- یعنی مدام می‌گوید شاید و شاید.

خداوند از طریق او نسلی فراوان به وجود خواهد آورد. ابو خداش گفت که من این حدیث را ۳۰ سال پیش شنیده بودم).[۱۴۵]

و توضیح می‌دهد و می‌گوید: (معنای سخن امام رضا (ع) که فرمود « آگاه باش که برای من جز یک فرزند متولد نخواهد شد » یعنی فرزندی که بتواند خلافت را از من بگیرد و امام باشد؛ در حالی که بقیه‌ی فرزندان او امام نبودند زیرا که امامت در دو برادر جمع نمی‌شود مگر حسن و حسین (ع)).

با صرف نظر از این‌که **عقب** ظهور در معنای کلّی **ذرية** و **اولاد** دارد پاسخ می‌دهیم:

۱- این حدیث به درد شما نمی‌خورد و باید متوجه آن‌چه که می‌گویی باشی، زیرا که مهدیّین — همان‌طور که احادیث به آن‌ها تصریح دارد- هم امامند و هم وصیّ، بنابراین استفاده کردن از این حدیث به عنوان شاهد مثال جایگاهی ندارد. زیرا می‌خواهی با این سخنت بگویی که آن مهدی و قائمی‌که امام حسین (ع) به سوی او و برای او رجعت می‌کند عقب ندارد، در حالی‌که ثابت شده است امام مهدی (ع) نسلی دارد که ائمّه‌ای در آن وجود دارند.

۲- حدیث امام رضا (ع) ظهور در این معنا دارد که ایشان هیچ فرزندی جز یکی نخواهد داشت، هر چند که برخی اخبار - با وجود اضطرابشان و تناقضشان - این نکته را یاد آوری می‌کنند که فرزندان دیگری نیز داشته است، و این هیچ منافاتی با آن‌چه ما گفتیم ندارد زیرا احتمال بداء وجود دارد.

۳- گذشته از معنای ظاهری حدیث، این نکته حائز اهمیت است که نویسنده‌ی سطرها در این صدد است که معنای عقب را منحصر در امام کند، ولی معنای حدیث، به چنین انحصارهایی کمک نمی‌کند روال حدیث می‌رساند که امام رضا (ع) در زمان حدیث صاحب ذریه نبوده است. این معنا واضح است زیرا حنان بن سدیر از امام (ع) سوال می‌کند: (آیا امامی‌هست که عقب نداشته باشد)، زیرا این سوالی کلی است، ولی از جوابی که امام (ع) به او داد روشن می‌شود که سوال کننده منظورش خاص امام رضا (ع) بوده است. زیرا به او پاسخ داد: (آگاه باش که برای من جز یک فرزند متولد نخواهد شد اما خداوند از طریق او نسلی فراوان به وجود خواهد آورد). یعنی این‌که امام جواب را روی خود متمرکز می‌کند،

۱۴۵- كشف الغمة – ابن أبي الفتح اربلی: ج۳ ص۹۵.

روشن است که حضـــرت ﷺ کاملاً درک کرده منظور از سؤال خودش است، و سکوت سوال کننده و عدم پیگیری‌اش بر این مطلبی که ما می‌گوییم نیز دلالت بر همین امر دارد. بنابراین مفهوم حدیث این است که سؤال کننده‌ای که گمان می‌کند امام ﷺ فرزند ندارد، می‌خواهد از امام بپرسد که امامت بعد از او به دست چه کسی است. امام نیز به او خبر داد که یک فرزند متولد خواهد شد که امام بعدی است. و این مطلب هیچ ارتباطی به آن‌چه نویسنده‌ی سطرها پنداشته ندارد.

نویسنده‌ی سطرها گمان می‌کند حدیث زیر گفته‌ی او را تأیید می‌کند، در حالی که عکس این مطلب صحیح است. آن حدیث این است:

(از أحمد بن محمّد بن أبي نصر نقل شده که گوید: در قادسیه نزد امام رضا ﷺ رفتم و عرض کردم: فدایت شوم درباره چیزی می‌خواهم از شما سؤال کنم ولی شأن شما را از آن بالاتر می‌بینم، ولی سخن گفتن در این باره را مهم می‌دانم، زیرا می‌خواهم از آتش نجات پیدا کنم. ایشان دیدند که در چشمانم اشک جمع شده بود، به من فرمود: هر سوالی در هر رابطه‌ای که می‌خواهی از من بپرس. عرض کردم: فدایت شوم من از پدرتان درباره خلیفه‌ی بعد از ایشان سؤال کردم ایشان مرا به شما راهنمایی کردند در حالی که چند سال پیش در حالی که هیچ فرزندی نداشتید از شما درباره‌ی امام بعد از شما سؤال کردم فرمودید که فرزندم امام است، خداوند متعال نیز به شما دو فرزند داد، می‌خواهم بدانم کدام یک از این دو فرزند امام بعد از شما هستند؟ فرمودند: این چیزی که از من سوال کردی الان وقتش نیست. عرض کردم: فدایت شوم، شما امتحانات و آزمایشاتی که در دوران پدرتان از جانب خدا به سر مردم آمد دیدید، من نیز از این اتفاقات در امان نیستم. فرمود: هرگز، إن شاء الله، اگر آن چیزی که تو را می‌ترساند اتفاق بیفتد می‌توانم برای تو و امثال تو برای اثباتش دلیل بیاورم. آیا نمی‌دانی اگر امام برای خود ترس مرگ داشته باشد از جانب خدا بر او واجب است، که امامِ بعد از خود را با دلیلی آشکار معرفی کند؟ خداوند تبارك و تعالی در قرآن می‌فرماید: ﴿وَ مَا كَانَ اللهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ...﴾[۱۴۶] (خدا را نسزد گروهی را پس از آن که هدایتشان نموده گمراه گرداند تا وقتی که آن‌چه را باید از آن پروا کنند بر آن‌ها روشن

۱۴۶- التوبة: ۱۱۵.

سازد...). نگران نباش و هم خودت آسوده خاطر باش و هم خیال دوستانت را راحت کن، زیرا إن شاء الله تعالی بر خلاف آنچه که از آن هراسانند امر محقق خواهد شد).[۱۴۷]

این حدیث نیز مانند حدیث قبل، از امام ﷺ درباره‌ی عقِب سوال می‌کنند تا بفهمند که امام بعدی کیست، به همین خاطر همان جوابی را به آنان دادند که در حدیث قبلی داده شده بود، و آن، این‌که امام صاحب فرزندی خواهند شد که امامت را در دست می‌گیرد و این، هیچ ارتباطی ندارد که معنای عقِب را منحصر در امام کنید.

نویسنده‌ی سطرها با حدیث بعدی استدلال خود را می‌چیند:

(...مفضل گفت: سرورم آن‌گاه مهدي چه می‌کند؟ فرمود: سپاهیانی به سوی سفیانی در دمشق بر می‌انگیزد، آنان او را می‌گیرند و بر روی تخته سنگی سر می‌برند. سپس امام حسین ﷺ ظهور می‌کند به همراه دوازده هزار صدّیق و به همراه هفتاد و دو تن که در کربلا او را یاری کردند، چه بازگشت درخشان و سپیدی خواهد بود. سپس صدّیق اکبر أمیر المؤمنین علی بن أبي طالب ﷺ خارج می‌شود، برای او در نجف مکانی ساخته می‌شود که رکن‌ها و ستون‌های مرتفعی دارد: یکی در نجف، یکی در هجر، یکی در صنعاء، و دیگری در یکی از زمین‌های پاک، گویی که می‌بینم چراغ‌های این مکان آسمان و زمین را روشن می‌کند، مانند روشنایی ماه و خورشید، در این هنگام نهان‌ها آشکار می‌شوند، و هر مادر شیردهی نوزاد خود را رها می‌کند. تا آخر آیه...).[۱۴۸]

می‌گویم: این حدیث آن‌چنان قدرت ندارد تا با روایات مهدیین (که متواترند) تعارض داشته باشد پس در نتیجه این حدیث کلّاً ساقط است، البته اگر قائل به وجود تعارض باشیم. با این‌که حدیث در صدد بیان ترتیب زمانی حوادث نیست که بتوان از آن برای اثبات رجعت بعد از امام مهدی ﷺ استفاده کرد، مخصوصاً در جایی که از حرف (سپس) که حرفی است برای مهلت دادن بسیار، استفاده می‌کند، حدیث می‌گوید: (سپس حسین ﷺ ...)، و بعد از آن می‌گوید: (سپس صدیق اکبر أمیر المؤمنین علی بن أبي طالب ﷺ)، زمانی که دانستیم حسین ﷺ اولین کسی است که در رجعت باز می‌گردد و امیر المؤمنین ﷺ نیز آخرین نفر

۱۴۷- قرب الإسناد – الحميري القمي: ص ۳۷۷ – ۳۷۶.

۱۴۸- بحار الأنوار – علامه مجلسی: ج۵۳ ص۱۶.

است، و بین این دو بزرگوار ائمّه و انبیاء می‌آیند، برای ما روشن می‌شود که حدیث در صدد بیان ترتیب زمانی حوادث نیست، در نتیجه از این حدیث، دلالتی که نویسنده‌ی سطرها می‌خواهد شکارش کند، ساقط می‌شود.

همچنین با حدیث بعدی استدلال می‌کند:

(عده‌ای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از محمّد بن حسن بن شمون، از عبد الله بن عبد الرحمن اصم، از عبد الله بن قاسم بطل، از امام صادق ﷺ درباره این آیه نقل می‌کنند: ﴿وَ قَضَيْنا إِلى بَني إِسْرائيلَ فِي الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْن ﴾، (و ما به بنی اسرائیل در کتاب حکم قطعی و اعلان حتمی کردیم که شما بی‌تردید دو بار در زمین فساد خواهید کرد)، فرمودند: یعنی کشتن علی بن أبي طالب ﷺ و مسموم کردن حسن ﷺ ﴿وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبيراً﴾ (و طغیان بزرگی را مرتکب خواهید شد)، فرمودند: کشتن حسین ﷺ است ﴿ فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما﴾ پس چون زمان وعده نخستین آن دو طغیان فرا رسد، آن زمان که یاری دهنده خون حسین ﷺ آمد ﴿بَعَثْنا عليكُمْ عِباداً لَنا أُولي بَأْسٍ شَديدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيار﴾ (برخی از بندگان خود را که سخت جنگجویند بر شما برانگیزیم پس آن‌ها درون خانه‌ها را جستجو کنند)، اینان گروهی هستند که خداوند آن‌ها را قبل از خروج قائم ﷺ بر می‌انگیزد به خاطر آل محمّد ﷺ هیچ جنبنده‌ای را باقی نمی‌گذارند مگر این‌که آن را می‌کشند ﴿وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً﴾ (و این یك وعده مسلم انجام شدنی است)، یعنی خروج قائم ﷺ و ﴿ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عليهِم﴾[۱۴۹] (سپس غلبه و تسلط بر آن‌ها را به شما باز می‌گردانیم)، یعنی خروج حسین ﷺ در میان هفتاد نفر از یارانش که کلاه خودهائی طلاکاری شده بر سر دارند. هر کلاه خود دو رو دارد که به مردم می‌رسانند که حسین خارج شده تا وقتی که مؤمنان هیچ شك و تردید در او نکنند و بدانند که او دجال و شیطان نیست در حالی که حضرت حجت قائم در میان آن‌ها است . وقتی که همه مطمئن شدند که این خود امام حسین ﷺ است مرگ بر حضرت حجت ﷺ مستولی می‌شود و آن کسی که او را غسل و کفن می‌کند و به لحد

۱۴۹- اسراء: ۴ – ۶.

می‌گذارد حسین (ع) خواهد بود زیرا همیشه این گونه است که بعد از هر وصی، وصی بیاید).[۱۵۰]

این حدیث نیز مانند قبلی است زیرا امام (ع) در این‌جا در صدد تفسیر آیات است، و در جایگاه بیان ترتیب زمانی حوادث نیست، ولی این جمله حدیث که می‌گوید (و حجّت قائم در میان آن‌هاست) یعنی حجت فعلی بین آن‌ها این است، نه این‌که او امام مهدی (ع) است، در نتیجه سخن نویسنده‌ی سطرها درباره اصطلاح (حجت قائم) که می‌گوید:(این اصطلاح فقط برای امام مهدی (ع) به کار می‌رود) فقط جهل او را می‌رساند نه چیز دیگر، زیرا در اصول کافي آمده:

(حسين بن محمّد اشعري، از معلى بن محمّد، از وشاء، از احمد بن عائذ از ابي خديجه، از امام صادق (ع) نقل می‌کند که از ایشان درباره قائم سوال شد، فرمود: همه‌ی ما یکی پس از دیگری قائم به امر الهی هستیم، تا این‌که صاحب شمشیر آید، زمانی که صاحب شمشیر بیاید، امری غیر از آن‌چه بوده است خواهد آورد).[۱۵۱]

هم‌چنین این حدیث:

(علی بن محمّد، از سهل بن زیاد، از محمّد بن حسن بن شمون، از عبد الله ابن عبد الرحمن، از عبد الله بن قاسم بطل، از عبد الله بن سنان نقل می‌کند که: به امام صادق (ع) عرض کردم این آیه یعنی چه: ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ﴾[۱۵۲] (روزی که هر کدام از مردم را با امامشان فرا می‌خوانیم)، فرمود: امامی که در میان آن‌ها بوده که قائم اهل زمانش محسوب می‌شود).[۱۵۳]

و نیز با دو حدیث زیر استدلال می‌کند:

(از احمد بن محمّد ايادي نقل شده که او نیز از أحمد بن عقبه از پدرش از امام صادق (ع) نقل می‌کند از ایشان سؤال شده که آیا رجعت حق است؟ فرمودند: «بله». گفته شد: اولین آن‌ها کیست؟ فرمود: حسین (ع) پس از قائم (ع) خروج می‌کند، گفتم: آیا در این هنگام همه مردم باز می‌گردند؟ فرمود: نه! بلکه همان‌طور که خداوند متعال در کتابش می‌فرماید

۱۵۰- كافي – شيخ كليني: ج۸ ص۲۰۶.

۱۵۱- همان: ج۱ ص۵۳۶.

۱۵۲- الإسراء: ۷۱.

۱۵۳- الكافي – الشيخ الكليني ج۱ ص ۵۳۷ – ۵۳۶.

می‌آیند: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً﴾[۱۵٤] (آن روزی که در صور دمیده می‌شود و به سبب آن گروه گروه می‌آیید)، گروهی پس از دیگری می‌آیند).

و باز از ایشان ﷺ نقل شده: (حسین ﷺ به همراه یارانی که با او کشته شدند می‌آید، همراه او هفتاد پیامبر همان‌گونه که همراه موسی بن عمران بر انگیخته شدند می‌آیند، قائم ﷺ انگشتری را به او تقدیم می‌کند، و حسین ﷺ نیز کسی خواهد بود که امور کفن و دفن او را انجام خواهد داد).[۱۵۵]

قائم در این حدیث همان دوازدهمین مهدی است او کسی است که عقب (فرزند) ندارد، و بر خلاف گمان نویسنده‌ی سطرها، او امام مهدی ﷺ نیست، طیّ روایات زیادی، مهدیین به «القُوّام» (قیام کنندگان) توصیف شده‌اند.

این قسمت سخن او که می‌گوید: در این حدیث قرینه‌ای موجود است که همان «خاتَم» (انگشتری) می‌باشد، و این قسمت که می‌گوید: (در روایات گذشته که در باب اول ذکر کردیم، ائمّه‌ی دوازده گانه‌اند که انگشتری دارند) این کلام او بیشتر ناله برانگیز است، زیرا منظورش از (آن‌چه در باب اول ذکر کردیم) روایتی است که درباره وصیّت سخن می‌گوید همان وصیّتی که از آسمان نازل شد و مهر و موم شده بود و هر امامی می‌توانست فقط مهر مربوط به خود را باز کند، خاتَمی‌که نامه را با آن مهر و موم می‌کنند، ولی خاتمی‌که این‌جا مقصود است و نویسنده به آن سوء استدلال می‌کند، بنا به ظاهر روایت، همان انگشتری است، از این‌جا می‌فهمیم که (قائم ﷺ انگشتر را به امام حسین ﷺ تقدیم می‌کند).

حال جا دارد که از او بپرسیم: وصیّتی که از آسمان نازل شد که دوازده مُهر داشت، و حسین ﷺ مهر مربوط به خود را در زمان زندگی خود باز کرد و مطابق آن عمل نمود، آیا مهر و موم‌ها زیاد شدند که‌یک مهر آن اضافه آمده و قائم ﷺ آن را به امام حسین ﷺ تقدیم می‌کند؟ اگر بگویی که بیش از دوازده مهر در آن وجود داشت سخن سابق خود را نقض کرده‌ای. ولی اگر بگویی که امام حسین ﷺ یک تکلیف بیشتر نداشت و همان مهری که مربوط به خودش بود را دوباره دریافت می‌کند، که روایات خلاف سخن تو را می‌گویند

۱۵٤- النبأ: ۱۸.

۱۵۵- مختصر البصائر – الحسن بن سليمان الحلي: ص ۱۸۲ – ۱۸۱.

زیرا در دنیا قرار بود که به کربلا برود و شهید شود، در حالی‌که در رجعت، دشمنان خود را می‌کشد.

او باز به این روایت استدلال می‌کند: (ابو عبد الله محمّد بن سهل جلودي از ابو الخير أحمد بن محمّد بن جعفر طائي كوفي در مسجد موسى بن جعفر از محمّد بن حسن بن يحيى حارثي از علی بن إبراهيم بن مهزيار اهوازي روايت می‌کند: در یکی از سال‌ها به حج مشرف شدم، به مدینه رفتم و چند روزی در آن‌جا اقامت کردم، آن‌جا در پی صاحب الزمان (ع) بودم، ولی خبری از ایشان نیافتم، و چشمم به دیدار ایشان روشن نشد، بسیار ناراحت شدم و ترسیدم آرزویم را که دیدار صاحب الزمان (ع) بود از دست بدهم، بیرون رفتم و به مکه رسیدم، در آن‌جا حجّ خود را ادا کردم و یک هفته عمره به جا آوردم، در تمام این لحظات او را طلب می‌کردم و به فکر فرو رفتم ناگهان درب کعبه برایم باز شد، ناگهان دیدم که فردی هم‌چون شاخه‌ی بلند پدیدار شد، جامه‌ای پشمین به کمر بسته بود، بر روی یک لباس دیگر، که لبه‌ی جامه پشمین خود را روی گردنش نهاده بود، قلبم آرام گرفت و به سوی او شتافتم، او به طرف من خم شد، گفت: ای مرد تو اهل کجایی؟ گفتم: از عراق. گفت: از کجای عراق؟ گفتم: از اهواز. گفت: آیا خصيبي را می‌شناسی؟ گفتم: بله. گفت: خدا رحمتش کند، چه شب‌های طولانی‌ای داشت و چه پاداش زیادی، و چه اشک جاری‌ای! گفت: ابن مهزیار را چطور؟ (یعنی او را نیز می‌شناسی؟) گفتم: من همان هستم. گفت: خدا تو را به سلامت زنده بدارد ابا الحسن. سپس با من دست داد و مرا به آغوش کشید و گفت: ای ابا الحسن با آن علامتی که بین تو و ابو محمّد (که خداوند چهره‌اش را شاداب گرداند) بود چه کردی؟ گفتم: همراهم است. دست در گریبان خود فرو بردم و انگشتری که بر روی آن نوشته بود «محمّد و علی» را بیرون آوردم آن را خواند،گریست تا جایی که جامه‌ی کهنه‌ای که در دست داشت، تَر شد، گفت: ابا محمّد خدا تو را رحمت کند، تو مایه‌ی زیبایی امت هستی، خدای تعالی به واسطه‌ی امامت، به تو شرف دهد، و تاج علم و معرفت را به تو ارزانی دارد، ما به سوی شما در حرکتیم. سپس با من دست داد و مرا در آغوش گرفت و گفت: ابا الحسن بگو از من چه می‌خواهی؟ گفتم: امامی‌که از دیدگان عالم پنهان شده. او گفت: ایشان از شما پنهان نشده بلکه اعمالتان او را بر شما پنهان کرده است، به کاروانت برگرد و آماده‌ی دیدارش باش. آن‌گاه که خورشید غروب کرد و ستارگان آسمان آشکار شدند، من بین رکن و صفا منتظرت هستم.

خیالم راحت شد و یقین کردم که خدای تعالی آن فضیلتی که می‌خواستم به من عطا کرد، مدام حواسم به وقت بود تا زمانش فرا رسید، به سمت مرکبم روانه شدم، بر روی بارهایم روی پشتش نشستم، ناگهان صدای او را شنیدم: ای ابا الحسن! بیرون رفتم و او را دیدم، به من سلام کرد، گفت: برادر، با ما بیا. مدام به یک وادی پایین می‌رفت و سپس از کوهی بالا می‌آمد (تپه‌ها را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذاشتیم) تا آن‌جا که به طائف رسیدیم، گفت: ای ابا الحسن، با ما پیاده شو تا بقیه‌ی نماز شب را بخوانیم. پیاده شدم و او در حضورمان نماز شب خواند، گفتم: این دو رکعت اول بود؟ گفت: این دو، قسمتی از نماز شب بود، بعد از آن نماز یک رکعتی خواند، قنوت هم خواند که در هر نمازی جائز است. آن‌گاه به من گفت: برادر ما را به سفر ببر. دوباره ما را مدام در دره‌ای می‌برد و از کوهی بالا می‌آورد تا این‌که به دره‌ی بزرگی رسیدیم که شبیه کافور بود، به این طرف و آن طرف نگاه کردم ناگهان دیدم که خانه‌ای از موی بز در آن‌جا وجود دارد که در آن نوری روشن است، به من گفت که پلک بزن آیا در آن‌جا چیزی می‌بینی؟ گفتم: خانه‌ای که از مو درست شده را می‌بینم. گفت: آن آرزوی (تو) است. او از دره پایین رفت و من نیز به دنبال او رفتم تا به وسط دره رسیدیم، از مرکب خود پیاده شد و آن را رها کرد، من نیز از مرکبم پیاده شدم، به من گفت: رهایش کن. گفتم: ولی اگر گم شد چه؟ گفت: این دره‌ای است که فقط مؤمنان می‌توانند در آن بیایند و از آن خارج شوند. او پیش‌تر از من رفت و به خیمه وارد شد و شتابان سوی من آمد، گفت: مژده بده، ایشان اجازه ورود به تو دادند. وقتی وارد شدم دیدم که از یک گوشه آن نور به شدت می‌تابد، به نام امام به ایشان سلام کردم، به من فرمود: ای أبا الحسن، ما روز و شب منتظرت بودیم، چه باعث شد این قدر دیر به دیدار ما بیایی؟ عرض کردم: سرور من، تا به الان کسی را نیافتم که مرا به این‌جا راهنمایی کند. فرمود: کسی را نیافتی؟ انگشتان مبارک خود را در زمین فرو برد و فرمود: نه، ولی شما دارایی‌ها را زیاد کردید، و به مؤمنین ضعیف زور گویی کردید، و صله‌ی رحم را بین خود قطع کردید، الان چه عذری برایتان وجود دارد؟ عرض کردم: مرا ببخشید ببخشید، دستم را بگیرید دستم را بگیرید. ایشان فرمود: ای پسر مهزیار، اگر برخی از شما برای برخی دیگر استغفار نمی‌کردند همه‌ی کسانی که روی زمین هستند نابود می‌شدند به جز برخی شیعیان خاص، همان‌هایی که افعالشان شبیه گفتارشان است سپس دست خود را به سوی من دراز کرده و فرمود: ای پسر

مهزیار، می‌خواهی خبری به تو بدهم؟ آن گاه که خردسال بنشیند، و مغربي حرکت کند، و عماني برود، و با سفیاني بیعت شود خداوند به ولی خدا اذن خروج می‌دهد، از میان صفا و مروه خارج می‌شوم در حالی‌که سیصد و سیزده مرد یکسان همراه منند، به کوفه می‌آیم و مسجد آن را خراب می‌کنم و مثل روز اول آن را دوباره می‌سازم، و تمام ساخته‌های جبارین را در اطراف آن خراب می‌کنم، مردم را به حج واقعی می‌برم، به مدینه می‌آیم و حجره را خراب می‌کنم، و آن دو را در حالی بیرون می‌آورم که تر و تازه هستند، آن‌ها را رو به بقیع می‌گذارم، دستور می‌دهم که آن‌ها را به دو تنه خشک درخت به دار بیاویزند، تنه‌های درخت از زیر آن‌ها شروع به سبز شدن می‌کند، پس مردم به واسطه این امر بسی سخت‌تر از آزمایش اول مورد آزمایش قرار می‌گیرند، از آسمان ندایی می‌آید که: «ای آسمان جمع شو، و ای زمین ببلع» در این هنگام جز مؤمنی که قلب خود را برای ایمان خالص کرده، کسی بر روی زمین باقی نمی‌ماند. عرض کردم: سرور من، بعد از این چه می‌شود؟ فرمود: باز گشت باز گشت رجعت رجعت. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عليهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفيراً﴾[۱۵۶] (سپس غلبه و تسلط بر آن‌ها را به شما باز می‌گردانیم و به واسطه‌ی اموال و اولاد به شما یاری می‌رسانیم و تعدادتان را زیاد می‌گردانیم).[۱۵۷]

این روایت نیز هیچ تعارضی با روایات مهدیّین ندارد، چون نه تنها تصریح بلکه حتی اشاره‌ای به عدم وجود مهدیّین ندارد، و این قسمت از سخن حضرت که فرمود: (در این هنگام جز مؤمنی که قلب خود را برای ایمان خالص کرده، کسی بر روی زمین باقی نمی‌ماند) اشاره به دولت عدل الهی‌ای دارد که مهدیّین در آن حکومت می‌کنند و این قسمت نیز: (بعد از این چه می‌شود. فرمود: بازگشت بازگشت رجعت رجعت) مشخص نکرده که بلافاصله بعد از امام مهدی (ع) اتفاق می‌افتد، بلکه مطابق ظاهر معنایی حدیث، دلالت بر بعد از دولت مهدیّین دارد همان‌طور که توضیح دادیم.

۱۵۶- الاسراء: ۶.

۱۵۷- دلائل الإمامة – محمّد بن جریر طبری (شیعه): ص ۵۴۲ – ۵۳۹.

این‌که نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (این روایت به روشنی بیان می‌کند که بعد از امام مهدی ﷺ رجعت صورت می‌گیرد)، کلام باطلی است که ظاهرش زیباست، و به جز حکم بر اساس هوای نفس چیزی نیست، کدام روشنی؟ کدام بیان؟

این قول او نیز باطل است که می‌گوید: (حدیث ثقلین با احادیث مهدیّین تعارض دارد) زیرا مهدیّین نیز از اهل بیت هستند، و این‌که برخی روایات در سیاق خود، دوازده نفر را بر شمرده‌اند، غیر از این تعداد را نفی نمی‌کند، و اهل بیت به اندازه‌ای که در زمان ایشان نسبت به آن تکلیف وجود داشته است نام برده‌اند، دقیقاً همین مطلب در حدیث مربوط به آیه تطهیر نیز گفته می‌شود، همان‌گونه که خودشان می‌گویند عدد مفهوم مخالف[۱۵۸] ندارد. جواب این‌که می‌گوید حدیث دارای ابزار حصر می‌باشد این است: (فقط در حق من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین و نُه نفر از فرزندان حسین نازل شده. غیر از ما کسی همراه ما نیست)، جوابش این است که «إنّما» همیشه به معنای حصر نمی‌آید. در قرآن برای آن‌چه ما می‌گوییم شاهد مثال موجود است: مثلاً این آیه: ﴿ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ به درستی که تو فقط انذار دهنده‌ای، این بدین معنا نیست که پیامبر ﷺ بشارت دهنده نبودند. سخن پیامبر اکرم ﷺ : (فقط در حق من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین و نُه نفر از فرزندان حسین نازل شده. غیر از ما کسی همراه ما نیست) ممکن است منظور این باشد که اینان، بالاترین مصداق برای این آیه هستند، نه این‌که تمام مصادیقش اینانند. چنین روشی در کلام عرب‌های فصیح رایج است، شاعر أبو العلاء معري سخن مشهورش به همه رسیده: (بحتري و أبو تمام دو حکیم‌اند، و فقط «متنبي»[۱۵۹] شاعر است)، در حالی که شعراء منحصر در آقای متنبي نیستند، بلکه می‌گوید که بهترین آن‌ها متنبی می‌باشد، یا این‌که بگوییم او مصداق برتری برای شاعر بودن است. شاید منظور سخن پیامبر از این‌که فرمودند: (غیر از ما کسی همراه ما نیست) کسانی باشند که مردم آن‌ها را به عنوان حاکم انتخاب کردند، نیز ممکن است مراد ایشان خارج کردن زنانشان باشد، تا این‌که برخی به اشتباه این شبهه به ذهنشان نرسد، در نتیجه قضیه‌ای خارجی شده و قضیه‌ی حقیقی نخواهد بود.

۱۵۸- اصطلاحی فقهی است

۱۵۹- نام یک شاعر عرب زبان است.

و در پایان این‌که حدیث در صدد مشخص کردن افرادی است که آیه شریفه درباره آنان نازل شده است نه مشخص کردن تعداد امامان، و هم‌چنین حضرت رسول (ص) آن بخشی را ذکر کردند که نسبت به آن تکلیف وجود داشت، و اثبات شيء نفی ما عدا نمی‌کند.

اما احادیثی که درباره رجعت ذکر کرد کاملاً صحیح می‌باشند و رجعت حتماً صورت می‌گیرد، ولی تناسبی با بحث ما ندارد، چون هیچ تعارضی بین این احادیث و روایات مهدیّین وجود ندارد مگر این‌که این تعارض، در عقل‌های ناقص وجود داشته باشد.

دوازده مهدی:

نویسنده‌ی سطرها گمان می‌کند که مهدیّین گروهی از شیعیان اهل بیت می‌باشند که به ولایت ایشان دعوت می‌کنند و هیچ کدام از آن‌ها امام نیستند، و به این حدیث استدلال می‌کند:

(از ابو بصیر نقل شده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: ای پسر رسول الله، من از پدرتان شنیدم که فرمودند: بعد از قائم دوازده مهدی خواهند بود، امام صادق (ع) فرمود: ایشان فقط فرمودند دوازده مهدی و نفرمودند دوازده امام، ولی اینان گروهی از شیعیان مایند که مردم را به موالات ما و شناخت حق ما دعوت می‌کنند).[۱۶۰]

جواب: این‌که مهدیّین گروهی از شیعه‌ی اهل بیتند که به ولایت ایشان دعوت می‌کنند، به این معنا نیست که آنان امام نیستند، زیرا ابراهیم (ع) شیعه‌ی اهل بیت بود و در عین حال امام هم بود، ﴿... إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً﴾[۱۶۱] (من تو را برای مردم امام قرار دادم).

بلکه بسیاری از انبیاء (ع) نتوانستند به این مقام بلند برسند، که همان شیعه‌ی اهل بیت بودن است، در روایات آمده که تعداد شیعیان آن بزرگواران در مجموعِ تمامی زمان‌ها هفتاد هزار نفر است، در صورتی که تعداد انبیاء از این تعداد خیلی بیشتر است.

در کتاب بصائر الدرجات آمده: (یکی از اصحاب ما از أحمد بن محمّد سياري نقل می‌کند: از أحمد بن محمّد شنیده ام که گفت أبو محمّد عبيد بن أبي عبد الله فارسي برایم گفته است که او و چند نفر دیگر از امام صادق (ع) شنیده‌اند که فرمود: کروبیّین گروهی از شیعیان مایند

۱۶۰- کمال الدین وتمام النعمة: ص۳۵۸.

۱۶۱- البقرة: ۱۲۴.

که جزء اولین خلق شده‌هایند خداوند آن‌ها را در پشت عرش قرار داد که اگر نور یکی از آن‌ها بر اهل زمین تقسیم شود، برایشان کفایت می‌کند. سپس فرمود: وقتی که موسی آن سؤالش را از پروردگار پرسید، خداوند به یکی از کروبیّین دستور داد که به کوه تجلّی کند او نیز چنین کرد و کوه متلاشی شد).[۱۶۲] در نتیجه، آن کسی که با موسی سخن گفت، از شیعیان اهل بیت است.

روایات ما می‌گویند که مهدیّین امامند، ای کسانی که با لقلقه‌ی زبان ادعا می‌کنید شیعه هستید، چرا این گونه به کلام آل محمّد بی‌اعتنایی می‌کنید؟ شما را به بررسی برخی روایات دعوت می‌کنم:

حبّه عرني می‌گوید: امیر المؤمنین ﷺ به سمت «حیره» رفته و فرمود: (قطعاً این به آن می‌رسد- با دست مبارکش به کوفه و حیره اشاره کرد- تا جایی که هر ذراع از زمین بین این دو با قیمت زیادی خریده می‌شود، و قطعاً در حیره مسجدی با پانصد درب ساخته می‌شود که در این مسجد جانشین قائم نماز خواهد خواند؛ زیرا مسجد کوفه برای آن‌ها کوچک خواهد بود، و قطعاً در آن دوازده امام عدل نماز خواهند خواند، عرض کردم: یا أمیر المؤمنین، مسجد کوفه در این زمان کشش این تعداد از مردم را دارد؟!! فرمود: کوفه چهار مسجد خواهد داشت که مسجد کوفه کوچک‌ترین آن‌ها است، و این؛ و دو مسجدی که در دو طرف کوفه ساخته می‌شود، با دست مبارکش به سمت بصریین و غریین اشاره فرمود).[۱۶۳]

دعای نقل شده از زنی که در خانه‌ی امام مهدی ﷺ زندگی می‌کرد، در آن آمده: (... خداوندا درود فرست بر محمّد مصطفی، و علی مرتضی، و فاطمه زهراء، و حسن رضا، و حسین مصفی، و تمام اوصیاء، چراغ‌های تاریکی‌ها، پرچم‌های هدایت، مشعل‌های تقوی، دستاویز مطمئن، و ریسمان قوی، راه استوار، و بر ولیّ خودت درود فرست و بر ولی‌عهدهای او و امامان از نسل او، عمرهای آن‌ها را طولانی گردان، مرگشان را به تأخیر بینداز، آنان را به دورترین آرزوهای دنیوی و دینی و اخروی‌شان برسان زیرا تو بر همه چیز توانایی).[۱۶۴]

---

۱۶۲ – بصائر الدرجات – محمّد بن الحسن الصفار – ص ۸۹.

۱۶۳– تهذیب الأحکام: ج۳ ص۲۵۳.

۱۶۴– الغیبة طوسی: ص ۲۸، بحار الأنوار: ج۵۲ ص۲۲، وج ۹۱ ص۸۳.

از امام حسن عسکری (ع) در دعای روز سوم ماه مبارک شعبان درباره مهدیین (ع) بعد از امام مهدی (ع) وارد شده، در حالی که ایشان (ع) اقرار می‌کنند که اینان حجت‌های الهی بعد از امام مهدی (ع) می‌باشند، درباره‌ی این دعا آمده که امام حسن عسکری (ع) به وکیلشان ابی قاسم بن علاء همدانی فرمود: (مولای ما حسین (ع) در روز پنج‌شنبه سوم شعبان متولد شدند در این روز روزه بگیر و این دعا را بخوان)، این دعا طولانی است اما من فقط موضوع شاهد مثال را برای شما می‌آورم: (... و بزرگ خاندان، آن کسی که در روز بازگشت با نصرت الهی یاری می‌شوی، کسی که به عوض شهادتش ائمّه از نسل او شدند و در خاکش شفا است و در بازگشتش پیروزی از آن اوست، و کسی که اوصیاء بعد از قائم و غیبتش از نسل اویند، تا این‌که انتقام بگیرند، و خون‌خواهی کنند و خداوند جبار را راضی گردانند، و بهترین یاران شوند).[۱۶۵]

و همچنین دعایی که در کتاب مصباح المتهجد شیخ طوسي آمده است:

(بسم الله الرحمن الرحيم خداوندا درود فرست بر محمّد آن آقای فرستادگان، و نگین پیامبران، و حجّت پروردگار جهانیان، انتخاب شده در روز میثاق، او که در تاریکی‌ها انتخاب شد، کسی که از هر آفتی پاک شده، و از هر عیبی دور است، کسی که نجات خواهان آرزویش را دارند، و شفاعت طلبان به او امید دارند، کسی که دین خدا به او واگذار شده... (تا جایی که حضـــرت عرض می‌نماید): خداوندا در نفس او و نسلش و پیروانش و مردمش و آنان که از خواص او محسوب می‌شوند و آنان که از خواص او محسوب نمی‌شوند و دشمنش و تمام اهل دنیا چیزی را به او عطا کن که با آن چشمش روشن گردد و جانش شاد گردد، و او را به برترین آرزوهایش در دنیا و آخرت برسان زیرا تو بر هر چیز توانایی... (سپس عرض کرد): خداوندا بر ولیّت و ولی‌عهدهایت و امامان از نسل او دورد فرست، خداوندا عمرهای آنان را طولانی گردان، مرگ‌های آنان را به تأخیر بیانداز، و به دورترین آرزوهایشان در دین و دنیا و آخرت برسان، زیرا تو بر هر چیزی توانایی).[۱۶۶]

۱۶۵- بحار الأنوار: ج۵۳ ص۹۴، اقبال – سید ابن طاووس: ص۶۸۹، مصباح کفعمی: ص۵۴۳، البلد الأمین: ص۱۸۵، مصباح المتهجد – شیخ طوسی: ص۸۲۶.

۱۶۶ – مصباح المتهجد: ص۴۰۵ – ۴۱۱، الغیبة طوسی: ص۲۷۳به بعد، جمال الأسبوع – سید ابن طاووس: ص۳۰۱ به بعد، إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب – شیخ علی یزدی حائری: ج۱ ص۳۳۱.

در کتاب جمال الأسبوع از سید ابن طاووس آمده: (کسانی که قبلاً در جای جای این کتاب شرحشان را گفته‌ام برایم از جدّم ابی جعفر طوسی ﷺ نقل می‌کنند که: ابن أبي الجيد به ما خبر داد، که محمّد بن حسن بن سعید بن عبد الله و همچنین از حميري و از علی بن إبراهيم و از محمّد بن حسن صفار، و نیز همه‌اینان از إبراهيم بن هاشم از إسماعيل بن مولد و از صالح بن سندي، و او از یونس بن عبد الرحمن نقل می‌کنند که جدم ابی جعفر طوسی به او درباره آن‌چه که یونس بن الرحمن به واسطه‌هایی نقل می‌کند و ما آنان را به خاطر طولانی نشدن بیش از حد ذکر نمی‌کنیم، روایت کرده است که: امام رضا ﷺ دستور می‌دادند صاحب امر ﷺ را به این شکل دعا کنند: (خداوندا دور گردان از ولیّت و جانشینت، حجتت بر خَلقت، و آن کسی که به اذن تو زبان توست... (تا آن‌جایی که فرمود): خداوندا به او در جانش و خانواده‌اش و پسرش و نسلش و امتش و تمام مردمش آن چیزی را عطا کن که با آن چشمانش روشن شود و جانش شاد گردد... (تا این‌جا که فرمودند): خداوندا بر ولی عهدهای او و امامان بعد از او درود فرست، به آرزوهایشان برسانشان و مرگ آنان را تاخیر بینداز و با قدرت آنان را یاری بفرما و هر آن‌چه از مقام و منزلت قرار است به آن برسند را به آنان بده و ستون‌های آنان را استوار بدار، ما را نیز از بازوان آنان و یاران دینت قرار ده، زیرا آنان معادن کلماتت و أرکان توحیدت و ستون‌های اصلی دینت و والیان امرت می‌باشند، و آنان خالص‌ترین بندگانت و برترین انتخاب‌شدگان خلقت می‌باشند، آنان اولیای تو و نسل اولیای تو می‌باشند و برترین فرزندان فرستادگانت می‌باشند، سلام و رحمت و برکات خدا بر آن‌ها باد).[۱۶۷]

تعجب‌آور است که این مغرور گمان می‌کند برای امام بودن مهدیّین هیچ دلیلی وجود ندارد.

ولی چرا امام صادق ﷺ فرمود: (پدرم فقط گفت دوازده مهدی و نگفت دوازده امام)، ایشان نمی‌خواهند که امام بودن اینان را نفی کنند، زیرا ممکن است منظور امام ﷺ فهماندن این مطلب به شنونده باشد که مهدیّین همان ائمّه‌ی دوازده گانه نیستند و ایشان را با نام‌گذاری به مهدیین و امامان را با نام‌گذاری به ائمّه از یکدیگر جدا نمود همان‌گونه که رسول الله ﷺ

۱۶۷- جمال الأسبوع: ص ۳۱۰ – ۳۰۷.

در وصیت مقدس شب وفاتشان این کار را انجام دادند، بلکه ممکن است توصیف آنان به (گروهی از شیعیان ما) اشاره به همین معنا داشته باشد، در نتیجه این توصیف چیزی از شأن مهدیّین کم نمی‌کند.

جای بسی تاسف است که نویسنده‌ی سطرها به جای این‌که کتاب‌های انصار امام مهدی را بخواند تا استدلال آنان را درباره امام بودن مهدیّین (ع) بیشتر بفهمد، به آنان نسبت کتمان می‌دهد و این حدیث را از جانب انصار امام مهدی (ع) می‌آورد و می‌گوید که انصار امام مهدی برای امامت مهدیّین از این حدیث استفاده می‌کنند:

(عبد الرحمان بن بكار اقرع قيرواني گفت: به حج رفتم و وارد مدینه شدم، به مسجد رسول الله (ص) رسیدم دیدم که مردم دور مالک بن انس را گرفته‌اند و از او سؤال می‌پرسند و او نیز فتوی می‌دهد. من نیز به سوی او رفتم، ناگهان دیدم مردی خوش چهره در مسجد است که فرزندان و نوادگانش مردم را از دور او فاصله می‌دهند، به اطرافیانش گفتم او کیست؟ گفتند: موسی بن جعفر. مالک را رها نمودم و به دنبال او رفتم، کاملاً به آرامی جلو رفتم تا این‌که به او رسیدم عرض کردم: یا بن رسول الله، من مردی از شیعیان شما در مغرب هستم از آن کسانی که خدا را با ولایت شما عبادت می‌کنند. به من فرمود: از من دور شو ای مرد، محافظانی دارم که می‌ترسم به تو آسیب برسانند. عرض کردم: بسم الله، من فقط می‌خواستم از شما سؤالی بپرسم. فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس؟ عرض کردم: به ما روایت شده که مهدی از شماست، چه موقع قیام می‌کند و کجا قیام می‌کند؟ فرمود: آنچه از من سؤال کردی مثل عمودی است که اگر از آسمان نازل شود سر آن در مغرب و ته آن در مشـــرق خواهد بود اگر این عمود بر پا شود چگونه می‌توانی آن را ببینی؟ عرض کردم: از سرش می‌توانم آن را مشاهده کنم. فرمود: همین‌قدر برای تو کافی است که بدانی از مغرب قیام می‌کند ولی اصل او در مشرق است و آن‌جاست که قیامش کامل می‌شود و امرش به اتمام می‌رسد. همچنین مهدي از مشرق شروع می‌کند و سپس به سوی مغرب هجرت می‌کند قیامش از همان‌جاست. ولی در مشرق کارش تمام می‌شود، و از نسل او کسی قیام می‌کند که خداوند به وسیله او آن امر را در آن‌جا به پایان می‌رساند، و زمین را به او به ارث می‌نهد همان‌گونه که در قرآن فرموده: ﴿وَ لَقَدْ كَتَبْنا

فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُون ﴾[۱۶۸] (در زبور بعد از ذکر نوشتیم که حتماً زمین به بندگان صالحم می‌رسد)، این‌ها همه‌اش منتسب به مهدی (علیه السلام) است؛ زیرا او کلید این امر است، و با دعوت او این امر ادامه پیدا می‌کند و هر قائمی از فرزندانش که بعد از او بیاید مهدي است خداوند آنان را هدایت کرده، و توسط آنان بندگانش را به سوی خودش هدایت کرده، پس ایشان امامان هدایت شده و بندگان صالحند، کسانی که خداوند در قرآن یادشان کرد که زمین را وارث خواهند شد بدانید که خداوند خلف وعده نمی‌کند).[۱۶۹]

می‌گویم: چرا بر انصار دروغ می‌بندید، آیا این کار نشانه ناتوانی و بیچارگی نیست؟

ولی درباره‌ی دعای امام حسن عسکری ﷺ در روز سوم شعبان برای ولادت امام حسین ﷺ که در حق مهديين ﷺ دعا نمودند و من فقط شاهد مثال دعا را می‌آورم باید بگویم که: (...و بزرگ خاندان، آن کسی که در روز بازگشت با نصرت الهی یاری می‌شوی، کسی که به عوض شهادتش ائمّه از نسل او شدند و در خاکش شفا است و در بازگشتش پیروزی از آن اوست، و کسی که اوصیاء بعد از قائم و غیبتش از نسل اویند، تا این‌که انتقام بگیرند، و خون‌خواهی کنند و خداوند جبار را راضی گردانند، و بهترین یاران شوند).[۱۷۰]

و همان‌طور که می‌بینید حدیث به طور کاملاً واضح به وجود اوصیای بعد از قائم ﷺ تصـــریح دارد، ولی نویسنده‌ی سطرها می‌پندارد که این حدیث درباره رجعت است!! در حالی که از روایات دانسته‌ایم که اولین شخصی که در رجعت باز می‌گردد امام حسین ﷺ است، حال آیا خود امام حسین ﷺ از خاندان خودش محسوب می‌شود!! یا این‌که نویسنده‌ی سطرها می‌خواهد بگوید که امام حسین ﷺ استثناء است!؟ درباره امام علی ﷺ و امام حسن ﷺ چه خواهد گفت؟ آیا آنان هم از خاندان امام حسین ﷺ هستند؟ حال آن‌که وصیت به این مطلب اشاره دارد که (آن را- یعنی امامت را- به فرزندش تحویل دهد) آیا امام

۱۶۸- الانبياء: ۱۰۵.

۱۶۹- شرح الأخبار – القاضي النعمان المغربي: ج۳ ص ۳۶۵ – ۳۶۴.

۱۷۰- بحار الأنوار: ج۵۳ ص۹۴، اقبال سيد ابن طاووس: ص۶۸۹، مصباح كفعمي: ص۵۴۳، بلد الأمين: ص۱۸۵، مصباح المتهجد شيخ طوسي: ص۸۲۶.

حسین ﷺ نیز از فرزندان امام مهدی ﷺ است، شما را چه می‌شود که این گونه قضاوت می‌کنید؟

ولی این‌که می‌فرماید: (پیروزی در بازگشتش از آن اوست) دلالت نمی‌کند که اوصیای بعد از قائم، در زمان رجعت خواهند بود، بلکه هیچ ارتباطی بین این عبارت و این جمله (اوصیائی که بعد از غیبت قائم از خاندان او خواهند بود) وجود ندارد، این جمله نمی‌گوید (اوصیای در رجعت بعد از غیبت قائم از خاندان او خواهند بود). و هم‌چنین جمله: (تا این‌که انتقام بگیرند و خون‌خواهی کنند، و خداوند جبّار را راضی گردانند، و بهترین یاران شوند) متعلق به اوصیاء است که نشان می‌دهد آن‌ها در همین دنیا خواهند بود، زیرا خون‌خواهی امام حسین ﷺ در رجعت بر عهده‌ی خود ایشان است به دلالت این دو جمله: (آن کسی که در رجعت از سوی خدا یاری می‌شوی)، و: (در رجعت پیروزی از آن اوست)، روایات دیگری نیز بر این معنا دلالت دارند.

نویسنده‌ی سطرها درباره‌ی این حدیث (حبّه عرني می‌گوید: امیر المؤمنین ﷺ به سمت «حیره» رفتند و فرمود: (قطعاً این به آن می‌رسد– با دست مبارکشان به کوفه و حیره اشاره کردند – تا جایی که هر ذراع از زمین بین این دو با قیمت زیادی خریده می‌شود، و قطعاً در حیره مسجدی با پانصد درب ساخته می‌شود که در این مسجد جانشین قائم نماز خواهد خواند؛ زیرا مسجد کوفه برای آن‌ها کوچک خواهد بود، و قطعاً در آن دوازده امام عدل نماز خواهند خواند، عرض کردم: یا أمیر المؤمنین، مسجد کوفه در این زمان کشش این تعداد از مردم را دارد؟!! فرمود: کوفه چهار مسجد خواهد داشت که مسجد کوفه کوچک‌ترین آن‌ها است، و این؛ و دو مسجدی که در دو طرف کوفه ساخته می‌شود، با دست مبارکش به سمت بصریین و غریین اشاره فرمود).[۱۷۱]

می‌گوید: (منظور حضرت دوازده امامند که در رجعت در این مسجد نماز می‌خوانند).

می‌گویم: این گفته او، یک زورگویی زشت است که به هیچ وجه دلیلی برای آن وجود ندارد، نمی‌دانم که در مسائل عقایدی چگونه می‌تواند به این سادگی به یقین برسد!؟ ظاهر این

۱۷۱– تهذیب الأحکام: ج۳ ص۲۵۳.

روایت این است که این امامان در این مسجد در همین دنیا نماز خواهند خواند، و این‌که امثال نویسنده‌ی سطرها آن را به رجعت می‌چسبانند هیچ ارتباطی به حدیث ندارد.

او همان گونه که در حدیث قبل ظاهر بینانه نظر داد، درباره حدیث زیر نیز همین را می‌گوید:

(خداوندا بر ولی‌عهدهای او و امامان بعد از او درود فرست، به آرزوهایشان برسانشان و مرگ آنان را تأخیر بینداز و با قدرت آنان را یاری بفرما و هر آن‌چه از مقام و منزلت قرار است به آن برسند را به آنان بده و ستون‌های آنان را استوار بدار، ما را نیز از بازوان آنان و یاران دینت قرار ده، زیرا آنان معادن کلماتت و أرکان توحیدت و ستون‌های اصلی دینت و والیان امرت می‌باشند، و آنان خالص‌ترین بندگانت و برترین انتخاب شدگان خلقت می‌باشند، آنان اولیای تو و نسل اولیای تو می‌باشند و برترین فرزندان فرستادگانت می‌باشند، سلام و رحمت و برکات خدا بر آن‌ها باد).[۱۷۲]

می‌گوید: (ائمّه بعد از قائم همان دوازده امامند که در رجعت می‌آیند همان گونه که بر این باور بزرگ شده‌ایم) !

می‌گویم: این امامان را روایات دیگری معرفی کرده‌اند مثل روایت زیر: (خداوندا در نفس او و نسلش و پیروانش و مردمش و آنان که از خواصّ او محسوب می‌شوند و آنان که از خواصّ او محسوب نمی‌شوند و دشمنش و تمام اهل دنیا چیزی را به او عطا کن که با آن چشمش روشن گردد و جانش شاد گردد، و او را به برترین آرزوهایش در دنیا و آخرت برسان زیرا تو بر هر چیز توانایی... (سپس ایشان فرمود): خداوندا بر ولیت و ولی‌عهدهایت و امامان از نسل او دورد فرست، خداوندا عمرهای آنان را طولانی گردان، مرگ‌های آنان را به تأخیر بیانداز، و به دورترین آرزوهایشان در دین و دنیا و آخرت برسان، زیرا تو بر هر چیزی توانایی).[۱۷۳]

پس اینان فرزندان اویند نه پدرانش.

۱۷۲- جمال الأسبوع: ص ۳۱۰ – ۳۰۷.

۱۷۳- مصباح المتهجد: ص۴۰۵ – ۴۱۱، الغيبة طوسی: ص۲۷۳ به بعد، جمال الأسبوع – سید ابن طاووس: ص۳۰۱ به بعد، إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب – شیخ علی یزدی حائری: ج۱ ص۳۳۱.

اما درباره این روایت: (... خداوندا ولیّ و حافظ و رهبر و یار ولیّ خودت باش تا این‌که از روی اطاعت، او را ساکن زمین کنی، و از خوبی‌های آن به او در تمام زمین بچشانی، و او و نسلش را امامان وارث در زمین قرار دهی...).[۱۷٤]

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (این قسمت «تا این‌که او و خاندان او را امامان وارث قرار دهی» را ممکن است راوی به آن اضافه کرده باشد)!؟ بنا به نظر نویسنده‌ی سطرها بزرگ‌ترین سبب این است که در مصادر قدیمی نیامده است، از جمله‌ی آن مصدرها، جلد چهار کتاب کافی را نام می‌برد ولی صفحه را ذکر نمی‌کند! و می‌گوید در مصباح المتهجد شیخ طوسی در ص۶۳۰ آمده.

اوّلین چیزی که در سخن نویسنده‌ی سطرها باید در نظر داشت این است که سخن را نیمه کاره رها می‌کند بدون این‌که بیان کند این روایات از چه نظر با هم تعارض دارند، کاری که او می‌کند مانند دزدی است که می‌ترسد دزدی اش برملا شود، «لا حَول ولا قُوَّة إلّا بِالله».

در جواب می‌گویم: دعا برای حضرت حجت در بسیاری از روایات ائمّه آمده است و ایشان این عبارت را بسیار تکرار کرده‌اند: (خداوندا برای ولیّت دوست و حافظ و رهبر و یار باش تا جایی که او را در زمینت از روی اطاعت ساکن کنی و از خوبی‌های تمام آن به او بچشانی) این در بسیاری از دعاهای ایشان ﷺ است و این‌که جمله‌ای در یک دعا نیامده به این معنی نیست که در دعاهای دیگر نیز اضافه نشده است و چنین گفته‌ای حتی از دیوانه صادر نمی‌شود. این هم روایت کتاب کافی؛ ببینید که این روایت دیگری است که با روایت مورد نظر ما تفاوت دارد:

(محمّد بن عیسی از ائمّه معصومین ﷺ نقل می‌کند: این دعا را شب بیست و سوم ماه رمضان در حال سجده یا ایستاده یا نشسته یا در هر حالی و اصلاً در کل ماه رمضان به هر اندازه که توانستی و یا در هر زمانی از عمرت که توانستی بعد از حمد و سپاس خدای تعالی و صلوات بر محمّد و آل محمّد بخوان: «خداوندا برای ولیّت فلان بن فلان در این لحظه و هر لحظه

۱۷٤- بحار الأنوار: ج۸۶ ص۳۴۰.

دوست و حافظ و یار و رهبر و کمک (و دیده‌بان) باش تا آن‌جا که او را با اطاعت ساکن زمینت کنی و زمانی طولانی از بهترین‌ها به او بچشانی »).[۱۷۵]

این نیز روایت وارد شده در کتاب مصباح المتهجد:

(خداوندا برای ولیّت فلان بن فلان در این لحظه و هر لحظه دوست و حافظ و رهبر و یار و راهنما و دیدبان باش تا آن‌جا که او را با اطاعت ساکن زمینت کنی و و زمانی طولانی از بهترین‌ها به او بچشانی).[۱۷۶]

در پایان می‌گویم: هر کس کتاب‌های دعا را مطالعه کند این جملات را در بسیاری از دعاها می‌یابد نه به این معنا که همه این دعاها فقط یک دعا هستند، حال آیا قطره‌ای عرق شرم و یا ذره‌ای سرخی خجالت بر بعضی چهره‌ها خواهیم دید؟

اما سبب مهم دیگر —به نظر نویسنده‌ی سطرها– این است که این دعا با روایت زیر تعارض دارد:

(کتاب تفسیر نعماني: در روایاتی از امیر المؤمنین ﷺ نقل است که فرمود: اما پاسخ کسی که رجعت را انکار می‌کند این آیه‌ی قرآن است: ﴿وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾[۱۷۷] (آن روزی که از هر امتی گروهی را بر می‌انگیزیم برخی از آنانی که نشانه‌های ما را تکذیب می‌کردند آنان در یک جا به نظم جمع آوری خواهند شد)، یعنی در دنیا، ولی برای بر انگیخته شدن در قیامت این آیه‌ی شریفه را می‌آوریم ﴿وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً﴾[۱۷۸] (آن‌ها را در حالی بر انگیختیم که هیچ احدی از آنان را جا نگذاردیم)، هم‌چنین این سخن خداوند سبحان: ﴿وَ حَرامٌ عَلى قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ﴾[۱۷۹] (آن امتی که هلاکشان کردیم (برگشتشان) حرام است آنان دیگر باز نمی‌گردند)، یعنی در رجعت، ولی در قیامت باز می‌گردند. همان گونه که خداوند می‌فرمایند: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ ميثاقَ النَّبِيِّينَ

۱۷۵- الكافي – شيخ كليني: ج۴ ص۱۶۲.

۱۷۶- مصباح المتهجد – شيخ طوسي: ص ۶۳۱ – ۶۳۰.

۱۷۷- النمل: ۸۳.

۱۷۸- الكهف: ۴۷.

۱۷۹- الأنبياء: ۹۵.

لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ﴾[۱۸۰] (و هنگامی که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمت دادم سپس فرستاده‌ای برای شما آمد که آن‌چه را در نزد شماست تصدیق نمود حتماً باید به او ایمان آورید و او را یاری دهید)، چنین چیزی جز در رجعت نخواهد بود. هم‌چنین است آن‌چه که خداوند خطاب به ائمّه (ع) وعده داده، از جمله آن وعده‌هایی که برای یاری‌شان و غلبه بر دشمنانشان به آن‌ها داده است و فرموده: ﴿وَعَدَ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ - إلى قوله - يَعْبُدُونَني لا يُشْرِكُونَ بي شَيْئاً﴾[۱۸۱] (خداوند به آنانی که از شما ایمان آورده‌اند و به نیکی‌ها عمل کرده‌اند وعده داد — تا آن‌جا که می‌فرماید — در حالی که در هیچ چیز به من شرک نمی‌ورزند)، این برای زمانی است که به دنیا رجعت کنند. و مانند آن‌چه خداوند سبحان فرموده: ﴿وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثين﴾[۱۸۲] (و می‌خواهیم بر آنان که در زمین ضعیف شمرده شدند منت بگذاریم و آنان را امامان و وارثان قرار دهیم)، و آن چه که خدای سبحان گفت: ﴿إِنَّ الَّذي فَرَضَ عليكَ الْقُرْآنَ لَرادُّكَ إِلى مَعادٍ﴾[۱۸۳] (به یقین آن کسی که این قرآن را بر تو واجب نموده تو را به محل بازگشت باز می‌گرداند)، یعنی بازگشت دنیوی. و هم‌چنین سخن خدای تعالی: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ﴾[۱۸۴] (آیا به کسانی که از خانه‌های خود از بیم مرگ بیرون آمدند در حالی که هزاران نفر بودند، ننگریستی؟ خداوند به آن‌ها گفت بمیرید، سپس آن‌ها را زنده گردانید)، و هم‌چنین: ﴿وَ اخْتارَ مُوسى قَوْمَهُ سَبْعينَ رَجُلاً لِميقاتِنا﴾[۱۸۵] (و موسی هفتاد نفر را از قومش برای میقات ما انتخاب کرد)، سپس

۱۸۰- آل عمران: ۸۱.

۱۸۱- النور: ۵۵.

۱۸۲- القصص: ۵.

۱۸۳- القصص: ۸۵.

۱۸۴- البقرة: ۲۴۳.

۱۸۵- الاعراف: ۱۵۵.

خداوند پس از مرگشان آنان را زنده کرد و آنان نیز (بعد از این زنده شدن) خوردند و آشامیدند و ازدواج کردند. عُزَیر پیامبر نیز این‌گونه بود).[۱۸۶]

طبیعتاً آن کسی که این متن را بخواند خواهد پرسید: تعارضش کجا و چگونه است و منظور نویسنده‌ی سطرها از این سخنش چه بود؟ ولی هرگز پاسخی برای سؤالش نمی‌یابد؛ زیرا نویسنده‌ی سطرها با خود تصمیم دارد به هر شکلی که می‌شود خود را فریب دهد و اصلاً برایش مهم نیست که خواننده کلامش را فهمیده یا نه.

ولی بنده سعی می‌کنم که منظور او را به صورت آزمایشی تخمین بزنم، ولی اگر اشتباه کردم به گردن خود اوست، و او فقط باید خودش را ملامت کند. و سخنم را بر اساس این جمله بیان می‌کنم (...و او و خاندان او را از امامان وارث قرار دهی) همان جمله‌ای که برای استدلال به امام بودن مهدیّین ﷺ از روایت آوردیم، قسمتی از این جمله در کلام خدای تعالی آمده است: ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِين﴾ (و می‌خواهیم بر آنان که در زمین ضعیف شمرده شدند منت بگذاریم و آنان را امامان و وارثان قرار دهیم)، از آن جایی که این آیه شریفه در روایت اخیر که در رابطه با رجعت است یاد شده، نویسنده‌ی سطرها در صدد این بوده که خود را قانع کند - البته در حقیقت می‌خواهد خود را گول بزند- و گفته که منظور از ذریّه در این دعا، امامان دوازده گانه است که در رجعت وارث زمین خواهند شد!

ما نیز به نوبه‌ی خود می‌گوییم که امامان دوازده گانه در رجعت حکومت خواهند کرد، ولی او چه می‌داند شاید مهدیّین هم در رجعت حکومت کنند، و همچنین پیامبران، زیرا آن‌چه درباره‌ی عالم رجعت به ما رسیده بسیار کم است، ولی این آیه شریفه در دنیا نیز تأویل خاصی دارد، بنابراین مهدیّین در دولت عدل الهی حکومت خواهند کرد و اینان امتداد امامان ﷺ هستند، یعنی این‌که حکومت مهدیین ﷺ همان حکومت ائمّه ﷺ و همان حکومت رسول الله ﷺ است و این همان دولتی است که تمام پیامبران و پاکان برای آن مبعوث شدند، ما برای این سخن که‌این آیه تاویلی در دنیا (یعنی قبل از رجعت) نیز دارد روایتی را می‌آوریم:

۱۸۶- بحار الأنوار - علامه مجلسی: ج۵۳ ص ۱۱۹ - ۱۱۸.

(نهج البلاغة: أمیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: دنیا بعد از چموشی همچون بازگشت مهربانانه شتر سرکش بر فرزند خویش به ما باز می‌گردد. و در پی این گفتار این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِين﴾ [۱۸۷] ومنظور حضرت از دنیا در این حدیث، همین عالم است).

و درباره‌ی این روایت: (درود بر ولی‌عهدهای او، و امامان از فرزندانش، خداوندا بر آنان درود فرست، آنان را به آرزوهایشان برسان، مرگ‌های آنان را دور گردان، و با قدرت به آنان یاری رسان، آنچه را می‌خواهی به آنها تحویل دهی را به اتمام برسان، و ما را برای آنان و برای دینت کمک کار قرار بده، زیرا آنانند معدن‌های کلمات تو و خزانه‌داران علمت و پایه های توحیدت و ستون‌های اصلی دینت و والیان امر تو و پاک‌ترین بندگانت و برترین انتخاب شدگان از مخلوقاتت و اولیاء تو و نسل اولیاء تو و برترین فرزندانِ برترین‌هایت، درود و سلام ما را به آنها برسان، و سلام ایشان را به ما باز گردان، سلام و رحمت و برکت خدا بر آنان باد). [۱۸۸]

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (این روایت صلاحیت استدلال ندارد زیرا به هیچ معصومی نسبت داده نشده است).

جواب: این روایت صلاحیت این را دارد که روایات دیگر را تایید کند، زیرا روایاتی که با مضمون آن موافق باشد وجود دارد، از جمله این روایت: (بسم الله الرحمن الرحیم خداوندا درود فرست بر محمّد آن آقای فرستادگان، و نگین پیامبران، و حجّت رب العالمین، انتخاب شده در عالم میثاق، برترین برگزیدگان در تاریکی‌ها، او که از هر آفتی پاک شده، و از هر عیبی دور است، کسی که برای نجات آرزویش را می‌کشند، و برای شفاعت به او امید هست، کسی که دین خداوند به او واگذار شده... (تا جایی که حضرت می‌فرماید): خداوندا به او در نسلش و شیعیان و مردمش و آنان که از خواص او محسوب می‌شوند و آنان که از خواص او محسوب نمی‌شوند و دشمنش و تمام اهل دنیا، چیزی را عطا کن که با آن خوشنود شود و چشمش روشن گردد، و او را به بالاترین آرزوهایش در دنیا و آخرت برسان زیرا تو بر هر

۱۸۷- بحار الأنوار – علامه مجلسی: ج۵۱ ص۶۴.

۱۸۸- همان: ج۹۹ ص۲۲۸.

چیز توانایی... (سپس ایشان فرمود): خداوندا بر ولیّ خودت و ولی‌عهدهایت و امامان از نسل او دورد فرست، و عمرهای آنان را طولانی گردان، مرگ های آنان را به تأخیر بیانداز، و ایشان را به دورترین آرزو هایشان در دین و دنیا و آخرت برسان، زیرا تو بر هر چیزی توانایی).[۱۸۹]

همان‌گونه که صاحب بحار الأنوار این دعا را از کتاب (المزار) نقل می‌کند که نویسنده اش درباره‌ی آن گفته:

(اما بعد، در این کتاب تعدادی از آداب زیارت در مشاهد مشرفه، و آنچه درباره ترغیب و تشویق برای مسجدهای مبارک گفته شده و دعاهای برگزیده و دعاهایی که بعد از نمازها وارد شده، و مناجات‌هایی که با آن خدای تعالی را می‌خوانند، یعنی دعاهای لذت بخشی که می‌توان در خلوت گاه‌ها خواند، و دعاهایی که در پی مشکلات سنگین به آن پناه برده می‌شود را جمع‌آوری نمودم که از موثق‌ترین راویان حدیث که به اهل بیت ﷺ متصل بودند به دستم رسید).[۱۹۰]

ظاهراً منظور او از: «سادات»، ائمّه ﷺ است، بنابراین، دعا صلاحیت استدلال دارد.

درباره این روایت: (...خداوندا درود فرست بر محمّد مصطفی، و علی مرتضی، و فاطمه زهراء، و حسن رضا، و حسین مصفی، و تمام اوصیاء، چراغ های تاریکی‌ها، پرچم‌های هدایت، مشعل‌های تقوی، دستاویز مطمئن، و ریسمان قوی، و راه استوار، و بر ولی خودت و ولی‌عهدهای او و امامان از نسل او درود فرست، عمرهای آن‌ها را طولانی گردان، مرگشان را به تأخیر بینداز، آن‌ها را به دورترین آرزوهای دنیوی و دینی و اخروی‌شان برسان زیرا تو بر همه چیز توانایی).[۱۹۱]

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (این حدیث در نزد ما ثابت شده نیست)! حال چرا این حدیث در نزد او ثابت شده نیست؟ زیرا این حدیث با آنچه او در ذهنش دارد یعنی دوازده نفر بودن ائمّه و این‌که رجعت بعد از امام مهدی ﷺ شروع می‌شود، مخالف است!!

۱۸۹- مصباح المتهجد: ص۴۰۵ – ۴۱۱، الغیبة- طوسی: ص۲۷۳ به بعد، جمال الأسبوع سید ابن طاووس: ص۳۰۱ به بعد، إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب شیخ علی یزدی حائری: ج۱ ص۳۳۱.

۱۹۰- المزار – محمّد بن مشهدی: ص۲۷.

۱۹۱- الغیبة- طوسی: ص ۲۸، بحار الأنوار: ج۵۲ ص۲۲، وج ۹۱ ص۸۳.

و همان‌طور که می‌بینید، نویسنده‌ی سطرها مصداق واضحی است برای آنان که خود را پیشوای کتاب قرار دادند، نه این‌که کتاب پیشوای آنان باشد، او به جای این‌که عقائد خود را بر اساس آن‌چه از اهل بیت ﷺ رسیده بچیند، از فکر خود حکمی را تأسیس می‌کند و بر اساس آن، روایات را رد یا قبول می‌کند.

بعد از این برای سخنش از روایات شاهد مثالی می‌آورد و می‌گوید: در روایات آمده که امام مهدی ﷺ خاتم حجت ها و اوصیاء است و در این رابطه ما قبلاً مسأله را کاملاً روشن کردیم و دوباره آن را تکرار نمی‌کنیم.

این‌که برخی روایات امام مهدی را گندم‌گون خوانده‌اند، هیچ تعارضی با بقیه‌ی روایات که می‌گوید او سفید روی است ندارد بنا به دلائلی که یکی از آن‌ها این است:

این صفت بر زبان غیر معصوم جاری شده است.

دیدار امام زمان ﷺ شبانه و در نور چراغ بوده، ممکن است تاریکی باعث شده که صورت مبارک حضرت گندم‌گون جلوه کند. زیرا راوی می‌گوید: (در یک شب نور چراغ را در رواقی که در آن بودیم مانند نور مشعل دیدم، دیدم که درب باز شد ولی ندیدم کسی از اهل خانه آن را باز کرده باشد، مردی را دیدم که چهارشانه بود و گندم‌گون که به زردی می‌گرایید).[۱۹۲]

ممکن است به دلایل مختلف خارجی، رنگ سفیدِ پوست تبدیل به گندم گون شود، دلیل‌هایی مثل تابش شدید خورشید، و این به معنای گندم‌گون بودن طبیعت این شخص نیست.

در این جا مهم این است که روایت دلالت بر این دارد که او امام است، اما چنگ زدن به این مطلب که‌ایشان پوستشان چه رنگی است فقط استدلال ناتوآن‌ها می‌باشد.

حال این سخن نویسنده‌ی سطرها که می‌گوید امامت مطلق و امامت تخصیص خورده، سخنی است که ما منتظریم تا به ما بفهماند منظور او چیست سپس بر اوست که برای این حرف دلیل اقامه کند و در پایان آن را به روشنی بیان کند، تا درباره آن دقیق بحث کنیم وگر نه سخنش بیهوده و خالی از معناست. پس امامت مهدیین ﷺ مانند امامت پدران بزرگوارشان، ائمّه ﷺ است.

۱۹۲- الغیبة – شیخ طوسی: ص۲۷۴.

نویسنده‌ی سطرها یک وجه دیگر می‌آورد که گمان می‌کند با آن معنی مهدیّین را تفسیر می‌کند، می‌گوید مهدیّین همان امامان دوازده گانه‌ی اهل بیت هستند نه کسی دیگر!!

او سعی می‌کند برای کلام از دست رفته‌اش به روایاتی استدلال کند که ائمّه دوازده گانه را مهدیّین نامیده است، با این گمان که شاهکار کرده است! مسأله در این‌جا در مورد نام‌گذاری‌ها نیست و به چالش کشیدن این امر با این منطق آن قدر سطحی است که هیچ کسی آرزوی داشتن چنین منطقی را ندارد، زیرا در روایات هم به مهدیّین امام گفته شده و هم به ائمّه مهدی گفته‌اند، و این دلیلی ندارد مگر این‌که همه آن‌ها ﷺ هم امامند و هم مهدی، ولی به خاطر تشخیص بهتر این دو گروه لازم بوده که هر کدام را با نامی بخوانند که عنوان آن گروه باشد.

گاهی بعضی‌ها که نمی‌خواهند حقیقت را بشناسند و به آن اعتراف کنند تلاش می‌کنند بگویند ورود چنین نام‌گذاری‌هایی در روایات به این روش باعث سختی در فهم یا غیر ممکن شدن آن می‌شود، ولی چنین منطقی کاملاً نادرست است. زیرا مهدیّینی که در روایات به امام نیز توصیف شده‌اند همان فرزندان امام مهدی ﷺ می‌باشند که حکمشان نیز مانند حکم ائمّه است، و این خصوصیّتی است که هرگز چشمی در دیدن آن خطا نمی‌کند، ولی لازم نیست کسی را که به دنبال کوریِ دیده و دل است توجیه کنیم و سخنی با او نداریم.

الآن احادیثی را که نویسنده‌ی سطرها آن را آورده بیان می‌کنیم، و آن را با احادیثی که درباره مهدیّین سخن گفته‌اند مطابقت می‌دهیم، تا ببینیم آیا تشخیص بین این روایات روشن است یا نه، این شما و این احادیثی که او آورده است:

۱- (عبد الرحمن بن سلیط نقل می‌کند که امام حسین فرزند علی ابن أبي طالب ﷺ فرمود: دوازده مهدی از ما هستند که اولین آن‌ها أمیر المؤمنین علی بن أبي طالب ﷺ است و آخرین آن‌ها همین نفر از فرزندانم می‌باشد که او قائم است).[۱۹۳]

روشن است وقتی گفته شده اولین آن‌ها أمیر المؤمنین ﷺ و آخرینشان قائم است، مراد از مهدیّین در این‌جا دوازده امام می‌باشد.

۱۹۳- عیون أخبار الرضا - شیخ صدوق: ج۲ ص۶۹.

۲- (أبي بصير از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که شنیدم ایشان می‌فرمود: دوازده مهدی از ما هستند شش نفر گذشتند و شش نفر باقی مانده‌اند که خداوند هر چه را دوست بدارد در ششمین نفر قرار می‌دهد).[۱۹۴]

در این‌جا از سخن امام صادق ﷺ که می‌فرماید شش نفر از مهدیّین رفته‌اند -یعنی وفات یافته‌اند- و شش نفر از آنان باقی مانده‌اند روشن است که امام منظورش از مهدیّین، دوازده امام است.

۳- (حسین بن أحمد بن إدریس از پدرم نقل کرد: أبو سعید سهل بن زیاد آدمي رازي و او از محمّد بن آدم شیباني از پدرش آدم بن أبي إیاس و او از مبارك بن فضالة از وهب بن منبه نقل می‌کند که ابن عباس گفت: رسول الله ﷺ فرمودند: «زمانی که به سوی پروردگارم بالا برده شدم ندایی شنیدم که گفت: یا محمّد گفتم: لبیک! پروردگار بزرگی‌ها لبیك، خداوند متعال به من وحی کرد: یا محمّد، در ملا اعلی در چه رابطه‌ای اختلاف صورت گرفت؟... تا جایی که فرمود: گفتم: خدای من آیا امتم بعد از من بر ولایت علی بن ابی‌طالب ﷺ جمع می‌گردند تا همه آن‌ها در روز قیامت در جایگاه حوض بر من باز گردند؟ خداوند تعالی به من وحی نمود: یا محمّد من درباره بندگانم قبل از این‌که آنان را خلق کنم حکم کردم حکم من بر آن‌ها اجرا خواهد شد، تا آن کسی را که بخواهم هلاک کنم و به واسطه آن هر کسی را بخواهم هدایت کنم. من علم تو را بعد از تو به او دادم و او را بعد از تو وزیر تو و جانشین تو بر امتت و خانواده ات قرار دادم، این عهدی است از جانب من (هر کسی او را دوست بدارد وارد بهشت می‌کنم) و هر کسی بعد از تو او را دشمن بدارد و از او کینه داشته باشد و ولایت او را انکار کند وارد بهشت نمی‌کنم، پس هر کسی دشمنی او را در دل داشته باشد دشمنی تو را در دل داشته است، و هر که دشمنی تو را در دل داشته باشد دشمنی مرا در دل داشته است، و همچنین هر که با او عملا دشمنی کند با تو دشمنی کرده است، و هر که با تو عملاً دشمنی کند با من دشمنی کرده است، هر که او را دوست بدارد تو را دوست داشته و هر که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است، به او این برتری را دادم، به تو نیز این را عطا کردم که از صلبش یازده مهدی خارج خواهم کرد که همه آن‌ها از نسل تو از فرزندان دختر بتول تو

۱۹۴- همان: ج۲ ص۶۹.

خواهند بود، آخرین آنها کسی است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد خواند»).[۱۹۵]

این‌که مهدیّین از صلب امیر المؤمنین ﷺ هستند مشخص می‌کند که آنها دوازده امام ﷺ هستند.

۴- (... و (درود بفرست بر) آن کسی که او را برای خود بعد از رسول الله ﷺ در زمینت و برای خلقت، جانشین قرار دادی أمیر المؤمنین علی بن أبي طالب، و بر دختر کریمه طاهره فاضله اش زهراء بانوی نورانی، فاطمه و بر دو فرزندشان حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت آن دو فاضل برگزیده پاک سرشت تقیّ شهید نیک، و بر علی زین العابدین و آقای عبادت کنندگان آن کسی که اعضای سجودش پینه بسته و بر محمّد باقر، و جعفر صادق و موسی بن جعفر، و بر علی بن موسی الرضا، و بر محمّد جواد، و علی النقی، و حسن عسکری، و بر آن کسی که منتظر امر تو است، همان کسی که رضایت تو را در زمین برپا می‌کند، و حجت بر خلق تو، و جانشین تو برای بندگانت، همان مهدی که فرزند مهدیین است همان راه‌یافته فرزند راهنمایان به راه مستقیم و محکم است).[۱۹۶] مهدیینی که در این دعا آمده پدران امام مهدی ﷺ هستند و این را از این‌جا در می‌یابیم که فرمود: (همان مهدی که فرزند مهدیین است)، در نتیجه منظور از مهدیین در این‌جا ائمّه دوازده گانه است.

و حال در برخی روایاتی که مهدیّین را ذکر کرده‌اند می‌نگریم تا ببینیم آیا می‌توان به همان آسانی که در روایات گذشته تشخیص دادیم، مهدیّین منظور از روایت را تشخیص داد یا نه؟

۱- در وصیت رسول الله ﷺ در شب وفاتش آمده است: امام محمّد باقر ﷺ از پدرشان صاحب عبادت‌های طولانی و آقای عبادت کنندگان، و ایشان از پدرشان امام حسین ﷺ همان پاکی که شهید شد، و ایشان از پدرشان أمیر المؤمنین ﷺ نقل می‌کنند که فرمود: (رسول الله در شبی که در آن وفاتشان صورت گرفت به علی ﷺ فرمود: یا أبا الحسن کاغذ و جوهری بیاور سپس رسول الله ﷺ وصیت خود را بیان نمودند تا جایی که به این نقطه از وصیت رسیدند و فرمودند: یا علی قطعاً بعد از من دوازده امام و پس از آنها دوازده مهدی

۱۹۵- کمال الدین وتمام النعمة – شیخ صدوق: ص ۲۵۱ – ۲۵۰.

۱۹۶- بحار الأنوار – علامه مجلسی: ج۹۲ ص۴۴۸.

خواهند بود).[۱۹۷] مهدیّینی که در این روایت آمده است بعد از ائمّه دوازده گانه می‌آیند که قطعاً با آن‌ها متفاوتند.

۲- از أبي بصير نقل شده که گفت: (به امام صادق (ع) عرض کردم: یا ابن رسول الله من از پدر شما شنیدم که فرمود: بعد از قائم دوازده امام خواهند بود فرمود: ایشان فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام، ولی اینان گروهی از شیعیان ما هستندکه مردم را به پیروی از ما و شناخت حقّ ما دعوت می‌کنند).[۱۹۸] مهدیّین در این روایت نیز بعد از قائم می‌آیند در این‌جا نیز، قطعاً مهدیّین غیر از امامان دوازده گانه‌اند.

۳- از امام صادق (ع) نقل شده که فرمودند: (قطعاً بعد از قائم دوازده مهدی از ما هستند که همه از فرزندان حسین (ع) هستند).[۱۹۹] نام مهدیین در این‌جا نیز بعد قائم است.

۴- از أبي حمزة نقل شده که در سخنی طولانی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمودند: (ای ابا حمزه، قطعاً بعد از قائم یازده مهدی از ما هستند که همه از فرزندان حسین (ع) هستند).[۲۰۰] در این‌جا نیز مهدیین بعد از قائم‌اند.

بنابراین، تشخیص بین امامان دوازده گانه و مهدیین دوازده گانه بسیار آسان است، پس چه چیزی باعث شده برخی دیده‌ها و دل‌ها کور شوند؟

برای این‌که بر افتضاح بودن منطق نویسنده‌ی سطرها و بر این‌که تمام تلاشش این است که امور را بر خودش مشتبه کند، دلیلی بیاوریم، آن چه را گفته برای شما نقل کرده و توضیح می‌دهم: او می‌گوید: «روشن شد که مهدیین همان امامان دوازده‌گانه (ع) هستند و در رجعت حکومت خواهند کرد»! می‌گوید: «روایات دلالت دارند بر این‌که بعد از قائم دوازده مهدی خواهند آمد و برای این‌که عدد را تکمیل کنیم ناچار– به خیال خودش- باید رسول الله (ص) دوازدهمین نفر بوده باشد»!

۱۹۷- الغيبة – طوسی: ص۱۵۰، بحار الأنوار: ج۵۳ ص۱۴۷.

۱۹۸- كمال الدين وتمام النعمة: ص۳۵۸.

۱۹۹- منتخب الأنوار المضيئة: ص ۳۵۴ – ۳۵۳.

۲۰۰- الغيبة- طوسی: ص ۴۷۹ – ۴۷۸. توضیح این روایت در مباحث آینده این کتاب خواهد آمد، و آن جا خواهیم دید که‌این روایت با روایات مشابهش (آن گونه که گاهی گمان می‌شود) تناقضی ندارد.

همین‌جا از او می‌پرسیم: اگر این‌گونه که گمان می‌کنی باشد، و موضوع روایات مهدیین سخن گفتن درباره‌ی رجعت است، پس چرا گفتی روایات مهدیّین با رجعت تعارض دارند؟ تازه، روایات رجعت تصریح می‌کنند که فقط کسانی باز می‌گردند که یا ایمان محض داشته باشند یا کفر محض، و تو پنداشتی که امام مهدی ﷺ باز نمی‌گردد، به همین خاطر مجبور شدی برای این‌که عدد را کامل کنی به جای ایشان رسول خدا ﷺ را جایگزین کنی. بنابراین – پناه بر خدا از سخن بد– تو معتقدی که امام مهدي ﷺ از کسانی هستند که ایمان محض ندارند؟ اگر الان از سخن نادرست بی‌شرمانه خود باز گردی و بگویی که چرا ایشان نیز باز می‌گردند، تعداد آن‌ها سیزده نفر می‌شود نه دوازده نفر؛ اکنون می‌خواهی با معضل جدیدی که در آن قرار گرفتی چه کنی؟

در پایان، نویسنده‌ی سطرها گمان دارد روایات مهدیین که دلالت دارند بر این‌که ایشان از نسل امام هستند فقط سه تاست!! و این‌ها را نام می‌برد:

۱– از امام صادق ﷺ نقل شده که فرمودند: (قطعاً بعد از قائم دوازده مهدی از ما هستند که همه از فرزندان حسین ﷺ هستند).[۲۰۱]

۲– از ابی‌حمزه نقل شده که امام صادق ﷺ در حدیثی طولانی فرمودند: (ای ابا حمزه، قطعاً بعد از قائم یازده مهدی از ما هستند که همه از فرزندان حسین ﷺ هستند).[۲۰۲]

۳– (جعفر از ذریح نقل می‌کند که گفت: از امام صادق ﷺ درباره امامان بعد از پیامبر سوال کردم ایشان فرمودند: بله أمیر المؤمنین ﷺ امام بعد از حضرت رسول ﷺ می‌باشد و اهل بیت علی ﷺ سپس علی بن الحسین ﷺ سپس محمّد بن علی، سپس امام امروزتان، اگر کسی امروز این را انکار کند مانند این است که شناخت خدا و رسول الله را انکار کرده است. می‌گوید عرض کردم: امروز شما امام هستید خدا برای شما فدایم کند؟ این را سه مرتبه تکرار کردم ایشان فرمودند: من برای تو این‌گونه بیان کردم تا تو از شاهدان خداوند در زمین باشی، خداوند تبارك و تعالی هیچ چیز را رها نکرد مگر این‌که آن را به نبیّش یاد داد سپس جبرئیل را برای او فرستاد تا به در زمان حیات خود، به ولایت علی ﷺ شهادت دهد و او را

۲۰۱– منتخب الأنوار المضیئة: ص۳۵۴ – ۳۵۳.

۲۰۲– الغیبة– طوسی: ص۴۷۹ – ۴۷۸.

امیر المؤمنین بنامد. پیامبر خدا نیز نُه قبیله را فراخواند و فرمود: فقط شما را به این دعوت می‌کنم که از شاهدان خدا باشید [حال خود دانید] می‌خواهید اقامه شهادت کنید و می‌خواهید کتمانش کنید. سپس فرمود: ای أبا بکر برخیز و بر علی أمیر المؤمنین سلام کن. گفت: آیا این امری از جانب خداوند و رسول خداست که باید به علی، أمیر المؤمنین بگوییم؟ فرمود: بله، و او سلام کرد. آن‌گاه فرمود: ای عمر برخیز و بر أمیر المؤمنین سلام کن، او نیز سوال کرد: آیا این دستور از جانب خداوند و رسول خداست که باید علی را أمیر المؤمنین بنامم؟ فرمود: بله، سپس به مقداد بن اسود فرمود: برخیز و به أمیر المؤمنین سلام کن، بلند شد و بر علی سلام کرد ولی آن‌گونه که آنان گفتند نگفت، سپس به ابوذر غفاری فرمود: برخیز و به أمیر المؤمنین سلام کن، بلند شد و سلام کرد، سپس به حذیفه فرمود: برخیز و به أمیر المؤمنین سلام کن، او نیز ایستاد و سلام کرد، سپس به عبد الله بن مسعود فرمود برخیز و به أمیر المؤمنین سلام کن او نیز برخاست و سلام کرد، سپس به بریده اسلمي فرمود: برخیز و به أمیر المؤمنین سلام کن، او برخاست و سلام کرد، بریده کوچک‌ترین فرد قوم بود، سپس رسول الله فرمود: فقط به این خاطر شما را فرا خواندم که شاهد باشید [حال خود دانید] می‌خواهید اقامه شهادت کنید و می‌خواهید کتمانش کنید. بعد از آن أبوبکر امیر مردم شد در حالی که بُریده به شام رفته بود پس از بازگشتش از شام نزد أبو بکر رفت در حالی که او در جایگاهش نشسته بود، به او گفت: ای أبا بکر آیا فراموش کردی آن زمانی را که ما به علی سلام کردیم و به او امیر المؤمنین گفتیم و این امری واجب از جانب خدا و رسول بود؟ گفت: ای بریده، تو حضور نداشتی و ما بودیم و خداوند متعال امر را دائما تجدید می‌کند و این‌گونه نیست که خداوند متعال نبوت و پادشاهی را با هم برای این خانواده قرار داده باشد، سپس امام صادق ﷺ به من فرمود: فقط به این خاطر این را یاد آوری کردم که از شاهدان الهی در زمین باشی، قطعاً از ما اهل بیت، بعد از رسول ﷺ هفت وصی وجود دارند که امام واجب الاطاعه هستند، هفتمین آن‌ها قائم است إن شاء الله، قطعاً خداوند عزیز و حکیم است، هر چه را بخواهد به پیش می‌اندازد و هر چه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد در حالی که او عزیز و حکیم است، سپس بعد از قائم یازده مهدی خواهند بود که همه از فرزندان حسین‌اند، عرض کردم: هفتمین نفر کیست (خدا مرا فدای تو گرداند) امر شما بر روی چشم و سر من جای دارد. سه مرتبه تکرار کردم، فرمود: بعد از من امام شما و قائم شما خواهد بود إن شاء الله. پدرم بهترین

پدر (خدا رحمتش کند) دائماً می‌فرمود: اگر سه قبیله را سراغ داشتم که به آن‌ها علم را ودیعه دهم و آن‌ها لیاقتش را داشتند، چیزی را به ایشان می‌گفتم که احتیاجی به دقت در حلال و حرام نداشته باشند آن چه تا روز قیامت اتفاق می‌افتد را بازگو می‌کردم. سخن ما دشوار است و غیر از بنده‌ی مؤمنی که خداوند تعالی قلب او را برای ایمان امتحان کرده باشد، کسی به آن ایمان نمی‌آورد. سپس فرمود: به خدا سوگند نگهبانان خزانه‌های خدا در زمین از ما هستند، و هم‌چنین نگهبانان آن در آسمان از مایند. ما خزانه‌داران سیم و زر نیستیم، بلکه حاملان عرش خداوند در روز قیامت از ما هستند محمّد و علی و حسن و حسین و آن کسی است که خداوند بخواهد باشد و چهار تن دیگر که خداوند اراده کرده است که باشند.

جعفر بن محمّد از عبد الله بن طلحه نهدي مانند حدیث ذریح را نقل می‌کند ولی یک قسمت اضافه دارد می‌گوید: امام صادق ﷺ فرمود: این سخن را با تو بازگو کردم تا تو نیز برای فرزندم فلانی، از شاهدان خداوند بر روی زمین باشی).[۲۰۳]

نویسنده‌ی سطرها درباره این حدیث نظر می‌دهد و می‌گوید: این روایت به امام کاظم ﷺ اختصاص دارد و اینگونه حدیث‌ها دستخوش تغییر و بداء الهی قرار می‌گیرند. می‌گویم: تغییر و بداء، برای احادیث بوجود نمی‌آید، بلکه برای اموری که در خارج واقع می‌شود به وجود می‌آید، و حال که درباره‌ی امام کاظم ﷺ بداء حاصل شده و ایشان قائم نبودند، به این معنا نیست که از تمام آن مطالبی که در این روایت وارد شده دست برداریم، و چنین چیزی را هیچ احدی نمی‌گوید، بنابراین، دلالت این روایت بر وجود مهدیّین بعد از قائم هم‌چنان باقی می‌ماند. اما یازده نفر بودن مهدیین بعد از قائم، به این خاطر است که قائم مورد نظر در این روایت، همان مهدی اول است، و می‌توانی کتاب‌های انصار امام مهدی ﷺ را بخوانی تا در این مورد و موارد غیر از این چیزهای زیادی بیاموزی.

اما درباره‌ی این گفته‌ی نویسنده‌ی سطرها: « روایت اول و دوم نیز به قرینه‌ی روایت سوم، مختص به امام کاظم ﷺ می‌باشد»، باید گفت: این ره که تو می‌روی به ترکستان است؛ آیا

۲۰۳- الأصول الستة عشر – عدة محدثين: ص۹۱ – ۹۰. الظاهر أن هذا الحديث عن الإمام الصادق بدلالة سند الرواية التي تسبقه في الأصل نفسه، وهو كما يلي: (جعفر عن ذريح عن أبي عبد الله ﷺ قال...).

دلالت این دو روایت، برایت پیچیده و نا واضح بود که برای فهمیدن آن نیاز به قرینه داشته باشی یا این‌که همه‌ی راه‌هایت به بن بست رسیده و به مغالطه پناه بردی؟

نویسنده‌ی سطرها در تفسیر و توضیحش بر آن چه که انصار در این خصوص نگاشته‌اند، می‌پندارد روایاتی که گفته مهدیین بعد از امام مهدی (ع) قائم خواهند بود، دلالت بر این دارد که مقصود، ائمّه‌ی دوازده گانه است، زیرا در برخی روایات ایشان را مهدیین خوانده‌اند! طبیعتاً نباید این بحث‌های سطح پایین دور از ذهن باشد، زیرا نویسنده‌ی سطرها هیچ مغالطه‌ای را رها نمی‌کند مگر این‌که سراسیمه به سوی آن می‌دود، می‌گوییم: بله در برخی روایات امامان را مهدیین نامیده‌اند، و برخی روایات نیز نام قائم که ائمّه به ایشان داده‌اند، ولی این صفت مورد بحث ما نیست، زیرا آن‌ها همگی **قائم** و **امام** و **مهدی** و **خلیفه** و **آقا** و **پیشوا** هستند، و علاوه بر این صفات، هر صفت خوبی که می‌توانی در مورد اهل بیت (ع) بگو ولی نمی‌توانی حق مطلب را ادا کنی، ولی بسیار روشن است که مهدیین مورد بحث ما بعد از امام مهدی (ع) آمده و خاندان و یا فرزندان ایشان می‌باشند، و طبیعتاً آنان از خاندان امام حسین (ع) نیز محسوب می‌شوند، زیرا پدرشان از نسل امام حسین (ع) می‌باشد، و این مهدیین نیز دوازده نفرند، و این همان چیزی است که ما می‌توانیم با وجود آن به آسانی بین آن‌ها و ائمّه که پدران امام مهدی (ع) محسوب می‌شوند تفاوت قائل شویم که تا دنیا دنیاست، تنها نُه نفر از ایشان از نسل امام حسین (ع) هستند، آیا این روشن است، یا این‌که می‌خواهید آن چه روشن است را دوباره توضیح دهیم؟؟ به خدا قسم اگر چنین چیزی نزد شما روشن نیست پس هرگز هیچ چیز نزد شما واضح نخواهد بود.

از آن‌جایی که خطاها و اشکالات هم‌چون جوجه شدن تخم‌های شیطان زاد ولد می‌کند، نویسنده‌ی سطرها درباره‌ی روایت زیر نیز نظر می‌دهد:

از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: (خداوند عز و جلّ فرمود: دَه امر را بر بندگانم واجب نمودم که اگر آن را شناختند آن‌ها را در ملکوت خویش جای خواهم داد، و بهشت خودم را برای آنان مباح خواهم کرد، اولینش شناخت و معرفت من است، دوم شناخت فرستاده‌ی من است که او را به سوی مخلوقاتم فرستاده‌ام و این‌که به او قرار کرده و او را تصدیق نمایند، سوم شناخت اولیاء من است و این‌که آن‌ها حجت های بر خلقم هستند، هر کس از آن‌ها پیروی کند مرا پیروی کرده و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده

است، آنان پرچم بین من و خلقم هستند و هر کس آنان را انکار کند او را در آتشم خواهم انداخت، و عذابم را بر او چند برابر خواهم کرد، چهارم شناخت کسانی است که از روشنایی قدس من به پا داشته شده‌اند، اینان قائمان عدل من اند، پنجم شناخت و تصدیق کسانی است که قائم به فضل اینانند، ششم شناخت دشمن من إبلیس و چیزهایی که از طرف خود او و یارانش است، هفتم قبول کردن دستور من و تصدیق فرستادگان من است، هشتم پنهان کردن سرّ من و سرّ اولیای من است، نهم بزرگ شمردن کسانی است که از بین برترین ها انتخابشان کردم و این‌که از آنها قبول کنند، و اگر در چیزی دچار اختلاف شوید به آنها مراجعه کنید، تا این‌که آنها آن را توضیح دهند، و دهُم این‌که خودش و برادر دینی و دنیایی‌اش یکسان باشند، اگر این‌گونه بودند من آنها را به ملکوتم داخل خواهم کرد، و از هراس بزرگ (قیامت) ایمن خواهم کرد و نزد من در علیین خواهند بود). [۲۰۴]

او می‌گوید: قائمانی که در این روایت آمده‌اند نیز همان امامان دوازده گانه‌اند!! و اگر از او بپرسیم: ای پدیده‌ی آخر الزمان، چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که روایت می‌گوید: (سوم شناخت اولیاء من است و این‌که آنها حجت‌های بر خلقم هستند)، و این سومین امر واجب، درباره‌ی ائمّه ﷺ سخن می‌گوید، سپس می‌گوید: (چهارم شناخت کسانی است که از روشنایی قدس من به پا داشته شده‌اند، اینان قائمان به عدل من‌اند)، و این چهارمین واجب اختصاص به مهدیّین دارد، و حال که تو این امر را نیز درباره‌ی ائمّه قرار دادی، پس واجب سوم و واجب چهارم را تبدیل به‌یک فریضه کردی! تو بگو؛ تو را تصدیق کنیم یا این‌که خداوند را تصدیق نماییم؟

جواب او چنین است: (می‌توانیم بگوییم که اوّلی درباره‌ی سایر پیامبران و اوصیاء الهی است و دوّمی‌درباره‌ی امامان از اهل بیت سخن می‌گوید.. یا این‌که بگوییم که اولی درباره‌ی ائمّه است و دومی‌از رجعت آنان سخن می‌گوید یعنی بعد از رجعتشان نیز به آنها ایمان آورده و آنها را بشناسیم) !!

۲۰۴- بحار الأنوار: ج۶۶ ص۱۳، مستدرك الوسائل: ج۸ ص۳۳۳، وكتاب التمحيص – محمّد بن همام اسكافی (شيعه): ص۹، ومستدرك سفينة البحار: ج۷ ص۱۷۴.

پاسخ من برای او این است: درباره فرضیه اولی که گفتی (می‌توانیم این گونه بگوییم)، فریضه‌ی هفتم می‌گوید: (هفتم قبول کردن دستور من و تصدیق فرستادگان من است)، آیا فراموش کردی؟ چه چیزی باعث شده که عجله کنی و قسمت هفتم را فراموش کنی؟ به خدا پناه ببر از شیطان رانده شده.

و اما درباره‌ی (ممکن است) دوم تو؛ خداوند متعال این‌ها را بر همه‌ی مردم در هر زمان و مکانی واجب کرده است؛ در عالم دنیا، در عالم ذرّ اول، در عالم رجعت و در هر عالم دیگری که پروردگار جهانیان بخواهد، در نتیجه، بقسیم‌بندی تو بسیار سرد و بی‌روح است و نمی‌دانم عقلت چگونه چنین تقسیمی کرده است. حال فکر می‌کنی برای خود چیزی جز بی‌آبرویی به ارمغان آوردی؟ نه تو سخت در توهّم هستی، تقسیم تو در (ممکن است) دوم فقط تقسیمی است برای یک فریضه که دو زمان را دربر می‌گیرد (عالم دنیا و عالم رجعت) اصلاً باید تقسیمت را بیشتر قرار می‌دادی و عالم ذرّ و هر آن‌چه که پروردگارت اراده کرده است را نیز در تقسیمت می‌آوردی، زیرا این تقسیم‌بندی تو به زمان تعلق گرفته است نه فریضه؛ پس «لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم»، کینه‌های درونی، انسان را کور و کر می‌کند.

در خصوص این روایت: (خداوندا بر والیان عهد او درود فرست و آنان را به آرزوهایشان برسان و بر عمر ایشان بیفزا و آنان را یاری فرما، و آن‌چه که از امر دینت می‌خواهی به آنان واگذار کنی تمام و کمال عطا فرما، ما را برای آنان کمک و برای دینت یار قرار ده، و بر پدران پاکش درود فرست، همان امامان راهنما. خداوندا اینان معادن کلماتت هستند، و نگهبانان علمت می‌باشند، همان والیان امرت و پاک‌ترین بندگانت، و برگزیدگان خلقت، و اولیائت، و نوادگان اولیائت، و برترین‌هایی که فرزندان برترین‌هایت می‌باشند، درود و رحمت و برکتت بر همه‌ی آنها باد).[۲۰۵]

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (این حدیث دو نسخه دارد که‌یکی از آنها عبارت «و بر پدران پاکش درود فرست» را ندارد)، سپس این دو روایت را می‌آورد:

روایت اوّل: (گروهی که قبلاً آنها را در جای جای این کتاب ذکر کردم به من این حدیث را به استناد به جدّم ابی جعفر طوسی (که خدا او را با امنیت و رضوان در روز جزا

۲۰۵- مکیال المکارم – میرزا محمّد تقی اصفهانی: ج۲ ص۷۳.

پذیرایی کند) نقل کردند که گفت: ابن أبي جيد، از محمّد بن حسن بن سعيد بن عبد الله و حميري و علی بن إبراهيم و محمّد بن حسن صفار، و همه‌اینان از إبراهيم بن هاشم، از إسماعيل بن مولد و صالح بن سندي، از يونس بن عبد الرحمن، و جدم أبي جعفر طوسي روایتش را از يونس بن الرحمن از راه های مختلفی که به خاطر طولانی نشدن مساله آنان را ذکر نمی‌کنم نقل کرده است، از يونس بن عبد الرحمن نقل شده: امام رضا ﷺ این دعا را برای صاحب امر سفارش می‌کردند:

(خداوندا مدافع ولیّت و جانشینت، وحجّتت بر مخلوقاتت، و زبانی که به اذن تو و به نیابت تو سخن می‌گوید، همان‌که به حکمتت سخن می‌گوید، و چشم بینای تو بر تمام آفریده هایت، و شاهدت بر خلقت، آن بزرگ مرد مجاهد، آن کسی که نزد تو، به تو پناه آورده باش، و او را از شرّ جمیع آن چه خلق کردی و رشد دادی و هر آن‌چه که به تصویر کشیدی در امان بدار، و او را از رو به رو و پشت سرش و از سمت راست و چپش و از بالای سر و زیر پایش حفظ کن، با همان حفاظی که هر کسی را با آن حفظ کنی از بین نمی‌رود، و در وجود او، رسولت و پدرانش که امام و ستون‌های دینت هستند را حفظ کن، و او را در امانت خانه‌ی خودت که نابود نشدنی است، و در جوار خودت که هیچ حقارتی در آن نیست، در دژ خود و قدرت خودت که هیچ شکستی ندارد قرار ده، و او را ایمن کن با همان امان مطمئنی که هر کسی را با آن امان دهی نا امید نمی‌شود، او را در پناه‌گاه خود قرار ده که هر کس در آن باشد نابود نمی‌شود، و او را با یاری شکست ناپذیرت تأیید کن، و با سربازان پیروزت تأییدش نما، با قوّت خویش او را قوی گردان و فرشتگانت را به دنبال او به صف کن، آن که او را دوست دارد دوست بدار و آن که با او دشمنی می‌کند را دشمن بدار، زره مستحکم خود را به او بپوشان، وفرشتگانت را گرداگرد او جمع گردان، خداوندا او را به برترین چیزهایی که به تمام قائمین به عدلت از میان پیروان انبیاء داده‌ای برسان. خداوندا درد را با او از بین ببر، و پراکندگی‌ها را با او جمع کن، و ستم را با او نابود نما، و عدل را با او نمایان کن، و زمین را با بقاء طولانی او مزیّن کن، با یاری خویش او را تایید کن، به واسطه‌ی ترس او را یاری کن، و یارانش را قوی گردان، آنان که او را یاری نکردند یاری نفرما، آن کسی را که دشمنی را برای او پایه‌گذاری می‌کند به هلاکت برسان، هر کس با او صادق نیست را نابود کن، با او زورگویان کافر و فرماندهان و ستون‌های کفر را بکُش، و با او، سران گمراهی و تشریع

کنندگان بدعت‌ها و کُشندگان سنت‌ها و تقویت‌کنندگان باطل را در هم بشکن، با او زورگویان را خوار گردان، با او، کافران و همه‌ی ملحدان را در مشرق‌ها و مغرب‌های زمین و درخشکی و دریای آن و دشت‌ها و کوه‌های آن نابود گردان، تا جایی که در خانه‌هایشان حتی یک نفر را زنده رها نکنی و هیچ اثری از آنان باقی نگذاری.

خداوندا سرزمین‌هایت را از آن‌ها پاک گردان، قلب بندگانت را از (نابودی) آن‌ها شفا بده، مؤمنین را با او عزیز گردان، سنّت‌های فرستادگان و حکمت‌های فراموش شده‌ی انبیا را با او زنده گردان، و آن‌چه که از دینت محو شده و از حُکمت عوض شده را با او تازه کن، تا این‌که با او دینت را باز گردانی در حالی که تر و تازه و خالص و درست باشد، به گونه‌ای که در آن هیچ کژی‌ای و همراهش هیچ بدعتی نباشد، تا این‌که با عدلش تاریکی‌های ستم را روشن کنی و آتش‌های کفر را با او خاموش گردانی، با او گره‌گاه‌های حق و آن‌چه از عدل مجهول است را روشن نمایی، زیرا او بنده‌ای از بندگان توست که برای خودت خالصش کردی و از بین برترین‌های خلقت او را انتخاب کردی و بر تمام بندگانت برتری دادی، و امین غیب خود قرار دادی، و او را از ارتکاب گناهان معصوم کردی و عیب ها را از او دور کردی، و او را از پلیدی ها پاک گردانیدی و او را از آلودگی ها سلامت بخشیدی، خداوندا ما برای او در روز قیامت و آن روزی که پنهان‌ها آشکار می‌شوند شهادت خواهیم داد که او هیچ گناهی نکرد و هیچ خطایی از او سر نزد و مرتکب هیچ نافرمانی نشد و از هیچ دستوری از تو سرپیچی نکرد و هیچ حرمتی را از تو ندرید و هیچ واجبی از واجباتت را عوض نکرد و هیچ شریعتی از تو را تغییر نداد، و این‌که او هدایت گر و هدایت شده و پاک و پرهیزکار و پاک سرشت است آن خوشنود شده‌ی پاک گشته، خداوندا به او در خود و خانواده اش و فرزندش و نسل و امّتش و تمام مردمش، چیزی را که خوشنودش می‌کند و چشمانش را روشن می‌گرداند عطا بفرما، تا جایی که پادشاهی تمام کشورهای دور و نزدیک و کشورهای کوچک و بزرگ را به او دهی، تا این‌که حکمش را بر همه‌ی حکم‌ها مقدّم کند و با حقّ خود هر باطلی را مغلوب سازد.

خداوندا ما را با دستان او در راه هدایت، و بزرگ‌ترین شاه راه، و همان راهِ میانه راه ببر، آن راهی که زیاده رو باید به آن بازگردد و عقب مانده باید خود را به آن برساند، و در فرمان‌برداری از او به ما قوّت ده و ما را در پیروی از او ثابت قدم گردان، و با پیرویش بر ما

منّت گذار، و ما را در گروه او قرار ده، آن گروهی که با امر او قیام نموده و به همراه او صبر پیشه می‌کنند؛ همانان که با خیر خواهی برای او، رضایت تو را طلب می‌کنند، تا این‌که ما را در روز قیامت جزء انصارش و کمک کارانش و تقویت کنندگان فرمانروایی‌اش محشور کنی.

خداوندا این نعمت را برای ما خالص و خالی از هرگونه شک و شبهه و ریا و سمعه قرار ده، تا این‌که با آن به غیر از تو اعتماد نکنیم و غیر از وجه تو را طلب نکنیم، و تا آن‌جا که ما را در جایگاه او قرار دهی و همراه او در بهشت قرار دهی. ما را از بی تاب شدن و تنبلی و سستی در امان بدار، و از کسانی که به وسیله‌ی آن‌ها به دینت یاری می‌رسانی و یاری ولیّت را به وسیله‌ی آنان استحکام می‌بخشی قرارمان ده، و کسی را جایگزین ما نکن زیرا جایگزین کردن دیگران به جای ما، برای تو سهل و آسان است ولی برای ما سخت و گران می‌باشد.

خداوندا بر والیان امرش و امامان از فرزندانش درود فرست، آن‌ها را به آرزوهایشان برسان، و بر عمر آن‌ها بیافزای، و با قدرت یاریشان کن،، و آن‌چه که از امرت می‌خواهی به آنان واگذار کنی تمام کمال عطا فرما،، ستون های آنان را استوار گردان، و ما را کمک برای آنان و یاور برای دینت قرار ده، زیرا آنان معادن کلمات تو، و ارکان توحیدت، و ستون های دینت، والیان امرت، و بندگان خاص و خالصت، و برترین انتخاب شدگان از میان مخلوقاتت، و اولیائت و خاندان اولیائت و برترین انتخاب شدگان فرزندان فرستادگانت هستند، سلام و رحمت و برکت خدا بر آن‌ها باد).[۲۰۶]

روایت دوم: (این دعا را در روایتی دیدم که بی‌نیاز کننده از این تأویل بود و آن را ذکر نکرده بود؛ زیرا در تفصیلاتش کامل‌تر است، و این همان چیزی است که انسان شریف و جلیل أبو الحسين زيد بن جعفر علوي محمّدي نقل کرده است، گفت: أبو الحسين إسحاق بن حسن عفراني، برای ما روایت کرده که گفت: محمّد بن همام بن سهيل كاتب و محمّد بن شعيب بن أحمد مالكي، و همه‌این ها از شعيب بن أحمد مالكي، يونس بن عبد الرحمن، از امام رضا ﷺ نقل کرده‌اند که ایشان دستور دادند این دعا را برای حضرت حجت صاحب الزّمان ﷺ بخوانیم، این دعای ایشان برای امام زمان بود (صلوات الله علیهما):

۲۰۶- جمال الأسبوع – سيد بن طاووس: ص ۳۱۰ – ۳۰۷.

(خداوندا بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و مدافع ولیت و جانشینت و حجت بر خلقت، و زبانی که به اذن تو از تو می‌گوید باش، آن سخن‌گوی به حکمتت، و چشمان بینای تو در مخلوقاتت، و شاهد بر بندگانت، آن بزرگ مرد مجاهد بسیار سخت‌کوش، بنده‌ات که پناهنده به توست، خداوندا و او را از شر هر آن‌چه خلق کردی و پدید آوردی و رشد دادی و به تصویر کشیدی در امان بدار، و او را از پیش روی او و از پشت سرش و از سمت راستش و از سمت چپش و از بالای سرش و از زیر پایش محافظت کن، با آن حفاظی که اگر کسی را با آن حفظ کنی گم نمی‌شود، و در وجود او، فرستاده‌ات را و وصی فرستاده‌ات را و پدرانش که ائمّه‌ی تو و ستون‌های دینت هستند که درود تو بر همه آن‌ها باد حفظ فرما، و او را در امانت خانه‌ات که نابودی‌ای در آن نیست، و در جوار خویش که هیچ تحقیری در آن راه ندارد، و در پناه مستحکم خویش که هیچ شکستی در آن نیست قرار ده. خداوندا و او را با امان محکم خویش که هر که را با آن ایمن گردانی خوار نمی‌شود امنیّت ببخش، و او را در پناه‌گاه خود که اگر کسی در آن باشد به او ظلم نمی‌شود قرار ده، با یاری پر قدرتت به او یاری رسان، و با سربازان پیروزت او را تأیید کن، و او را با قوت خود قوی گردان، و فرشتگانت را به دنبال او به صف کن. خداوندا آن‌که او را دوست دارد دوست بدار، و با آن کس که با او دشمنی کند دشمنی کن، و زره مستحکم خود را به او بپوشان، و فرشتگانت را گرداگرد او قرار ده. خداوندا او را به برترین چیزهایی که به تمام قائمین به عدلت از میان پیروان انبیاء داده‌ای برسان. خداوندا درد را با او از بین ببر، و پراکندگی‌ها را با او جمع کن، و ستم را با او نابود نما، و عدل را با او نمایان کن، و زمین را با بقاء طولانی او مزیّن کن، با یاری خویش او را تایید کن، به واسطه‌ی ترس او را یاری کن، و برای او گشایشی آسان قرار ده، و از جانب خود برای او بر علیه دشمنت و دشمنش غلبه و پیروزی قرار ده. خداوندا او را قائم منتظر قرار ده، و امامی‌که با او پیروز می‌شوی، و او را با یاری محکمت و گشایش نزدیکت تأیید کن، و مشارق زمین و مغارب آن، که برکت خود را در آن‌ها قرار دادی را به ارث او در آور، و سنّت رسولت که درود تو بر او و خاندانش باد را به وسیله او زنده گردان، تا این‌که از ترس هیچ احدی از خلقت، ذره‌ای از حق را مخفی نگرداند، و یارانش را قوی گردان، و آنان که رهایش کردند یاری نفرما، و آن کسانی که دشمنی با او را پایه‌گذاری کردند نابود گردان، و آن کسی را که با او صادق نیست از بین ببر. خداوندا زورگویان کافر و فرماندهان کفر و

آنان که ستون‌های کفرند وآنان که کفر را برپا می‌کنند را بکُش، و سران گمراهی، و تشریع کنندگان بدعت ها، و گشندگان سنت ها و تقویت کنندگان باطل را با او در هم بشکن، و زور گویان را با او ذلیل گردان، و کافران و منافقان و همه‌ی ملحدین را به هر گونه و در هر کجا که هستند در مشرق ها و مغرب های زمین و خشکی و دریای آن و دشت و کوه آن، با او از بین ببر تا جایی که در خانه هایشان حتی یک نفر را زنده رها نکنی و هیچ اثری از آنان باقی نگذاری. خداوندا سرزمین‌هایت را از آن‌ها پاک گردان، قلب بندگانت را از (نابودی) آن‌ها شفا بده، مؤمنین را با او عزیز گردان، و سنّت‌های فرستادگان و حکمت‌های فراموش شده‌ی انبیا را با او زنده گردان، و آن‌چه که از دینت محو شده و از حُکمت عوض شده را با او تازه کن، تا این‌که با او دینت را باز گردانی در حالی که تر و تازه و خالص و درست باشد، به گونه‌ای که در آن هیچ کژی‌ای و همراهش هیچ بدعتی نباشد، تا این‌که با عدلش تاریکی‌های ستم را روشن کنی و آتش‌های کفر را با او خاموش گردانی، با او گرِه‌گاههای حق و آن‌چه از عدل مجهول است را روشن نمایی، و با او حکم‌های دشوار را واضح کنی. خداوندا او بنده‌ی توست آن کسی که برای خود خالص گردانیدی و از بین بهترین‌های خلقت انتخاب کردی، و بر بندگانت برتری بخشیدی، و غیب خود را به او سپردی، و او را از گناه معصوم گردانیدی، و عیوب را از او دور گردانیدی، و او را پاک گردانیدی (از پلیدی)، و از هر آلودگی‌ای جدایش کردی، و او را از شک در سلامت قرار دادی.

خداوندا ما برای او در روز قیامت و آن روزی که پنهان‌ها آشکار می‌شوند شهادت خواهیم داد که او هیچ گناهی نکرد و هیچ خطایی از او سر نزد و مرتکب هیچ نافرمانی نشد و از هیچ دستوری از تو سرپیچی نکرد و هیچ حرمتی را از تو ندرید و هیچ واجبی از واجباتت را عوض نکرد و هیچ شریعتی از تو را تغییر نداد، و این‌که او امام پرهیزکار هدایت‌گر و هدایت شده آن پاک پرهیزکار وفادار خوشنود شده‌ی پاک شده است، خداوندا به او در خود و خانواده اش و فرزندش و نسل و امتش و تمام مردمش، چیزی را که خوشنودش می‌کند و چشمانش را روشن می‌گرداند عطا بفرما، تا جایی که پادشاهی تمام کشورهای دور و نزدیک و کشورهای کوچک و بزرگ را به او دهی، تا این‌که حکمش را بر همه‌ی حکم ها مقدّم کند و با حق خود هر باطلی را مغلوب سازد. خداوندا ما را با دستان او در راه هدایت، و

بزرگ‌ترین شاه راه، و همان راهِ میانه راه ببر، آن راهی که زیاده رو باید به آن بازگردد و عقب مانده باید خود را به آن برساند، و در فرمان‌برداری از او به ما قوّت ده و ما را در پیروی از او ثابت قدم گردان، و با پیرویش بر ما منت گذار، و ما را در گروه او قرار ده، آن گروهی که با امر او قیام نموده و به همراه او صبر پیشه می‌کنند؛ همانان که با خیر خواهی برای او، رضایت تو را طلب می‌کنند، تا این‌که ما را در روز قیامت جزء انصارش و کمک کارانش و تقویت کنندگان فرمانروایی‌اش محشور کنی، بر محمّد و آل محمّد درود فرست، خداوندا این نعمت را برای ما خالص و خالی از هرگونه شک و شبهه و ریا و سمعه قرار ده، تا این‌که با آن به غیر از تو اعتماد نکنیم و غیر از وجه تو را طلب نکنیم، و تا آن‌جا که ما را در جایگاه او قرار دهی و همراه او در بهشت قرار دهی، و ما را در امر او دچار ملالت و تنبلی و سستی و کوتاهی نکن، و از کسانی که به وسیله‌ی آن‌ها به دینت یاری می‌رسانی و یاری ولیّت را به وسیله آنان استحکام می‌بخشی قرارمان ده، و کسی را جایگزین ما نکن زیرا جایگزین کردن دیگران به جای ما، برای تو سهل و آسان است ولی برای ما سخت و گران می‌باشد؛ تو بر همه چیز توانایی.

خداوندا بر والیان عهدهایش درود فرست، و آنان را به آرزوهایشان برسان و بر عمر آنان بیافزای، و آنان را یاری کن و آن‌ها را به آن‌چه که می‌خواهی از امر دینت برسانی عطا کن، و ما را برای آنان کمک و برای دینت یار قرار ده، و بر او و بر پدران پاکش درود فرست همان امامان راهنما، خداوندا اینان معادن کلماتت، و نگهبانان علمت، و والیان امرت، و پاک‌ترین بندگانت، و بهترین خلقت، و اولیاء تو و خاندان اولیائت، و برترین انتخاب شدگان تو و فرزندان برترین‌های تو هستند، درودها و رحمت و برکات تو بر همه آنان باد. بارخدایا، امّا شریکان او در امرش و آنان که او را در طاعت تو کمک کردند، آن کسانی که آنان را دژ و سلاح او قرار دادی و آنان را پناه‌گاه و انسش قرار دادی، آنان که خانواده فرزندان را از یاد بردند و در وطن خویش آسایش نداشتند، و آنان که بسترهای گرم و نرمشان را وا نهادند و تجارت‌هایشان را کنار گذاشتند، و به معیشت‌هاشان ضرر رساندند، و بدون این‌که از شهر و دیار خود غیبتی داشته باشند دیگر در مجالسی که دیده می‌شدند یافت نشدند، و با آنان که از راه‌های دور در امرشان یاریشان می‌کردند هم قسم شدند، و با نزدیکانی که آن‌ها را از رسیدن به هدفشان منع می‌کردند، مخالفت کردند، و آن کسانی که پس از روی‌گردانی‌ها و قطع

ارتباطها با یکدیگر یکپارچه شدند، و اسبابی که آنها را به‌اندوخته‌های دنیا متصل می‌کرد، قطع کردند؛ خدایا آنان را در حفظ خود و در سایه‌ی حمایتت قرار ده، و ضرری را که هر کدام از مخلوقاتت که قصد دارد با دشمنی به آنها برساند، از ایشان دور گردان، و به آنها از دعوتت، از کفایت و کمک به‌ایشان و تأیید و یاریت برای آنها، پاداشی عطا فرما که با آن بر اطاعتت یاریشان کنی، و با حقشان، باطل هر کسی را که بخواهد نورت را خاموش کند نابود کن، و بر محمّد و آل محمّد درود فرست...).[۲۰۷]

نویسنده‌ی سطرها بعد از آوردن این دو دعا می‌گوید: (این دو نسخه با هم تفاوت دارند، و به خاطر همین اختلاف، ممکن نیست که‌ایشان بتواند به صحّت یکی از آن دو جزم و یقین پیدا کند و دیگری را رد کند)! و این‌گونه دست از این دو روایت بر می‌دارد و خیال خود را راحت می‌کند، در حالی که حقیقت فریاد می‌زند و از او شکایت می‌کند.

و در مقام جواب به او می‌گویم: می‌توانیم به این دو روایت به این گونه نگاه کنیم که‌این دو روایت به خاطر این‌که در بعضی از مضامین با هم تفاوت دارند، دو روایت مختلف هستند و اشتراکشان در جاهای دیگر، ضرری به این مطلب نمی‌زند، و حتی به این‌که هر دوی این روایت‌ها از امام رضا ﷺ صادر شده باشد نیز ضرری نمی‌رساند، اما بر فرض این‌که این دو، یک روایت باشند که به دو شکل نقل شده‌اند، چه چیزی باعث می‌شود که جناب‌عالی به هر دو روایت تمسک نکنی؟ توقف در جایی مورد قبول است که تعارضی وجود داشته باشد، یا این‌که مضامین روایات با هم مخالف باشد، در حالی که هیچ کدام از این دو مورد در دو روایتِ ذکر شده یافت نمی‌شود. محل شاهد مورد بحث -که اگر بتوانی درک کنی، مهم همین است- در هر دو روایت وجود دارد، پس چه چیزی مانع می‌شود که به هر دو روایت تمسک نمایی؟؟؟

و اما این‌که گفتی: در یکی از دو روایت، عبارتِ (و بر پدران پاکش درود فرست) وارد نشده، و این همان چیزی بود که وادارت کرد دست از هر دو روایت برداری؛ این فقط راهی است که می‌توانی نفس سرکش خودت را با آن بفریبی، اما در ترازوی علم و حقیقت هیچ وزن و ارزشی ندارد، زیرا جایگاه شاهد ما این نیست. در ضمن، این‌که در یک نسخه عبارتی

۲۰۷- جمال الأسبوع - سید بن طاووس: ص۳۱۳ - ۳۱۰.

بیاید و در دیگری نیاید، باعث به وجود آمدن تعارض نمی‌شود، بلکه می‌توانیم از این عبارتِ اضافه شده، قرینه‌ای بیابیم تا ما را در فهم دلالت آن کمک کند، که این قطعاً در محدوده‌ی صلاحیت تو نیست، و به همین خاطر بود که سقوط کردی و آن‌چه خواستی گفتی.

و بدان اگر این ترازوی تو برای تمام روایات به کار گرفته شود، تعداد بسیار زیادی از آن درو می‌شود، پس بیا و درباره‌ی کلام اهل بیت ﷺ تقوای الهی پیشه کن.

ولی درباره‌این روایت: (أبو الحسين بن منادى در كتاب ملاحم از سالم بن أبي جعد نقل می‌کند که گفته است: (پادشاهی) مهدی ﷺ بیست و یک سال یا بیست و دو سال خواهد بود،، سپس کسی دیگر بعد از او می‌آید که مرتبه‌اش از ایشان پایین‌تر است و او فرد صالحی است، او چهارده سال حکومت می‌کند، بعد از او کسی دیگر می‌آید و او نیز از قبلی رتبه‌اش پایین‌تر است ولی فرد صالحی است او نُه سال حکومت می‌کند).[۲۰۸] این سخن هر چند از معصوم صادر نشده است ولی روایات صادر شده از معصومین را تقویت می‌کند.

انصار و شهید صدر:

درباره نظرات سید صدر رحمه‌الله سخن بسیار است، ولی ما در صدد بیان آن‌ها نیستیم، و به هر حال این مرد معصوم نیست، و ما هیچ تعبدی به آراء و نظرات او نداریم، اما این‌که انصار برخی نظرات او را به وفور ذکر می‌کنند به این خاطر است که ممکن است با بحث مورد نظر یک مناسبتی داشته باشد که این مناسبت از خود بحث فهمیده می‌شود، ولی این فراوانی در نقل – هر چند که مهم است– از این باب نبوده و نخواهد بود که بگوییم کلام او از چیزهایی است که احتجاج و استدلال با آن صحیح است، مگر در مقابل کسی که خود را به کلام او ملتزم می‌داند که در این صورت صحیح است او را با چیزی که خود به آن ملتزم است ملزم نماییم.

در خصوص مسأله مورد بحث ما با نویسنده‌ی سطرها، جواب من به اشکال او چنین است به آسانی او را دعوت می‌کنم به این‌که در آن‌چه می‌نویسد دوباره فکر کند، زیرا او مدام – گاهی از روی عمد و گاهی از روی نادانی– بد می‌فهمد، در نتیجه بد سخن می‌گوید؛ شیخ عقيلي در کتاب خود «الوصية والوصي أحمد الحسن» در صدد توضیح مطلبی بود که سیّد صدر

۲۰۸– المهدي الموعود المنتظر – شیخ نجم الدین عسکری: ص۳۲۰.

در موسوعه‌ی خود آورده بود، و از این جهت سخن شیخ هیچ ابهامی‌ندارد تا این‌که نویسنده‌ی سطرها –در حالی که خودش متّهم به این است که آن‌چه را لغزش می‌پندارد ساقط می‌کند– نتوانست در کلام شیخ چیزی را شکار کند پس به ناچار به کتاب دیگر صدر مراجعه کرده تا از آن جا سنگ‌ریزه‌هایش را پرتاب کند!

به هر حال اعتراض شیخ عقیلي بر فهم سید صدر در مورد رجعت، حتی به کتابش «بحث حول الرجعة» سرایت می‌کند. در این‌جا نیز سید صدر، به صورت تمام و کمال موفق نبوده است، ولی الان مورد بحث ما چیزی دیگر است، وگرنه در این مورد به طور کامل بحث می‌کردیم.

احمد در روایات:

در کتاب کمال الدین و تمام النعمة و دیگر کتب حدیثی آمده است: (علی بن أحمد بن موسی ﷺ از محمّد بن أبي عبد الله کوفي از محمّد بن إسماعیل برمکي از إسماعیل بن مالك، از محمّد بن سنان، از أبي الجارود زیاد بن منذر از أبي جعفر محمّد بن علی باقر ، از پدرش از جدّش نقل می‌کنند که فرمود: امیر المؤمنین ﷺ – در حالی که بر منبر بود– فرمود: از فرزندان من در آخر الزّمان فرزندی ظهور کند که رنگش سفید متمایل به سرخی و شکمش فراخ و ران‌هایش سطبر و شانه‌هایش پهن است و در پشتش دو علامت است، یکی به رنگ پوستش و دیگری مشابه علامت پیامبر ﷺ، دو اسم دارد، یکی پنهان می‌شود و دیگری آشکار می‌گردد، امّا آن اسم که پنهان می‌شود احمد است و اسمی‌که آشکار می‌گردد محمّد است، و چون پرچمش را به اهتزاز در آورد، از مشرق تا مغرب را تابان می‌کند و دستش را بر سر بندگان می‌نهد و هیچ مؤمنی نمی‌ماند مگر این‌که قلبش از پاره‌های آهن محکم‌تر شده و خداوند توانایی چهل مرد به وی عطا می‌کند و هیچ مُرده‌ای نمی‌ماند مگر این‌که آن شادی در قلبش وارد می‌شود در حالی که در گورش است، و در قبر هایشان به دیدار هم می‌روند، و مژده‌ی قیام قائم ﷺ را به یك‌دیگر می‌دهند).[۲۰۹]

این روایتی است که سید أحمد الحسن ﷺ و انصار او به آن استدلال کرده‌اند و در عین

۲۰۹– کمال الدین وتمام النعمة – شیخ صدوق: ص۶۵۳، إعلام الوری بأعلام الهدی – شیخ طبرسی: ج۲ ص۲۹۵ – ۲۹۴، منتخب الأنوار المضیئة – سید بهاء الدین نجفی: ص۵۴ – ۵۳.

حال نویسنده‌ی سطرها در چند نکته به روایت اشکال کرده است. اوّل:

او می‌گوید: (اصل روایت این گونه است: (برای او دو اسم است)، پس چگونه در کتاب‌هایتان به این شکل می‌آورید (قائم دو اسم دارد)؟

با این‌که‌این نوع اشکالات ارزش وقت گذاشتن ندارند، اما پاسخ می‌دهیم: گرفتن مستقیم مکان شاهد، ممکن است برای خواننده‌ی نا آگاه ایجاد اشتباه کند و در نتیجه خوب است به جای ضمیر اسم بیاوریم، این از مقوله‌ی نقل به معنی است هر چند که به آن اشاره نشده باشد. ما باید به او بگوییم: طبیعتاً هیچ احدی نمی‌تواند گمان کند که چنین کاری، کوچک‌ترین تغییری در دلالت روایت صورت دهد. و از آن‌جایی که هیچ تغییری در دلالت به وجود نمی‌آید پس چنین اشکالی فقط از بیچاره‌ای صادر می‌شود که هیچ حرفی برای گفتن ندارد.

اشکال دیگری که نویسنده‌ی سطرها وارد کرده است مضمونش این است: (روایت درباره‌ی یک شخص سخن می‌گوید و او امام مهدي محمّد بن الحسن (ع) است و هر دو اسم به او باز می‌گردند)!

می‌گویم: باز هم مانند همیشه نویسنده‌ی سطرها دچار کج فهمی‌شده است، و بر او واجب بود که در منظور کلام أمیر المؤمنین (ع) بیشتر دقت کند که فرمودند: (برای او دو اسم است: اسمی‌که پنهان می‌شود و اسمی‌که آشکار می‌گردد، و اما آن اسمی‌که پنهان می‌شود احمد است و آن اسمی‌که آشکار می‌شود محمّد است)، مراد از اسم در این‌جا چیست؟ آیا این اسم همان لفظی است که برای شناخت اشخاص برای آن‌ها قرار داده می‌شود، یعنی همان صداها و حروفی که از دهان خارج می‌شود، یا این‌که منظور، مسمی یعنی خود همان شخص است؟

طبیعتاً آن چه ابتدا به ذهن می‌رسد همان معنای اوّل است، یعنی همان لفظی که برای شناخت افراد برای آن‌ها قرار داده می‌شود نه خود شخص، ولی چاره‌ای نداریم مگر این‌که دست از این معنای متبادر به ذهن برداریم و به معنای مجازی آن برگردیم که همان مسمّی یا خود شخص است. حال چرا دست برداشتن از این معنا ضرورت می‌یابد؟ دلیلش کلام خود حضـــرت است: (و آن اسمی‌که پنهان می‌ماند احمد است)، اگر منظور از اسم در این روایت معنای اول است، چرا خود ایشان لفظ مورد نظر را در این‌جا ذکر نموده و فرمود (أحمد است)، بنابراین باید مراد این باشد که شخص قائم از مردم مخفی خواهد بود تا با آن آزموده شوند، و

ده‌ها روایت به این معنایی که ما می‌گوییم اشاره دارند، و انصار درباره‌ی آن بسیار نوشته‌اند پس مراجعه کن.

ممکن است که گفته شود در این‌جا، منظور همان مخفی بودن لفظ است، و معنای روایت این گونه خواهد بود: قائم یک اسم خواهد داشت که بر مردم پوشیده می‌ماند، یعنی از آن با خبر نخواهند بود.

می‌گویم: این معنا اهمّیتی ندارد که اقبال یابد امیر المؤمنین ﷺ آن را ذکر کند زیرا اهل بیت ﷺ بسیار منزّهند از این‌که بیهوده سخن بگویند. و (پنهان می‌شود) به این معنا دلالت می‌کند —همان‌طور که از اطلاق آن فهمیده می‌شود- که برای همیشه پنهان می‌شود، و اگر چنین است، پس به زبان آوردن اسم مخفی چه حکمتی دارد؟

به علاوه‌این‌که امام مهدی ﷺ بیشتر از دو اسم دارد چرا امام فرمودند (دو اسم)؟ امروزه مردم امام مهدي ﷺ را به این نام‌ها می‌شناسند: **صاحب الزمان، أباصالح، حجة ابن الحسن**، و اسم‌هایی جز این‌ها، و اگر گفته شود این‌ها همه لقب‌ها و کنیه‌های او هستند، **می‌گویم**: این ها بر اسم غلبه پیدا کرده‌اند و خودشان اسم شده‌اند مانند جناب ابو طالب.

شیخ صدوق از حسن بصري نقل می‌کند که گفت: أمير المؤمنين علی بن أبي طالب ﷺ بر منبر بصـــره رفته و فرمود: (ای مردم، نسب مرا بگویید، هر کسی که مرا می‌شناسد باید نسب مرا بگوید، وگرنه خود نسبم را می‌گویم، من زید پسر عبد مناف پســـر عامر پسر عَمرو پسر مغیرة پسر زید پسر کلاب هستم. ابن الکواء در روی ایشان ایستاد و گفت: ای تو، تنها نسبی که از تو می‌شناسیم علی بن أبي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن کلاب است. ایشان به او فرمود: ای پست فطرت زبون، پدرم مرا زید نامید مانند نام جدّش قصی، و نام پدرم نیز عبد مناف بود ولی کنیه‌اش بر اسمش غلبه پیدا کرد، و نام عبد المطلب نیز عامر بود سپس لقب او بر نامش غلبه کرد و نام هاشم عمرو بود سپس لقبش بر اسمش غلبه کرد و نام عبد مناف مغیره بود سپس لقب بر نام غلبه کرد و نام قصي نیز زید بود تمام عرب او را قصی نامید -زیرا عرب را از سرزمین دور (اقصی) در مکه جمع کرد- پس در نتیجه او نیز لقبش بر اسمش غلبه پیدا کرد).[۲۱۰]

۲۱۰- امالی- شیخ صدوق: ص۷۰۰.

می‌گویم: درباره‌ی روایاتی که در خصوص ذکر نکردن نام امام (ع) نقل کرده، فقط خودش را به سختی انداخته و ذکر آن برایش هیچ سودی ندارد زیرا اولاً این موضوع مربوط به‌یک بازه‌ی مشخصی از زمان است، و ثانیاً (که از نکته اول مهم‌تر است) این‌که این امر مربوط به اسمی‌است که آشکار می‌شود یعنی «محمّد».

شعار انصار امام مهدی «أحمد أحمد» است:

(از همان طریقی که گفتیم به جابر بن عبدالله انصاری باز می‌گردد، از امام محمّد باقر (ع) نقل شده که‌ایشان فرمودند: خداوند متعال در طالقان گنجی دارد که نه طلاست و نه نقره، دوازده هزار نفر در خراسان هستند که شعارشان: «احمد احمد» است، رهبر آنان جوانی است از بني هاشم که سوار بر قاطری تیز پا است، که پیشانی بندی قرمز دارد، گویی دارم او را می‌بینم که از فرات عبور می‌کند. اگر خبرش را شنیدید حتماً به سوی او بشتابید، حتی اگر شده سینه خیز روی برف‌ها).[۲۱۱]

انصار در استدلال به این روایت، بنا را بر این می‌گذارند که گنج‌های طالقان مربوط به قائمی هستند که نامش «احمد» است و می‌گویند آن‌ها شعار خود را از اسم او می‌گیرند و آن را فریاد می‌زنند، ولی نویسنده‌ی سطرها این روایت را با یک روایت دیگر اشتباه می‌گیرد: (... سپس جوان حسنی که خوش چهره می‌باشد از سوی دیلم خروج می‌کند در حالی که فریاد رسایی می‌زند: ای آل احمد، به این مظلوم مضطرّ و کسی که از اطراف ضریح ندا می‌دهد پاسخ دهید، در این هنگام گنج‌های طالقان او را اجابت می‌کنند).[۲۱۲]

پس از این‌که دانستیم «احمد احمد» که شعاری برای خود قرار می‌دهند به قائمی‌که نامش «احمد» است اشاره دارد، می‌توانیم بفهمیم «یا آل احمد» که در روایت دوم آمده، در واقع معنایش می‌شود «ای انصار احمد»، زیرا کلمه‌ی «آل» می‌تواند به معنی هرگونه ارتباط و انتساب به کار گرفته شود. مثلاً در روایات درباره‌ی آل محمّد (ص) آمده است که‌ایشان «آل الله» هستند، سؤال این‌جاست که آل الله به معنی خانواده و اهل و عیال خداوند است؟ و اگر بتوان این نوع تعبیر را این‌گونه توجیه کرد که منظور، منتخب بودن ایشان از جانب خدا و نزدیک‌تر بودنشان به او و امثال آن است، استعمال کلمه آل برای یاران و انصار نیز با همین

۲۱۱- منتخب الأنوار المضيئة – سيد بهاء الدين نجفي: ص۳۴۳.

توجیه صحیح است و این همان معنای انتساب است که گفتیم. از این‌جا روشن می‌شود که اعتراض نویسنده‌ی سطرها مردود و باطل است.

ولی این‌که او گفته است مقصود از «ای آل احمد»، «ای اهل بیت نبوت» است، به خودی خود امکان دارد که درست باشد، ولی در این‌جا با توجه به دلائل و شواهدی که دلالت بر این دارد که قائم همان احمد است و انصارش به او منتصب هستند، این احتمال بعید است.

ولی این قسمت از سخنان او که می‌گوید این روایت با برخی از روایات تعارض دارد زیرا در آن‌ها آمده است که شعار یاران قائم «یا لثارات الحسین» است، فقط سخن جاهلان است نه بیشتر، زیرا می‌توانیم بین این روایات به این شکل جمع کنیم که آنان بیش از یک شعار دارند، بلکه بیش از دو یا سه شعار، یک شعار در صلح و یک شعار در جنگ و به همین ترتیب...

و روایتی که می‌گوید (شعارشان احمد احمد است) نفرموده که این تنها شعار آن‌ها است، و روایت دیگری که تو آوردی نیز مانند همین روایت است، در نتیجه، این تعارض موهوم به عقل‌های سلیم راه نمی‌یابد.

اما این روایت: (و بدانید کسی که نامش احمد است جزء آن‌هاست نوجوانی که دو ساق پایش زرد رنگ است)[۲۱۳]، که نویسنده‌ی سطرها —همان‌طور که خودش می‌گوید– در مجامع و گروه‌های انصار خدا به آن دست پیدا کرده است، اشکال گرفتن به این روایت بی‌آبرویی برای او است، زیرا روشن است که اشکال گرفتن بر یک چیز زمانی صحیح می‌باشد که اشکال کننده مطلب خود را به طور رسمی بنا بر نوشته‌ای بیان کرده باشد، و نشانه‌اش نیز این است که در یک کتاب و یا یک بیانیه که از طرف دعوت مبارک صادر شده، وجود داشته باشد، اما آن چه در مجامع گفته می‌شود (در اینترنت)، برای هیچ احدی قابل استدلال نیست، البته فردی که در حال غرق شدن است به هر چیزی برای نجات خود چنگ می‌زند. (او نیز برای اثبات کلام خود بر ضد دعوت به هر چیزی که از نظرش دلیل محسوب شود چنگ می‌زند).

۲۱۲– الهدایة الکبری – خصیبی: ص۴۰۳.

۲۱۳– بحار الأنوار: ج۴۱ ص۳۱۹.

در رابطه با این‌که او می‌گوید: (روایات نگفتند که نام یمانی احمد است یا این‌که یمانی از بصـــره است و این گفته‌اش که هیچ روایتی نیست که از میان اصحاب قائم، اسم مردی از بصره را به نام احمد ابن اسماعیل یا احمد الحسن برده باشد.)

جوابش چنین است: قلب‌های شما شبیه قلب‌های وهّابی‌های ناصبی است، زیرا آنان می‌گویند: قرآن نام امام شما «علی» را نیاورده پس چگونه به او ایمان بیاوریم!؟ اکنون هم این شما هستید که می‌گویید که روایات نگفته‌اند که‌یمانی نامش احمد است، در حالی که استدلال به نام او از روایات، مانند خورشید در وسط روز آشکار و روشن است، ولی ما به کسی که بصیرت خود را کورکرده، چه می‌توانیم بگوییم؟

اگر ده‌ها دلیلی که برای شناخت حقانیت أحمد الحسن ﷺ گفته شده برای شما کافی نیست، پس دانستن نام او هرگز برای شما کافی نخواهد بود، و اگر در روایات اسم «أحمد بن إسماعیل» یا «أحمد الحسن» می‌آمد می‌گفتید از کجا بدانیم که‌این شخصی که شما پیرو او هستید همان احمد الحسن است؟ پس اگر می‌خواهید در دشمنی خود بمانید که صبح نزدیک است.

ولی آن‌چه نویسنده‌ی سطرها درباره‌ی خطبه «البیان» گفته است را قبلاً جواب داده‌ایم پس نیازی به بازگو کردنش نیست.

یمانی و عصمت:

در مورد روایت زیر که از امام باقر ﷺرسیده که فرمودند:

(... و در میان پرچم‌ها پرچمی‌هدایت کننده‌تر از پرچم یمانی نیست، آن است پرچم هدایت، زیرا او شما را به صاحبتان می‌خواند، پس هرگاه یمانی خروج کرد، فروختن سلاح بر مردم و بر هر مسلمانی حرام می‌شود، و زمانی که یمانی خروج نمود به سوی او به پا خیز، زیرا پرچمش پرچم هدایت است، و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که به او بی‌اعتنایی کند (از او سرپیچی کند) و هر کس این کار را بکند از اهالی آتش است، زیرا او به حق و به راه مستقیم دعوت می‌نماید).[۲۱٤]

۲۱٤- کتاب غیبت نعمانی: ص ۲۶۴.

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (معنی جمله‌ی: زیرا او به حق و به راه مستقیم دعوت می‌نماید، این است که او به امامی که حجت است (حضرت حجت بن الحسن ﷺ) فرا می‌خواند «زیرا شما را به صاحبتان می‌خواند» پس او (امام مهدی ﷺ) حق است و او صراط مستقیم است).

و در ادامه اضافه می‌کند: (پس دعوت به حق ضرورتاً دلیلی بر عصمت نیست، زیرا روایت نگفته: «او خود، حق و راه مستقیم است» و یا نگفته «او هدایت به حق می‌کند» زیرا بین این‌که شخصی به حق **دعوت** کند و این‌که شخصی به حق **هدایت** کند، تفاوت وجود دارد. یعنی ملازمه‌ای بین عصمت و دعوت به حق وجود ندارد، وگرنه ما باید معتقد می‌شدیم که هر کس مردم را به حق و ولایت اهل بیت ﷺ دعوت می‌کند، معصوم است).

در جواب می‌گویم:

امام باقر ﷺ فرمودند: (**زیرا او شما را به صاحبتان می‌خواند**) و هم‌چنین فرمودند: (زیرا او به حق و به راه مستقیم دعوت می‌نماید)، اگر دلالت عبارت اوّل همان دلالت عبارت دوم باشد، این مستلزم تکرار و لغو بودن این قسمت از کلام امام می‌گردد امام ﷺ از این مبرّا هستند. بنابراین، عبارت دوم دارای معنایی غیر از معنای عبارت اول است، و این روشن و آشکار است، و اشکال کردن و بحث درباره‌ی آن، سعی و تلاشی بیهوده است برای این‌که از اعتقاد به عصمت او که عبارت بر آن دلالت دارد فرار کند.

از ظاهر کلام نویسنده‌ی سطرها این گونه بر می‌آید که او معنی صراط مستقیم را در امام مهدی ﷺ منحصر می‌داند، و این صحیح نیست، زیرا خدا و فرستادگانش و امامان همگی صراط مستقیم هستند، به این خاطر که همگی به سوی خدا هدایت و راهنمایی می‌کنند، یعنی به سوی حق واحد و یگانه و صراط مستقیم یعنی راه استوار دعوت می‌کنند. خداوند متعال فرمود: ﴿وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ﴾[۲۱۵] (و همانا تو ایشان را به راه استوار دعوت می‌کنی)، بنابراین، معنی این‌که‌یمانی به حق و راه مستقیم دعوت می‌کند این است که او خود، طریق مستقیم است و هر چه از او صادر شود طریق مستقیم است.

این سخن نویسنده‌ی سطرها که گفته این روایت بر عصمت دلالت ندارد؛ زیرا در آن گفته نشده (به حق هدایت می‌کند)، مغالطه است؛ زیرا معنا یکی است، به سوی حق دعوت

۲۱۵- المؤمنون: ۷۳.

می‌کند یعنی همان به سوی حق راهنمایی می‌کند، و به همین خاطر در قرآن کریم کلام خدا این گونه آمده: ﴿وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ﴾

و همچنین در قرآن، از هدایت انبیاء تعبیر به دعوت شده است. ﴿قالُوا يا صالِحُ قَدْ كُنْتَ فينا مَرْجُوًّا قَبْلَ هذا أَ تَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا وَ إِنَّنا لَفي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونا إِلَيْهِ مُريبٍ﴾[۲۱۶] (گفتند: ای صالح، تا کنون این امیدها به تو داشتیم. آیا ما را از عبادت خدایانی که پدرانمان آنها را بندگی می‌کنند منع می‌کنی؟ ما نسبت به چیزی که ما را به آن دعوت می‌کنی، سخت در شكّ هستیم).

و خداوند در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى لا يَسْمَعُوا وَ تَراهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لا يُبْصِرُونَ﴾[۲۱۷] (اگر آنها را به هدایت دعوت کنید نمی‌شنوند و می‌بینی که به سوی تو نگاه می‌کنند در حالی که نمی‌بینند).

در حدیثی، کلمه‌ی (هدایت می‌کنی) را به (دعوت می‌کنی) تفسیر کرده‌اند: (شخصی می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: در باره‌ی دعوت به سوی خدا و جهاد در راه او و... مرا آگاه کن. حضرت نکاتی فرمود تا آن جا که فرمود: ... و خداوند در مورد پیامبرش فرمود: ﴿وَ إِنَّكَ لَتَهْدي إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ﴾ در این جا خدا می‌فرماید: دعوت می‌کنی، سپس برای سومین نکته می‌فرماید که با کتابش نیز مردم را به سوی او بخوان... الخ).[۲۱۸]

اما اعتراض نویسنده‌ی سطرها که گفته: (وگرنه ما باید معتقد می‌شدیم که هر کس مردم را به سوی حق و ولایت اهل بیت (ع) دعوت می‌کند، معصوم است)!

پاسخش این است: این سخن شما به هیچ وجه ارزشی ندارد، شاید شما بتوانید مثل این کلام را در مورد انسان پر اشتباه و گمراهِ گمراه کننده به کار ببرید، اما اهل بیت (ع) وقتی درباره‌ی شخصی می‌گویند که و او به حق و راه استوار دعوت می‌کند، به طور قطع مقصودشان این است که او مردم را به هیچ گمراهی داخل و از هیچ هدایتی خارج نخواهد نمود، یعنی او معصوم است، ایشان حتماً به بهترین وجه می‌دانند که چه می‌گویند، اما آن چه

۲۱۶- هود:۶۲.

۲۱۷- الاعراف: ۱۹۸.

۲۱۸- کتاب کافی، شیخ کلینی: ج ۵ ص ۱۸- ۱۳.

که امام باقر ﷺ به طور مطلق و بدون هیچ قیدی فرمود، و به عنوان دلیل برای این قسمت از فرمایششان ذکر کردند (و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که به او بی اعتنایی کند (از او سرپیچی کند) و هر کس این کار را بکند از اهالی آتش است)، معنیش این است که هر کس از یمانی اطاعت نکند از اهالی آتش است، و اگر ما بپرسیم چرا؟ جوابمان این است: زیرا او به حق و طریقه‌ی استوار و مستقیم دعوت می‌کند، یعنی چون او یک معصوم است که اشتباه نمی‌کند.

اصلاً هر کس را که شما بگویید که به حق دعوت می‌کند آیا به گونه‌ای هست که ما اجازه‌ی سرپیچی از او را نداشته باشیم؟ اگر بگویی: بله، دروغ گفته‌ای زیرا در روایات آمده که بعضی از کسانی که به حق دعوت می‌کنند اهل حق نیستند، در کتاب ملاحم و فتن آمده:

(نعیم از ولید بن مسلم و رشدین از ابن لهیعه از ابن قبیل از ابی رومان از علی بن ابی‌طالب ﷺ نقل کرد که ایشان فرمود: زمانی که پرچم‌های سیاه را دیدید بر زمین بنشینید، نه دستانتان را و نه پاهایتان را حرکت ندهید، سپس گروهی حقیر غلبه پیدا می‌کنند که هیچ ارزش و منزلتی ندارند، دل‌هایشان همچون پاره‌های آهن سخت است، آنان صاحب دولتند، به هیچ عهد و پیمانی وفادار نیستند، دیگران را به حق می‌خوانند اما خود اهل آن نیستند، نام‌هایشان کنیه است و نسب‌هایشان شهرهایشان است، موهایشان مانند موی زنان، بلند و رها است، تا این که بین خودشان به اختلاف بر می‌خورند، سپس خداوند حق را به کسی که بخواهد می‌سپارد).[۲۱۹]

می‌گویم: اما سخن نویسنده‌ی سطرها در مورد یمانی، و این‌که آیا او قائم هست یا نه، انصار این مطلب را با ده‌ها دلیل اثبات کرده‌اند، و هرکس حق را می‌خواهد، به آن‌چه که ایشان نوشته‌اند مراجعه کند. اما شکار کردن فقط یک حدیث، روش شکست خورده‌های گمراه کننده است، زیرا یک حدیث تنها، زمانی دلالتش روشن می‌شود که بین آن و روایات دیگر جمع صورت گیرد. بنابراین زمانی که نویسنده‌ی سطرها بخواهد درباره‌ی این مسأله که آیا یمانی همان قائم است یا نه بحث کند، باید در تمام دلیل‌هایی که انصار به این انگیزه می‌آورند وارد بحث شود.

---

۲۱۹ – ملاحم و فتن، سید ابن طاووس: ص ۸۹.

معصوم و دستور زبان:

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (معصوم (ع) در دستور زبان دچار اشتباه و خطا نمی‌شود)! و در این‌جا بر اوست که برای ما بیان کند چه ارتباطی بین حقیقت عصمت و آن چیزی که او خطای در گفتار و دستور زبان می‌نامد وجود دارد؟ آیا می‌تواند یا این‌که به جز از شاخه‌ای به شاخه‌ی دیگر پریدن کار دیگری بلد نیست؟ هم چنین باید بر این مسأله، دلیلی قطعی بیاورد؛ زیرا متعلق به بحث عصمت است و عصمت از مسائل عقائدی است که نمی‌توانند به آن معتقد باشند مگر این‌که بر آن دلیل قطعی اقامه شود... و ما منتظر می‌مانیم.

باید دانست که ما نمی‌گوییم و نگفتیم که حجت خدا در دستور زبان اشتباه می‌کند؛ زیرا ما قواعد زبانی را که مردم وضع کردند، قانون کاملاً صحیحی نمی‌دانیم، چه رسد که آن را قانونی بدانیم که رعایت نکردنش جایز نباشد، چنان که جاهلان این‌گونه گمان می‌کنند، این مسأله را در کتاب «بحثی در باره‌ی عصمت» بیان کرده‌ام و هر کس می‌خواهد به حقیقت آگاهی یابد، به آن مراجعه نماید.

و نیز نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (و تمامی‌زبان‌های جهان را می‌داند)، به این اشکال نیز در همان کتاب «بحثی در باره‌ی عصمت» پاسخ دادم، اما نمی‌دانم چرا نویسنده‌ی سطرها از آن بی‌اطلاع است، در حالی که او دارد گفته های ما را به نقد می‌کشد، پس حداقل او باید حقیقت آن‌چه که ما می‌گوییم و دلیل‌هایمان را بداند تا در مورد دلیل بحث کند، اما سنگ‌پرانی از پشت دیوار کار کسانی است که علم و دانش را به بازی کودکانه گرفته‌اند.

و اما در باره‌ی نحو روایتی موجود است: (محمّد بن مسلم می‌گوید: امام صادق (ع) آیه‌ی کریمه‌ی ﴿وَ لَقَد نادانا نوحٌ فَلَنِعمَ الـمُجیبُونَ﴾ (و نوح ما را ندا داده است و ما خوب پاسخ دهندگانی هستیم) را به صورت نوحاً قرائت فرمود، عرض کردم: نوحٌ! سپس عرض کردم: فدایت شوم، ای کاش در این (علم عربیّة) نگاهی می‌انداختی، حضرت فرمود: مرا از سَهَک خودتان رها کن).[۲۲۰] در این‌جا، امام صادق (ع) نوح را مفتوح قرائت کردند در حالی که این کلمه در این جمله نقش فاعل را دارد و باید مرفوع می‌شد، و وقتی هم صحبتشان به‌ایشان

۲۲۰- مستدرک الوسائل: ج ۴، ص ۲۸۰ – ۲۷۹.

می‌گوید: ای کاش در این (علم عربیّة) نگاهی می‌انداختی، این‌گونه جوابش را می‌دهند: مرا از سهک خودتان رها کن.

«سَهَک»، در زبان عربی، بوی زننده‌ای است که انسان در بدن کسی که عرق کرده، استشمام می‌کند، هم‌چنین به زنگار زرد رنگی که روی آهن به وجود می‌آید و نیز به بوی تندِ ماهی، «سهک» گفته می‌شود.[۲۲۱]

نویسنده‌ی سطرها برای توضیح این روایت می‌گوید: (امام صادق علیه السلام با علم عربیت مخالفت نکردند؛ زیرا در این جمله، نوحاً نقش مفعولٌ بِه را دارد زیرا امام قرائت کردند: «نادَیْنا» (ما نوح را ندا دادیم) و نگفتند: نادانا (نوح مارا ندا داد)).

ابتدا آیه را همان‌طور که در قرآن نوشته شده ببینید: ﴿وَ لَقَدْ نادانا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجيبُون﴾[۲۲۲]

در این باره به نویسنده‌ی سطرها می‌گوییم: آیا نظرت این است که امام صادق علیه السلام در قرائت فعل خطا کرد -که اگر این‌طور باشد خودت حرف خودت را نقض کردی- یا این‌که می‌گویی قرائت اهل بیت علیهم السلام است، که بنابراین باید بدانی استدلال کردن به قرآن موجود بین دستان مردم - که تو آن را میزان خود قرار می‌دهی- جایز نیست زیرا امام علیهم السلام به قرائت صحیح آگاه‌تر است، و در روایات، چنین مضمونی آمده است که قرآن را همان‌طور که نازل شده قرائت خواهد کرد، و در این‌جا نیز برایت حرفی باقی نمی‌ماند. تازه تو می‌گویی که «نوح» مفعول به است و ضمیر «نا» به الله خداوند جل جلاله بر می‌گردد که فاعل است، در این صورت، عبارت «فَلَنِعْمَ الْمُجيبُون» را در آیه‌ی کریمه، چگونه می‌فهمی؟ زیرا بنا بر قول تو باید می‌فرمود: «فَلَنِعْمَ الْمُجيبُ». یعنی نوح پاسخ می‌دهد، زیرا ندا دهنده خداست و پاسخ دهنده نوح است.

هم چنین چرا امام علیه السلام برای سؤال کننده بیان نکردند که‌این هم یک قرائت است، یا این‌که چرا مثلاً به او نفرمودند: بنا به تعبیر شما، در قرائتم اشتباه نکردم و به جای آن گفتند: مرا از سَهَک خودتان رها کن؟

۲۲۱- به عنوان مثال به کتاب لغت صحاح جوهری مادّه سهک مراجعه کنید.

۲۲۲- الصافّات: ۷۵.

علاوه بر این‌که این گفته‌ی تو را رسول خدا (ص) و امام سجاد (ع) و امام صادق (ع) تکذیب می‌کنند، (از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمودند: زمانی که بنده‌ی خدا از بستر گرم و نرم خود برخیزد... تا آن‌جا که می‌فرماید: یا الله یا الله یا الله، یا رب یا رب یا رب، تو فرمودی: ﴿وَ لَقَدْ نادانا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجيبُون﴾، به خدا قسم که تو چه خوب جواب دهنده‌ای هستی، و خوب خوانده شده و خوب سؤال شونده‌ای هستی).[۲۲۳]

و از امام سجاد (ع) در دعایی نقل شده: (آقای من تو فرموده‌ای: ﴿وَ لَقَدْ نادانا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجيبُون﴾. آری! به عزتت سوگند که تو خوب جواب دهنده‌ای هستی، و تو خوب خوانده شده‌ای هستی).[۲۲۴]

و از امام صادق (ع) نقل شده: (گروهی از یاران ما از احمد بن محمّد بن خالد از پدرش از فضالة بن ایوب از معاوية بن عمار نقل کردند که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: آیا یک دعای مخصوص به من نمی‌آموزی؟ فرمود: چرا می‌آموزم. سپس فرمود: این‌طور بگو: ای تنها، ای پیروز، ای یگانه، ای بی‌نیاز، ای کسی که نه زاد و ولد کرده و نه متولد شده است و هیچ کس همتایش نیست، ای شکست‌ناپذیر، ای کریم، ای پُر مهر، ای بخشنده، ای شنونده‌ی در خواست ها، ای بخشنده‌ترین کسی که از او در خواست شده، و ای بهترین کسی که عطا کرده، یا اللهیا اللهیا الله، فرمودی: ﴿وَ لَقَدْ نادانا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجيبُون﴾، سپس امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) می‌گفت: [آری] تو خوب جواب دهنده‌ای هستی، و خوب خوانده شده و خوب سؤال شونده‌ای هستی، ار تو درخواست دارم به حق نور رویت، و از تو می‌خواهم به حق عزت و قدرت و جبروتت، و از تو می‌خواهم به حق ملکوتت و سپر مستحکمت و به جماعتت و تمامی ارکانت، و به حق محمّد و به حق اوصیاء بعد محمّد، که درود بفرستی بر محمّد و آل محمّد و این‌که برایم چنین و چنان کنی...).[۲۲۵]

و در تمام این روایات، خوانده شونده خداست و جواب دهنده خود خداست، یعنی این‌که کلمه‌ی «نوحاً» مفعولٌ به نیست.

۲۲۳- کتاب «المُقنعة»، شیخ مفید: ص ۱۲۷ – مصباح المتهجد، شیخ طوسی: ص ۳۴۵.

۲۲۴- صحیفه‌ی سجّادیه (ابطحی) – امام زین العابدین : ص۵۶۶.

۲۲۵- الكافي – شیخ کلینی: ج۲ ص۵۸۴.

و از حویزة بن اسماء نقل شده: (به امام صادق علیه السلام عرض کردم: تو مردی صاحب فضیلت هستی، ای کاش در این عربیّت هم نگاهی می‌انداختی، او فرمود: مرا به این سهک شما احتیاجی نیست).[۲۲۶]

و اگر در روایت اول امام صادق علیه السلام ، «نوح» را مفتوح قرائت کرده بودند، در این روایت به ظاهر چیزی از قرآن را قرائت نکردند، با این حال، اسماء بن حویزة به ایشان می‌گوید: (ای کاش در این عربیّت (نحو) هم نگاهی می‌انداختی). چیزی که از ظاهر این کلام فهمیده می‌شود این است که امام علیه السلام در تمامی حالت‌هایشان اهمیتی برای علم نحو قائل نبوده‌اند.

و در خصوص دانستن دستور زبان، نویسنده‌ی سطرها باید این روایات را بخواند:

در بصائر الدرجات آمده است: (محمّد بن حسين، از موسى بن سعدان، از عبد الله بن قاسم، از صباح مزني، از حرث بن حصيرة، از حبة بن جوين عرني نقل می‌کند که گفت: شنیدم امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود: یوشع بن نون وصی موسی بن عمران بود و لوح‌های موسی از زمرد سبز بود، زمانی که موسی غضب کرد، یوشع الواح را از دست او گرفت که بعضی شکسته بود و برخی باقی مانده بود و از آن‌ها بعضی هم به آسمان بالا رفته بود، زمانی که غضب موسی فرو نشست، یوشع بن نون گفت: بیان آن چه در الواح بوده نزد شما هست؟ موسی گفت: بله، از آن پس دائماً این بیان‌ها را خاندانی پس از خاندان دیگر به ارث بردند تا این‌که در دست چهار خاندان از اهل یمن واقع شد، و خداوند محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را در تهامه بر انگیخت و خبر به‌ایشان رسید، گفتند: این پیامبر چه می‌گوید؟ گفته شد او از شراب‌خواری و بی‌عفتی باز می‌دارد و به زیبایی‌های اخلاق و کریم بودن در همسایگی فرمان می‌دهد، آنان گفتند: او از ما به این چیزهایی که در اختیار ما هست سزاوار تر است، در نتیجه تصمیم گرفتند که در فلان ماه به سوی او بروند، خدا به جبرئیل وحی فرمود که به نزد پیامبر برو و به او خبر بده، جبرئیل نزد ایشان آمد و فرمود: فلانی و فلانی و فلانی و فلانی الواح موسی را به ارث بردند و آنان در فلان ماه و همچنین در فلان شب نزد تو خواهند آمد، حضرت آن شب را برای ایشان بیدار ماند، قافله ایشان رسید و درب خانه پیامبر را کوبیدند در حالی که

۲۲۶- مستدرك الوسائل: ج۴ ص۲۷۹.

می‌گفتند: ای محمّد، او فرمود: بله، فلانی پسر فلانی و ای فلانی پسر فلانی و ای فلانی پسر فلانی و ای فلانی پسر فلانی، نامه‌ای که از یوشع بن نون وصی موسی بن عمران به ارث بردید کجاست؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که جز «الله» خدایی نیست، تنهاست و شریکی ندارد و این‌که تو محمّد فرستاده‌ی خدا هستی، به خدا سوگند از روزی که‌این ها نزد ما قرار گرفت، هیچ احدی قبل از تو از آن اطلاعی نداشت. امام فرمود: پیامبر ﷺ آن را گرفت در حالی که نامه‌ای بود به زبان عبرانی خالص، آن را به من داد و من آن را کنار سرم گذاشتم و صبح که بیدار شدم دیدم نامه به زبان عربیِ روشن است. علم همه‌ی مخلوقات خدا از زمان برپایی آسمان‌ها و زمین تا زمانی که قیامت برپا شود، در آن بود، که به آن آگاهی یافتم).[۲۲۷]

همچنین در همان کتاب آمده: (ابو محمّد، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بغدادي، از علی بن اسباط، از محمّد بن فضیل، از ابو حمزة ثمالي، از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که فرمود: در کتاب جفر آمده که خداوند تبارک و تعالی زمانی که الواح را بر موسی فرو فرستاد، به گونه‌ای بر او نازل کرد که در آن توضیح و بیان همه چیز بود و تا قیام قیامت وجود خواهد داشت، زمانی که عمر موسی به پایان رسید، خداوند به او وحی کرد که الواح را که زبرجدی از بهشت بود به کوهی بسپارد، موسی به کوه رفت و کوه برایش شکافته شد او نیز الواح را به صورت پیچیده شده در کوه قرار داد، زمانی که آن را در کوه قرار داد کوه بر روی آن الواح بسته شد و در کوه بود تا زمانی که خداوند پیامبرش محمّد را بر انگیخت، کاروانی از یمن از راه رسید که پیامبر را می‌خواستند، زمانی که به آن کوه رسیدند، کوه شکافته شد و الواح به همان صورت پیچیده شده که موسی قرار داده بود خارج شد و آنان الواح را برداشتند، زمانی که الواح در دستان آنان قرار گرفت، به دلشان افتاد که به آن نگاه نکنند و آن را بزرگ داشتند تا این‌که آن را نزد رسول خدا بیاورند، خداوند جبرئیل را بر پیامبرش فرو فرستاد و او را از امر این جماعت و چیزی که به آن رسیدند آگاه نمود، زمانی که بر پیامبر وارد شدند، پیامبر خود با سخن را با آنان آغاز کرد و از آنان درباره‌ی چیزی که پیدا کردند پرسید. آنان گفتند: تو از چیزی که ما یافتیم چه می‌دانی؟ فرمود: پروردگارم مرا به آن آگاه نمود که آن‌ها الواح هستند، گفتند: شهادت می‌دهیم که تو فرستاده‌ی خدایی، سپس آن

۲۲۷- بصائر الدرجات: ص۱۶۱.

الواح را بیرون آوردند و آن را به او تقدیم کردند حضرت در آن نگاه کردند و آن را خواندند در حالی که نوشته‌اش به زبان عبرانی بود، سپس امیر المؤمنین ﷺ را خواستند و به او فرمودند: این را بگیر، در این الواح علم اولین و علم آخرین هست و این الواحی موسی است و پروردگارم به من دستور داده که آن را به تو بدهم، گفت: ای رسول خدا نمی‌توانم آن را به خوبی بخوانم، فرمود: جبرئیل مرا مأمور کرد تا به تو دستور دهم آن را امشب زیر سرت بگذاری، و صبح بیدار می‌شوی در حالی که می‌توانی آن را بخوانی، امام صادق ﷺ فرمود: ایشان هم آن الواح را زیر سرشان گذاشتند و وقتی صبح شد در حالی که خداوند همه‌ی چیزهایی را که در آن بود را به او فهمانده بود، سپس رسول خدا ﷺ به او دستور دادند که آن را نسخه برداری کند. او نیز آن را بر روی پوست گوسفندی نسخه برداری نمود و این همان جفر است که علم اولین و آخرین در آن هست و آن نزد ماست و الواح و عصای موسی نزد ماست و ما از پیامبر ﷺ به ارث بردیم).[۲۲۸]

نیز در کتاب سلیم بن قیس آمده: (أبان از سلیم نقل می‌کند: از صفّین به همراه امیر المؤمنین ﷺ برمی‌گشتیم و لشکر نزدیک دیر مسیحی اتراق کرد، پیر مردی خوش‌چهره و خوش‌هیئت و خوش لباس از دیر خارج شد و به سوی ما آمد در حالی که همراهش کتابی داشت، تا این‌که به امیر المؤمنین ﷺ رسید، به او بنا بر خلیفه بودنش سلام داد، علی ﷺ به او فرمود: خوش آمدی ای برادرم شمعون بن حمون، خدا تو را مورد رحمت قرار دهد حالت چگونه است؟ گفت: خوبم ای امیر مؤمنان و آقای مسلمانان و وصی فرستاده‌ی پروردگار جهانیان، من از نسل مردی از حواریون برادرت عیسی بن مریم ﷺ هستم و من از نسل شمعون بن یوحنا وصی عیسی بن مریم هستم، که از بهترینِ دوازده حواری عیسی بن مریم بود و محبوب‌ترین‌شان نزد عیسی و برگزیده‌ترین آنان نزد او بود، و عیسی بن مریم ﷺ به او وصیت کرد و کتاب‌ها و نامه‌هایش و علم و حکمتش را به او سپرد، و اهل خانه‌اش همیشه در طول زمان بر دین او بودند و به آیین او چنگ زده بودند، در نتیجه کفر نورزیدند و جایگزین نکردند و تغییری ندادند، و آن نامه‌ها نزد من است که به املاء عیسی بن مریم است و پدرمان با دست خود آن را نگاشته است. و همه‌ی چیزهایی که مردم بعد از او انجام می‌دهند، پادشاه به پادشاه، و این‌که

۲۲۸- همان: ص ۱۶۰ – ۱۵۹، و نگاه کن به: تفسیر عیاشی: ج۲ ص۲۸.

هر کدامشان چقدر حکومت می‌کند و در زمان هر کدام از آنان چه اتفاقی می‌افتد در آن نوشته شده تا زمانی که خداوند مردی از عرب‌ها از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن را از سرزمینی به نام تهامه و از قریه‌ای به نام مکه برانگیزد که نامش احمد است، صاحب چشمان درشت و ابروهای به هم پیوسته، صاحب شتر و الاغ و چوبدستی و تاج –یعنی عمامه– دوازده اسم دارد، سپس در مورد برانگیخته شدن و تولد و هجرتش و کسانی که با او می‌جنگند و کسانی که او را یاری می‌کنند و کسانی که با او دشمنی می‌کنند و این‌که چقدر زندگی می‌کند و امّتش بعد از او با چه حوادثی رو به رو می‌شوند از تفرقه‌ها و اختلافات، و در آن نام هر پیشوای هدایت و پیشوای گمراهی آمده تا زمانی که خداوند عیسی بن مریم را از آسمان فرو فرستد، و در آن نامه از سیزده مرد از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله یاد شده بود، آنان بهتر از همه مخلوقات خدا و محبوب‌ترینشان نزد خدایند، و خداوند دوست دوستانشان و دشمن دشمنانشان است، هر کس ایشان را اطاعت کند هدایت یافته و هر کس نافرمانی‌شان کند گمراه خواهد شد، اطاعت از آنان، اطاعت از خدا و نافرمانی از ایشان، نافرمانی از خداست، در آن نامه، یکی پس از دیگری اسم‌ها و نسب‌ها و صفاتشان و این‌که هر مرد از آنان چقدر زندگی می‌کند نوشته شده، و این‌که چند مرد از آنان دینش را مخفی کرده و آن را از قومش کتمان می‌نماید، و کدامشان غلبه می‌کند و کدام یک به پادشاهی می‌رسد و مردم برایش سر تسلیم فرود می‌آورند تا این‌که خداوند عیسی بن مریم (ع) را بر آخرینشان فرو فرستد سپس عیسی پشت سر او نماز می‌گزارد، و می‌گوید: شما امامانی هستید که برای هیچ احدی سزاوار نیست که بر شما مقدم شود، در نهایت او جلو می‌رود و امام جماعت مردم می‌شود و عیسی نیز پشت سرش در صف اول می‌ایستد. اولینشان از همه آنان برتر است و برای آخرینشان اجری است مانند اجر تمامی آنان و هر کس از آنان اطاعت کرده و با هدایت ایشان هدایت شده است، به نام خدای بخشنده‌ی بخشایش‌گر، احمد رسول خداست و نام‌هایش محمّد و یاسین و طاها و نون و فاتح و خاتم و حاشر و عاقب و ماحی است، و او پیامبر خدا و دوست و محبوب خدا و انتخاب شده از جانب او و امانتدارش و برگزیده‌ی اوست، خداوند جا به جا شدنش را در سجده‌کنندگان یعنی در صلب پیامبران می‌بیند، و با رحمتش با او سخن می‌گوید پس هر گاه خدا یاد شود او نیز یاد می‌شود، او با کرامت‌ترین و محبوب‌ترین مخلوقات خدا در نزد اوست، خداوند هیچ مخلوقی، هیچ فرشته‌ی مقربی و هیچ پیامبر

فرستاده شده‌ای از آدم و غیر او نیافرید که نزدش بهتر و محبوب‌تر از او باشد، خدا در روز قیامت او را بر عرش خود می‌نشاند و او را شفیع همه‌ی شفاعت شوندگان قرار می‌دهد، و قلم در لوح محفوظ در ام الکتاب به اسم او و به یاد او جریان می‌یابد، بعد از او برادرش صاحب پرچم روز قیامت روز حشر بزرگ، و برادرش و وصیّ و وزیرش و جانشین او در امّتش و محبوب‌ترین مخلوقات خدا بعد از محمّد نزد خدا، علی بن ابی‌طالب است، همو که سرپرست هر مؤمنی است که بعد از او باشد، سپس از فرزندان اولینِ دوازده نفر (علی)، یازده امام خواهند بود، دو تایشان هم نام دو فرزند هارون، شبر و شبیر هستند و نُه تن از فرزندان آن کوچک‌تر که حسین باشد، یکی پس از دیگری خواهند بود، عیسی بن مریم پشت سر آخرینشان نماز خواهد گزارد، در آن نامه نام هر کدام از آنان که به پادشاهی برسد بود و هر کدامشان که دینش را مخفی می‌کند و هر کدام که غلبه می‌کند، اولین کسی که از ایشان پیروز گردد، تمام سرزمین‌های خدا را از عدل و داد پر می‌کند و فرمانروای همه‌ی سرزمین‌های بین شرق و غرب عالم خواهد شد تا این‌که خدا آن را بر همه‌ی دین‌ها غالب گرداند.

زمانی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت، پدرم زنده بود و او را تصدیق نمود و به او ایمان آورد و در حالی که بسیار پیر بود و نمی‌توانست از جایش بلند شود، شهادت داد که او رسول خداست، پدرم از دنیا رفت و به من گفت: زمانی که سه امام از امامان گمراهی و دعوت‌کنندگان مردم به سوی آتش از میان رفتند که نام‌هایشان و نام قبیله‌هایشان برده شده [فلانی و فلانی و فلانی] و صفاتشان و این‌که هر کدام چقدر حکومت می‌کنند بیان شده، وصیّ محمّد و خلیفه‌ی او که اسم و اوصافش در این نامه نوشته شده، از محل زندگی تو عبور خواهد کرد، پس هرگاه از این‌جا گذشت، به سویش خارج شو و با او بیعت کن و به همراه او با دشمنانش بجنگ، زیرا جهاد همراه او مانند جهاد همراه محمّد است، و دوستدار و پیرو او مانند دوستدار و پیرو محمّد است و دشمنی کننده با او مانند کسی است که با محمّد دشمنی کند، یا امیر المؤمنین در این نوشته آمده که دوازده امام از قریش خواهند بود، گروهی از قوم او با اهل بیتش می‌جنگند و ایشان را از حقشان منع می‌کنند و آنان را می‌رانند و محروم می‌گردانند و از ایشان برائت می‌جویند و آنان را می‌ترسانند که یکی پس از دیگری نام و صفاتشان و مدت حکومتشان و آن‌چه که فرزندانت و یارانت از دست آنان می‌کشند مثل قتل و ترس و بلا در آن آمده و این‌که خداوند چگونه از آنان و دوستان و یارانشان انتقام می‌گیرد و چیزهایی که به

آن گرفتار می‌شوند مثل ذلت و جنگ و بلا و بی‌آبرویی و قتل و ترس از سوی شما اهل بیت، در آن نوشته بیان شده است.

سپس گفت: ای امیر المؤمنین، دستت را باز کن تا با تو بیعت نمایم، من شهادت می‌دهم که خدایی جز «الله» نیست و شهادت می‌دهم که محمّد بنده و فرستاده‌ی اوست، و شهادت می‌دهم که تو جانشین فرستاده‌ی خدا در امّتش و وصیّ او هستی و شاهد خدا بر خلقش و حجت او در زمینش هستی و این‌که اسلام دین خداست و من از هر دینی که با دین اسلام مخالف باشد برائت می‌جویم زیرا آن دین خداست که آن را برای خود برگزیده و برای اولیائش به آن راضی گشته است، و این همان دین عیسی بن مریم و همه‌ی پیامبران و فرستادگان خدا قبل از او است، و این همان دینی است که پدران درگذشته‌ی من به آن پایبند بودند، و من تو را و دوستانت را دوست می‌دارم و از دشمنانت بیزارم، و یازده امام از فرزندانت را دوست می‌دارم و از دشمنانشان و هر کسی از اولین و آخرین که با آنان مخالفت کند و از آنان بیزاری جوید و حق ایشان را مدّعی شود و به آنان ظلم کند، از او برائت می‌جویم، سپس دستش را گرفت و با او بیعت نمود، در آن هنگام امیر المؤمنین ﷺ به او فرمود: نوشته‌ات را برایم بیاور، او نیز چنین کرد، امام به یکی از همراهانش فرمود: با این مرد برو و مترجمی بیاب که کلامش را بفهمد و به زبان عربی برایت بنویسد، او نیز رفت و این نوشته را به عربی برای امام آورد، زمانی که آورد، امام به پسرش حسن ﷺ فرمود: پسرم، نوشته‌ای که به تو دادم بیاور، او چنین کرد، سپس حضرت فرمود: پسرم تو آن را بخوان، فلانی تو که می‌گفتی نسخه‌ی این نامه مجهول است، نگاه کن، زیرا این نوشته به خط خودم و به املاء رسول خدا ﷺ است. آن را خواند و حتی در یک حرف با هم اختلاف نداشت، حتی در آن تقدیم و تأخیری نبود، انگار یک نفر بر دو مرد آن را املاء نموده باشد، در آن هنگام امیر المؤمنین ﷺ خدا را شکر کرد و سپاس گفت و فرمود: سپاس خدایی را که اگر بخواهد امّت نه به اختلاف می‌افتد و نه در میانشان تفرقه می‌شود، و سپاس خدایی را که مرا فراموش نکرد و امر مرا بر زمین نگذاشت و یاد مرا نزد خودش و نزد اولیائش به فراموشی نسپرد، زیرا یاد اولیاء شیطان را کوچک گردانده و فراموشانید. هر کس از شیعیان که در آن جا نزد امیر المؤمنین ﷺ حاضر بود، شاد گشته و

شکر کرد و بسیاری از کسانی که در اطرافش بودند به حدی ناراحت شدند که اثرش را در صورت و رنگ رخسارشان دیدیم).[۲۲۹]

اما در مورد دانستن همه‌ی زبان‌های دنیا، حرف آخر در این مورد آن روایاتی است که می‌فرماید ایشان ﷺ هرگاه بخواهند چیزی را بدانند خدا به آنان می‌آموزد، به علاوه، دانستن همه‌ی زبان‌ها یک چیز است و مخالفت با قواعد وضع شده در نحو چیزی دیگر است.

البته بد نیست بگوییم که ما هیچ‌گاه نمی‌گوییم و نگفته‌ایم که ایشان ﷺ زبان‌ها را نمی‌دانند، اما ناچار باید بین حقیقت اهل بیت در عوالم بالا که خداوند همه‌ی چیزهایی را که به آن احتیاج دارند را به آنان آموخته است و بین وجود مادّی ایشان که از حقائقشان محجوب بوده و نمی‌توانند بدون اذن خداوند به آن متصل شوند، تفاوت قائل شویم، و این سخنی است که در کتاب «بحثی پیرامون عصمت» بیان نموده‌ایم پس به آن‌جا مراجعه کند، و فقط با این کار است که تعارض ظاهری موجود در روایات از بین می‌رود، زیرا در بعضی از روایات آمده که آنان همه‌ی زبان‌ها را می‌دانند و در بعضی دیگر نیز آمده که ایشان برخی زبان‌ها را نمی‌دانند و نیاز به مترجم دارند تا برایشان بیان کند، بلکه با این تفاوت قائل شدن، تعارض ظاهری بین این‌که هیچ چیزی از علوم بر ایشان مخفی نیست و بین این‌که ایشان به طبیب و... محتاج می‌شوند نیز حل می‌شود.

اما این سخن او که گفته: آیا صحیح است که کلمه‌ی رؤیا را با کلمه‌ی رؤیات جمع ببندیم یا خیر؟ این کلامش زمانی به جایی می‌رسد که سؤالات پیشین ما را درباره‌ی نحو پاسخ گوید که آیا این قواعد کامل و صحیح است یا نه؟

و اما این‌که اهل بیت ﷺ فرموده‌اند: «کلام ما را إعراب کنید»، در این‌جا هیچ ارتباطی بین اعراب نمودن و چیزی که امروز به نام علم نحو وجود دارد در کار نیست، و این سؤال را در همان کتاب «بحثی پیرامون عصمت» جواب داده‌ام. بخشی از آن چه گفته‌ام این است:

(**می‌گویم**: اعراب یعنی فصیح و روشن نمودن، گفته می‌شود: او دلیل خود را اعراب کرد، یعنی بی‌پرده بیان کرد و از هیچ کس نترسید...[۲۳۰] مرد إعراب کرد: قول و سخنش را واضح و بدون ابهام آورد.

۲۲۹- کتاب سلیم بن قیس – تحقیق محمّد باقر انصاری: ص۲۵۲ به بعد، حدیث ۱۶.

او زبانش عربانی است: فصیح است.[۲۳۱]

شیخ طریحي می‌گوید: «(إعراب) بکسر همزه: آشکار کردن و روشن کردن، مانند این حدیث: (احادیث ما را اعراب کنید زیرا ما مردمی فصیح هستیم) و مانند این خبر (قرآن را اعراب کنید) یعنی لغات غریب و تازگی‌های اعراب را که در آن است بیان کنید»[۲۳۲]

بنابراین منظور از جمله‌ی «احادیث ما را اعراب کنید» این است که غرائب و اسرار و مضامین پیچیده شده در آن را برای مردم بیان کنید، «زیرا ما مردمانی فصیح هستیم» یعنی: اصول را به شما القاء می‌کنیم (طبق روایت) و بیان تفاصیلش بر عهده‌ی خودتان است، هم‌چنین: ما با کلامی مختصر سخن می‌گوییم که معانی و دلالت‌های زیاد در آن وجود دارد و این کار شماست که در آن تدبر کرده و از آن اطلاع یابید.

اما این‌که می‌گویند: منظور از «إعراب»، قرار دادن حرکات روی حروف است، با حدیثی که از امام صادق (ع) وارد شده نقض می‌شود از این رو که ایشان در کلام خود نحو را رعایت نکرده و آن را **سَهَک** می‌نامند، هم‌چنین سخنشان به وسیله‌ی این حقیقت نقض می‌شود که هر کس تا این اندازه به حرکات حروف اهمیت می‌دهد، حتماً در کلامش آن را می‌آورد و دیگر دلیلی ندارد که دیگری این کار را از او بخواهد. حال آیا شما می‌گویید که ایشان (ع) حرکات را بر روی حروف ظاهر نمی‌کردند و از راویان حدیثشان می‌خواستند که این کار را انجام دهند؟ **می‌گویم:** بنابراین مطلوب حاصل شد، معصوم ضرورتی بر التزام به قواعد نحو در کلامش نمی‌بیند).

اما این‌که گفته است قرآن با زبان عربی نازل شده و به این آیات استشهاد کرده: ﴿إِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ﴾[۲۳۳]، ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.[۲۳٤]

۲۳۰- صحاح جوهری، مادّه عرب.

۲۳۱- کتاب العین – خلیل فراهیدی: ج۲ ص۱۲۸.

۲۳۲- مجمع البحرین – شیخ طریحی: ج۳ ص ۱۴۷ – ۱۴۶.

۲۳۳- الشعراء: ۱۹۵ – ۱۹۲.

۲۳٤- الزخرف: ۳.

مردود است، زیرا: با صرف نظر از همه‌ی چیزهایی که درباره‌ی معنی این آیات می‌توان گفت، این سخن تو مصادره به مطلوب و پریدن از روی موضع بحث به شاخه‌ای دیگر است، چون محل بحث این است که آیا قواعد زبان عربی که انسان‌ها آن را وضع کردند، تمام حقیقت زبان عربی را می‌رساند، یا این‌که حداقل قواعد ناقصی است؟ و در این‌جا حقیقت مصادره به مطلوب این است که تو از قبل فرض را بر این گذاشته‌ای که این قواعد کامل و بدون نقص هستند!

اما نکته‌ی دوم که ذکر کردی ما قبلاً آن را جواب دادیم، امام این روایات وارده از معصومین ﷺ که فرموده‌اند: (هر کس در طلب نحو کوشش زیاد بنماید، خشوع از او سلب می‌شود) و یا: (دانشمندان علم عربیّت، کلام را از موضع خودش تحریف می‌کنند) را توضیح دادی، توضیحت بسیار ناقص است، زیرا تو در ابتدا از توضیح حدیث اول به طور کامل دوری کردی، در حالی که این حدیث در اشاره به نقش تخریبی که نحویون بر عهده داشتند ظهور دارد، سپس تو در گام دوم، بعد از این‌که «اهماک» (تلاش بسیار) را به طولانی شدن تفسیر کردی، بیان نکردی که دانستن نحو تا چه حد مورد نیاز است، حال آیا به نظر تو آیا صحیح است مقداری از علم نحو را نیاموزیم یا نه؟ اگر بگویی: نه، پس باید برای این حدیث معنی دیگری غیر از آن که گفتی انتخاب کنی، و اگر بگویی آری، باید مقداری که لازم است برای آن وقت بگذاریم را مشخص کرده و میزان خود را برای چنین انتخابی بیان کنی، البته با ذکر دلیل قطعی، آیا توانش را داری؟ اگر نمی‌توانی، بدان که تو فقط از روی جهل سخن می‌گویی نه چیز دیگر.

اما کلام ائمّه که فرمودند: (زبان عربی را یاد بگیرید)، مرادش نحو نیست، بلکه منظور الفاظ و معانی آن است، این دو را باهم خلط نکن.

و اما چیزی که آن را بدیهی فرض کردی مثل مرفوع شدن فاعل و منصوب شدن مفعولٌ به، باید قبل از این‌که آن را محکم بدانی، به روایاتی که در باره‌ی قرائت «نادانا نوحاً» تو را تکذیب کردند پاسخ دهی.

درباره‌ی این آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾.[۲۳۵]

۲۳۵- الفاطر: ۲۸.

درباره‌ی این آیه، هیچ کسی که خدا را بشناسند به اشتباه نمی‌افتد، و هیچ کس برای فهم این آیه نیازی به قواعد نحو ندارد، و می‌توانی از بی‌اطلاع‌ترین افراد نسبت به علم نحو بپرسی: چه کسی از چه کسی می‌ترسد؟ آیا الله از علما می‌ترسد یا علما از او می‌ترسند؟ و یادت نرود که آن را به صورتی قرائت کنی که با علم نحو مخالفت داشته باشد، تا این بیان برای برایت واضح و روشن باشد. و بدان که نحویون با این مثال‌های مدرسه‌ای، شما را فریب داده‌اند تا سهک خود را به خورد شما بدهند.

حال جواب من را بده: از محکم کردن نحو می‌خواهی به چه چیزی برسی؟ آیا نحو را برای بیان نمی‌خواهی؟ یا این‌که نحو را برای نحو می‌خواهی، که این حماقتی است که سفاهتی بالاتر از آن نیست. اگر تو از نحو می‌خواهی به بیان برسی، بدان که حضرت موسی (ع) -که معصوم هستند- اصلاً به نصّ قرآن بیان نمی‌کرد (آیا عصمتش زیر سؤال است؟)

اما روایت زیر که در کتاب کافی آمده برایت فایده‌ای ندارد و هیچ ربطی به نحو متعفن شما ندارد، زیرا مقصود از زبان در این روایت، دانستن کلمات است، و این دلالت در این روایت بسیار روشن است اما مشغولیت شما به شکار شبهه، شما را از دلالت واضح آن دور کرده است.

(أحمد بن مهران، از محمّد بن علی، از أبو بصیر نقل می‌کند که گفت: به امام کاظم (ع) عرض کردم: فدایت شوم، امام با چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: با چند خصلت: امّا خصلت اول این است: او در چیزی که قبلاً از سوی پدرش درباره‌ی او گفته شده و در آن اشاره‌ای است به او تا بر مردم حجت باشد وجود دارد، و از او سؤال می‌شود و جواب می‌دهد، و اگر از او سؤال نشود، خود شروع به کلام می‌نماید، و از آن چه که فردا رخ خواهد داد خبر می‌دهد و با مردم با هر زبانی سخن می‌گوید. سپس به من فرمود: ای ابا محمّد، قبل از این‌که از جایت برخیزی، علامتی به تو خواهم داد. طولی نکشید که مردی از اهل خراسان بر ما داخل شد، و با امام به زبان عربی صحبت کرد، امام نیز با او به فارسی سخن گفت، شخص خراسانی به ایشان عرض کرد: فدایت شوم، به خدا قسم فقط به این خاطر با شما به فارسی صحبت نکردم که گمان کردم به خوبی آن را نمی‌دانید، امام فرمود: اگر نمی‌توانستم به خوبی جوابت را بدهم، پس برتری من بر تو چیست؟ سپس رو به من کرده و فرمود: ای ابا محمّد، کلام هیچ احدی که انسان و چه پرنده و چه چهار پا و چه هر موجودی

که دارای روح باشد، بر امام پوشیده نیست، پس هر کس این خصلت‌ها در او نباشد، امام نیست).[۲۳۶]

اما درباره‌ی آن کلیپ‌هایی که نویسنده‌ی سطرها با این توهّم که خطاهای نحوی است ارائه کرده، به او می‌گوییم: سید احمد الحسن ﷺ همان‌طور که پدرانش ﷺ قرائت می‌کردند، قرائت می‌کند، اما این‌که می‌گویید او «جعلنا» را «جعنّا» می‌خواند، و ضاد را ظاء تلفظ می‌کند، این سفاهت است زیرا این مسأله‌ای است که به صدا برمی‌گردد نه این‌که به نحو برگردد.

بنابراین، در پایان به نویسنده‌ی سطرها سؤالاتمان را یاد آوری می‌کنیم تا با او یک حرف دیگر داشته باشیم:

– مسأله‌ی عصمت و آن‌چه به آن ارتباط می‌یابد، یک موضوع عقائدی است، پس برای ما دلیل قطعی بیاور که بر معصوم واجب است کلامش موافق قواعدی باشد که نحویون آن را وضع کرده‌اند.

– برای ما اثبات کن که این قواعد لغوی، صحیح و کامل است و هیچ نقصی ندارد، و شامل تمام ظهورات لغت می‌شود.

– برای ما بیان کن عصمت از نظر تو چیست، و چگونه مخالفت با این قواعد نقض کننده‌ی عصمت است؟

نفي سهو (خطای غیر عمدی) و نسیان (فراموشی) از معصوم:

قبل از هر چیز می‌گویم: در متنی که نویسنده‌ی سطرها آورده به این عنوان که جزئی از خطبه‌ی محرم سید احمد الحسن ﷺ است، تزویری از سوی خود نویسنده‌ی سطرها نهفته است، و شاید او به خاطر هدف ناپاکی که در دلش است، از روی عمد آن را به این صورت مبهم آورده است.

اما کلام سید احمد الحسن ﷺ «برای بشری مانند خودشان»، منظورش مطلق معصوم است، پس سعی کنید آن را بفهمید یا این‌که از ما بپرسید تا به شما بفهمانیم.

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (امامان اهل بیت ﷺ از خطا و فراموشی منزّه هستند)، و با

۲۳۶– الكافي – شيخ كليني: ج۱ ص۲۸۵.

این حرف خود را در جایگاه کسانی قرار داد که با ائمّه اهل بیت (ع) مخالفت می‌کنند.

ابا صلت هروی می‌گوید: (به امام رضا (ع) عرض کردم: ای پسر رسول خدا، در کوفه گروهی هستند که گمان می‌کنند هرگز بر پیامبر (ص) در نمازش خطایی واقع نشد، حضرت فرمود: دروغ گفتند خداوند ایشان را از رحمتش دور گرداند، آن که هرگز خطا نمی‌کند، «الله» است که هیچ معبودی جز او وجود ندارد).[۲۳۷]

و این هم بعضی از آیات و روایاتی که گمان او را تکذیب می‌کنند:

﴿قالَ أَ رَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسيتُ الْحُوتَ وَ ما أَنْسانيهُ إِلاَّ الشَّيْطانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَباً﴾[۲۳۸] ([یوشع] گفت یادت هست که در پناه صخره‌ای آرام گرفتیم؟ من ماهی را فراموش کردم و کسی به جز شیطان یاد آن را از خاطرم نبرد، ماهی راه خود را در دریا به شکل تعجب آوری در پیش گرفت).

در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا بَلَغا مَجْمَعَ بَيْنِهِما نَسِيا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً﴾[۲۳۹] (زمانی که به محل تلاقی دو دریا رسیدند، ماهی خود را فراموش کردند، ماهی نیز به سرعت راهش را در دریا در پیش گرفت)؛ در این جا یوشع و موسی (ع) هردو فراموش کننده هستند.

و در جای دیگر: ﴿قالَ لا تُؤاخِذْني بِما نَسيتُ وَ لا تُرْهِقْني مِنْ أَمْري عُسْراً﴾[۲۴۰] ([موسی] گفت: «به سبب آن‌چه فراموش کردم، مرا مؤاخذه مکن و به خاطر کارم، تکلیف سخت بر دوشم قرار نده).

همین مقدار از آیات برای رساندن مقصود ما کافی است، هر چند که آیات بسیار دیگری هست که بر این مطلب دلالت دارد، اما روایات؛ از جمله‌ی آن‌ها روایتی است که در کتاب کافی به امام صادق (ع) نسبت داده شده که فرمودند: (رسول خدا (ص) نماز ظهر را برای مردم دو رکعت خواند، سپس سهواً سلام داد، ذو الشمالین به ایشان عرض کرد: ای پیامبر خدا، آیا درباره‌ی نماز چیزی (وحی) نازل شده؟ حضرت فرمود: موضوع چیست؟! عرض کرد: دو رکعت خواندید. رسول خدا (ص) فرمود: بقیه هم نظرشان مثل اوست؟! گفتند:

۲۳۷- عیون أخبار الرضا – شیخ صدوق: ج۱ ص۲۱۹، ومدینة المعاجز– محدث بحرانی: ج۷ ص۱۵۵، وبحار الأنوار– علامه مجلسی: ج۷۱ ص۱۰۵ وج۵۲ ص۳۵۰ وج۴۴ ص۲۷۱، ودرر الأخبار: ص۳۱۲.

آری. حضرت ﷺ برخاستند و نماز را برایشان تمام کردند، و دو سجده‌ی سهو به جای آوردند...).[۲۴۱]

سعید أعرج می‌گوید: شنیدم که امام صادق ﷺ می‌فرمود: (خداوند تبارک و تعالی رسول الله ﷺ را برای نماز صبح در خواب کرد تا این‌که خورشید طلوع کرد سپس برخاست و دو رکعت نافله صبح را خواند، سپس نماز صبح را خواند، و در جایی او را در نمازش به سهو انداخت، که در رکعت دوم نماز چهار رکعتی سلام داد).[۲۴۲]

فضیل نیز می‌گوید: در محضر امام صادق ﷺ درباره‌ی سهو سخن گفتم، فرمود: (آیا کسی را از آن گریزی هست؟ چه بسا پشت سرم خادمم را می‌نشانم تا مواظب نمازم باشد).[۲۴۳]

و غیر از این روایات، روایات زیادی هستند که چون ترسیدم کلام به درازا بکشد و هم‌چنین به خاطر این‌که روایات ذکر شده غرض ما را می‌رساند، آن را نیاوردم، و این روایات – همان‌طور که روشن است– بر وقوع سهو از سوی معصوم تصریح دارند، و آن کسی که هرگز سهوی از او سر نمی‌زند، الله است که هیچ معبودی به جز او نیست.

نویسنده‌ی سطرها برای سخن خود به روایت زیر استدلال می‌کند:

(مفضل بن عمر می‌گوید: از امام صادق ﷺ درباره‌ی علم امام به آن‌چه در جای جای زمین است در حالی که او در خانه‌اش و پشت پرده است سؤال نمودم، ایشان فرمود: ای مفضل، خداوند تبارک و تعالی، برای پیامبر ﷺ پنج روح قرار داد: روح زندگی که با آن زندگی می‌کند و می‌میرد، و روح قدرت که با آن برمی‌خیزد و تلاش می‌کند، و روح شهوت که با آن می‌خورد و می‌آشامد و با زنان از راه حلال نزدیکی می‌کند، و روح ایمان که با آن

۲۳۸– الکهف: ۶۳.

۲۳۹– الکهف ۶۱.

۲۴۰– الکهف: ۷۳.

۲۴۱– الکافي: ج۳ ص ۳۵۶ – ۳۵۵.

۲۴۲– بحار الأنوار: ج۱۷ ص ۱۰۷ – ۱۰۶.

۲۴۳– بحار الأنوار: ج۲۵ ص۳۵۰.

امر می‌کند و به عدالت رفتار می‌کند، و روح القدس (روح طهارت و پاکی) که با آن پیامبری را تحمل می‌نماید، زمانی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت، روح القدس از او منتقل شده و در امام قرار گرفت، و روح القدس نمی‌خوابد و غفلت نمی‌کند و سرگرم نمی‌شود و خطا نیز نمی‌نماید، در حالی که آن چهار روح دیگر می‌خوابند و خطا می‌کنند و غافل و سرگرم نیز می‌شوند، و روح القدس ثابت است با آن تمام چیزهایی که در شرق و غرب عالم و در خشکی و دریایش هست را می‌بیند. عرض کردم: فدایت شوم، آیا امام آن‌چه در بغداد است را با دست خود انجام می‌دهد؟ فرمود: بله، و همچنین آن‌چه را که زیر عرش است [خودش انجام می‌دهد]).[۲۴۴]

و نمی‌دانم آیا حرفش عاقلانه هست یا نه؟ زیرا روایت می‌گوید کسی که هرگز خطا نمی‌کند و فراموشی ندارد، روح القدس است نه شخص معصوم.

همچنین به روایت زیر استدلال می‌کند:

(یونس بن ظبیان می‌گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هرگاه خداوند بخواهد که امامی‌به دنیا بیاید، هفت برگ از بهشت برایش آورده می‌شود و قبل از این‌که بخواهد در رحم جای گیرد، آن را می‌خورد، زمانی که در رحم قرار گرفت، در شکم مادرش سخن‌ها را می‌شنود، و زمانی که مادرش او را به دنیا آورد، ستونی از نور بین آسمان و زمین برایش برپا می‌شود و بر روی بازوی راستش نوشته شده: ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعلیم﴾ (و کلمه‌ی پروردگارت با صدق و عدالت کامل شد هیچ تبدیل کننده‌ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست)).[۲۴۵]

شما را به خدا، این روایت کوچک‌ترین دلالتی بر نفی خطا و فراموشی از معصوم دارد؟؟ و آیا کسی که به آن استدلال می‌کند عاقل است؟

و همچنین است استدلالش به این روایت:

(إسحاق، از عمار، از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که فرمود: امام در شکم مادرش صداها را می‌شنود، زمانی که پا به زمین می‌گذارد، روی بازوی راستش نوشته شده: ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعلیم﴾، و زمانی که رشد یافت، ستونی از

۲۴۴- بصائر الدرجات – محمّد بن حسن صفار: ص۴۷۴.

۲۴۵- همان: ص۴۵۸.

نور برای او از آسمان تا زمین برپا می‌شود که به آن وسیله اعمال بندگان خدا را می‌بینند).[۲۴۶]

آقای نویسنده‌ی سطرها! نفی خطا و فراموشی از معصوم در کجای این روایت است؟

او به حدیث زیر نیز استدلال می‌کند:

(از أبو الحسن علی بن موسی الرضا ﷺ نقل شده که فرمود: امام علامت‌هایی دارد: داناترین مردم، و حکیم‌ترین مردم، و با تقواترین مردم، و صبورترین مردم، و شجاع‌ترین مردم، و با سخاوت‌ترین مردم و عابدترین مردم است، و در حالی که ختنه شده به دنیا می‌آید، و پاک گردیده، و از پشت سرش و رو به رویش می‌بیند، و سایه ندارد، و زمانی که از [شکم] مادرش به زمین گذاشته می‌شود، روی دو زانوی خود قرار گرفته و صدایش را به شهادت بلند می‌کند، و محتلم نمی‌شود، و چشمش می‌خوابد ولی قلبش را خواب در نمی‌گیرد).[۲۴۷] این‌جا نیز همان سؤال تکرار می‌شود: نفی خطا و فراموشی از معصوم در کجای این روایت است آقای نویسنده‌ی سطرها؟

حال باید بشنویم که نویسنده‌ی سطرها در باره‌ی احادیثی که می‌گوید ممکن است از معصوم هم خطا و فراموشی سر بزند چه می‌گوید، او می‌گوید: (این احادیث یا ساخته شده‌اند و یا حمل بر تقیه می‌شوند و یا احتمال دارد تأویل شوند)، اما دلیل او بر این کلام بی‌اساس این است:

با دلایل عقلی تعارض دارد. و نیز با دیگر احادیثی که خطا و فراموشی را از معصوم نفی می‌کند متعارض است.

حال اگر از نویسنده‌ی سطرها بپرسیم: تعارضش با دلایل عقلی به چه صورت است و اصلاً این دلیل‌های عقلی چه هستند؟ او با این حدیث پاسخ ما را خواهد داد: (سفیان بن سمط می‌گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: فدایت شوم، مردی از طرف شما می‌آید که به دروغگویی معروف است. حدیثی می‌گوید که ما آن را زشت می‌شماریم، امام صادق ﷺ فرمود: آیا به تو می‌گوید که من گفتم شب روز است و روز شب است؟ عرض کردم: نه،

۲۴۶- همان: ص۴۵۱.

۲۴۷- الخصال – شیخ صدوق: ص ۵۲۸ – ۵۲۷.

فرمود: پس اگر به تو گفت که من چنین گفتم او را تکذیب نکن زیرا فقط مرا تکذیب می‌کنی).[۲۴۸]

می‌گویم: این حدیث هیچ ربطی به نفی سهو و فراموشی از معصوم ندارد، و نویسنده‌ی سطرها یمن و شام را در یک سبد جمع می‌کند (آسمان و ریسمان را به هم می‌بافد).

امّا این‌که چگونه با احادیثی که او گمان می‌کند سهو و فراموشی را از معصوم نفی می‌کند، تعارض دارد و اصلاً این احادیث کدامند؟ نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (از آن جمله است حدیث روح القدس که نه می‌خوابد و نه فراموش می‌کند)!

می‌گویم: خوب، این روح القدس است که نمی‌خوابد و فراموشی ندارد، نه معصوم، حال بگو چه ربطی بین این دو مسأله هست؟

اما این‌که تعجب کرده و می‌پرسد: (چطور ممکن است که پیامبر خطا کند؟)، پاسخش را شیخ صدوق می‌دهد که البته شک دارم نویسنده از نظر شیخ آگاهی داشته باشد، زیرا بعد از این‌که روایت سهو النبی (خطای پیامبر) را و دو رکعت خواندن نماز ظهر را نقل می‌کند، می‌گوید: (نویسنده‌ی این کتاب ﷺ می‌گوید: غلاة (اهل غلوّ) و مفوّضة (لعنهم الله)، خطای پیامبر ﷺ را انکار می‌کنند و می‌گویند: اگر ممکن باشد که از پیامبر ﷺ در نماز سهو سر بزند، پس ممکن است که در تبلیغ نیز خطا کند؛ زیرا همان‌طور که تبلیغ بر او واجب است، نماز نیز برا او واجب است. و این ما را ملزم نمی‌کند، زیرا همه‌ی حالات مشترک، همان‌طور که در نماز برای دیگران اتفاق می‌افتد برای پیامبر نیز رخ می‌دهد، و او هم مانند کسانی که پیامبر نیستند، به نماز امر شده، در حالی که دیگران مانند او پیامبر نیستند، اما حالتی که اختصاص به او دارد، نبوت است که تبلیغ از شرایطش است، و جایز نیست همان چیزهایی که در نماز برایش اتفاق می‌افتد، در تبلیغ نیز برایش پیش آید، زیرا آن عبادتی مخصوص است در حالی که نماز عبادت مشترک است، و به وسیله‌ی نماز بنده بودن او ثابت می‌شود و با اثبات خواب غیر ارادی برای او از محضر پروردگارش که بدون اراده و قصد برایش پیش می‌آمد، ربوبیت از او نفی می‌شود؛ زیرا کسی که نه خواب سبک او را می‌گیرد و نه خواب سنگین، الله زنده‌ی پاینده است، و البته خطای پیامبر مانند سهو ما نیست؛ زیرا سهو او از جانب خدای عز و جل

۲۴۸- مختصر بصائر الدرجات – الحسن بن سليمان الحلي: ص ۷۷ – ۷۶.

است، و خداوند او را فقط به این خاطر به سهو می‌اندازد که اعلام کند او بشری مخلوق است تا به عنوان ربّ معبود غیر خدا انتخاب نشود، و نیز به این خاطر که با سهو او به مردم اعلام کند وقتی دچار سهو شدند، حکمش چیست، و خطا و سهو ما از سوی شیطان است در حالی که شیطان بر پیامبر و ائمّه ﷺ تسلطی ندارد ﴿إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُون﴾ (سلطه‌ی او بر کسانی است که از خداوند روی بر می‌گردانند و بر کسانی که به او مشرکند) و همچنین بر گمراهانی که از او تبعیت کنند تسلط دارد، و کسانی که سهو النبی ﷺ را قبول ندارند می‌گویند: در صحابه کسی نیست که به او «ذو الیدین» بگویند، و اصل و نسب این مرد و ریشه‌ی این روایت یافت نمی‌شود، در حالی که دروغ می‌گویند زیرا این مرد معروف است و نامش ابو محمّد بن عمیر بن عبد عمرو است که به «ذو الیدین» معروف است و هم مخالفین و هم موافقین از او روایت کرده‌اند، و در کتاب وصف جنگ با قاسطین در صفین اخباری از او رسیده است. شیخ ما محمّد بن حسن احمد بن ولید (رحمه الله) می‌گفت: اولین درجه‌ی غلوّ نفی سهو از پیامبر ﷺ است، و اگر جایز بود که روایات وارد شده در این معنی را مردود اعلام کنیم، به یقین جایز بود همه‌ی اخبار ردّ شوند، و با ردّ آن دین و شریعت باطل می‌شود. و من برای کسی که کتابی مستقل در اثبات سهو النبی ﷺ و ردّ بر منکران آن بنویسد، اجری در نظر می‌گیرم. ان شاء الله تعالی).[۲۴۹]

پس قضیه متعلق به امور دنیای فانی نیست، آن چنان که نویسنده‌ی سطرها که راه‌ها برایش تنگ گشته گمان کرده است، و هیچ کس نیست که بگوید آن‌ها مثلاً به خاطر این‌که درباره‌ی دنیا فکر می‌کنند، دچار فراموشی می‌شوند، آن گونه که نویسنده‌ی سطرها انجام می‌دهد.

و اما این خبری که نویسنده‌ی سطرها به آن استشهاد می‌کند: (... و اما از جمله‌ی حدود امامی که شایستگی امامت را دارد، این است که امام متولی علیه بداند که از همه‌ی گناهان چه صغیره و چه کبیره معصوم است، همیشه در حال فتوا دادن است و هرگز در جواب خطا و سهو و فراموشی از او سر نمی‌زند، و سرگرم هیچ امر دنیوی نمی‌شود).[۲۵۰]

۲۴۹- من لا یحضره الفقیه – شیخ صدوق: ج۱ ص ۳۶۰ – ۳۵۹.

۲۵۰- بحار الأنوار – علامه مجلسی: ج۹۰ ص۶۴.

می‌گویم: این خبر، به طور مطلق سهو و نسیان را از معصوم نفی نمی‌کند، زیرا سهو و نسیان یا متعلق به «جواب» یعنی بیان احکام است، که در این جا معصوم «در جواب نه خطا می‌کند و نه سهو و نسیان» یعنی در پاسخ‌گویی، و یا این‌که متعلق به «چیزی از امور دنیوی» است، که در این قسمت معصوم «نه خطا می‌کند و نه سهو و نه نسیان و نه این‌که به چیزی از دنیا سرگرم می‌شود»، و ما در خلال کلمات شیخ صدوق که نقلش کردیم، این را بیان کرده‌ایم که سهو و نسیان متعلق به این دو امر نیست. به علاوه مجرد این‌که سهو و نسیان در روایت مذکور، به این امور مقید شده، دلیل بر این است که این اتفاق در یک امر افتاده یا به هر دلیل دیگر. مقید کردن به منزله‌ی استثنا است یعنی وقوع سهو و نسیان، در این موارد استثنا شده است و احتمالش در موارد دیگر باقی است و آن این است که دانسته شود او مخلوق است.

اما کلام رسول خدا (ص) : (آن گونه که می‌بینید نماز می‌خوانم نماز بخوانید) این معنی را نمی‌دهد که سهو و فراموشی از سوی او محال است، یا این‌که از او سر نزده، بلکه معنایش این است که نماز را از من بیاموزید، و هیچ کس نگفته که ایشان (ص) همیشه در نماز خود دچار سهو می‌شد، یا حتی بسیاری مواقع، بلکه شاید این حادثه فقط یک بار واقع شده باشد نه بیشتر، و این امر با کلامی‌که از ایشان ذکر شد تناقضی ندارد، زیرا حتی ممکن است پدری به فرزندش بگوید (آن‌طور که می‌بینی من نماز می‌خوانم نماز بخوان) و هدف انجام شود با این‌که از پدر سهو سر می‌زند.

اما روایت زیر: (زرارة می‌گوید از امام باقر (ع) پرسیدم: آیا رسول خدا (ص) اصلاً سجده‌ی سهو انجام داد؟ حضرت فرمود: نه، و انسان فقیه نیز سجده سهو نمی‌کند).[۲۵۱]

می‌گویم: این روایت نمی‌تواند در مقابل روایاتی که درباره‌ی سهو معصوم وارد شده بایستد، به چند دلیل:

۱- این روایت درباره‌ی سهوی است که در نماز پیش می‌آید نه مطلق سهو، بنابراین اگر از سهو در نماز دست برداریم، باز سهو در جاهای دیگر باقی است.

۲- روایات متعارض با آن زیاد است ولی این روایت در باب خود تنهاست.

۲۵۱- تهذیب الأحکام – شیخ طوسی: ج۲ ص ۳۵۱ – ۳۵۰.

۳- این روایت دلالتش متشابه است، زیرا شاید درباره‌ی نوع خاصی از انواع سهو باشد، نه مطلق سهو، و جمله‌ی (و انسان فقیه نیز سجده سهو نمی‌کند) این احتمال را تقویت می‌کند، و اگر این عبارت را بر ظاهرش حمل کنیم، هرگز در بین مردم کسی باقی نخواهد ماند که شایستگی صفت فقیه را داشته باشد، زیرا هیچ فقیهی نداریم مگر این‌که دچار سهو می‌شود. بنابراین، ناچاریم که‌این روایت را به نوع خاصی از سهو تأویل کنیم.

و همچنین روایت حمزة بن حمران از امام صادق ﷺ که فرمود: (هیچ فقیهی هرگز نماز را تکرار نمی‌کند، برای آن چاره می‌اندیشد و تدبیرش می‌کند تا تکرارش نکند). محمّد بن حسن[۲۵۲] می‌گوید: (این حدیث مخصوص خودِ احکام است زیرا ما بیان کرده‌ایم که بعضی از انواع سهوها غیر قابل جبران است و به جز تکرار نماز هیچ کار دیگری برای جبرانش ممکن نیست).[۲۵۳]

نویسنده‌ی سطرها گفته: (رسول خدا الگویی نیکوست، حال آیا کسی که برای نماز صبح خواب می‌ماند می‌تواند این‌چنین باشد؟).

می‌گویم: این سخن فقط یک استحسان است، به علاوه، اگر این مورد فقط یک بار آن هم با یک هدف حکیمانه به وقوع پیوسته باشد، تناقضی ندارد با این‌که رسول خدا ﷺ الگویی نیک باشد، و سهو، نه گناه است و نه کوتاهی، بلکه یک امر طبیعی است و نقض کننده‌ی الگو گیری از رسول خدا ﷺ نیست.

و اما شاهد آوردن او از روایاتی که در آن آمده که معصومین ﷺ، می‌خوابند ولی قلب‌هایشان نمی‌خوابد، صحیح نیست زیرا دلالتی بر نفی سهو از ایشان ﷺ ندارد.

ملاحظه: خوب است دانسته شود وقتی ما به روایاتی که از ظاهرش چنین برداشت می‌شود که در نماز از معصوم سهو سرزده، و یا چیزهایی شبیه به این، منظورمان این نیست که حتماً اثبات کنیم در این موارد چنین چیزی واقع شده و همچنین منظورمان نفی آن نیز نیست، اما می‌گوییم سهو و فراموشی از طبیعت بشری، خصوصاً در این دنیای مادی جدا نمی‌شود، پس کسانی که قائل به نفی سهو و نسیان از معصوم هستند، نظرشان را به چه چیزی مستند

۲۵۲- مراد از محمد بن حسن شیخ طوسی است.

۲۵۳- تهذیب الأحکام – شیخ طوسی: ج۲ ص۳۵۱.

می‌کنند؟ اگر بر پایه‌ای از متون روایی است، که می‌بینیم این متون عکس آن را می‌گوید! بنابراین ما به این متون از باب آوردن مثال نقض بر نظریه‌ی آن‌ها استشهاد می‌کنیم نه از باب استدلال، هرچند که به طبیعت حال، برای استدلال نیز صلاحیت دارد، اما ما مسأله را نیاز مند دلیل نمی‌بینیم زیرا از بدیهیات است.

عمر ظاهری امام مهدی (ع) :

روایاتی در مورد قائم وجود دارد که از مطالعه آن می‌فهمیم در مورد دو شخص سخن می‌گوید نه یک شخص، و می‌بینیم این دو شخص، در شکل چشم و رنگ پوست و بلندی قامت و صفات دیگر با یکدیگر اختلاف دارند، و این امر کانون توجه بعضی از محققین غیر انصار قرار گرفته است، اما نویسنده‌ی سطرها – طبق عادت خود– به سختی تلاش می‌کند بین موارد اختلاف توافق ایجاد کند، آن هم به هر روشی که ممکن باشد!

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (این‌که در یک روایت وصف ابروها به صورت «باریک ابرو» و در روایت دیگر به صورت «ابروانی بلند و مرتفع» آمده، می‌شود بین آن دو جمع نمود به این صورت که در همان وقتی که ابروانش باریک و بلند است، مرتفع نیز هست)! در حالی که در این‌جا نمی‌توانیم بین دو وصف به شکل خیالی جمع کنیم، زیرا ایشان (ع) می‌توانستند این عبارتی را که نویسنده‌ی سطرها آورده، بیاورند: (ابروانی طولانی و بلند)، پس چرا این گونه نفرموده‌اند؟ این‌که دو ابرو هم طولانی باشند و هم بلند باشند، علامتی جدا کننده است که نمی‌شود جزئی از آن این‌جا (در یک روایت) باشد و جزئی آن‌جا (در روایت دیگر). درست مانند همین سخن را می‌توان در مورد دو علامت خال و اثر گفت، زیرا می‌شود تخیل کرد که این دو علامت مختلف در یک صورت جمع شود، اما این‌که یک روایت یکی از آن دو را بگوید و روایت دیگر علامت دیگر را، با توجه به این‌که هر کدام از دو روایت صفاتی را برشمرده که با صفات شمارش شده در روایت دیگر متفاوت است، مثل سبزه بودن و سفید پوست بودن، و بلندی و کوتاهی قد، و غیر آن، در نتیجه این امری است که فقط تصورش نیاز به‌یک خیال بیمار دارد.

اما این حرف او که گفته: (بین دو صفت «چشمانش گود رفته» و «درشت چشم» تناقضی وجود ندارد)، چنین سخنی فقط نیاز به مریضی خیال ندارد بلکه باید عناد شدید نیز به آن افزوده شود.

در مورد این سخن او: (عبارت «خداوند موسی را رحمت کند» اشاره به بلندی قامت ندارد، و شاید موسای مورد نظر، همان امام کاظم ﷺ باشد، و این اشاره به این است که واقفی‌ها در آینده گمان می‌کنند او قائم است).

می‌گویم: هرچند تعبیر «خداوند او را رحمت کند» را می‌شود در مورد زنده‌ها نیز به کار برد، ولی در مورد متوفی بارزتر است، در حالی که می‌بینیم روایت از امام باقر ﷺ صادر شده است، پس این‌که مقصود از آن امام کاظم ﷺ باشد، بسیار دور از ذهن به نظر می‌رسد، همان گونه که احادیث در تشبیه قائم ﷺ به موسی بن عمران ﷺ به حد فراوان و متواتر است، چنان که شیخ حرّ عاملی ره در کتاب «اثبات الهداة» به آن اشاره کرده است.[۲۵٤]

فرزند کنیز سیه چرده:

یزید کناسي، از امام باقر ﷺ نقل می‌کند: (صاحب این امر، در وجودش شباهتی به یوسف هست؛ فرزند کنیزی سیه چرده).[۲۵۵]

این روایت نیز همان‌طور که روشن است، دلالت بر این امر دارد که صاحب الأمر امام مهدی ﷺ نیست، بلکه فرزند و فرستاده‌اش، سید احمد الحسن ﷺ است؛ زیرا بانو نرجس ﷺ سیه چرده نبود، اما نویسنده‌ی سطرها که ما را به قهرمان بازی‌های فکری عادت داده، می‌گوید: (این روایت از روی تقیه صادر شده تا کاری کند عباسیان زنان سیه چرده را تفتیش کنند)!! و احتمال دومی نیز می‌آورد: (این‌که منظور از کنیز سیه چرده، زنی باشد که تربیت امام ﷺ به او سپرده شده بود)!!!

۲۵٤- (می‌گویم: مراد این است که او از فرزندان موسی بن جعفر ﷺ است، یا این‌که او شبیه موسی بن عمران است، همان گونه که در احادیث متواتر به آن تصریح شده است،و مقصود این نیست که اسمش موسی است زیرا با احادیث متواتر منافات دارد، مگر این‌که اسم‌های زیاد برایش ثابت شود و موسی از آن اسامی‌باشد) معجم أحادیث امام مهدی – شیخ علی کورانی عاملی: ج۳ ص۲۳۷.

۲۵۵- الغیبة نعمانی: ص۱۶۶.

می‌گویم: اگر نویسنده‌ی سطرها از اهل علم می‌بود خود را از این ورطه دور نگه می‌داشت، زیرا این مسائل با گمانه زنی‌های عقول ناقص بشری شناخته نمی‌شود، و فقط مصدرش اخبار و روایات است، در حالی که می‌بینیم اخبار می‌گویند اصلاً آثار حمل در بانو نرجس (ع) آشکار نبود، و اگر چشمان عباسیان از مراقبت ایشان دور نگه داشته شده بود، هیچ انگیزه‌ای برای پنهان نگه داشتن بارداری ایشان وجود نداشت. همچنین از حاکمان پوشیده نبود که همسر امام عسکری چه کسی است، و چطور می‌شد پنهان داشت در حالی که برادر خود حضرت که جعفر نام داشت، در جهت مصالح حاکم وقت کار می‌کرد؟

و اما احتمال دوم، باز هم روایات آن را به سراب مبدل می‌کنند، زیرا روایاتی وارد شده است که می‌گوید خداوند شیر خوردن امام (ع) را به جز از مادرش حرام کرده است، این دو روایت را نیز بخوانید که به روشنی نشان می‌دهد امام (ع) را زنی تربیت نکرده است:

(...حکیمة دختر محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن – علی بن أبي طالب (ع) ، گفت: امام عسکری (ع) کسی را به دنبالم فرستاد و فرمود: عمه جان، امشب افطارت را پیش ما صرف کن زیرا امشب شب نیمه‌ی شعبان است، خداوند تبارک و تعالی در این شب حجت را آشکار می‌کند و او حجت خدا در زمینش است... سپس فرمود: عمه جان، روز هفتم که شد نزد ما بیا. حکیمه می‌گوید: وقتی صبح شد، آمدم تا به امام عسکری (ع) سلام کنم و پرده را کنار زدم تا آقایم (امام مهدی (ع)) را بیابم ولی او را ندیدم، گفتم فدایت شوم، آقای من چه شد؟ فرمود: عمه جان، او را به کسی سپردیم که مادر موسی (ع) موسی را به او سپرد، حکیمه می‌گوید: زمانی که روز هفتم شد، آمدم و سلام کردم و نشستم، او فرمود: پسرم را برایم بیاور. آقایم (ع) را آوردم در حالی که در پارچه‌ای بود، ایشان نیز کاری را که اول کرده بود دوباره انجام داد، سپس زبان مبارک را در دهان طفل گذاشت انگار که به او شیر یا عسل می‌خوراند).[۲۵۶]

(... محمّد بن عبد الله طهوي می‌گوید: بعد از وفات امام عسکری (ع) قصد دیدار حکیمه خاتون دختر امام جواد نمودم... سپس امام (ع) فرمود: این طفل را برای مادرش ببر تا او را شیر دهد و او را به من برگردان. حکیمه عرض کرد: مادرش طفل را در آغوش گرفت و شیر

۲۵۶– **کمال الدین وتمام النعمة – شیخ صدوق: ص ۴۲۶ – ۴۲۴.**

داد سپس او را به امام عسکری ﷺ برگرداندم در حالی که پرندگان بالای سرش بال می‌زدند، امام ﷺ یکی از آن پرندگان را صدا زد و به آن فرمود: او را با خود ببر و هر چهل روز او را به ما باز گردان. پرنده او را گرفت و بال زنان او را به آسمان برد و بقیه‌ی پرندگان نیز به دنبالش رفتند، سپس شنیدم امام ﷺ می‌فرمود: تو را به خداوندی سپردم که مادر موسی، موسی را به او سپرد. نرجس به گریه در آمد و امام به او فرمود: ساکت باش، زیرا شیر خوردن او به غیر از سینه‌ی تو بر او حرام شده و به زودی به تو باز گردانده می‌شود همان‌طور که موسی به مادرش باز گردانده شد... حکیمه گفت: من مدام هر چهل روز آن طفل را می‌دیدم تا این‌که چند روز قبل از وفات امام عسکری ﷺ او را به صورت مردی دیدم و او را نشناختم، سپس به پسر برادرم گفتم: این کسی که امر می‌کنی در مقابلش بنشینم کیست؟ ایشان به من فرمود: این پسر نرجس است، و این جانشین من بعد از من است، و به زودی مرا از دست خواهید داد پس از او بشنو و مطیعش باش).[۲۵۷]

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (سه چیز از چیزهایی که دلالت می‌کند این روایت مخصوص امام مهدی ﷺ است، این است: اول این‌که روایت می‌گوید: «فرزند کنیز» در حالی که در زمان حاضر کنیزانی یافت نمی‌شود).

می‌گویم: سخن او نادرست است، و او قبل از این‌که تکلم کند باید تاریخ عراق را مطالعه کند، زیرا مسأله‌ی اِقطاع و آن چه که به دنبال آن می‌آید (برده داری) تا زمان‌های متأخر در عراق به‌طور رایج باقی ماند، به علاوه این‌که منظور از کلمه‌ی «کنیز سیه چرده»، این است که او «کنیز خدا» می‌باشد. اما این‌که او گمان کرده که معصوم در این موارد معنای معروف را قصد می‌کند یعنی او کنیز مملوک بوده است، دلیلی ندارد، و نه نویسنده‌ی سطرها و نه کسی غیر او، برایش چنین امکانی وجود ندارد که برای معصوم شرط قرار دهد، و به او دیکته کند که چه چیزی جایز است و چه چیزی جایز نیست. و اگر معنی ظاهری کنیز همان مملوکه باشد —همان‌طور که در علمی‌که نامش را اصول فقه گذاشته‌اند می‌گویند– خودشان می‌گویند اگر قرینه بر معنایی غیر از معنای ظاهری دلالت کند، می‌شود از معنای ظاهری دست برداشت. و در این مسأله، مهم مملوک بودن یا نبودن او نیست بلکه مهم توصیف او به سیه

۲۵۷– کمال الدین وتمام النعمة – شیخ صدوق: ص ۴۳۰ – ۴۲۶.

چرده است و این مطلبی است که نویسنده‌ی سطرها چون نمی‌دانست درباره‌ی آن چه بگوید آن را رها کرده و خواننده را به گفتگو درباره‌ی معنی کنیز مشغول می‌کند!!

اما دومین امر که به نظر نویسنده‌ی سطرها این مسأله را مختص امام مهدی (ع) می‌کند: (کسی که در او شباهت به یوسف وجود دارد، امام مهدی (ع) است).

جوابش این است: روایتی که بر آن اعتماد کرده‌ای که متنش این است: (در قائم شباهتی از یوسف هست، عرض کرد: آن شباهت چیست؟ فرمود: حیرت و غیبت) این هم مورد اختلاف بین ماست، پس چگونه با چیزی که در آن اختلاف داریم علیه ما استدلال می‌کنی؟ و چه کسی به تو گفته که در این‌جا مقصود روایت از قائم، همان امام مهدی (ع) است؟ بلکه اگر هم با تو کنار بیاییم که در امام مهدی (ع) شباهتی به یوسف باشد، چه چیزی مانع می‌شود که شخصی غیر امام مهدی (ع) هم شباهتی به او داشته باشد؟؟ آیا در روایات تعبیری وجود دارد که غیر از امام مهدی (ع) هیچ کس شباهتی به یوسف ندارد؟

بلکه نویسنده‌ی سطرها وقتی که روایتی را که می‌گوید این شباهت همان زندان است بخواند، در جایگاه خود احساس دشواری می‌کند زیرا امام مهدی (ع) زندانی نشد، در نتیجه عنان خود را به دست خیالش می‌دهد و تلاش می‌کند معنی زندان را به معنی غیبت نزدیک کند، حال، زندان کجا و غیبت کجا؟؟ وسبحان الله، کمی‌قبل گمان کرده بود که در این قبیل موارد، ائمّه (ع) معنای معروف را قصد می‌کنند اما این‌جا فراموشش کرده، بلکه فراموش نکرده اما با هوای نفسش بر سر عقیده اش قمار می‌کند!

اما امر سوم که با عبارت: (خداوند امر او را در یک شب اصلاح می‌کند) شکل می‌گیرد، و در این جا به روایاتی استشهاد می‌کند که دلالت دارند بر این‌که خداوند امر امام مهدی (ع) را در یک شب اصلاح می‌کند.

در جواب می‌گویم: این مانع نمی‌شود که خداوند امر مهدی اول از مهدیین دوازده گانه (احمد) را نیز در یک شب اصلاح نماید، و روایاتی که این امر را برای امام مهدی (ع) ثابت کرده‌اند، آن را از غیر امام مهدی (ع) نفی نکرده‌اند، و در روایات، شبیه این امر درباره‌ی موسی (ع) نیز وارد شده است: (معتمد پاک، عبد العظیم حسنی روایت کرده است: بر مولایم امام جواد (ع) وارد شدم، در حالی که می‌خواستم از او بپرسم آیا قائم همان مهدی است یا دیگری است؟ ایشان قبل از من شروع کرده و به من فرمود: ای ابا القاسم، قطعاً قائم

از ما همان مهدی است که واجب است در غیبتش مورد انتظار قرار گیرد، و در ظهورش مورد اطاعت، و او سومین از فرزندان من است، قسم به کسی که محمّد را به پیامبری برگزید، و امامت را مخصوص ما قرار داد، اگر از دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌گرداند تا او خروج کند، و زمین را از عدل و داد پر کند همان‌طور که از جور و ظلم پر شده است، و خداوند تبارک و تعالی امر او را در یک شب اصلاح می‌کند همان‌طور که امر کلیمش موسی را اصلاح کرد، زمانی که رفت تا برای خانواده‌اش آتشی فراهم کند و در حالی که پیامبری مرسل بود بازگشت).[۲۵۸]

بلکه مانند همین امر در مورد جانشین امام مهدی (احمد) در روایات آمده است:

(احمد بن حنبل در کتاب مسندش، از عباس بن عبد المطلب نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: از فرزندان من دوازده خلیفه حکومت می‌کنند، سپس مهدی بعد از من خروج خواهد کرد، خداوند امرش را در یک شب اصلاح خواهد نمود).[۲۵۹] و روشن است که مهدی در این روایت، امام دوازدهم نیست بلکه بعد او خروج می‌کند، و روایت با این‌که از طریق عامه به دست ما رسیده اما در روایات ما برایش مؤیّدهایی وجود دارد.

خلاصه‌ی آن چه گذشت: هیچ دلیلی بر اختصاص عبارت (خداوند امرش را برایش در یک شب اصلاح خواهد نمود) به امام مهدی ﷺ وجود ندارد، و در نتیجه نمی‌تواند راهی باشد برای کمک به موضع استدلال یعنی «کنیز سیه چرده» بودن مادر مهدی، بلکه عبارت «کنیز سیه چرده»، عبارت شباهت به یوسف، و عبارت خداوند امرش را اصلاح می‌کند، منحصر در امام مهدی ﷺ نیست.

نسل امام مهدی ﷺ:

روایاتی که برای امام مهدی ﷺ ذرّیه و نسل را اثبات می‌کند، از حد تواتر هم بالاتر است، به گونه‌ای که کسی نمی‌تواند آن را انکار کند یا خود را به ندانستن بزند و تجاهل کند، ولی کسانی که نفس‌های بیمار دارند، برای هر حقّی، باطلی کنار گذاشته‌اند و برای هر راه مستقیمی، انحرافی آماده کرده‌اند، و به این ترتیب، نویسنده‌ی سطرها را، که نتوانسته وجود

۲۵۸- حياة الإمام المهدي ﷺ – باقر شريف القرشي: ص ۱۹۴ – ۱۹۳.

۲۵۹- كتاب الأربعين – شيخ ماحوزي: ص۳۹۰.

نسل امام را انکار کند، می‌بینیم که به روشی پیچیده پناه می‌برد و می‌گوید: (این روایات به شکل صریح، بر وجود ذریه و نسل در زمان غیبت کبری دلالت نمی‌کند)!

و اگر از او بپرسیم: چگونه بر آن چه که می‌گویی دلالت ندارد؟ پاسخش این است که بعضی روایات را انتخاب کرده و با کلماتی آن را توضیح می‌دهد، مانند روایات زیر:

۱- درباره‌ی این روایت: (خدایا به او در نفسش و خانواده‌اش و فرزندش و نسلش و امّتش و همه‌ی مردمش چیزی عطا کن که چشمش با آن روشن شده و جانش با آن شاد و مسرور گردد)، این گونه توضیح می‌دهد: (در این‌جا، نسل ممکن است بعد از قیام امام مهدی (ع) باشد)!

اگر بنا بر «شاید و ممکن است» باشد، پس «ممکن است» بعد باشد و ممکن هم هست که قبل از قیام باشد، ولی شما می‌خواهید «بعد» باشد همان‌گونه که از نوشته‌ات پیداست، حال باید اثبات کنی که آن طوری است که تو می‌گویی، اما اکتفا به جمله‌ی «ممکن است»، دلیلی است بر دست خالی بودن شما، و ای کاش روی حرفت بایستی، زیرا زود این حرفت را انکار می‌کنی همان‌طور که در نکته‌ی دوم خواهیم دید.

۲- برای این روایت: (او همان طرد شده‌ی تنهای غریب است که از اهلش پنهان است، که با پدرش تنها گذاشته شده است)، توضیحش این است: (کلمه‌ی «أهل» به شکل کلی دلالت بر پدر و مادر و همسر و خویشان دارد)!

در این‌جا می‌بینید که او حتی نامی از نسل نمی‌برد، با این‌که این کلمه در مورد ذرّیه و نسل بارزتر است! در حالی که او در نکته‌ی اول به وجود ذریه اعتراف کرده بود، اما این جا حرفش صلاحیت ندارد زیرا در روایت بیان می‌شود که این اهل در زمان غیبت وجود دارند (از اهلش پنهان است)، سبحان الله!!!

اما آیا نویسنده‌ی سطرها می‌اندیشد که چه می‌گوید؟ او درباره‌ی کدام پدر و مادر سخن می‌گوید؟ آیا امام عسکری (ع) در زمان غیبت امام مهدی (ع) موجود بوده است؟ و آیا مادر ایشان موجود بوده‌اند؟ و اما همسر؛ این هم که اثبات می‌کند امام (ع) ازدواج کرده‌اند، و از همین‌جا نسل هم ثابت می‌گردد زمانی که روایات بر آن تصریح داشته باشد. اما خویشان، سبحان الله، آن خویشان چه کسانی هستند؟ آیا همان بنی فاطمه‌ای هستند که روایات ایشان را مذمت می‌کند و هیچ یک را استثنا نمی‌کند؟ ابو خالد کابلی می‌گوید: (زمانی که امام سجاد

ﷺ از دنیا رفت، بر امام باقر ﷺ وارد شدم و به ایشان عرض کردم: فدایت شوم، تو می‌دانی که من از همه بریده بودم و با پدرت انس گرفته بودم و از مردم فراری بودم، فرمود: راست گفتی ابو خالد، حال چه می‌خواهی؟ عرض کردم: در خواست دارم که نام او را به من بگویی تا او را به نامش بشناسم. فرمود: ای ابو خالد، به خدا قسم از من سؤالی پرسیدی که مرا به زحمت انداخت، و درباره‌ی چیزی پرسیده‌ای که آن را به احدی نگفته‌ام، و اگر می‌خواستم آن را به کسی بگویم، حتماً به تو می‌گفتم! و از من درباره‌ی امری سؤال کردی که اگر بنی فاطمه آن را بدانند، بر این‌که او را تکه تکه کنند حرص می‌زنند).[۲۶۰]

امام باقر ﷺ می‌فرماید: (او و همراهانش سیصد و سیزده نفر که بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، از مکه خارج می‌شوند، عهد و پرچم و سلاح پیامبر خدا ﷺ همراه اوست، و وزیرش با اوست، در آن هنگام ندا دهنده‌ای در مکّه نام او و أمر او را از آسمان فریاد می‌زند، تا جایی که تمام اهل زمین آن را می‌شنوند، اسمش اسم پیامبری است. هر چیزی بر شما مشکل شد، عهد پیامبر خدا ﷺ و پرچم و سلاح او برایتان اشکال ایجاد نمی‌کند... تا آن‌جا که فرمود: و از کسانی که از آل محمّد ﷺ جدا می‌شوند بر حذر باش زیرا آل محمّد و علی ﷺ یک پرچم دارند ولی غیر ایشان پرچم‌ها دارند، پس بر زمین بنشین و هرگز از هیچ مردی از آنان تبعیت نکن تا این‌که مردی از فرزندان حسین ﷺ را ببینی که عهد و پرچم و سلاح پیامبر خدا همراه اوست).[۲۶۱]

آیا آن خویشان همینان هستند یا کسانی دیگرند؟ اگر اینان باشند که مذموم و نافرمان هستند و امام به عصیان گران توجهی ندارند؛ بنابراین اهل همان ذرّیه و نسل است.

۳- درمورد این روایت: (... ما را سبک کرد و به ما ظلم نمود و ما را از خانه‌ها و فرزندانمان دور گرداند...الخ)، توضیح می‌دهد: (این کلام کلی است که بر پدرانش منطبق است، ایشان بودند که مورد ظلم واقع شدند و از خانه‌ها و فرزندانشان دور افتاده بودند) !

می‌گویم: آیا عقلانی است که کینه و دشمنی، کسی را به چنین جایی برساند؟ شما را به خدا، اگر امام مهدی ﷺ بخواهد بگوید که از فرزندانش دور افتاده، به نظر شما چگونه بگوید

۲۶۰- الغيبة للنعماني: ص ۳۰۰ – ۲۹۹.

۲۶۱- بحار الأنوار: ج۵۲ ص ۲۲۴ – ۲۲۳.

که کسی مثل نویسنده‌ی سطرها پیدا نشود تا آن را از معنی خودش تحریف کند؟ گمان می‌کنم امام هر چه بگوید، کلامش از تحریف معاندین سالم نخواهد ماند، زیرا شیطان بر آنان سوار شده و بصیرتشان را کور نموده است.

۴- در خصوص این روایت: (... خداوند بر تو و بر خاندان پاک نیکویت درود فرستد) این گونه توضیح بی مزه‌ای دارد: (شاید بعد از قیام او باشد)! و جواب این سخنان سطح پایین و خسته کننده، قبل از این داده شده است.

آن چه که خنده آور است و در عین حال انسان را می‌گریاند این است که نویسنده‌ی سطرها بعد از این بر کلام امام صادق (ع) که فرمود: (ای سروران من، در به زمین گذاشتن بار سنگینم همراهان من باشید)حاشیه می‌زند که: (این شامل معصومین چهارده گانه می‌شود) !

می‌گویم: منزه است خالق عقول، موضوع خطاب، خاندان امام مهدی (ع) هستند، و مقصود کلام امام صادق (ع) ، توجه دادن مردم به مقام بلند ایشان است، حال چگونه نفس نویسنده‌ی سطرها او را فریب داده که فقط این فقره از کلام امام را استثنا کند، به علاوه، گوینده امام صادق است که خودش از معصومین چهارده گانه است، آیا نویسنده‌ی سطرها فکر می‌کند امام صادق (ع) مثلاً به خودش توسل می‌کند؟

۵- و در خصوص روایت زیر: (یکی از معتمدین می‌گوید: بر پشت یک کتاب، نوشته‌ای به خط امام عسکری (ع) یافتم: ما با گام‌های نبوت و ولایت، بر بلندای حقایق صعود کردیم، و هفت آسمان را با پرچم‌های جوانمردی نورانی نمودیم، ما شیران میدان‌های جنگیم، قطرات باران، و قلم و شمشیر و پرچم حمد و عِلم به زودی در میان ما خواهد بود، و نوادگان ما خلفاء دین و قسم خوردگان یقین و چراغ‌های امت‌ها و کلیدهای کـــَرَم هستند، زینت برگزیدگی زمانی بر موسی پوشانده شد که ما او را بر عهدش وفادار یافتیم، و روح القدس در بهشت‌های آسمان سوم از باغ‌های دست ناخورده‌ی ما می‌چشد، و شیعیان ما آن گروه نجات یابنده و فرقه‌ی پاکیزه هستند، برای ما سپر و نگهبان شدند و در مقابل ظالمان به سود ما جمع شدند و یارمان گشتند، و به زودی بعد از آن که شعله‌های آتش را پس از تمام شدن دوران طواویة و طواسین تحمل نمودند برای آنان چشمه‌های زندگی خواهد جوشید).[۲۶۲]

۲۶۲- بحار الأنوار – علامه مجلسی: ج۷۵ ص۳۷۸.

نویسنده‌ی سطرها این توضیح را دارد: (منظور امام عسکری ﷺ از نوادگانی که به معنی فرزندان فرزند هستند، نوادگان خودش نبوده، زیرا ایشان نگفته «نوادگان من» بلکه فرموده «نوادگان ما» و در نتیجه مقصود از آن، اهل بیت ﷺ است).

می‌گویم: به کار بردن کلمه‌ی جمع و قصد کردن معنای مفرد در زبان‌ها معروف است، و در قرآن کریم بر این امر شواهد زیادی وجود دارد، مانند این کلام خداوند: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون﴾[۲۶۳] (همانا ما ذکر را نازل کردیم و خودمان نگهبان آن هستیم)، همان‌طور که حتی اگر این معنی را به اهل بیت برگردانیم، به طور حتم امام عسکری ﷺ را نیز شامل می‌شود، زیرا او که سلام خدا بر او باد نیز از ایشان است، با صرف نظر از این‌که این معنی به خودی خود بعید به نظر می‌رسد، زیرا این نوادگان، طبق فرمایش حضرت، خلفاء هستند، به این خاطر که اگر ایشان منظورش خود و پدرانش می‌بود، تعبیر به «نوادگان» برایشان صحیح نبود، بنابراین، به ناچار باید مقصود، همان مهدیین از فرزندان امام مهدی ﷺ بوده باشد.

حال نمی‌دانم –بعد از این‌که گفته مقصود همان پدران امام عسکری ﷺ است– به چه دلیل امام حسن بن علی بن ابی‌طالب ﷺ را خارج نموده است، آیا او گمان کرده که امام حسن ﷺ خلیفه الهی نیست؟ تازه به گمان او معنی این است که ایشان نوادگان رسول الله ﷺ هستند، و با این معنی امام حسن ﷺ نیز در این جمع داخل می‌شود، و اگر او می‌خواهد به خواست خودش بگوید که مقصود، همان نوادگان علی ﷺ است، باز باید امام حسین ﷺ را نیز مانند امام حسن ﷺ از لیست خارج کند. اصلاً چرا امام علی ﷺ را خارج نکرده؟ آیا امام علی ﷺ نیز به رأی او نواده است؟ او نواده‌ی کیست؟ بنابراین سخن نویسنده‌ی سطرها از بالا تا پایین متزلزل است.

۶– اما در خصوص روایت بعد که از مفضل بن عمر نقل شده که گفت: شنیدم امام صادق ﷺ می‌فرمود: (صاحب این امر دو غیبت دارد که یکی از آن دو طولانی می‌شود تا جایی که بعضی از مردم می‌گویند مُرده، و بعضی‌ها می‌گویند کشته شده، و بعضی از آن‌ها می‌گویند رفته، تا جایی که بر امر او کسی باقی نمی‌ماند به جز عده‌ی کمی‌از اصحابش، هیچ

۲۶۳– الحجر: ۹.

کس از میان فرزندان او و دیگران از موضع او خبر ندارد مگر آن مولایی که امر او را به عهده می‌گیرد).[۲۶۴] می‌گوید: (وجود پسری (از فرزندان او) در این روایت ثابت نیست)! اما دلیل او بر این حرفش، اختلاف موجود بین دو روایت شیخ طوسی و شیخ نعمانی است، و این‌که در نتیجه دلالت این روایت مجمل می‌شود و نمی‌توان به آن استدلال کرد.

می‌گویم: این درست نیست که بگوییم ما نمی‌توانیم با آن استدلال کنیم، زیرا این روایت در باب خود تنها نیست، بلکه روایات بسیار زیادی یافت می‌شود که بر وجود نسل برای امام مهدی ﷺ دلالت دارد، در نتیجه می‌شود این روایت را با آن روایات تقویت کرد. با صرف نظر از این‌که روایت شیخ طوسی به خودی خود قوی است زیرا شیخ مفید نیز مانند آن را روایت می‌کند، صاحب کتاب «منتخب الأنوار المضیئة» گفته است: (از روایاتی که به نظر من صحیح است، روایتی است که شیخ سعادتمند، ابو عبدالله محمّد مفید ﷺ آن را به مفضل بن عمر نسبت داده است که گفته: (از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: صاحب این امر دو غیبت دارد، یکی از آن‌ها طولانی می‌شود تا جایی که بعضی از مردم می‌گویند مُرده، و بعضی می‌گویند رفته است، تا این‌که از اصحابش، به جز عده‌ای قلیل، کسی نمی‌ماند. هیچ کس از میان فرزندانش و دیگران، از موضع او خبر ندارد مگر آن مولایی که امر او را بر عهده خواهد گرفت).[۲۶۵]

هم‌چنین علامه مجلسی –آن چنان که از کلامش برمی‌آید– در کتاب بحار الانوار از غیبت نعمانی با لفظ «از فرزندانش» نقل کرده است:

(... و از چیزهایی که این احتمال را تأیید می‌کند روایتی است که شیخ طوسی و نعمانی در دو کتاب غیبت‌شان از مفضل بن عمر نقل کرده‌اند که گفته: (از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: صاحب این امر دو غیبت دارد که یکی از آن‌ها به طول می‌انجامد تا جایی که بعضی از مردم می‌گویند مُرده و بعضی می‌گویند کشته شده و بعضی نیز می‌گویند رفته است، تا این‌که از اصحابش، به جز عده‌ای اندک، کسی بر امر او باقی نمی‌ماند، هیچ کس از میان فرزندانش و از دیگران از جایگاه او اطلاعی ندارد به جز آن مولایی که امر او را بر عهده

۲۶۴– نجم الثاقب: ج۲ ص۶۹.

۲۶۵– منتخب الأنوار المضیئة – سید بهاء الدین نجفی: ص۱۵۵.

می‌گیرد).[۲۶۶] با این‌که می‌دانیم علامه مجلسي هرگز روایتی را که در آن لفظ «مِن وَلِـــيٍّ» (از اولیائش) آمده باشد روایت نکرده است.

اما روایت دیگری که شیخ طوسی در کتاب غیبت خود روایت می‌کند، که این است: (ابراهیم بن مستنیر از مفضل نقل می‌کند: شنیدم امام صادق ﷺ می‌فرمود: صاحب این امر دو غیبت دارد که یکی [از دیگری] طولانی‌تر می‌شود تا جایی که گفته می‌شود: مُرده، و بعضی می‌گویند: کشته شده، پس بر امر او به جز عده اندکی از اصحابش کسی باقی نمی‌ماند، و هیچ کس از جایگاه و امر او خبر ندارد، و نه غیر او به جز آن مولایی که امر او را بر عهده می‌گیرد).[۲۶۷]

می‌گوییم: این روایت از جمله روایاتی است که شیخ طوسی به این عنوان در کتابش آورده که واقفی‌ها به آن استدلال می‌کنند، در نتیجه او الفاظی که آنان روایت می‌کنند را اثبات می‌کند، هر چند با آن چه که خودش روایت می‌کند مخالف است. و قبل از آوردن این روایات گفته است: (و ما دسته‌ای از روایاتی را که آنان نقل می‌کنند را ذکر کرده و کلام را درباه‌ی آن بیان می‌کنیم، از آن جمله، روایاتی است که ابو محمّد علوی موسوی در کتاب خود موسوم به «در یاری واقفیه» آورده است).[۲۶۸]

می‌گوییم: چرا نویسنده‌ی سطرها پنهان کاری کرده و این حقیقت را ذکر نکرده است؟ و آن‌چنان که می‌بینید، در این روایت که واقفی‌ها نقلش می‌کنند، نه عبارت «از فرزندانش» آمده و نه عبارت «از اولیائش».

و در پایان می‌گوییم: جمله‌ی (به جز آن مولایی که امر او را بر عهده می‌گیرد)، یا منظور از آن این است: «کسی که بعد او می‌آید» یعنی کسی که جانشین او می‌شود، که در این صورت حتماً فرزندش خواهد بود، زیرا امامت در فرزندان و فرزندانِ فرزندان خواهد بود، و یا منظور این است: «کسی که کارهای ایشان را بر عهده می‌گیرد» یعنی کارهایی را که برای آن وکیل شده انجام می‌دهد یعنی جمع کردن یاران و قیام و مسائل مرتبط به آن، به اعتبار این‌که نفرموده «کسی که بعدش می‌آید»، بنابراین معنا نیز مقصود، همان فرزند می‌شود، زیرا در

۲۶۶- بحار الأنوار – علامه مجلسی: ج۵۳ ص۳۲۴.

۲۶۷- الغیبة – شیخ طوسی: ص۶۱.

۲۶۸- همان: ص۴۳.

وصیت رسول خدا (ص) و بسیاری روایات دیگر که انصار به آن استدلال می‌کنند، آمده که «احمد» همان کسی است که با دستوری از جانب پدرش امام مهدی (ع)، با شمشیر قیام خواهد کرد.

۷- و درباره‌ی روایت وارد شده از امام صادق (ع) که به ابو بصیر فرمود: (انگار فرود آمدن قائم (ع) را با اهل و عیالش در مسجد سهله می‌بینم...).[۲۶۹]

نویسنده‌ی سطرها نظر می‌دهد: (این روایت زمانی را که امام مهدی (ع) در مسجد سهله فرود می‌آید و آن‌جا را منزل خود قرار می‌دهد، مشخص نکرده و فرموده انگار می‌بینم، یعنی این‌که این امر در آینده و بعد از ظهور مقدس اتفاق خواهد افتاد).

می‌گویم: مانند این دشمنی را ندیدم مگر در وهابی‌های ناصبی که خداوند آنان را بی‌آبرو گرداند، و گرنه این روایت روشن است در این معنا که مسجد سهله محل سکونت امام بعد از ظهورش می‌باشد، و شکی نیست که ایشان کمی بعد از ظهورش به این سکونت احتیاج خواهد یافت، و چون او با اهل و عیالش به سوی آن جا می‌رود پس به ناچار باید این عیال در زمان غیبت به دنیا آمده باشند، خصوصاً این‌که ظاهراً کلمه‌ی «اهل»، به معنی همسر است، و واقعاً بعید است که در بحبوحه‌ی جنگ و درگیری حضرت بتوانند ازدواج کنند، پس باید این امر قبل از جنگ صورت گرفته باشد.

و در روایات نیز آمده است که مسجد سهله، مسکن امام مهدی (ع) و مسکن امامان از ذریه‌ی ایشان خواهد شد، در غیبت طوسی آمده: (فضل بن شاذان، از عثمان بن عیسی، از صالح بن أبي الأسود، از امام صادق (ع) نقل می‌کند که ایشان یادی از مسجد سهله کرده و فرمود: اما آن منزل صاحب ماست زمانی که با اهلش بیاید).[۲۷۰]

و مانند آن در کتاب ارشاد نیز آمده: (از امام صادق (ع) نقل است که یادی از مسجد سهله کرده و فرمود: اما آن منزل صاحب ماست زمانی که با اهلش بیاید).[۲۷۱]

۲۶۹- المزار – محمّد بن مشهدی: ص۱۳۴.

۲۷۰- الغیبة – شیخ طوسی: ص۴۷۱.

۲۷۱- الإرشاد – شیخ مفید: ج۲ ص۳۸۰.

می‌گویم: این روایات، آن‌چه را قبلاً در مورد روایت (... ما را سبک کرد و به ما ظلم نمود و ما را از خانه‌ها و فرزندانمان دور گرداند...) گفتیم، تأکید می‌کند، زیرا او با خانواده و فرزندان خود قدم به مسجد سهله می‌گذارند، بعد از این‌که قبل قیامش از آنان دور افتاده بود.

۸- و نسبت به روایت: (... و چشمم به فرزندم و خانواده‌ام روشن شود... الخ).

می‌گویم: با این‌که با آن‌چه نویسنده‌ی سطرها درباره‌ی آن گفته مخالفیم اما خوب است بدانید که انصار در کتاب‌هایشان به این روایت استدلال نکرده‌اند.

انصار و شهید صدر:

هر کس شواهدی را که انصار از کتاب‌های شهید صدر ﷺ آورده‌اند و توضیحاتشان بر آن را مطالعه کند، به روشنی در می‌یابد که انصار به عنوان دلیل به آن استشهاد نمی‌کنند، بلکه از باب این‌که کلام آن مرحوم، مؤیّد کلامشان است، یا از باب این‌که او قرائت صحیحی از روایات دارد می‌باشد، و در بسیاری از موارد، در مورد نظرات او بحث کرده و آن چه که در آراء او مخالف روایات است را تصحیح نموده‌اند. و در مورد آن چه که شیخ ناظم عقیلی نوشته -که نویسنده‌ی سطرها به آن اشکال می‌کند- هر کس نوشته‌ی شیخ را به طور کامل بخواند، این امر برایش بسیار شفاف و روشن می‌شود، اما نویسنده‌ی سطرها کلام شیخ را تقطیع کرده تا خواننده را گمراه کند، این هم نوشته‌ی شیخ که قبل از متن نویسنده‌ی سطرها به رؤیت شما می‌رسد:

(کسانی که قائل به ذریه نداشتن امام مهدی ﷺ هستند، کلامشان نیاز به دلیل شرعی و عقلی دارد، اما دلیل شرعی، هیچ روایتی نیست که وجود ذریه را برای امام مهدی ﷺ نفی کند چه قبل از قیام و چه بعد آن، به جز یک تک روایت که بعضی‌ها توهم کرده‌اند آن روایت ذریه را از امام مهدی ﷺ نفی می‌کند که در نکته دوم ان شاء الله تعالی به آن خواهیم پرداخت. علاوه بر عدم وجود روایاتی که نفی ذریه و نسل می‌کنند، روایات زیادی وجود دارد که بر وجود نسل برای امام مهدی ﷺ هم قبل و هم بعد قیام مبارک تأکید می‌کنند، و نمی‌دانم این همه تمایل برای نفی ذریه از امام مهدی ﷺ برای چیست، در حالی که در خلقت، اصل بر وجود آن می‌باشد و شارع نیز بر مستحب مؤکّد بودنش تأکید نموده است. و اما از جهت دلیل عقلی، هیچ مورد عقلانی وجود ندارد که متأهل بودن امام مهدی ﷺ و فرزند

داشتن ایشان را در وقتی از اوقات و یا دائماً نفی کند، مگر این‌که ازدواج یا ذریه داشتن، باعث شود شخص امام برای دشمنان کشف گردد و یا عنوان غیبت که خداوند عز و جل برای او در نظر گرفته است از بین برود، و به نظر قاصر بنده، این قیدها و شروطی که برای جواز همسر و ذریه داشتن امام مهدی (ع) وضع شده قابل دفاع نبوده و دراز گویی بی دلیل است. زیرا وقتی از طریق روایات، وجود نسل برای امام مهدی (ع) ثابت شد، خود ایشان بهتر می‌داند که چگونه باید شخص خود را استتار کرده و سرّ خود را از دشمن کتمان نماید و از عنوان غیبت خود محافظت کند، پس چرا ما خود را به سختی بیندازیم و قید ها و راه حل هایی را وضع کنیم؟ آیا این امور برای عقل های ناقص ما حاضر و از امام مهدی پوشیده است؟ حاشا که او دارای عقل کامل بی نقص و معصوم از خطاست، پس ممکن است امام مهدی (ع) همسری شایسته انتخاب کرده باشند که سر ایشان را از مردم و حتی از نسل امام (ع) پنهان کند اگر خود امام اراده کنند، این زمانی است که بگوییم همسر حضرت، خبر داشته باشد و شخصیت حقیقی ایشان را بشناسد، و اگر همسر امام (ع) شخصیت حقیقی او را نشناسد، امر از آن که قبلاً گفتیم نیز آسان‌تر می‌شود زیرا شخص امام حتی برای همسر ایشان مبهم است. و گفتیم که امام (ع) از دیگران بهتر می‌داند که امورش را چگونه تدبیر کند پس دلیلی ندارد که خود را در امری که به ما ارتباطی ندارد به سختی بیندازیم و ازدواج امام مهدی (ع) در غیبتش را از محالات بدانیم، و برای ما بهتر است که سری به موسوعه‌ی مهدیه بزنیم تا از نظر سید صدر در این موضوع آگاه شویم...).

بنابراین، شیخ ناظم، کلام سید صدر را از باب تأیید کلام خودش آورده است و مقصودش این بوده که به آن چه سید صدر بیان کرده که مانعی از ازدواج امام وجود ندارد، اشاره کند و درصدد شاهد آوردن از نظرات سید صدر در این باره که امام مهدی (ع) نسل دارد یا نه نبوده است. بلکه با سید صدر بحث می‌کند که چرا بعضی روایات را ترک می‌کند، و به گمان سید صدر به این‌که ذریه وجود ندارد توجهی ندارد، زیرا گمآن‌ها، ما را از هیچ حقی بی نیاز نمی‌کند.

بنا براین، اعتراض نویسنده‌ی سطرها، چیزی نیست جز تلاشی شکست خورده برای گل آلود کردن آب‌های زلال و ماهی گرفتن از آن.

گفته های انصار:

۱- درباره‌ی گفته‌ی نویسنده‌ی سطرها درباره‌ی فرقه‌ی نجات یافته:

می‌گویم: سخن او پشتش به دلیلی گرم نیست، بلکه دلیلش فقط هوای نفس است، و اگر او صاحب قلب سلیم بود، می‌دانست که این کلام امام علی ﷺ (همانا امّت به هفتاد و سه فرقه تبدیل می‌شوند که هفتاد و دو فرقه در آتش هستند و یک فرقه داخل بهشتند. و سیزده فرقه از این هفتاد و سه گروه، خود را به محبت ما اهل بیت نسبت می‌دهند، که فقط یکی از آنان در بهشت بوده و دوازده تای دیگر در آتش خواهند بود).[۲۷۲]

پس این سیزده فرقه‌ای که خود را دوست‌دار اهل بیت می‌خوانند، همان گروهی هستند که فرقه‌ی نجات یابنده از میان آنان جدا می‌شود، و طبیعتاً این فرقه باید در هر عصر و زمانی باشند، حال چگونه آن را تشخیص دهیم؟

نزد همه‌ی مؤمنین روشن است که انسان فقط زمانی نجات می‌یابد که از حجت خدا در زمین تبعیت کند، بنابراین فرقه‌ای است که از امام زمانش تبعیت می‌کند و امامان بعد رسول خدا دوازده نفرند، خوب این می‌شود دوازده فرقه، حال این فرقه‌ی سیزدهم چه کسانی هستند؟ شکی نیست که آن فرقه‌ای است که به احمدِ وصیّ ایمان می‌آورد.

حال باید بدانیم معنی کلام امام علی ﷺ که فرمود سیزده فرقه خود را محبّ آنان می‌نامند که فقط یک فرقه نجات می‌یابد چیست. می‌گویم مقصود این است که فرقه‌ای نجات می‌یابد که به علی ایمان بیاورد، اما آن فرقه، در زمان امام حسن ﷺ باید ایمان به امام حسن ﷺ را به‌ایمانش به امام علی ﷺ ضمیمه کند، و در زمان امام حسین ﷺ نیز ایمانش به امام حسین ﷺ را به قبلی ها اضافه کند، و به همین ترتیب تا امام مهدی ﷺ و بعد ایشان تا احمد ادامه خواهد یافت، سلام بر همگی ایشان باد.

۲۷۲- کتاب سلیم بن قیس – تحقیق محمّد باقر انصاری: ص۱۶۹.

اما چیزی که نویسنده‌ی سطرها گفته است فراتر از یک جهل مرکب نیست، زیرا او تصور می‌کند امتحان الهی در یک زمان برقرار بوده و در زمان دیگر وجود ندارد، در حالی که در هر لحظه این امتحان برپاست.

اما سخنش درباره‌ی تعداد اوصیا را که قبلاً در باره‌اش گفتگو کردیم، دوباره پاسخ نمی‌دهیم.

۲-گفته‌ی او درباره‌ی مقصود از «**ساعة**» چیزی جز یک لجبازی توخالی نیست، زیرا آقای «زیادی» دلیل را ذکر کرده است، اما نویسنده‌ی سطرها نمی‌خواهد هیچ صدایی را غیر از صدای بی‌مقدار خودش بشنود، که البته شأن او همین است، اما ما به کلام آل محمّد تمسک می‌جوییم، و آنان خود بیان کرده‌اند که «**ساعة**» یعنی قیام امام (ع) و در روایات دیگر که به معنی قیامت است، در نتیجه بر ما لازم است که روایات را به خوبی و با دقت مطالعه کنیم تا مقصود ایشان را به خوبی دریابیم، اما طبق خواست خود سخن گفتن، روش و عادت کسانی است که در برابر خدا گردن کشی می‌کنند، خداوند ما را در امان بدارد.

درباره‌ی روایتی که زیادی به آن استدلال کرده، واضح است که در روایات بسیار، عبارت (به سوی او بیایید حتی سینه‌خیز روی برف و یخ) مخصوص صاحب پرچم‌های سیاه ذکر شده است، و او امام مهدی (ع) که از مکه ظهور می‌کند نیست، و از این قرینه روشن می‌شود که منظور از «**ساعة**» در این روایت، امام مهدی (ع) است.

هم چنین کلام امام صادق (ع) در باره‌ی ساعة و این‌که آن امام مهدی (ع) است، از قبیل تفسیر باطنی نیست که نویسنده‌ی سطرها که روایات را نمی‌شناسد چنین گمان کرده است، زیرا از مثنای حناط وارد شده: (شنیدم امام باقر (ع) می‌فرمود: روزهای خدا سه تاست: روزی که قائم قیام کند، روز رجعت و روز قیامت).[۲۷۳] روز قائم همان ساعت کوچک‌تر یا قیامت صغری است، در مقابل روز قیامتی که همان ساعت بزرگ‌تر یا قیامت کبری می‌باشد.

تازه نویسنده‌ی سطرها بدون این‌که توجه داشته باشد، خود را نقض می‌کند، زیرا با این کلامش، حضرت عیسی (ع) را تبدیل می‌کند به یکی از علامات ساعت بزرگ (یعنی قیامت کبری)، این کلامش مترتب بر این است که عیسی (ع) آخرین کسی باشد که رجعت می‌کند

۲۷۳- الخصال - شیخ صدوق: ص۱۰۸.

(یعنی در عالم رجعت) در حالی که صحیح این است که آخرین شخص رجعت کننده، امام علی علیه السلام است، و قبلاً گذشت که نویسنده‌ی سطرها خود به این امر اشاره کرده بود، اما او این‌جا لازم است که خود را نقض کند، و با بی‌حیایی کامل این کار را کرده است!!

۳- در خصوص روایت زیر: (... ای ابا محمّد، امّت محمّد هرگز روی شادی را نمی‌بیند تا زمانی که حکومت برای فرزندان بنی فلان باقی باشد، تا این‌که حکومتشان به پایان برسد، پس زمانی که حکومتشان منقرض شود، خداوند به وسیله‌ی مردی از ما اهل بیت، زمینه را برای آل محمّد فراهم می‌کند، او به تقوا حرکت می‌کند و به هدایت عمل می‌کند، و در حکمش رشوه نمی‌گیرد، به خدا قسم من او را به نام خودش و نام پدرش می‌شناسم، سپس... آن که یک خال و دو علامت دارد، عادلی که نگهبان چیزهایی است که به او ودیعه داده شده، زمین را از عدل و داد پر می‌کند در حالی که گناه‌کاران و عصیانگران آن را از جور و ظلم پر کرده باشند)، نویسنده‌ی سطرها گمان می‌کند که (**مردی از ما اهل بیت**) همان نفس زکیه است بدون این‌که زحمت دلیل آوردن را به خود تحمیل کند، این چه جهلی است، این چه لجبازی است؟

بلکه فراتر از جهل و لجبازی، نویسنده‌ی سطرها خجالت نمی‌کشد از این‌که دروغی به غایت رسوا بگوید، او به خواننده القاء می‌کند که صاحب کتاب «یمانی حجت خدا» در این مسأله با او هم عقیده است و این دروغ را بعد از نقل بند زیر از کتاب مذکور می‌گوید: (بازگشت او تقریباً در ماه ذی حجّه خواهد بود او فرستاده‌اش را از میان اهل بیت خود بر می‌انگیزد، در حالی که او جوانی از نسل امام مهدی علیه السلام است و همان‌طور که روایات تصریح دارند، نامش محمّد بن حسن است، بنی فلان او را به قتل می‌رسانند، و این براساس فتوای علمای گمراه خواهد بود)!! و هر کس به کتاب «یمانی حجت خدا» مراجعه کند، خیانت خجالت آور نویسنده‌ی سطرها را کشف خواهد کرد، زیرا صاحب کتاب نمی‌گوید که نفس زکیه همان (مردی از ما اهل بیت) است که در روایت بالا ذکر شده اشت.

۴- در خصوص روایت وارد شده از امام رضا علیه السلام که فرمود: (گویی پرچم‌هایی را می‌بینم، که از مصر می‌آیند، رنگ آمیزی شده به رنگ سبز، تا این‌که به شامات می‌رسند، و به پسر صاحب وصیت‌ها منتهی می‌گردند).

نویسنده‌ی سطرها با لجبازی و عنادی تو خالی می‌گوید: (صاحب وصیت‌ها امام مهدی نیست، زیرا همه‌ی امامان صاحب وصیت ها هستند)!

و ما به او می‌گوییم: این‌که ایشان دارای این وصف باشند، به این معنی است که امام مهدی ﷺ نیز از آنان است، بنابراین او نیز صاحب وصیت‌هاست، و این روایت ناظر به زمان ظهور است و درباره‌ی یک واقعه‌ی مهم از وقایع عصر ظهور سخن می‌گوید، پس شخص مورد نظر همان امام مهدی است، و پرچم‌ها به پسر ایشان هدایت می‌شوند، و این فرزندی که پرچم‌ها به او اهدا می‌شود، به ناچار باید نقش مهمی در قیام داشته باشد، و به ناچار باید با مردم رو به رو شده و اعلام دعوت کند و به همین دلیل است که پرچم‌ها به سوی او هدایت می‌گردند. علاوه بر این‌که روایات تصریح دارند که مقصود، خودِ امام مهدی است، به عنوان مثال در روایت وصیت، امام مهدی ﷺ با صفت «مستحفظ از آل محمّد» (کسی که از او خواسته شده نگهبان باشد) توصیف شده است.

۵- درباره‌ی روایتی که در آن آمده: (به آن نمی‌رسد تا این‌که بمیرد)، ما گفته‌ی خود را مبنی بر این می‌دانیم که در نقل روایت، خطایی-که شاید از جانب نسخه برداران باشد- صورت گرفته و عبارت صحیح این است: (نمی‌میرد تا این‌که به آن برسد)، البته اگر بنای خود را بر فهم وسیع‌تری از روایات بگذاریم، زیرا مردی که هشت ماه شمشیر بر دوش می‌نهد، بی شکّ همان قائم و همان منصور است، این هم دسته‌ای از روایات که بیان می‌کند او قائم است و همان یمانی است:

(عیسای خشّاب می‌گوید: به حسین بن علی ﷺ عرض کردم: تو صاحب این امر هستی؟ فرمود: نه، ولی صاحب امر آن طرد شده‌ی آواره است که با پدرش تنها گذاشته شده، و کنیه‌اش به نام عمویش است، هشت ماه شمشیر بر دوش خود می‌نهد).[۲۷۴]

و ابو بصیر می‌گوید: (شنیدم امام باقر ﷺ می‌فرمود: در صاحب این امر سنّتی است از موسی، و سنّتی از عیسی، و سنّتی از یوسف و سنّتی از محمّد ﷺ ، و اما سنت موسی، این‌که او ترسان است و به شدت از خود مراقبت می‌کند، و اما سنت عیسی این‌که آن چه در مورد عیسی گفته شد درباره‌ی او نیز گفته می‌شود، و اما سنت یوسف زندان و غیبت است، و اما

۲۷۴- الإمامة والتبصرة – ابن بابویه قمی: ص۱۱۵، کمال الدین وتمام النعمة – شیخ صدوق: ص۳۱۸.

از محمّد ﷺ این‌که روش او را برپا می‌دارد و آثار او را تبیین می‌کند سپس شمشیر را هشت ماه بر دوش خود می‌نهد و مدام دشمنان خدا را می‌کُشد تا این‌که خدای عزوجل راضی شود عرض کردم: او چگونه می‌فهمد که خدا راضی شده است؟ فرمود: خداوند عز و جل رحم و مهربانی را به قلبش می‌افکند).[۲۷۵]

و در کتاب سلیم بن قیس آمده است: (... گفت: ای امیر المؤمنین! بعد از آن چه می‌شود؟ حضرت فرمود: خداوند به وسیله‌ی مردی از خاندان من، بلا را برطرف می‌کند، چنان که سطح زمین از زیر خانه خدا شکافته شد. سپس به سوی کسی کشانده می‌شوند که خسف (فرو رفتن در زمین) را به آنان می‌چشاند و جامی‌تلخ به ایشان می‌نوشاند و بده بستانی جز شمشیر با آنان ندارد، فتنه و آشوب و خون‌ریزی است، هشت ماه شمشیر را بر دوش می‌کشد تا جایی که قریش حاضرند دنیا و مافیها را بدهند که فقط یک بار مرا ببینند تا با آنان درباره‌ی بعضی چیزهایی که مرا از آن منع کرده بودند، معامله کنم و بعضی دارایی‌هایشان را از ایشان قبول کنم، تا این‌که می‌گویند: «این شخص از قریش نیست، اگر از قریش و از فرزندان فاطمه بود، به ما رحم می‌کرد»، خداوند او را بر بنی امیه پیروز کرده و آنان را زیر پایش قرار می‌دهد و مانند آسیاب آنان را خُرد می‌کند.﴿مَلْعُونينَ أَيْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتيلاً سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْديلاً﴾[۲۷۶] (آن‌ها را مورد لعنت قرار می‌دهد، که هر کجا دیده شدند گرفته شده و به سختی کشته شوند، این سنت خداست در کسانی که قبل از این بوده‌اند و تغییری برای سنت الهی نخواهی یافت).[۲۷۷]

از ابی بصیر نقل شده که گفت: (امام صادق ﷺ فرمود: تا زمانی که حلقه کامل نشود، قائم خروج نمی‌کند. عرض کردم: حلقه کی کامل می‌شود؟ فرمود: ده هزار نفر، جبرئیل سمت راست و میکائیل سمت چپ او می‌باشند، سپس پرچم را به اهتزاز در می‌آورد و همگان در مشرق و مغرب آن را لعنت می‌کنند، و آن همان پرچم رسول خداست که جبرئیل در روز بدر با آن فرود آمد. در ادامه فرمود: ای ابا محمّد، به خدا قسم آن پرچم نه از جنس پنبه است و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر. عرض کردم: پس از چه جنسی است؟ فرمود: از برگ

۲۷۵- کمال الدین وتمام النعمة – شیخ صدوق: ص۳۲۹.

۲۷۶- الاحزاب: ۶۱ و ۶۲.

۲۷۷- کتاب سلیم بن قیس – تحقیق محمّد باقر الأنصاري: ص ۲۵۹ – ۲۵۸.

بهشت، رسول خدا روز بدر آن را باز کرد، سپس آن را پیچید و به علی ﷺ واگذار کرد، و نزد علی ﷺ بود تا وقتی که روز جنگ بصره (جمل) فرا رسید، امیر المؤمنین ﷺ آن را باز کرد و خداوند برایش گشایش نمود، سپس آن را پیچید و حال همان‌جا نزد ماست و هیچ کس آن را باز نخواهد کرد تا این‌که قائم ﷺ قیام کند، پس زمانی که قیام کند، همه اهل مشرق و مغرب آن را لعنت می‌کنند، ترس و رعب یک ماه جلوتر از او و پشت سرش و از سمت راست و چپش در حرکت است (یک ماه قبل از این‌که به جایی برسد آن جا از ترس او تسلیم می‌شوند و باز فرمود: ای ابا محمّد، او به تنهایی خروج می‌کند در حالی که به خاطر غضب خداوند بر این مخلوقات، غضبناک و متأسف است، پیراهنی را که رسول خدا ﷺ در روز احد بر تن داشت، برتن دارد، و عمامه‌اش سحاب (عمامه رسول خدا) است، و زرهش، همان زره جادار رسول خدا ﷺ است، و شمشیرش ذوالفقار، همان شمشیر رسول خدا ﷺ است. هشت ماه شمشیر برهنه بر دوش می‌کشد و بی‌مهابا می‌کشد، ابتدا از بنی شیبه آغاز می‌کند و دست‌هایشان را قطع کرده و در کعبه می‌آویزد، و ندا دهنده‌ی او فریاد بر می‌آورد: این‌ها دزدان [دین] خدایند، سپس به قریش می‌پردازد و با آنان بده بستانی جز شمشیر ندارد، و قائم ﷺ خروج نمی‌کند تا این‌که دو کتاب به برائت از علی ﷺ قرائت شود، یکی در بصره و یکی در کوفه).[۲۷۸]

ابن حماد می‌گوید: (ولید از معاویة بن یحیی، از أرطاة بن منذر، از حکیم بن عمیر، از تبیع، از کعب نقل کرده که گفته است: نبرد کوچک عکا به دست آن یمانی صورت می‌گیرد، و آن در زمانی است که پنجمین نفر از اهل هرقل به حکومت برسد.

ولید، از یزید بن سعید، از یزید بن أبي عطاء، از کعب نقل می‌کند: سپس یمانی پیروز می‌گردد و قریش را در بیت المقدس به قتل می‌رساند و جنگ‌ها به دستش صورت می‌گیرد).[۲۷۹]

۶- در خصوص روایت: (... زیرا خلیفه‌ی خدا مهدی در میان آن است)، نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (در این‌جا تعبیر مجازی است، یعنی زمینه‌سازی برای سلطنت امام ﷺ، در

۲۷۸- کتاب الغیبة – محمّد بن إبراهیم نعمانی: ص ۳۲۱ – ۳۱۹.

۲۷۹- کتاب الفتن: ص۲۳۷.

آن سیاه است)!! و به روایت زیر استدلال می‌کند: (مهدی می‌آید در حالی که موهای مجعد دارد، در صورتش خالی دارد، شروع کارش از مشرق است)، و کلامش زورگویی صِرف است، زیرا روایات می‌گویند که خلیفه‌ی خدا مهدی، در میان پرچم‌های سیاه حضور دارد، یعنی خودِ خودش، و اگر منظور روایت همان چیزی بود که نویسنده‌ی سطرها می‌گوید، حتماً از آن یاد می‌کرد، وروایت زیر مانند آن است: (مبدأش از مشرق می‌باشد)، یعنی او خود از مشرق آغاز می‌کند، و اگر نویسنده‌ی سطرها از اهل علم و دانش بود از مجموع روایات پرچم‌های سیاه این حقیقت را می‌فهمید، اما او از اهل علم نیست.

در ضمن، چطور ممکن است کسی که ادعای علم می‌کند برای پاسخ یک چالش، به یک روایت که خود چالش بر انگیز است استدلال کند؟! بله روایت (مبدأش از مشرق می‌باشد)، به خودی خود محل بحث است و ما درباره‌ی آن، چیزی دیگر می‌گوییم که با گفته‌ی ایشان متفاوت است.

۷- در خصوص روایت زیر: (پرچم‌های سیاهی که از خراسان خارج می‌شوند، در کوفه فرود می‌آیند، و زمانی که مهدی در مکه ظهور کند، با بیعت به سوی او می‌فرستد) نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (قرائت صحیح کلمه‌ی «بعث»، این است که به صورت مجهول خوانده شود) یعنی «بُعِثَ»، بدون این‌که هیچ دلیل و مجوزی برای حرفش بیاورد، او گمان می‌کند که‌این مجهول بودن فعل برای این است که معنایش این نشود که امام مهدی ﷺ آنان را برای بیعت با سید احمد الحسن ﷺ بر می‌انگیزد، اما این سخن بسیار عجیب است، زیرا فرض بر این است که او به سید احمد الحسن ﷺ ایمان ندارد، و درنتیجه باید دلیلی بیاورد که به آن معتقد باشد، و امثال او چنین دلیلی را از کجا می‌توانند بیاورند؟

می‌گوییم: برای فهم مفهوم این روایت نیاز نیست خود را به زحمت بیاندازیم، زیرا این روایت در مورد پرچم‌های سیاه صحبت می‌کند، و مقصود این است که صاحب پرچم‌های سیاه همان کسی است که بیعت مهدی ﷺ را بر می‌انگیزد، یا این‌که شاید معنی این باشد که اصحاب پرچم‌های سیاه (یعنی تمام سپاه) برای بیعت با مهدی ﷺ برانگیخته می‌شوند همان‌گونه که از ظاهر روایت ابن حماد که ابن طاووس نقلش کرده چنین برداشت می‌شود: (نعیم [بن حماد] می‌گوید: سعید ابو عثمان از جابر از امام باقر ﷺ نقل کرده که فرمود:

پرچم‌های سیاهی که از خراسان خارج می‌شوند به کوفه فرود می‌آیند، و زمانی که مهدی در مکه ظهور می‌کند، آن پرچم‌ها با بیعت به سوی او برانگیخته می‌شوند).[۲۸۰]

خجالت آور است که نویسنده‌ی سطرها درباره‌ی روایت زیر که ابن حماد نقل کرده مرتکب جرم تزویر شده است: (... سپس خداوند سرزمین حجاز را برای مهدی می‌گشاید، و هر کس از بنی هاشم که در زندان گرفتار است را بیرون می‌کشد، و پرچم‌های سیاه در کوفه فرود می‌آیند و با بیعت به سوی مهدی برانگیخته می‌شوند، و مهدی سپاهیانش را در افق‌های دور بر می‌انگیزد، و ظلم و سپاهش را می‌میراند، و کشورها برای او مستقیم می‌شود، و خداوند به دستان او قسطنطنیه را فتح می‌کند).[۲۸۱] آن‌جا که کلمه‌ی «یبعث» را از روی هوای نفسش عمداً به صورت مجهول قرار داد، یعنی به صورت: «فَیُبعَثُ»! در حالی که واضح است که این کلمه به دلالت سیاق متن حدیث، به صورت معلوم است [نه مجهول]، زیرا این روایت درباره‌ی گشودن سرزمین حجاز برای مهدی به دست خداوند و بیرون کشیده زندانیان به دست مهدی سخن می‌گوید، سپس می‌گوید: «یَبعَثُ» یعنی آن مهدی که به همراه پرچم‌های سیاه می‌آید، که همان «احمد» است، برای پدرش امام مهدی (ع) بیعت می‌گیرد.

۸- درباره‌ی روایت زیر: (حذلم بن بشیر می‌گوید: به امام زین العابدین (ع) عرض کردم: خروج مهدی را برایم توصیف فرما و دلیل‌ها و علامت‌های آن را به من بیاموز. فرمود: قبل از خروج او مردی در سرزمین جزیره خروج می‌کند که نامش عوف سلمی‌است، و تکریت پناهگاهش است، و در مسجد دمشق کشته می‌شود، سپس شعیب بن صالح از سمرقند خارج می‌شود، و سپس سفیانی ملعون از بیابان خشک خارج می‌شود، و او از فرزندان عتبة بن ابی سفیان است، و زمانی که سفیانی ظهور می‌کند مهدی مخفی می‌شود، سپس بعد از آن خروج می‌کند).[۲۸۲]

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (این روایت دلالت می‌کند بر این‌که خروج امام مهدی (ع) بعد از خروج سفیانی به وقوع می‌پیوندد)!! در حالی که هر کسی که دارای دو چشم باز باشد، و عقلی سالم داشته باشد، لجبازی او را فاسد نمی‌کند، روایت می‌گوید: (زمانی که

۲۸۰- ملاحم وفتن - سید ابن طاووس: ص۱۲۳.

۲۸۱- کتاب الفتن - نعیم بن حماد مروزی: ص۲۱۳.

۲۸۲- الغیبة - طوسی: ص۴۴۴.

سفیانی ظهور می‌کند مهدی مخفی می‌شود)، یعنی این‌که مهدی به ناچار باید قبل از سفیانی ظاهر باشد وگر نه معنی «مخفی می‌شود» چه می‌تواند باشد؟؟

اما سخن او درباره‌ی ظهور خفی تمسخر را برمی‌انگیزد زیرا چنین ظهوری معنی ندارد، شما را به خدا، ظهور چگونه مخفی است؟ آیا ظهور متضادّ خفاء نیست؟ حال چگونه دو چیز متضاد در فکر نویسنده‌ی سطرها جمع شده است؟

اما روایت: (در شبهه ظهور می‌کند تا آشکار شود) معنیش آن چیزی نیست که نویسنده‌ی سطرها درباره‌ی این ظهور ناآشنا می‌گوید (ظهورش مخفی است) شبهه این نیست که خود ظهور مخفی باشد، بلکه دلایل دعوت او برای مردمی‌مثل نویسنده‌ی سطرها که نسبت به حق گردن‌کشی می‌کنند، مشتبه است. و باقیمانده‌ی سخنان نویسنده‌ی سطرها چیزی به جز لجبازی و زورگویی بی‌دلیل نیست. مانند همین کلام را در نکته‌ی نهم از کتابش می‌گوید.

۹- در خصوص روایت زیر: (ابو حمزه می‌گوید: بر امام صادق ﷺ وارد شدم و به ایشان عرض کردم: آیا تو صاحب این امر هستی؟ فرمود: نه. عرض کردم: فرزندت است؟ فرمود: نه. عرض کردم: فرزند فرزند توست؟ فرمود: نه. عرض کردم: فرزند فرزند فرزندت است؟ فرمود: نه. عرض کردم: پس او کیست؟ فرمود: کسی است که زمین را از عدل لبریز می‌کند همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است، در فاصله‌ای از [حضور] امامان، او نیز مانند پیامبر ﷺ که در فاصله‌ای از [حضور] فرستادگان الهی برانگیخته شد، می‌آید).[۲۸۳] نویسنده‌ی سطرها می‌گوید؟ (در این‌جا منظور از فاصله همان غیبت است)!! و دلیلش روایت زیر است: (علی بن حارث بن مغیرة از پدرش نقل می‌کند که گفت: به امام صادق ﷺ عرض کردم: آیا بُرهه‌ای از زمان پیش می‌آید که در آن مسلمانان امامشان را نشناسند؟ فرمود: این گونه گفته می‌شود. عرض کردم: ما چه کنیم؟ فرمود: زمانی که آن گونه شد، به دستور اول چنگ بزنید تا دیگری برایتان روشن نماید).[۲۸۴]

می‌گویم: نویسنده‌ی سطرها، طبق عادتش دوباره بد فهمید و زبان به کلام نادرست گشود، روایت اوّل، فاصله را مقید کرد (فاصله‌ای از امامان)، و این قید دلیل است بر قطع

۲۸۳- الغیبة نعمانی: ص۱۸۷.

۲۸۴- همان: ص۱۶۱.

شدن در همین امامت به واسطه‌ی غیبت، اما روایتی که او به آن استدلال کرده، از این قید خالی است، در نتیجه، منظور از این فاصله، خودِ قطع شدن یا خودِ غیبت است.[نه قطع شدن امامت]

۱۰- و اما درباره‌ی توضیح او برای این روایت: (اسمش مطابق اسم من و اسم پدرش اسم پدرم است)، این روایت در غیبت شیخ طوسی گفته شده، اما این‌که سندش عامی(اهل سنّت) است، تا زمانی که با روایات ما تعارض نداشته باشد (که ندارد) نباید باعث اهمال روایت شود.

۱۱- و برای ردّ کلام او درباره‌ی دعای افتتاح، همین بس که برای قائم این گونه دعا می‌کنیم: (و او را با روح القدس تأیید فرما)، و این یعنی ایشان تا آن موقع به وسیله‌ی روح القدس تأیید نشده است، زیرا دعا درخواست از خداست، و چیزی که موجود است از خدا نمی‌خواهند.

۱۲- در خصوص روایتی که از جابر جعفی رسیده که می‌گوید: (از امام باقر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: عمر بن خطاب از امیر المؤمنین ﷺ پرسید: به من بگو نام مهدی چیست؟ فرمود: اما اسمش؛ حبیبم [رسول خدا] با من پیمان بست که اسمش را به کسی نگویم تا این‌که خداوند او را برانگیزد...).[۲۸۵]

می‌گویم: ممکن نیست که این روایت بر امام مهدی ﷺ منطبق شود؛ زیرا امام علی ﷺ خود، اسم او را گفته است، و این چیزی است که با این کلام ایشان نمی‌سازد: (اما اسمش؛ حبیبم [رسول خدا] با من پیمان بست که اسمش را به کسی نگویم تا این‌که خداوند او را برانگیزد).

۱۳- درباره‌ی روایت: (خلَف صالح از فرزندِ ابو محمّد حسن بن علی ﷺ (امام عسکری)، همان صاحب الزمان و همان مهدی است)[۲۸۶]. نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: (این روایت به صورت «مِن وُلدِهِ» (از فرزندان ابو محمّد) خوانده می‌شود، نه به صورت «مِن وَ لَدِهِ» (از فرزند ابو محمّد))، اما دلیل او چیست؟ هیچ چیز جز حرف خودش!!

۲۸۵- الغیبة – طوسی: ص۳۰۵.

۲۸۶- کشف الغمّة: ج۲ص۴۷۵.

می‌گویم: امام عسکری ﷺ فرزندان زیاد نداشت تا گفته شود مهدی از آنان است، یعنی یکی از آنان است، ایشان فقط یک فرزند داشت که همان امام مهدی ﷺ است، در نتیجه، قرائت صحیح، همان کلمه‌ی (از فرزندِ...) است، و به این ترتیب مهدی همان **احمد** می‌باشد.

او برای حرفش به روایت زیر استشهاد می‌کند: (از امام صادق ﷺ نقل شده است: «خلَفِ صالح» از فرزندان من است و او مهدی است و اسمش محمّد و کنیه اش ابو القاسم می‌باشد، در آخر الزمان خروج می‌کند، به مادرش صیقل می‌گویند).[۲۸۷]

می‌گویم: این استشهاد در این‌جا جایگاهی ندارد، زیرا این روایت از امام صادق ﷺ وارد شده و ایشان بر خلاف امام عسکری ﷺ ، فرزندان زیادی داشتند.

۱۴- اما در خصوص سخن او در باب **تقلید**؛ گویا نویسنده‌ی سطرها می‌خواهد انکار کند که تقلید برای آنان یک اعتقاد است، او باید با مراجعه به کتاب عقائد شیخ مظفر، معلومات خود را تصحیح کند، در این کتاب آمده: (۲- عقیده‌ی ما درباره‌ی تقلید در فروع: فروع دین همان احکام شریعت است که به اعمال تعلق دارد و نظر و اجتهاد در آن واجب نیست، بلکه یکی از این سه امر در آن واجب است: یا این‌که در ادله‌ی احکام اجتهاد کند و نظر بدهد البته اگر اهلیت آن را داشته باشد، و یا این‌که اگر برایش مقدور است در اعمالش احتیاط کند، و یا این‌که از مجتهد جامع شرایط تقلید کند -به شرط آن که از ضروریات دین که به طور قطع و یقین ثابت شده است نباشد مثل وجوب نماز و روزه و زکات-).[۲۸۸]

این‌که ایشان یکی از این سه امر را واجب می‌دانند به این معنی نیست که تقلید را عقیده نمی‌دانند، زیرا آن را برای غیر مجتهد عقیده و واجب می‌دانند. اما این‌که می‌گویند، عمل بدون تقلید باطل است، از هر شرّی مشهورتر است، و این هم بعضی از فتواهای ایشان:

۱- کتاب عروة الوثقی- سید یزدي ج۱ ص۱۳: (مسأله ۷) عمل شخص عامی (غیر مجتهد) بدون تقلید و یا احتیاط باطل است.

۲- مستمسك عروة - سید محسن حکیم ج۱ ص۱۰: (مسأله ۷) عمل شخص عامی (غیر مجتهد) بدون تقلید و یا احتیاط باطل است.

۲۸۷- همان

۲۸۸- عقائد الإمامية – شیخ محمّد رضا مظفر: ص ۳۳ – ۳۲.

۳- کتاب اجتهاد وتقلید - سید خوئي ص۷۷: (مسأله ۷) عمل شخص عامی(غیر مجتهد) بدون تقلید و یا احتیاط باطل است.

ارتباط سیّد احمد الحسن (ع) و علم:

در مورد تمام چیزهایی که تحت این عنوان نوشتی، در کتاب «بحثی پیرامون عصمت» بحث کرده‌ایم، و خواننده محترم را به این کتاب ارجاع می‌دهیم.

کتاب‌های سید احمد الحسن (ع) :

در خصوص جواب سید احمد الحسن (ع) به سؤال زیر:

(سؤال/ ۱۸۲: چرا سگ نجس‌ترین و در عین حال وفادار ترین حیوان است، در حالی که نجاست با وفا سازگاری ندارد؟

جواب: بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله رب العالمین، وصلّی الله علی محمّد وآل محمّد الأئمة والمهدیین.

زمانی که خداوند، آدم (ع) را آفرید، چهل سال او را در درگاه بهشت قرار داد، که قبل از این‌که روح در او دمیده شود، فرشتگان گام بر او می‌نهادند، تا این‌که پیش نفسش ذلیل گردد، و وقتی ابلیس (لعنه الله) در حالی که فرشتگان همراهش بودند از کنار او گذشت، آب دهان بر او انداخت، آب دهان ابلیس ملعون روی شکم آدم (ع) افتاد، خدا به فرشتگان دستور داد آن طینتی را که آب دهان ابلیس (لعنه الله) بر آن افتاده، بالا ببرند، و جای آن مانند یک حفره باقی ماند که همان ناف است، و الان در شکم انسان وجود دارد. و خداوند از آن طینتی که آب دهان ابلیس ملعون بر آن بود، سگ را آفرید.

در نتیجه، سگ از طینت یک پیامبر که همان آدم (ع) است و آب دهان ابلیس ملعون آفریده شد، به همین خاطر نجس‌ترین حیوان است چون از آب دهان ابلیس لعین خلق شده و وفادار ترین حیوان است زیرا از طینت یک پیامبر آفریده شده است. به این ترتیب، وفای انبیا و نجاست ابلیس ملعون در سگ جمع شده است، پس چه منزّه است کسی که نور و ظلمت را با

هم آمیخت، این‌ها در مورد نفس سگ بود. و اما کالبد جسمانی سگ نیز، بعد از فرود آمدن آدم به این زمین، از بزاق ابلیس ملعون و از گِل آفریده شده است).

نویسنده‌ی سطرها می‌گوید: این کلام سید احمد الحسن (آب دهان ابلیس ملعون روی شکم آدم افتاد) سخنی مردود است، و اما دلیلش این است:

۱- قبل از سجود بر آدم، ابلیس در درجه و منزلت فرشتگان بود. خداوند متعال فرمود: ﴿وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْليسَ أَبى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرين﴾[۲۸۹] (و به یاد آور زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید و همه سجده کردند جز ابلیس که امتناع کرد). این دستور فقط برای فرشتگان بود و ابلیس در زمره‌ی ایشان بود.

۲- سجود برای آدم بعد از نفخ روح بوده نه قبل از آن، یعنی بعد از این‌که انسان شود و حیات در او جریان یابد.

۳- ابلیس بعد از نفخ روح به انسان به لعنت گرفتار شد.

۴- از این‌جا روشن می‌شود که آن چه سید ﷺ گفته صحیح نیست، زیرا این آب دهان انداختن، قبل از نفخ روح بود، و این‌که طینت بالا برده شده از شکم آدم را نجس بدانیم با این‌که ابلیس در درجه فرشتگان بوده سازگار نیست.

می‌گویم:

اول: سید ﷺ فرموده که آب دهان انداختن قبل از دمیدن روح بود.

دوم: اگر نویسنده‌ی سطرها گمان می‌کند که آب دهان ابلیس نجس نیست، باید دلیل بیاورد، اما این‌که چنگ بزند به این مسأله که او قبل از نفخ روح در درجه فرشتگان بوده، نمی‌تواند دلیل باشد زیرا ممکن است که نجاستش به خاطر حقیقتش بوده باشد نه به خاطر ظاهرش، بنابراین او باید دلیل بیاورد.

درباره‌ی کتاب «بیان حق از طریق علم اعداد» این نام‌گذاری از طرف انصار است. سیّد احمد الحسن ﷺ به سؤالات پاسخ می‌دادند و انصار جواب‌ها را در یک کتاب جمع نموده و نامی را برای آن انتخاب نمودند، این از یک جهت، و از جهت دیگر، علمی‌که صحّت آن

۲۸۹- بقرة: ۳۴، طه: ۱۱۶.

برای نویسنده‌ی سطرها ثابت نشده، شاید بعضی از قسمت‌هایش صحت داشته باشد و همین بخش است که به حق راهنمایی کرده است.

و اما سخن سید احمد الحسن که نویسنده‌ی سطرها نقل کرده و بر آن حاشیه زده که سید (ع) به سؤال اصلی «ماجد المهدی» جواب نداده، فقط جهلی از جانب اوست و باید یک بار دیگر با دقت کتاب را بخواند، و اگر نمی‌تواند این کار را به خوبی انجام دهد، از یک عاقل کمک بگیرد.

اما سؤال نویسنده‌ی سطرها: (قبل از سید احمد الحسن چه کسی کارهای مردم را اداره می‌کرد؟)، او باید خود به ما جواب دهد و باید برای سخنش دلیلی بیاورد تا ببینیم.

اما در خصوص آن چیزی که سید احمد الحسن (ع) در کتاب «سرگردانی، یا راهی به سوی خدا» فرمود: (بنابراین، وظیفه‌ی مسلمانان در زمان غیبت این بوده که نائب خاص امام (ع) که از سوی ایشان فرستاده شده بود، و یا در حال عدم وجود نائب خاص امام (ع)، فقیه جامع الشرائط عادل بی‌رغبت به دنیا را یاری کرده و دستانش را برای حکم کردن از هر جهت باز بگذارند).

می‌گویم: نویسنده‌ی سطرها این گونه نظر می‌دهد:

۱- چگونه فقیه عادل را یاری کنیم، آیا با انتخابات این کار را انجام دهیم؟

۲- چگونه کسی را که خداوند او را معیّن نکرده یاری نماییم؟

۳- شاید بدترین خلق خدا را کمک کنیم؟

۴- چطور برای او جایز است که به آن چه خدا نازل فرموده حکم کند در حالی که او خلیفه‌ای از خلفاء الهی نیست؟

در جواب به او می‌گویم: قبل از این‌که از او سؤال کنی، ابتدا آن چه را به تو می‌گوید درک کن، سید (ع) یاری کردن فقیه را به امری مشروط کرده و آن عدم وجود نائب خاص است، ولی نائب خاص در هر زمانی موجود بوده است، در نتیجه چون شرط موجود نیست، مشروط نیز وجود نخواهد داشت.

این جواب ماست که او درخواست نموده، حال او باید به ما پاسخ دهد: چگونه انتخابات را پذیرفتید و به روشنفکران و بی‌دینان از پیش خود کمک نمودید؟

آن چه را که نویسنده‌ی سطرها خواب آشفته می‌نامد:

﴿بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَراهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ﴾.[۲۹۰] نه تنها آن را جادو می‌خوانند بلکه پندارهای مشوش و بلکه از این هم بدتر، آن را تزویر و افتراء می‌نامند، و بلکه او را شاعر خیال‌پرداز معرفی می‌کنند و می‌گویند اگر شاعر نیست پس معجزه‌ای نظیر معجزه گذشتگان برای ما بیاورد.

جواب نکته‌ی اول: نویسنده‌ی سطرها می‌تواند از انصار و حتی غیر انصار بپرسد و از آنان بخواهد تا شهادت بدهند رؤیاهایی دیده‌اند که دعوت یمانی را تأیید می‌کند.

جواب نکته‌ی دوم: تو دروغ‌گو هستی و از تو می‌خواهیم شهادت این افراد فراوانی را که گمان می‌کنی رؤیاهایی به عکس این مسأله دیده‌اند برای ما بیاوری، طبق کلام خودت.

جواب نکته‌ی سوم: ما به شما نگفتیم دین خود را از رؤیا بگیرید پس قبل از این‌که آن چه را درک نمی‌کنی به زبان بیاوری، بفهم که ما چه می‌گوییم.

جواب نکته‌ی چهارم: اگر به راستی شما تابع کسانی هستید که آنان را برای خود امام نامیدید، می‌دانید که ایشان نیز خود فرموده‌اند که رؤیا حجت است.

جواب نکته پنجم: ما درباره‌ی رؤیای صالحه (صادقه) سخن می‌گوییم که معصوم در آن حضور دارد، ای کاش کمی‌فکر می‌کردید.

جواب نکته‌ی ششم: این سخن تو ردّی است بر آل محمد، زیرا آنان چیزی را می‌فرمایند و تو از کلامشان سرپیچی می‌کنی. و کاش فکر می‌کردی زیرا از رسول خدا ﷺ نقل شده: (هر کس مرا در خواب ببیند، حتماً خودم را دیده است، زیرا من به هر چهره‌ای دیده می‌شوم).[۲۹۱] اما این‌که این روایت را مجلسی از ابو هریرة نقل کرده است، هیچ آسیبی به آن نمی‌رساند زیرا مواردی را که ابوهریره به دروغ گفته، معروف و معلوم است، و این از آن موارد نیست، به علاوه، صحت روایات را از بدعت علم رجال در نمی‌یابیم.

اما روایت «متکوّن» ضد توست نه به نفع تو، زیرا امام صادق ﷺ در آخر آن سوگند خورده‌اند که این شیطان نمی‌تواند به صورت امام باقر ﷺ در آید. همین کلام درباره‌ی روایت بعدی نیز گفته می‌شود، آیا فکر هم می‌کنید؟

۲۹۰- الانبیاء: ۵.

۲۹۱- بحار الأنوار: ج۵۸ ص۲۳۵.

و اما گمان نمی‌کنم کلامی را که تو درباره‌ی رؤیای حضرت زهرا (س) گفتی هیچ مؤمنی بگوید، به هر حال این رؤیا در عالم خارج به حقیقت پیوسته و این بزرگ‌ترین دلیل بر صادق بودن آن است، و اگر از خدا کمی می‌ترسیدید به شما می‌گفتم از خدا بترسید.

جواب نکته‌ی هفتم: قبل از صحبت درک کن، شیطان دستی در ملکوت خدا ندارد که رؤیا نیز از همان ملکوت است، و القاء شیطان بعد از پایان رؤیا امکان دارد. و همین که القائات شیطان در پایان رؤیا اتفاق می‌افتد قرینه‌ای است بر این‌که می‌شود مداخلات شیطان را شناخت.

و اما این‌که در مورد رؤیای حضرت ابراهیم نظر دادی، فهم تو واقعا عجیب است، رؤیا تمامش وحی از جانب خداست، و همه‌اش به منزله‌ی کلامی‌است که پروردگار به وسیله‌ی آن به بنده‌اش سخن می‌گوید. اما فرضیّه‌ای که ذکر کردی، و گفتی (جناب عالی اگر رؤیایی ببینی که تو را به سر بریدن فرزندت امر کند، آیا این کار را می‌کنی)؟، اگر کمی‌تعقّل می‌کردی چنین مثالی نمی‌آوردی، زیرا کمی قبل از این گفتی تشریع از طریق رؤیا به دست نمی‌آید، و الان خودت حرف خودت را نقض کردی و مثالی را آوردی که در آن تشریع وجود دارد، اما در زمان ابراهیم (ع) ، برای پدر مشروع بود که پسرش را قربانی کند.

و اما آن‌چه درباره‌ی روایتِ وارد شده از عبدالله بن عجلان گفتی؛ روایت می‌گوید: (نزد امام صادق (ع) یادی از خروج قائم (ع) کردیم، عرض کردم: ما چگونه آن را بفهمیم؟ فرمود: یکی از شما بیدار می‌شود و می‌بیند زیر سرش صحیفه‌ای هست که رویش نوشته: اطاعتی پسندیده است، بشنوید و اطاعت کنید).[۲۹۲]

می‌گویم: این سخنت نشانه‌ی سطح عقلی توست، زیرا آن‌گونه که از حرفت پیداست گمان می‌کنی تعبیر مجازی نیست و انسان صحیفه‌ای یعنی برگه‌ای پیدا می‌کند!!!

جواب توضیح تو بر روایت بزنطی این است: امر آن‌طوری نیست که تو گمان می‌کنی، زیرا منظور، خودِ رؤیا نیست بلکه اسرار رویا مورد نظر است.

و اما توضیح تو درباره‌ی روایت زیر: (ابوبکر حضرمی می‌گوید: من و ابان بر امام صادق (ع) وارد شدیم و این زمانی بود که پرچم‌های سیاه در خراسان ظهور کرده بود، گفتیم:

۲۹۲- کمال الدین: ص۶۵۴.

نظرتان چیست؟ فرمود: در خانه‌هایتان بنشینید! هر گاه ما را دیدید که بر مردی اجتماع کردیم با سلاح به سوی ما بیایید).[۲۹۳]

جوابش این است: مناسبت سؤال، جواب را مقید نمی‌کند، و از ظاهر کلام امام فهمیده می‌شود که‌این اجتماع در آینده اتفاق می‌افتد، و چنین اجتماعی به جز در رؤیا امکان پذیر نیست.

استخاره:

کلام سید صدر زمانی که با کلام آل محمد موافق نباشد، آن را به سینه‌ی دیوار می‌کوبیم. و اگر کمی‌تعقل می‌کردی می‌فهمیدی که ما نمی‌گوییم از استخاره می‌شود استفاده‌ی تشریعی کرد و یا عقیده را از استخاره گرفت، بلکه گفتیم برای تعیین مصداق حجت است نه تعیین مفهوم. اما کلام سید ﷺ : (امر من از خورشید روشن‌تر است) هم به همین صورت است، و ما به کسی می‌گوییم بر او استخاره بگیرد که به خاطر ندانستن حقیقت و یا به خاطر وسوسه‌های شیاطین انسانی در شک و شبهه و تردید است.

اما وجه استدلال به استخاره‌ی صفوان این است که دلیلی روشن بر صحت استخاره به عنوان راهی که ما را به مصداق واقعی می‌رساند می‌باشد و به این خاطر است که امام رضا ﷺ آن را تقریر کرده و از او پذیرفت.

و اما روایت: (هرگاه خداوند برایت خیر خواست تصمیمت را بگیر) به طور حتم استخاره از مصادیقش می‌باشد. و استخاره خیری است که خداوند به بنده‌اش عطاء می‌کند، البته اگر شما ایمان داشته باشید.

معجزه:

در مورد آن چه که برای اظهار قبر حضرت زهراء ﷺ هست، بدان که این قطعاً یک معجزه است که نشان می‌دهد سید احمد الحسن ﷺ با امام مهدی ﷺ مرتبط است. اما مسأله‌ی اطمینان از صحت این موضع؛ برای مؤمنین حقیقی به خدا امکان دارد که از راه‌های

۲۹۳- الغیبة – نعمانی: ص۲۰۳.

زیادی اطمینان حاصل کنند، مثلاً در کنار مکان تعیین شده دعایی بکنند و یا از خدای (سبحان و تعالی) بخواهند تا برایشان روشن کند.

و اما روایاتی که از خلال آن مکان قبر حضرت فاطمه (س) آشکار می‌شود، به ناچار حمل بر تقیه می‌شود، زیرا از امور قطعی است که قبر ایشان برای حکمتی پنهان بماند.

امر آنان از خورشید هم روشن‌تر است:

بله امر ایشان (ع) از خورشید هم روشن تر است، ولی برای قلب‌های سلیم؛ اما کسی که می‌خواهد بر شبهه‌ها سوار شود اصلاً خورشید را نمی‌بیند، بلکه در ظلمات تلو تلو می‌خورد.

اما در مورد مدعیان کاذب، فقر و نداشتن دلیل شرعی، بطلانشان را آشکار می‌کند، در حالی که سید احمد الحسن به سوی امام مهدی (ع) دعوت می‌کند و این را به جز معاندین کسی نمی‌تواند انکار کند. ولی این‌که او خودش را معرفی کرده، جزئی از دعوتش برای پدرش است، زیرا او باید با دلیل اثبات کند که حجتی از حجت‌های خداست تا ارتباط و اتصالش با امام مهدی (ع) را اثبات نماید. اما دروغگویان به امام دعوت نمی‌کنند بلکه طبق فرموده‌ی روایات، فقط دیگران را به خودشان می‌خوانند. و اما این‌که باید به امر اول تمسک کرد، بدانید که شما به آن تمسک نکردید و در آن کوتاهی کردید و اگر به آن چنگ می‌زدید شما را به یمانی هدایت می‌کرد، زیرا از جمله‌ی امر اول، کلام اهل بیت (ع) بود نه گمانه‌زنی‌های عقل‌های ناقص شما.

و اما شاذّ (خلاف قاعده) و نادر (کمیاب) به هیچ وجه در دعوت یمانیه وجود ندارد، اما متأسفانه عاقل در این زمانه کم است.

این کلام را می‌گویم در حالی که برای خود و همه‌ی مؤمنین از خداوند طلب آمرزش می‌نمایم و خدا را سپاس می‌گویم که ما را به ولایت پاکان؛ محمد و آلش (ائمه و مهدیین) هدایت فرمود، و از خدای تعالی می‌خواهیم که ما را بر ولایت ایشان ثابت گرداند و قائم‌شان را در زمین قدرت و مکنت دهد.

و الحمدلله رب العالمین

دعوت سید احمد الحسن ﷺ همان حق آشکار است ۲۳۱

فهرست کتاب

مقدمه ٦
آنچه که به مقدمه‌ی کتاب ربط دارد: ٨
آیا در روایات شریفه "تحریف" و "کتمانِ عیب" وجود دارد؟ ١٣
آنچه به روایاتِ دالّ بر سیزده امام تعلق دارد: ٥٠
حدیث لوح: ٥٠
پنجمین نفر از نسل هفتمین فرزند: ٥٦
از فرزندان رسول الله (ص) و فرزندان علی (ع): ٥٩
من و دوازده نفر از فرزندانم: ٦٥
از فرزندانم دوازده فرمانده خواهند بود: ٦٨
بعد از ما دوازده وصی خواهد بود: ٧١
علی (ع) بر سنّت مسیح است: ٧٦
وقتی چهار اسم از امامان که از فرزندان من هستند، موافق شود: ٧٧
پدری که پس از او می‌آید: ٧٩
دوازده امام هدایتگر از ذریه پیامبر امّتند و آنان از من هستند: ٨٢
دوازده امام از فرزندان فاطمه (س): ٨٩
آیا در زمان غیبت کبری دو امام به طور همزمان وجود دارند؟ ٩٠
منحصر نمودن ائمّه به دوازده نفر: ٩٢

سیزدهمین نفر و بیشتر: ۱۰۲

مولودی از پشت یازدهمین نفر: ۱۰۷

وصیت رسول خدا ﷺ ۱۱۱

رجعت: ۱۲۳

دوازده مهدی: ۱۳٤

أحمد در روایات: ۱٦۷

یمانی و عصمت: ۱۷۲

معصوم و دستور زبان: ۱۷٦

عمر ظاهری امام مهدی ﷺ : ۱۹۸

فرزند کنیز سیه چرده: ۱۹۹

نسل امام مهدی ﷺ : ۲۰۳

انصار و شهید صدر: ۲۱۱

ارتباط سیّد احمد الحسن ﷺ و علم: ۲۲٤

کتاب‌های سید احمد الحسن ﷺ : ۲۲٤

استخاره: ۲۲۹

معجزه: ۲۲۹

و الحمدلله رب العالمین